بسم الله الرحمن الرحیم
۱۳۵۰
کتبه فضائلی

درآمدی بر «نظام اندیشه‌ی اسلامی»

بر اساس آرای امام و رهبری

ویژه‌ی طلاب حوزه‌های علمیه

سید مهدی موسوی

ویراست اول

فهرست مطالب

مقدمه ۱۱

فصل اول: چیستی نظام اندیشه‌ی اسلامی

نظام‌مندی هستی در نظام آفرینش ۲۷

نظام‌مندی دین و شریعت اسلامی ۲۹

۱. تفسیر تجزیه‌ای و جزءگرا ۳۵

۲. تفسیر مجموعه‌ای و کل‌نگر ۳۷

اسلام به مثابه‌ی یک مکتب تمدن‌ساز ٤٤

تفاوت منظومه‌ی فکری با نظام اندیشه (نظام فکری) ٤۹

توحید هسته‌ی مرکزی مکتب اسلام ۵۳

تعریف مختار از نظام اندیشه ۵۵

رسالت نظام اندیشه ۵۷

منبع و روش استنباط نظام اندیشه‌ی اسلامی ٦۳

انواع نظام اندیشه‌ی اسلامی در تمدن اسلامی ٦۷

۱. الاهیات نقلی و حدیثی ٦۸

۲. الاهیات کلامی ٦۸

۳. الاهیات فلسفی ٦۹

٤. الاهیات شهودی و عرفانی ٦۹

۵. الاهیات طبیعی ٦٩
تحول الاهیات اسلامی با رویکرد اجتماعی در عصر جدید ٧٠

فصل دوم: نظام اندیشه‌ی اسلامی در نظر امام خمینی

مقدمه ٨١
انسان؛ موضوع مکتب انبیا و دین اسلام ٨٢
ابعاد مختلف انسان ٨٥
توجه اسلام به تمام شئون انسان ٨٩
فطرت مهم‌ترین عنصر شناخت انسان ٩١
توحید زیربنای معارف اسلام ٩٥
توحید نظری مقدمه‌ی توحید عملی ٩٦
قلمرو معارف اسلام ٩٨
علوم نافع ٩٩
۱. «آیه‌ی محکمه» ٩٩
۲. «فریضه‌ی عادله» ١٠٠
۳. «سنّت قائمه» ١٠٠
علوم مضر ١٠١
علوم طبیعی، صنایع و حرفه‌ها ١٠١
فهرست معارف قرآن کریم ١٠٢
۱. بیان معرفت اللّه و بیان معارف الهیه ١٠٣
۲. بیان تهذیب نفوس و تطهیر بواطن از ارجاس طبیعت و تحصیل سعادت ١٠٤
۳. بیان قصص انبیاء و اولیاء و حکماء ١٠٤
٤. بیان احوال کفّار و جاحدین و مخالفان با حقّ ١٠٧

۵. بیان قوانین ظاهر شریعت و آداب و سنن الهیه ۱۰۷
٦. بیان احوال معاد و کیفیت ثواب و عقاب ۱۰۸
۷. بیان کیفیت احتجاجات و براهین خداوند ۱۰۸
نقش عرفان و فلسفه در تبیین معارف حکمی و معنوی قرآن ۱۰۹
اهتمام اسلام ناب محمدی به زندگی اجتماعی و سیاست جامعه ۱۲۱
پرهیز از التقاط، شاخصه‌ی اسلام ناب محمدی ۱۲۹
آفات یک‌بُعدی نگریستن به اسلام ۱۴۸
ریشه‌یابی تاریخی یک بعدی‌نگری به اسلام ۱٦۲
تقابل اسلام ناب و اسلام آمریکایی ۱٦٤
عدم مخالفت اسلام با تمدن و تجدد صحیح ۱۷۵
اسلام‌شناسی؛ رسالت حوزه‌های علمیه ۱۸۳
ویژگی‌های اسلام‌شناس ۱۹۳
۱. جامعیت ۱۹۳
۲. تقوا و عدالت ۱۹٤
۳. التزام روش اجتهاد جواهری ۱۹۷
٤. زمان‌شناسی و اجتهاد تمدنی ۱۹۷
۵. اطلاع از تاریخ و حرکت تکاملی انبیا و معصومین ۲۰۲
وظیفه‌ی نسل جوان ۲۰٤
جمع‌بندی ۲۰٦

فصل سوم: نظام اندیشه‌ی اسلامی از منظر آیت‌الله خامنه‌ای

رویکردشناسی آیت‌الله خامنه‌ای ۲۱٤
آفات نظام فکری ۲۲۱

۱. سطحی‌نگری ۲۲۲
۲. جزئی‌نگری ۲۲۲
۳. انتزاعی‌اندیشی ۲۲۲
٤. جمود، التقاط، سهل‌انگاری و تحریف ۲۲٤
بایسته‌های الاهیات اجتماعی ۲۲۷
۱. امتداد اجتماعی ۲۲۸
۲. توجه به متون اساسی دین به‌خصوص قرآن و حدیث ۲۳۰
۳. توجه جدی و اساسی به میراث فلسفی و کلامی ۲۳۷
٤. منظومه‌سازی ۲۵۰
۵. روش‌شناسی اجتهادی ۲۵۳
٦. توجه به تاریخ و تجربه‌ی زیسته‌ی بشری ۲۵۷
۷. اولویت‌گذاری ۲٦۲
۸. اتخاذ رویکرد تهاجمی ۲٦۳
پیشینه‌ی الاهیات اجتماعی ۲٦۵
نقطه‌ی شروع الاهیات اجتماعی ۲۷٦
نگرش اجتماعی ۲۸۲
نظام اجتماعی ۲۹۲
ایمان شرط پایداری ایدئولوژی و فرهنگ ۲۹٦
خاستگاه نظام فکری ۲۹۸
ضرورت مکتب ۳۰۱
مغالطه در شعار ایدئولوژی‌زدایی ۳۰۳
رسالت دین ۳۰۵
طرح کلی دین ۳۱۰

توحید اصل و پایه‌ی اندیشه‌ی اسلامی ۳۱۱
طرح کلی معارف دین بر محور توحید ۳۲۶
الف: از نظر جهان‌بینی ۳۲۸
ب: از نظر انسان‌شناسی ۳۲۹
ج: از نظر خط مشی‌گذاری اجتماعی (اقتصادی، سیاسی، ...) ۳۳۳
فلسفه‌ی نبوت و ولایت ۳۳۶
جامعه‌ی جاهلی ۳۳۷
نفی ولایت فرهنگی و اجتماعی طاغوت ۳۳۹
تسخیر فرهنگی راه کار مواجه با محصولات دیگر جوامع ۳۴۱
غرب‌شناسی ۳۵۰
انقلاب اسلامی بستری برای مواجهه‌ی فکری و علمی با تمدن غرب ۳۶۳
رسالت حوزه ۳۶۶
جمع‌بندی ۳۶۷

فصل چهارم: درآمدی بر طرّاحی دوره‌ی «نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی» طلاب

۱. منطق و مبانی طرّاحی نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی ۳۷۸
۱ـ۱. هدف اسلام ۳۷۸
۱ـ۲. اجزا و بخش‌های اسلام ۳۸۱
۱ـ۲ـ۱. خطّ مشی زندگی و الگوها و هنجارهای رفتاری ۳۸۱
۱ـ۲ـ۱. جهان‌بینی ۳۸۵
۱ـ۲ـ۱. تطبیقات و نمونه‌های رفتاری در بستر تاریخ ۳۸۹
۲. سیاست‌های حاکم بر طراحی نظام اندیشه‌ی اسلامی ۳۹۴
۳. الگوی برگزیده از نظام اندیشه‌ی اسلامی ۳۹۴

٤. متفکران نظام اندیشه‌ی اسلامی ۳۹۷
٥. اصول حاکم بر طرح ۳۹۹
٦. اصول ناظر به اجرا ٤۰۰
۷. سطوح آموزشی دوره ٤۰۳
۱ـ۷. سطح اول: نظام شخصیت اسلامی ٤۰۳
۲ـ۷. سطح دوم: نظام اندیشه‌ی اسلامی ۱ ..... ٤۰٤
۳ـ۷. سطح سوم: نظام اندیشه‌ی اسلامی ۲ (نظام علوم و دانش‌های اسلامی)..... ٤۰٥
٤ـ۷. سطح چهارم: نظام مفاهیم اسلامی و بایسته‌های نظریه‌پردازی در علوم اسلامی..... ٤۰۷

ضمائم

ضمیمه‌ی اول: ریشه‌یابی تاریخی یک‌بعدی‌نگری به اسلام..... ٤۱۱
نقش استعمار در معرفی ناقص و نادرست اسلام..... ٤۱۱
ضمیمه‌ی دوم: راه‌های استفاده از قرآن و معارف اسلامی ٤۲۹
۱. قرآن کتاب تعلیم و فایده‌رسانی ٤۲۹
۲. لزوم رفع موانع و حجب برای استفاده از قرآن ٤۳۲
۳. حضور قلب..... ٤٤۰
٤. تفکر ٤٤۰
٥. تطبیق..... ٤٤۲
منابع..... ٤٤۷

مقدمه

حمد و ثنا و شکر بی‌منتها پروردگاری را که ما را بر شاهراه نجات دلالت کـرد و بـه سـوی آن چیزی که موجـب علـو درجـات اسـت هـدایت نمـود. و درود نامحـدود بـر اشـرف مخلوقات و افضل اهل ارض و سماوات، سید انبیا حضرت محمد مصطفی ﷺ و اهل بیت پاک او علیهم‌السلام که محبّت و موالات ایشـان سـبب قبـول صـلوات و اسـتجابت دعـوات است. اما بعد...

دست‌یابی به منظومه‌ی فکری اسلام و طراحی و تبیین الگوی علوم انسانی اسـلامی و ساخت جامعه و تمدن نوین اسلامی نیازمند برخورداری از «نظام اندیشـه‌ی اسـلامی» و دستگاه معرفتی جامع و هماهنگی است که تحقق این اهداف و آرمان‌ها را تـا رسـیدن بـه نقطه‌ی مطلوب پشتیبانی کند. چنین امکانی هنگامی میسّر خواهد شد که طـرح جـامعی از مبانی تئوریک معرفت و علم که نسبت آن با سایر شئون نظری و عملـی روشـن باشـد، تدوین شده باشد، تا از این رهگذر الگو و نظریـه‌ای جـامع و هماهنـگ پیرامـون هسـتی، انسان و زندگی در چارچوب فرهنگ اسلامی و آموزه‌های وحیانی ارائه گردد.

با نگاهی به تاریخ فکر بشری این مطلب روشن می‌شود که اندیشه‌ای از قـدرت نفـوذ و ماندگاری بالا برخوردار است که دارای چشم‌اندازی وسیع، رویکردی کارآمـد، روشـی روشن و شبکه‌ای منسجم باشد و بر اسـاس همـان رویکـرد و روش، بـه تحلیـل و تبیـین مسائل بپردازد، وگرنه مجموعه‌ای از گزاره‌های مفیـد کشـکول‌وار و بی‌ارتبـاط، نمی‌توانـد اندیشه‌ای منسجم به وجود آورد و از سطح و ظاهر پدیده‌ها به لایه‌های عمیق آن نفوذ کند

و تبیین و تفسیری جدید از عالَم و آدم ارائه دهد.

بنابراین اعتبار دستاوردهای معرفتی به انسجام محتوا و استحکام مبادی و روش است؛ اگر مشاهده می‌کنیم اندیشه‌ای از توان نفوذ بالا و انسجام محتوایی برخوردار است باید به روش معرفتی آن توجه کنیم تا راز انسجام، ماندگاری و تأثیرگذاری آن کشف شود. همچنین از این طریق می‌توان اعتبار معرفت‌شناختی یک اندیشه را سنجید و امکان بازسازی و قابلیت تعمیم آن را فراهم آورد.

دین مبین اسلام، آخرین و جامع‌ترین دین الهی برای سعادت و رستگاری بشر و اقامه‌ی قسط و عدل در کره‌ی خاکی است. این دین دارای سطوح و اجزای معرفتی مختلف و نظام‌مند است که به همه‌ی ابعاد بینشی، گرایشی و کنشی انسان به طور هماهنگ و هدفمند نظر دارد. در واقع همه‌ی این سطوح و اجزا در حکم یک شبکه و کلّ متحد و منسجم است که اگر به درستی شناخته و اجرا شود انسان را به سعادت و رستگاری می‌رساند.

حوزه‌ی علمیه و روحانیت با رسالت تبیین، تفسیر، دفاع و اجرای همه بخش‌های دین مبین اسلام، مهم‌ترین متولی امر دین در جامعه هستند که وظیفه دارند ضمن شناخت مستدل، مستند و جامع اسلام، در تحقق و اجرای آن کوشش همه‌جانبه نمایند؛ چرا که حوزویان به‌عنوان وارثان مکتب و رسالت انبیا، موظف به تفقه هستند. در فرهنگ قرآن تفقه یعنی فهم عمیق و کامل معارف اسلامی: «**لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ**»[1].

با توجه به شرایط پیچیده دنیای جدید و پرسش‌های نوین انسان معاصر و شبهات گسترده‌ی جبهه‌ی کفر، نفاق و طاغوت، ضروری است حوزویان با نظام و چارچوب اندیشه اسلام به عنوان یک کل یک‌پارچه و یک شبکه‌ی مرتبط به خوبی آشنا باشند[2] و از

---

۱. توبه: آیه ۱۲۲.

۲. ر.ک: سید مهدی موسوی و علی سرلک، مشکلات انسان معاصر و ضرورت بازخوانی اسلام در ←

این طریق بتوانند ضمن تبیین و دفاع از معارف اسلامی، پاسخ‌های صحیح بـه پرسـش‌هـای نوپدید ارائه دهند و تمهیدات لازم را بـرای گفتمان‌سـازی فکـری - فرهنگـی و جریان‌سـازی اجتماعی - سیاسی فراهم کنند. آیت‌الله خامنه‌ای در این باره معتقد است:

«آرمان‌های نظام اسلامی - که در حقیقت آرمان‌های اسلامی است - یـک منظومـه‌ای است، یک مجموعه‌ای است، مراتب مختلفـی هـم دارد؛ بعضـی از ایـن‌هـا اهـداف غایی‌تر و نهایی‌ترند، بعضی‌ها اهداف کوتاه مدت‌اند؛ اما جـزو آرمان‌هاینـد؛ همـه‌ی اینها را باید دنبال کرد».[۱]

تمرکز علمی - تخصصی بر هر یک از بخش‌های معرفتی و علمـی دیـن اسـلام در قالب دانش‌هایی همچون فقه، اصول فقه، فلسفه، کلام، عرفان، اخلاق، تفسیر، تـاریخ و... هرچنـد در مقـام آمـوزش رسـمی و اجتهـادی حوزه‌هـای علمیـه یـک ضـرورت انکارناپذیر است تا عمق معارف و جزئیات معارف اسلامی به درسـتی شـناخته شـود؛ اما غفلت از شناخت اسـلام بـه عنـوان یـک «نظـام»، «مکتـب» و «دسـتگاه» فکـری منسجم موجب تقلیل‌گرایی و تحویل‌انگاری اسلام و ناتوانی در مواجه بـا پرسـش‌های نوین و نیازهای زمان در شرایط پیچیده دنیای جدید است. امام خمینی﵀ از این خطا، به عنوان فاجعه‌ای برای اسلام و انسان یاد می‌کنند:

«یک فاجعه‌ای برای اسلام از اول تا حالا بوده، و آن فاجعه اینکه اسلام را نشناخته‌اند. کسانی که بحث از اسلام کردند، چه در سابق و چه در لاحِق، اینها اسلام را با همـه‌ی ابعادش نشناختند. هر کسی یک بُعـدی از ابعـاد اسـلام را در آن نظـر کـرده اسـت و همه‌ی مطالبی که در اسلام بوده است و در قرآن کریم بوده است، به همان معنایی کـه

→

اندیشه‌ی اسلامی با تأکید بر آرای شهید صدر، فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی، تابسـتان ۱۳۹٤، دوره ۱۹، شماره٦۳، صفحه ۲٤٥ تا ۲٦۰.

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان، ۱۳۹۲/٥/٦.

خودش ادراک کرده، برگردانده. سابق - در قرن‌های سابق - یک دسته متکلمین بوده‌اند که اینها روی فهم تکلم خودشان، روی فهم ادراک خودشان، اسلام را آن طور توجیه می‌کردند که خودشان فهمیده بودند. یک دسته فلاسفه بودند که روی فلسفه‌ای که آنها می‌دانستند، اسلام را به صورت یک فلسفه ادراک می‌کردند، خیال می‌کردند که مکتب فلسفی است. یک دسته عرفا و این طایفه بودند که اسلام را به فهم عرفانی توجیه می‌کردند، و اسلام را کأنّه یک مکتب عرفانی می‌دانستند تا این زمان‌های آخر».[۱]

آیت‌الله خامنه‌ای نیز جزئی‌نگری محض و غفلت از کل‌نگری را خطری جدی می‌داند و در این زمینه می‌فرماید:

«گاهی جزئی‌نگری و نگاه نکردن مسیر مستمرِ از ابتدا تا انتها، انسان را گمراه می‌کند؛ حتّی گاهی آدم راه را گم می‌کند، هدف را گم می‌کند. نمی‌خواهیم بگوییم جزئی‌نگر نباشیم؛ چرا، نگرش به جزئیات؛ یعنی همان برنامه‌ریزی؛ این را ما منکر نیستیم. برنامه‌ریزی، نگاه به فصول مختلف و بخش‌های مختلف؛ یعنی جزئی‌نگری. می‌خواهیم بگوییم این نگاه به بخش‌ها و اجزا و ابعاض موجب نشود که ما غافل بشویم از نگاه به کل. چون نگاه به کل برای ما درس‌آموز است».[۲]

بنابراین لازم است تا طلاب علوم دینی و دانش پژوهان معارف اسلامی علاوه بر آموزش رسمی و کسب تخصص علمی در یکی از رشته‌های علوم اسلامی و علوم انسانی اسلامی، با کلیت معارف اسلامی در قالب یک «مکتب» جامع و «نظام فکری» منسجم آشنا شوند و با مفاهیم کلیدی و مرکزی و گزاره‌های بنیادین و غایات و رویکردهای کلان دین اسلام ارتباط برقرار کنند تا بتوانند دارای یک جهان‌بینی صحیح و یک تلقّیِ مستدل و متین از آفرینش عالم، و بهره‌مند از زندگی و جهت‌گیری معنوی

۱. صحیفه‌ی امام، ج٤، ص٦.

۲. بیانات رهبری در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های شیراز، ۱۳۸۷/۲/۱٤.

شوند. همان چیزی که امروز خلأ جهان و جامعه‌ی بشری در غرب و شرق است:

«دنیای اروپا، دنیای مسلّط امروز - که عمدتاً همان دنیای غرب و مَن تَبَعش هستند - مهم‌ترین خلأ را دارند و آن، خلأ یک فکر، یک اندیشه‌ی راهنما و به‌اصطلاح متداول، یک ایدئولوژی است که متّکی به یک فکر صحیح و یک تلقّی درست از عالَمِ وجود باشد. مهم‌ترین خلأ آنها نداشتن این است؛ لذا مرتّب سعی می‌کنند ایدئولوژی‌های دروغی، درست و تزریق کنند. یک علّت عمده‌ای که از این انقلاب می‌ترسند، همین است که این انقلاب، یک تفکّرِ صحیحِ درستِ تعریف شده‌ی متّکی بر یک جهان‌بینی صحیح و یک تلقّیِ مستدل و متین از آفرینش عالم دارد. بر اساسِ این مجموعه، هرکسی می‌داند کجای دنیا و کجای راه قرار دارد و به سمتِ کدام هدف حرکت می‌کند. زندگی، هدف‌دار و مبارزه نیز هدف‌دار می‌شود. در مبنا و تفکّر اسلامی، هدفِ حیات انسان، رسیدن به درجات کمال است؛ کمال معنوی که حتماً آراستگی مادّی را با خودش دارد؛ یعنی به تعبیر رایج، آخرتی که از دنیا عبور می‌کند. ایجاد یک جامعه‌ی عادلانه، یک جامعه‌ی صالح، یک کشور پیشرو و معنوی، در عین‌حال دارای قدرت‌های والای مادّی، با جهت‌گیری معنوی، با اخلاق انسانی و با احساس حقیقی انسانیت. ببینید چه هدف والا و زیبایی است! غربی‌ها این را ندارند. همه‌ی این تمدّنی که آنها روی هم سوار کرده‌اند و این مسابقه‌ای که وجود دارد، بر اساس فردپرستی و سودپرستی شخصی استوار است؛ لذا در این مسابقه، در یک جا پیشرفت‌هایی به‌دست می‌آورند؛ اما در چند جای دیگر، دچار اختلال می‌شوند. این اختلال‌های اخلاقی، این خلأهای فکری، این اختلالات عصبی جوانان و این آشفتگی و بی‌هدفی جوانان، ناشی از آن سودپرستی و خودپرستی و شخص‌پرستی است. در نظام اسلامی، این‌گونه نیست. تفکّر فلسفی اسلام و فهم درست از مبانی اسلامی، کاری می‌کند که انسان در هر لحظه‌ای از لحظات، احساس می‌کند در کجای راه و به سمت کدام هدف حرکت می‌کند؛ قدرت تحلیل برای حوادث می‌یابد

و وظیفه‌ی خودش را در هر شرایطی تشخیص می‌دهد. امروز باید جوان ما این‌گونه باشد».[۱]

امروزه با توجه به غلبه رویکرد تخصصی در نظام آموزشی رسمی حوزه‌های علمیه که عمدتا در رشته‌هایی چون ادبیات عرب، فقه و اصول، فلسفه، کلام، عرفان، تفسیر، رجال، درایه و تاریخ تبلور یافته است در این برنامه‌ی آموزشی، طلاب کمتر با طرح کلی و دستگاه نظام‌مند اسلام آشنا می‌شوند؛ بنابراین ضروری است تا با استفاده از هر مجال ممکن به ویژه فرصت‌های تعطیلات به این امر مهم اهتمام شود و طرح کلی و دستگاه نظام‌مند اندیشه‌ی اسلامی موسوم به «نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی» را در قالب یک یا چند دوره آموزشی به طلاب آموزش داد.

این اثر تحقیقی در صدد شناخت و ارائه‌ی مبنای نظری برای پشتیبانی علمی از دوره‌های آموزشی و تربیتی «نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی» با تکیه بر آرا و اندیشه‌های متفکران مسلمان به‌خصوص امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای است.

این پژوهش با هدف استقصای مهم‌ترین آرا و اندیشه‌های امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای و سایر متفکران انقلاب اسلامی تدوین شده است و در فصل نخست که به تبیین مفاهیم پایه‌ی «منظومه‌ی فکری» و «نظام اندیشه» پرداخته شده است از آثار سایر متفکران معاصر اسلامی به‌ویژه علامه‌ی طباطبایی، استاد شهید آیت‌الله مطهری، شهید آیت‌الله صدر، آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله مصباح یزدی و برخی دیگر از معاصران نیز استفاده شده است.

در پایان ابتدا از حضرت آیت‌الله اعرافی مدیر حوزه‌های علمیه، حضرت آیت‌الله حسینی بوشهری دبیر شورای عالی حوزه‌های علمیه و آیت‌الله سید محمد غروی عضو سابق شورای عالی حوزه تشکر می‌شود که در تابستان ۹۸ رهنمودهای بسیار ارزنده‌ای برای تدوین این اثر ارائه فرمودند.

---

۱. بیانات در دیدار با دانشجویان و دانش آموزان بسیجی طرح ولایت، ۱۳/ ۶/ ۱۳۷۹.

همچنین از اعتماد و همکاری حجت‌الاسلام والمسلمین میرمعزی، حجت‌الاسلام والمسلمین ملکی، حجت‌الاسلام والمسلمین عالم‌زاده‌ی نوری و حجت‌الاسلام محمد علی‌زاده و از مشاوره‌های حجت‌الاسلام والمسلمین حمید پارسانیا، حجت‌الاسلام والمسلمین سید یدالله یزدان‌پناه، و همچنین از همکاری استادان اولین دوره‌ی نظام اندیشه‌ی اسلامی که در تابستان ۱۳۹۸ برگزار شد حجج اسلام آقایان محمدرضا فلاح شیروانی، رضا خانجانی، میثم قاسمی، امین اسدپور، محمدهادی هدایت، سید یاسر صادقی، سید امیرمعصوم حسینی قهستانی، سید مهدی نقشه‌چی، سعید هلالیان، مصطفی مؤمنی‌راد، محمدهادی رحمانی و سعید صلح میرزایی کمال سپاس و قدردانی را داریم.

لازم به ذکر است این اثر ویراست اول از موضوع بسیار مهم «نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی» است و قطعا به مطالعات بیشتر و عمیق‌تر نیاز دارد. اما چون به مشارکت صاحب‌نظران و اندیشوران محترم برای تکمیل این گونه موضوعات معتقدیم، به پیشنهاد برخی از اساتید این اثر به عنوان ویراست اول منتشر می‌شود تا زمینه برای گفتگوی علمی در این باره فراهم شود و از پیشنهادات صاحب‌نظران و نقد عالمان و فرهیختگان در جهت تکمیل آن بهره بگیریم؛ بنابراین از همه‌ی صاحب‌نظران تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود در تکمیل و ارتقای آن، ما را یاری رسانند. پیشاپیش توفیق و برکت عمر و قلم این عزیزان را از درگاه خداوند متعال خواستاریم.

والعلم عندالله فهو أعلم بالصواب

سید مهدی موسوی

شهر مقدس قم

شعبان ۱٤٤۱

فصل اول:

چیستی نظام اندیشه‌ی اسلامی

الَّذِینَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ یعْبُدُوها وَ أَنابُوا إِلَی اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْری فَبَشِّرْ عِبادِ؛ الَّذِینَ یسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذِینَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ[1]

در ادبیات علمی و مذهبی معاصر، از واژگانی نظیر «مکتب»، «مذهب»، «دستگاه فکری»، «طرح کلی»، «نظام فکری»، «منظومه‌ی فکری»، «نگرش سیستمی»، و مانند آن سخن به میان می‌آید و برخی از متفکران و نویسندگان معاصر از آنها استفاده می‌کنند؛ هرچند این توجه و استعمال از یک دغدغه‌ی مشترک میان آنها پرده برمی‌دارد؛ اما تفاوت‌های مبنایی و مفهومی این واژگان اقتضا می‌کند که در گزینش آنها دقت بیشتری بشود و در یک تحلیل نهایی مقصود از «نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی» مشخص شود.

برای هر اثری اعم از مکتب، آیین، متن و حتی اندیشه یک متفکر، دو مقام متصوّر است: ۱. مقام تولید و ۲. مقام تفسیر. در مقام تولید به ذهنیت تولیدکننده و کیفیت اثر توجه می‌شود و در مقام تفسیر به ذهنیت مفسر و نوع نگرش او به اثر نظر است تا بتوان به فهم درست آن نائل شد.

بحث نظام اندیشه‌ی اسلامی و منظومه‌ی فکری اسلام را می‌توان در هر دو مقام مورد بحث و گفتگو قرار داد. در مقام اول این پرسش مطرح می‌شود که آیا خدای متعال و موسس این دین، معارف آن را به شکل یک منظومه‌ی نظام‌مند معرفتی تولید و عرضه کرده است یا خیر؟ و در مقام دوم این پرسش مطرح می‌شود که مفسر چگونه

---

۱. زمر: آیات ۱۷-۱۸.

می‌تواند مجموعه‌ی معارف دین را به صورت یک منظومـه‌ی هماهنـگ تفسـیر و ارائـه دهد به تعبیری اینجا از «منظومه‌سازی»[۱] گزاره‌ها و مفاهیم دینی صحبت می‌شود.

الف: مقام تولید منظومه‌وار یک اثر

به طور کلی دو رویکرد در تولید یک آیین، متن و گفتار وجود دارد:

۱. رویکرد کشکولی و جزئی‌نگر؛

۲. رویکرد منظومه‌ای و کل‌نگر.

در رویکرد اول بیشتر به یک عنصر و یا مطلب از منظری مستقل توجه می‌شود و از ارتباطات شبکه‌ای آن با سایر مفاهیم و عناصر و تأثیر و تأثر متقابل آنها غفلت می‌شود. در واقع این گونه آثار از عناصر ناپیوسته و مستقل تشکیل یافته است. نمونه‌ی این روش را در کتاب‌هایی بـا نـام «کشـکول» می‌تـوان ملاحظـه کـرد. کشـکول‌هـا کتاب‌هـایی جُنگ‌گونه است که شامل سخن‌هـای نغـز و مطالـب متنـوع علمـی، شـعری، هنـری، تاریخی، معمایی، و... است و نوعا از کتاب‌های دیگران جمع‌آوری شـده اسـت و ایـن مطالب اغلب بی‌هیچ نظم خاصی به دنبال هم آمده‌اند.

در مقابل رویکرد کل‌گرا و منظومه‌ای است که در آن یک مفهوم در نسبت باسایر اجزا و عناصر و تحت یک کل مطالعه می‌شود. منظومه، رویکرد کل‌گرا، نظام‌مند و منسجم بـه پدیده‌های دارای اجزا و عناصر است که در آن اندیشه و تفکـر دارای اجزایـی از مفـاهیم و گزاره‌ها است که در نسبت با سایر اجزا و عناصر و تحت یک کل مطالعـه و صـورت‌بندی می‌شود.

نظام در لغت این گونه معنا شده است: «نظَـم نظمـاً و نِظامـاً اللؤلـؤَ و نحـوَه: ألّفـه و جمعه فی سلک، و منه نظَم شعراً لتألیفه کلاماً موزونا و مقفی. نظَـم الشـیئ إلـی الشـیئ: ضمّه و ألّفه». همچنین: «ما یتألّف من مؤلّفات مختلفة متناسقة و متفاعلة، یمتلک تمییـزاً

۱. اعرافی، اجتهاد تمدن‌ساز، ص۱۲۶.

بالنسبة إلی الأنظمة الأخری، و یستهدف تحقیق غایة مقصودة منه»؛ یعنی «مروارید و مانند آن در رشته درآمد و آراسته شد. کار را مرتب نمود»؛ از این رو نظام مجموعه‌ی هدفمند و دارای اجزای منسجم و متعامل که از دیگر نظامات متمایز است. پس نظام، یک واقعیت دارای اجزای مرتبطی است که تحت یک کل قرار گرفته و با هدفی مشترک مشغول به فعالیت هستند، نظام نامیده می‌شوند و در آن هیچ جزئی مستقل نیست؛ بلکه در نسبت با سایر اجزا و عناصر است و در شکل‌گیری کل تأثیرگذار است. فهم هر عنصر در گرو فهم اولیه و اجمالی از کل و در نسبت با سایر اجزاست. به تعبیر سوسور «نظام کل سازمان‌یافته‌ای مرکب از عناصر متعدد است که آنها را تنها در ارتباط با یکدیگر و بر حسب مکانی که در این کل دارند می‌توان تعریف کرد».[۱] پس هر عامل و عنصر واقعی را باید درون یک نظام و دستگاه و در ترابط و تماسک با سایر عوامل و عناصر و زمینه‌ها مطالعه و بررسی کرد. در واقع نظام‌ها در دنیای واقعی کاملاً در هم تنیده و یک‌پارچه هستند و اجزا در تعامل سازمان‌یافته در جهت هدف قرار دارند.

بر این اساس مجموع اندیشه‌ها و تأملات آیین و مکتب یک «منظومه معرفتی» و «دستگاه فکری» است که در درون خود شبکه‌ای منسجم و سازوار از مفاهیم و گزاره‌ها را جای داده است و در پیوند متقابل و متوازن مفاهیم و تفسیر هماهنگ از هستی و انسان و پدیده‌ها ارائه شده است. هدف از این نظام معرفتی، تأمین حضور فعال فکری و عملی انسان در صحنه زندگی است.

آرا و اندیشه‌ها در یک منظومه و دستگاه فکری داری ساختاری منسجم و مَفصل‌بندی دقیق است؛ بنابراین منظومه یا دستگاه فکری عبارت است از مجموعه‌ای از گزاره‌های معرفتی به هم وابسته که در راه نیل به هدف‌های معین با یکدیگر هم‌آهنگی دارند. این منظومه را در کل آثار و متون یک آیین و در طول تاریخ آن می‌توان رصد کرد.

---

۱. دانیل دوران، نظریه‌ی سیستم‌ها، ترجمه محمد یمنی، ص۱٤.

بر اساس نگرش منظومه‌ای، متفکران مفاهیم اصلی خود را درون یک نظام و دستگاه پردازش می‌کنند. از این رو تک‌تک عوامل و عناصر انسانی و اجتماعی به طور مستقل بررسی نمی‌شود؛ بلکه همه‌ی عوامل و عناصر درون یک نظام و ساختار هماهنگ و سازواره مطالعه و بررسی می‌شود. ممکن است مقوله و مفهومی مشترک میان دو منظومه‌ی فکری یا نظام اجتماعی باشد؛ اما علی‌رغم وحدت صوری و اسمی، کارکرد دوگانه داشته باشند.[۱] از این رو هر عامل و عنصر را باید درون یک منظومه و دستگاه و در ترابط و تماسک با سایر عوامل و عناصر و زمینه‌ها مطالعه و بررسی نمود. بر این اساس مقایسه منظومه‌های‌های فکری و نظام‌های اجتماعی زمانی میسر است که ابتدا در کلیت باهم مقایسه شوند و سپس در نسبت با آن کل، اجزا سنجیده و مقایسه شوند. پس مقایسه میان اجزای اصلی منظومه‌های فکری یا اجتماعی و ترابط آنها شرط شناخت و فهم آن نظام‌ها و تحلیل و پردازش مفاهیم و پدیده‌های ثابت و متغیر است.

نظام‌های واقعی از سطوح مختلف پیچیدگی برخوردارند؛ برخی تک‌لایه هستند و فقط سازنده‌ی یک مجموعه و کل هستند؛ اما برخی از پیچدگی‌های بیشتر، برخوردارند و در درون خود خرده‌نظام‌هایی دارند.

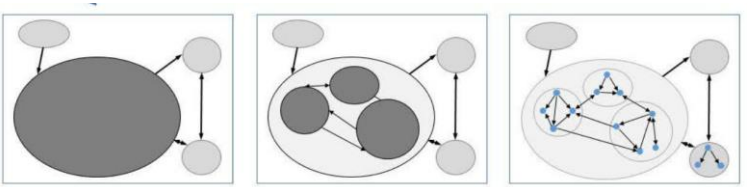

در صورت پیچیدگی یک کل، موضوعات و دانش‌ها به عنوان یک خُرده‌نظام، درون نظام فکری کلان، سامان می‌یابند؛ زیرا هر منظومه‌ی فکری و مکتبی با توجه به مبانی و بنیان‌های معرفتی خود، الگوی خاصی از علوم را ارائه می‌دهد. پیوند میان علم و دیگر

۱. حسینی خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن کریم، ص۲۲۵.

حوزه‌های انسانی و اجتماعی نیز موضوعی است که مورد توجه است و یک‌پارچگی اجتماعی را که برای رشد و گسترش علم لازم است کشف، معرفی و راهبری می‌کند.

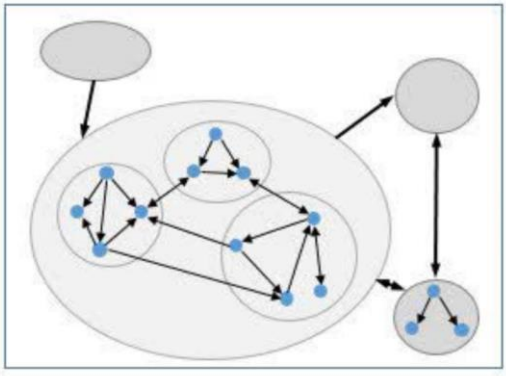

در واقع هر یک از اجزای نظام، نقش یک خرده‌نظام را دارد که ارتباط اجزای درونی آن را با کل نظام و یا محیط آن باید بررسی کرد.

بر اساس نگرش نظام‌مند و منظومه‌ای، یک دستگاه و منظومه‌ی معرفتی دست کم دارای چهار ویژگی اصلی است که می‌توان آنها را به عنوان چهار اصل نظام‌سازی نیز یاد کرد:

۱. اصل تکثر: هر نظام معرفتی متشکل از مجموعه‌ای از گزاره‌های متعدد و متنوع است.

۲. اصل پیوستگی: در یک نظام معرفتی با گزاره‌های مستقل و بریده از یکدیگر مواجه نیستیم؛ بلکه هر گزاره در تناسب و تعامل با دیگر گزاره‌ها قرار دارد و گزاره‌ها از پیوند و ارتباط متقابل معنایی و ساختاری برخوردارند.

۳. اصل هماهنگی: علاوه بر ارتباط و پیوستگی، میان عناصر معرفتی یک نظام، هماهنگی و سازگاری درونی نیز ضروری است؛ بنابراین در هنگام شناخت

نظام معرفتی باید به دنبال یافتن خطوط ارتباطی و زمینه‌های هم‌اهنگی عناصر شخصیتی بود تا در مجموع آن‌چه حاصل می‌آید، یک نظام سامان‌مند باشد.

۴. اصل هدفمندی: هر نظام معرفتی دارای غایت و اهداف معین است.[۱]

بر اساس این اصول روشن می‌شود ترکیب میان اجزای نظام معرفتی یک ترکیب تألیفی و کشکولی نیست؛ بلکه یک وحدت ترکیبی را تشکیل می‌دهد. این پیوند و ترکیب در یک گام «پیوند معناشناختی» است، به این معنا که مفاهیم و گزاره‌های مندرج در یک نظام معرفتی در تناسب معنایی با یکدیگر قرار دارند و در ارتباط با یکدیگر است که معنای حقیقی خود را افاده می‌کنند. در گام بعد، این ارتباط معنایی را می‌توان در یک «پیوند فرامعنایی» و واقعی نیز پی‌گیری کرد. پیوندهای یادشده لزوماً بین هر عنصر با همه‌ی عناصر دیگر رخ نمی‌دهد؛ بلکه این ارتباط‌ها مستقیماً بین چند عنصر برقرار می‌گردد و غیرمستقیم بر سایر عناصر تأثیر می‌گذارد. به بیان دیگر هر نظام در درون خود «خرده‌نظام»های معرفتی را در بر می‌گیرد که ارتباط عناصر با یکدیگر در درون یک خرده‌نظام است و ارتباط آن با سایرین، معمولاً از طریق ارتباط خرده‌نظام‌ها با یکدیگر است.[۲]

در نگرش منظومه ای، کوچک‌ترین اجزای نظام نیز خود یک نظام‌اند. هر خرده‌نظام - هرچند بسیار کوچک و محدود باشد - خود چهار ویژگی یادشده را نیز داراست و باید به ترتیب، عناصر، پیوندها، هماهنگی‌ها و جهت‌گیری آن خرده‌نظام را نیز معلوم داشت. روشن است که در بین خرده‌نظام‌ها با یکدیگر و بین هر خرده‌نظام با کلان‌نظام باید پیوستگی و هماهنگی لازم وجود داشته باشد و در نهایت همه‌ی جهت‌گیری‌ها در نظام‌های کوچک‌تر در خدمت جهت‌گیری

---

۱. ر.ک: سبحانی، الگوی جامع شخصیت زن مسلمان، ج۱، ص۸۷-۸۸.
۲. همان، ص۶۰.

کلان در نظام اصلی باشند.[۱]

بنا بر ویژگی‌های چهارگانه ذکر شده، برای دستیابی به نظام درونی و کشف نظام‌مندی هر متن دینی و یا هر مکتب فکری نخست باید آن کل معرفتی را به عناصر تشکیل‌دهنده تجزیه کرد، سپس با توجه به «اصل پیوستگی» به کشف ارتباط‌های درونی بین عناصر پرداخت و به تدریج خرده‌نظام‌ها را از یکدیگر متمایز ساخت. بنا به «اصل هماهنگی» باید روشن ساخت که تضادهای درونی عناصر یا خرده‌نظام‌ها تا چه اندازه و چگونه قابل حل و فصل است. این جاست که حد و مرزها یا تحدید و تقییدها تا اندازه‌ای جایگاه هر عنصر معرفتی را در مجموعه‌ی نظام روشن می‌سازد. جستجوی اهداف فرعی و غایت نهایی یک نظام می‌تواند حتی در تبیین هماهنگی یا ناهماهنگی‌های درونی آن مجموعه به ما کمک کند. همان طور که گفته شد یک کلان‌نظام، بسته به گستره و ژرفای موضوعات و مسائل آن، از خرده‌نظام‌هایی تشکیل یافته است که آن نظام‌های فرعی نیز به نوبه خود می‌توانند از نظام‌های کوچک‌تر تشکیل یافته باشد. با توجه به مراتب متعدد و چندلایه‌ی نظام‌ها، اهداف و مقاصد یک نظام نیز دارای مراتب و درجات است که در نهایت به یک هدف فرجامین ختم می‌شود. نکته‌ی مهم این‌که هرجا سخن از نظام در میان باشد - خواه یک کلان‌نظام و خواه یک خرده‌نظام - بی‌تردید یک هدف مشخص و یگانه نیز مدنظر بوده است.[۲]

نظام‌مندی هستی در نظام آفرینش

نظام اندیشه‌ی اسلامی در درجه‌ی اول ریشه در هستی‌شناسی اسلام و اعتقاد به حاکمیت حکمت و نظم بر آفرینش دارد. یکی از مباحث مهم در معارف و حکمت اسلامی، بحث حکیمانه بودن آفرینش و اثبات «نظام احسن» است که متکلمان و

۱. همان، ص۸۸
۲. همان، ص۶۱.

فلاسفه به طورمفصل بدان پرداخته‌اند. از این رو «نظام» یکی از مصطلحات فلسفه‌ی اسلامی است.

«إنّ اللّه جلّ ثناؤه لما أبدع الموجودات و اخترع المخلوقات نظّمها و رتّبها فی الوجود کمراتب الأعداد عن الواحد، لتکون کثرتها دالّة علی وحدانیتها، و ترتیبها و نظامها دالاّن علی إتقان حکمته فی صنعها، و لتکون أیضا نسبتها إلی الذی هو خالقها و مبدعها کنسبة الأعداد إلی الواحد الذی قبل الاثنین الذی هو أصلها و مبدؤها و منشأها».[۱]

بحث از نظام احسن بودن آفرینش در حکمت متعالیه جایگاه ویژه‌ای دارد.[۲] صدرالمتألهین شیرازی بر پایه‌ی نظام فلسفی اصالت وجود و تشکیک وجود[۳] مجموع جهان هستی را همچون یک واحد هماهنگ و منسجم می‌داند که وحدت آن حقیقی است و داری نظم برآمده از نظام ربّانی حضرت حق است که دارای بهترین نظم و شکل ممکن است. ملّاصدرا در این زمینه می‌نویسد:

«و کُلّ وجودٍ الهی بالضرورةِ یکون فی غایة الحسن وَ البهاءِ»[۴]

این حقیقتی است که هم برهان فلسفی آن را اثبات می‌کند و هم انسان دقیق‌النظر می‌تواند با تأمّل و تفکر در آیات الهی و مشاهده‌ی نظام عالم و روابط میان موجودات و ظرافت‌های موجودات، آن را درک کند که همه‌ی عالم یک مجموعه‌ی واحد، متصل و هماهنگ است و از شرّ، هرج و مرج و بی‌نظمی مصون است:

«فَلما نشاهِدُ من ارتباط الموجودات بعضها ببعضٍ و انتفاع بعضها عن بعض و توجه کلّ ناقص الی کماله و طلب کلّ سافلٍ لاتّصال الی العالی توجها غریزیّا و طلبا جِبلّیا

---

۱. موسوعة مصطلحات الفلسفة عند العرب، ص۹۰۳.
۲. ملّاهادی سبزواری، شرح منظومه، تصحیح و تعلیق حسن حسن‌زاده آملی، ج۳، ص۷۳.
۳. ر.ک: جوادی آملی، سرچشمه اندیشه، ج۳، ص۶۱۹.
۴. صدرالمتألهین شیرازی، الحکمة المتعالیه، ج۷، ص۱۰۰.

بحسبِ ما اَودَعَ اللّه فی ذاتِهِ و نری عطوفة کلّ عالٍ لما تحته و عنایة کلّ قوی لما دونه و تدبیر کلّ نفسٍ و عقلٍ لما یقع تحت تدبیره احکمَ تدبیرٍ و اَشَدَّ تصویرٍ و اَحسَنَ تقویم و الطف تکمیل و تتمیم و علی وجه یبلغ الی غایة کماله و تمامه الممکن فی حقه»[۱]

وقتی ارتباط موجودات را با یکدیگر و سودبری برخی از آنها را از برخی دیگر مشاهده می‌کنیم و نیز توجه هر ناقصی را به کمالش به صورت توجه غریزی و نیز طلب هر سافلی را برای اتصال به عالی به صورت طلب فطری بر حسب آنچه خداوند در ذات ایشان به ودیعت گذاشته است می‌بینیم و وقتی عطوفت عالی را نسبت به چیزی که پایین‌تر از اوست و عنایت موجود قوی را به آنچه فروتر از آن است و تدبیر هر نفس و عقلی را نسبت به آنچه تحت تدبیر اوست می‌بینیم و این نسبت‌ها را به صورت حکیمانه‌ترین تدبیر، قوی‌ترین توصیف، بهترین اصلاح و لطیف‌ترین تکمیل و اتمام می‌بینیم که موجود پایین‌تر را به نهایت کمال ممکنش می‌رساند.

در حکمت اسلامی نه فقط کل آفرینش یک مجموعه‌ی هماهنگ و واحد است بلکه هر عضوی از نظام آفرینش نیز از نظم و هماهنگی درونی اجزا برخوردار است و آثار صنع حکیمانه و نظام‌واره‌ی الهی در آن مشهود است. از این رو صدرالمتألهین شیرازی در ادامه به ذکر آثار حکمت و عنایت الهی در موجودات می‌پردازد.[۲]

نظام‌مندی دین و شریعت اسلامی

اعتقاد به پیوند آیات قرآن کریم و معارف اسلامی با یکدیگر یکی از اصول و مبانی مسلم نزد مسلمین است. به نحوی امام علی قرآن را نظم‌بخش زندگی معرفی می‌کند: «أَلَا إِنَّ فِیهِ عِلْمَ مَا یَأْتِی وَ الْحَدِیثَ عَنِ الْمَاضِی وَ دَوَاءَ دَائِکُمْ وَ نَظْمَ مَا

۱. همان، ج۷، ص۱۰۹.
۲. همان، ۱۰۹-۱۳۶.

بَیْنَکُمْ؛[۱] بدانید که در قرآن علوم مربوط به آینده و سخن از گذشته و داروی درد شما و آنچه مایه نظم و سامان میان شماست، وجود دارد».

در قرآن کریم درباره‌ی سخنان پیامبر به عنوان حامل شریعت اسلامی می‌فرماید:

«**وَ ما ینْطِقُ عَنِ الْهَوی؛ إِنْ هُوَ إِلّا وَحْی یوحی**؛[۲] و نه از روی هوای نفس سخن می‌گوید. سخن او جز وحی که به او نازل می‌شود، نیست».

همچنین در آیات دیگر می‌فرماید:

اتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَیکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ وَ لا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ قَلِیلًا ما تَذَکَّرُونَ[۳]

قُلْ هذِهِ سَبِیلی أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ عَلی بَصیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی[۴]

«**افَلاَ یتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلاَفاً کَثِیراً**[۵]؛ آیا در قرآن نیک نمی‌اندیشند که اگر از سوی کسی جز خداوند بودن در آن اختلاف بسیار می‌یافتند».

دین از یک انسجام و ساختار نظاممند برخوردار است و سامانهی زیستی را تشکیل می‌دهد که شئون حیاتی انسان در این سامانه تدبیر می‌شود. به طور نمونه علامه طباطبایی به ارتباط کلی آیات با یکدیگر، اذعان دارد و عدم پای‌بندی به چنین مبنایی را سبب فرو غلتیدن در «تفسیر به رأی» می‌داند.[۶] علامه طباطبایی در این زمینه می‌نویسد:

«اسلام مجموع معارف اعتقادی، اخلاقی و قوانین عملی است که هر سه قسمت آن با یکدیگر متناسب و مرتبط است و با همه تمامیتش وقتی اثر می‌گذارد که مجموعش

---

۱. نهج البلاغة: خطبة۱۵۸.
۲. نجم: آیات ۳-٤.
۳. اعراف: آیه ۳.
۴. یوسف: آیه ۱۰۸.
۵. نساء: آیه ۸۲.
۶. ر.ک: طباطبایی، تفسیر المیزان، ج۱، ص۱۰؛ همچنین، همو، قرآن در اسلام، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۳، ص۷۸-۷۹.

عملی شود و اما اگر کسی معارف اعتقادی و اخلاقی آن را به دست آورده و در مرحله‌ی عمل کوتاهی کند، البته اثری نخواهد داشت، نظیر معجون‌ها که وقتی یک جزء آن فاسد می‌شود همه‌اش را فاسد می‌کند و اثری مخالف بر جای می‌گذارد و نیز وقتی اثر مطلوب را می‌بخشد که بدن بیمار برای ورود معجون و عمل کردنش آماده باشد که اگر انسانی که آن را مصرف می‌کند شرایط مصرف را رعایت نکند، اثر آن خنثی می‌گردد و چه بسا نتیجه و اثری بر خلاف آنچه را که توقع داشت می‌گیرد».[۱]

آیت‌الله جوادی آملی نیز در این باره می‌نویسد:

«همه آیات قرآن با آنکه بیش از شش هزار است، چنان باهم منسجم و همراه و هماهنگ هستند که به منزله‌ی یک کلام‌اند؛ زیرا قرآن از مبدأ حکمت نازل شده و پس از اِحکام و حکیم بودن، تفصیل یافته است: (کتاب أُحکمت آیاته ثم فصّلت من لدنْ حکیمٍ خبیر) و چون این تفصیل از آن حکمت، استواری و یک‌پارچگی سرچشمه گرفته، همه‌ی آیاتش نه تنها اختلافی با یکدیگر ندارند بلکه مثانی و متشابه هستند: (الله نزّل أحسن الحدیث کتاباً متشابهاً مثانی) خداوند بهترین سخنی را نازل کرده که سراسر آن هماهنگی و همگونی است و آیاتش نسبت به هم منعطف و مثنی است. دو امر یک سنخْ هرگاه کنار یکدیگر قرار گیرند، به آنها «اثنان» می‌گویند که هر یک ثانی دیگری است؛ زیرا هر کدام به فرد دیگر گرایش دارد. «متشابه» یعنی شبیه یکدیگر بودن. این تشابه صفت سراسر قرآن است یعنی همه‌ی آیات قرآن شبیه یکدیگرند و این غیر از متشابهِ در مقابل محکمات است، که در آینده‌ی نزدیک از آن سخن خواهیم گفت؛ زیرا ریشه‌ی اصلی آن تشابه، شبهه‌ی مذموم است. خدای سبحان وحدت و انسجام قرآن کریم را در آیاتی، به وحدت و انسجام جهان هستی و آفرینش تشبیه کرده می‌فرماید: همانطور که در جهان آفرینش هیچ‌گونه ناهماهنگی و

---

۱. طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج٤، ص٣٠٤.

فطوری وجود ندارد: (هلْ تری منْ فُطور) بلکه انسجام و هماهنگی بی‌نظیری سراسر عالم را دربر گرفته، قرآن کریم نیز فاقد اختلاف و تضاد درونی و کلام یک‌پارچه الهی است که آیات گذشته و آینده‌اش مضامین یکدیگر را تأیید می‌کنند و زمینه را برای دیگری فراهم می‌سازند. هماهنگی آیات به گونه‌ای است که اگر یکی از آنها را حذف کنیم مثل آن است که همه‌ی آیات را حذف کرده‌باشیم و لذا در ایمان به قرآن حکیم هم نمی‌توان به برخی از آیات آن ایمان آورد و برخی دیگر آن را نپذیرفت؛ نمی‌شود یک اصل قرآنی را پذیرفت و اصل دیگر را قبول نداشت و گفت: (نؤمن ببعض ونکفر ببعض). در کتابی الهی که همه‌ی آن حق و نور است، تفکیک پذیرفته نیست. همه‌ی اصول قرآنی به هم وابسته است و کسانی که ابعاضی برای قرآن قایل شده و آن را به صورت اعضای پراکنده درآورده‌اند (الذین جعلوا القرآن عِضین) کسانی که قرآن را پاره‌پاره کرده و برخی را پذیرفته و برخی را نپذیرفته‌اند، در حقیقت هیچ چیز قرآن را نپذیرفته‌اند».[۱]

ایشان در درس تفسیر قرآن می‌گوید:

«قرآن کریم که مثلثی را تبیین می‌کند که کلّ نظام هستی از آغاز تا انجام همه باهم هماهنگ هستند، این یک؛ و همه کتاب‌های الهی که بر انبیا (علیهم السلام) نازل شده است، اینها باهم هماهنگ هستند؛ یعنی هم کلمات تکوینی خدا و هم کلمات تدوینی خدا باهم هماهنگ است، این دو ضلع؛ مجموع تکوین و تشریع هم باهم هماهنگ‌اند، این سه. ... کلمات تدوینی همه‌ی آنها یکدست و همگون هستند؛ کلمات تکوینی خدا؛ یعنی نظام آفرینش یکدست و همگون هستند؛ وقتی تدوین را با تکوین، تکوین را با تدوین بسنجیم، مجموع این دو ضلع مثلث، وقتی سنجیده شود، اینها باهم هماهنگ و یکسان است؛ یعنی طوری خدای سبحان عالم را آفرید

۱. جوادی آملی، قرآن در قرآن، ص۳۹۳.

که اگر این عالَم بخواهد به صورت حرف در بیاید، می‌شود کتاب‌های الهی و طرزی کتاب‌های الهی را نازل کرده است که اگر اینها بخواهند وجود عینی و خارجی پیدا کنند، می‌شود نظام هستی».[۱]

در ادبیات فلسفی و کلامی به طور مفصل اثبات شده است که شارع دین و شریعت، خداوند متعال خداوند علیم، حکیم و قادر مطلق است و برای هر فعلی غرضی دارد. غرض او برای ارسال انبیا و انزال دین، هدایت همه‌جانبه انسان‌ها و تنظیم زندگی آنها در مسیر سعادت است. پس دین، فرقان و بینات و میزان است؛ بنابراین دین به صورت یک کل و منظومه‌ی نظام‌مند و هدفمند و تابع مصالح و مفاسد واقعی است و هیچ عیب و نقص، هزل و عبث و تضاد و تناقضی در حقیقت دین نیست. روشن است آنچه می‌خواهد تنظیم‌کننده، بینه، فرقان و میزان باشد خود باید نظام‌مند، روشن و دارای تعادل و انسجام و هماهنگی باشد و همه‌ی ابعاد و اجزای آن هماهنگ و منسجم و مکمل یکدیگر باشد و از هر نوع تضاد و تناقض و تهافت، بهم‌ریختگی و التقاطی بری باشد؛ بنابراین حقیقت دین و معارف اسلامی یک سازه‌ی به‌هم‌پیوسته، منسجم و هماهنگ و هدفمند است.

برخی از اندیشمندان معاصر در تفصیل این بیان، چنین استدلال کرده‌اند:

۱. شریعت همچون خلقت از ساحت بارئ و شارع حکیم صادر شده است، چون هر دو مجلای حکمت الاهی‌اند، خلقت اثر تجلای تکوینی و شریعت اثر تجلای تشریعی است، و نظام‌مندی، شاخص مهم حکیمانگی است، و حکمت بدون نظام بی‌معناست، پس هم خلقت و هم شریعت نمی‌توانند حکیمانه نباشند.

۲. انکار نظم مساوق با انکار خلقت است، چون تحقق خلقت در رهن وجود نظم است. برای این‌که اگر نظمی بر جهان حاکم باشد نظام علی و معلولی هم وجود

---

۱. جوادی آملی، درس تفسیر قرآن، آیات ۲۲ تا ۲۳ سوره زمر.

خواهد داشت، در نتیجه خلقت رخ خواهد داد؛ اما اگر قائل به نظم نباشیم نظام علی و معلولی وجود نخواهد داشت (و علی فرض وجود نیز) یا معلول‌ها از علت‌ها صادر نخواهند شد، یا از هر علتی هر معلولی صادر خواهد شد؛ بنابراین انکار نظم به معنی انکار خلقت است و چون خلقت تحقق یافته نظم نیز وجود دارد. همین قاعده بر شریعت نیز صدق می‌کند. شریعت همچون خلقت از ساحت شارع حکیم صادر شده و لاجرم باید حکیمانه باشد: بی‌نظامی نقص و عیب است؛ پس خلاف حکمت است. فعل تشریع خود گواه بر وجود نظم است، لهذا تشریع نیز مانند تکوین نظام‌مند است.

۳. شریعت برای تمشیت و تنظیم امور و شؤون انسان‌ها آمده است؛ چیزی که برای نظام‌بخشی به امور گوناگون و تنظیم شؤون مختلف آمده خود نمی‌تواند بی‌نظام باشد. ذات نایافته از هستی بخش، کی تواند که شود هستی‌بخش؟

٤. به لحاظ زبان‌شناختی نیز شریعت یعنی منهج و منهاج، و اگر شریعت منهج و منهاج، صراط و سامانه‌ی زیستی است، و اگر انسان در آن گام بردارد اهل نجاح و نجات خواهد شد که قطعا چنین است، نمی‌تواند بی‌نظام باشد و اگر نظمی نباشد نجاتی محقق خواهد شد. مگر می‌شود آشوب و آشفتگی راه به نجات ببرد؟ بی‌نظمی و بی‌نظامی را نمی‌توان راه نامید، آشوب و آشفتگی بی‌راهه است. خداوند در خصوص خلقت عالم تکوین در سوره ملک می‌فرماید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَبَارَكَ الَّذِي بِيدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَياةَ لِيبْلُوَكُمْ أَيكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَينِ ينْقَلِبْ إِلَيكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ» (الملک: ۱-۴) خداوند هفت آسمان را به صورت طبقه و طبقه آفرید؛ هدف خلقت خداوند تفاوت و تخالفی نمی‌بینید هرچند با دقت و به چندباره آن را وارسی و بازرسی کنی، آیا اختلاف و

تفاوتی و یا نقص و عیبی در آن می‌بینی؟ حق تعالی در مورد تشریع نیز که در قالب قرآن کریم صورت بسته است، می‌فرماید: «أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافًا كَثِيرًا» (سورة النساء: ۸۲). آیا در قرآن تدبر نمی‌کنید؟ این قرآن اعجاز و وحی الهی است و اگر از غیر خداوند صادر می‌شد دچار اختلاف و پراکندگی می‌شدید؛ اما چنین نیست.

پس همان گونه که تکوین منظم است چون باری حکیم است، تشریع منظم است چون شارع حکیم است، از حکیم جز حکمت صادر نمی‌شود و بی‌نظمی عملی غیرحکیمانه است که از حکیم صادر نمی‌شود.[۱]

روشن است که هر گفتار، اثر مکتوب و متنی چون با زبان و الفاظ سروکار دارد امکان تفسیرهای مختلف دارد، به‌خصوص اگر در بستر اجتماعی و تاریخی ویژه‌ای صادر شود و دشمنان و مخالفانی نیز داشته باشد که درصدد تحریف آن بر آیند. از این رو هر متن و گفتاری با تفسیر همراه است. به طور کلی تفسیر هر مکتب، آیین و متنی نیز دو گونه است: ۱. تفسیر تجزیه‌ای و جزءگرا؛ ۲. تفسیر مجموعه‌ای و کل‌نگر.

۱. تفسیر تجزیه‌ای و جزءگرا

تفسیر جزءگرا هر پدیده‌ای را به اجزای کوچک‌تر تقسیم می‌نماید و می‌خواهد با مطالعه ماهیت و یا آثار و رفتار هر یک از اجزا به ماهیت، آثار و رفتار پدیده‌ی اصلی دست یابد.

جلال‌الدین رومی در مثنوی به داستانی اشاره می‌کند که به خوبی ماهیت تفسیر تجزیه‌ای و جزءگرا را نشان می‌دهد.

پیل اندر خانه‌ی تاریک بود　　عرضه را آورده بودندش هنود

---

۱. علی اکبر صادقی رشاد؛ خبرگزاری حوزه https://www.hawzahnews.com/news/٤٧٠٧٠٦/

از بـــرای دیـــدنش مـــردم بســـی / انـدر آن ظلمـت همی‌شـد هـر کسـی
دیـدنش بـا چشـم چـون ممکـن نبـود / انـــدر آن تـــاریکیش کـــف می‌بســـود
آن یکـی را کـف بـه خرطـوم اوفتـاد / گفـت همچـون ناودانسـت ایـن نهـاد
آن یکـی را دسـت بـر گوشـش رسـید / بـــرو چـــون بـــادبیزن شـــد پدیـــد
آن یکـی را کـف چـو بـر پـایش بسـود / گفـت شـکل پیـل دیـدم چـون عمـود
آن یکـی بـر پشـت او بنهـاد دسـت / گفت خود این پیل چون تختی بدست
همچنین هر یـک بـه جـزوی کـه رسـید / فهـم آن می‌کـرد هـر جـا می‌شـنید
از نظرگـــه گفتشـــان شـــد مختلـــف / آن یکـی دالـش لقـب داد ایـن الـف
در کـف هـر کـس اگـر شـمعی بـدی / اخـتلاف از گفتشـان بیـرون شـدی[1]

این داستان تمثیلی برای بهتر روشن کردن نقـص نگاه‌هـای تجزیـه‌ای و جـزء نگـر است بدین جهت که هر کسی دست به جزوی از فیل می‌زند و آن را باساس همان جزء ملموس به تمامه وصف می‌کند.

حکیم سنایی در کتاب «حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه» با اشاره به همین داستان نتیجه می‌گیرد:

هریکـی دیـده جـزوی از اجـزا / همگـــان را فتـــاده ظـــن خطـــا
هـــیچ دل را ز کلـــی آگـــه نـــی / علـم بـا هـیچ کـور همـره نـی
جملگـی را خیـال‌هـای محـال / کـرده ماننـد غتفـره بـه جـوال[2]

۱. مولوی، مثنوی، دفتر دوم.
۲. سنایی، حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه، ص۶۹.

شهید سید محمدباقر صدر در توضیح روش تجزیه‌گرا می‌گوید:

مفسر در روش تجزیه‌ای می‌کوشد تا تسلسل متن را حفظ کند و اجزاء متن را صورت قطعه قطعه و با تأکید بر معانی الفاظ و مقدماتی که برای مواجهه با هر جزء انتخاب کرده است تفسیر کند. هدف اصلی این رویکرد، شفاف‌سازی مفهوم و تسهیل ادراک هر یک از اجزاء متن است. در این روش مفسر اجزا را بر طبق تسلسلی که در تنظیم متن، شکل گرفته است، تفسیر می‌کند. هدف این تفسیر فقط فهم مدلول لفظی اجزاست که مفسر با آن مواجه است و با تمام وسایل ممکن می‌کوشد به این هدف برسد در اینجا فقط انباشته‌ای از معلومات وجود دارد، ولی رشته‌ی ارتباط این معلومات گسسته است.

«هر گام مواجه با فهم یک بخش از قرآن است و از موضوع آیاتی که در بخش‌های مسلسل آیات قرآن تفسیر می‌شود می‌تواند معرفت تفسیری روی تمام قرآن با خصلت تجزیه‌ای‌اش پیدا کند؛ یعنی با بررسی یک یک آیات مفسر تجزیه‌ای از شناخت تعداد زیادی از معارف و مفاهیم قرآن برخوردار می‌شود؛ اما به صورت پراکنده و روی هم انباشته بدون آنکه در فرجام کار بتواند نظر قرآن را در مورد هریک از زمینه‌های زندگی که آیاتی درباره‌ی آن‌ها نازل شده است تعیین کند. بدین‌سان در اینجا فقط انباشته‌ای از معلومات وجود دارد، ولی گسسته از هم بدون ارتباط؛ بنابراین در تفسیر تجزیه‌ای ارتباط و همبستگی بین آیات مورد توجه نیست. نکته‌ی دیگر در این زمینه این‌که این‌گونه تفسیر باعث تناقض‌های مسلکی فراوانی شده و در جامعه‌ی اسلامی به گسترش مذاهب گوناگون یاری رسانده است».[۱]

۲. تفسیر مجموعه‌ای و کل‌نگر

در مقابل رویکرد تفسیری جزءنگر، تفسیر مجموعه‌ای و کل‌نگر قرار دارد که به کل

۱. صدر، سنت‌های تاریخ در قرآن، ترجمه سید جمال‌الدین موسوی، ص٤٦-٢٥.

واقعیت و ابعاد آن توجه دارد و در صدد ترسیم شبکه و ساختار واقعی و معنایی واقعیت است. تفسیر جزءنگر به دنبال شناخت از طریق تمرکز بر جزئیات است؛ اما در مواجهه با واقعیت‌های پیچیده، جزئیات بسیار زیاد هستند و غرق شدن در جزئیات منجر به از دست دادن تصویر کلی و ایجاد حس ناتوانی در درک پدیده‌ها و مسایل می‌شود؛ ولی این روش تفسیری کمک می‌کند که به جای غرق شدن در جزئیات، به کل واقعیت و روابط اصلی شکل‌دهنده‌ی آن و آثار آن توجه شود. تفسیر مجموعی و کل‌نگر، روشی خردمندانه و صحیح برای نگاه وسیع‌تر به واقعیت است که به افراد این امکان را می‌بخشد که به مسائل، دیدگاه وسیع‌تری داشته باشند و هر پدیده را در ارتباط با سایر پدیده‌ها و نه به صورت پدیده‌های جداگانه، مطالعه و تفسیر کنند. این روش افکار فرد را منسجم و پخته‌تر می‌کند و باعث همه‌جانبه‌اندیشی و دورنگری می‌شود. همچنین امکان بینش دقیق‌تر و بهتر نسبت به وقایع و متون در اختیار می‌گذارد؛ به نحوی که مفسر، روابط بین اجزای واقعیت و نظام را به‌طور کامل درک کند و آن را به نتیجه‌گیری از پدیده‌ها تعمیم دهد.

در تحلیل کل‌گرایی، اوصاف کل به اوصاف اجزا، فرو کاسته نمی‌شود؛ بلکه اوصاف کل چیزی افزون بر جمع اوصاف اجزای آن است و اوصاف اجزای یک کل نیز به واسطه‌ی نسبتی که این اجزا با یکدیگر دارند، در نسبت به کل تعین می‌یابند. به عنوان نمونه اوصاف انسان صرفاً جمعی از اوصاف اجزای آن همچون دست و پا، مو، بدن و روح نیست. حتی اگر مجموع اوصاف این اجزا در کنار هم قرار داده شود نمی‌تواند معرّف انسان باشد؛ بلکه انسانیت به عنوان ماهیت و وصف کلی انسان از مجموع روابط مختلف جسم و روح و نسبت با مبدأ و غایت آن معنا می‌یابد.

بنابراین تفسیر مجموعی و کل‌نگر کوشش در حیطه‌ی علم و معرفت برای یافتن معنا و جایگاه واقعیت و یا مفهومی در یک جهان واقعی و یا جهان معنایی و چارچوب کلی است و درپی اثبات این مسئله است که برای شناخت معنا و جایگاه واقعیات و

مفاهیم و همچنین حرکت در مسیر اهداف می‌بایست ارتباط میان اجزا را مد نظر قرار داد و الا بدون آن نمی‌توان قضاوت و درک درستی از واقعیات و وضعیت‌های پیرامون آن داشت.

از جمله متفکران معتقد به روش تفسیری مجموعه‌گرا و کل‌نگر استاد شهید آیت‌الله مطهری است.[۱] شهید مطهری در این باره می‌فرماید:

«کسی که می‌خواهد پیامی را به جامعه برساند باید خودش با ماهیت آن پیام آشنا باشد. باید فهمیده باشد که هدف این مکتب چیست؟ اصول و پایه‌های این مکتب چیست و راه این مکتب چیست و به کجا می‌رسد. اخلاق، اقتصاد و سیاست این مکتب چیست؟ .... از اینجا معلوم می‌شود که برای یک نفر مبلغ تا چه اندازه وسعت اطلاعات علمی و شناخت اسلام آن هم به صورت یک مکتب لازم است. اسلام خودش یک مکتب است، یک اندام است. یک مجموعه‌ی هماهنگ است؛ یعنی اگر تک‌تک شناختی، فایده ندارد. باید همه را در آن اندام و ترکیبی که وجود دارد بشناسی. ارزیابی ما درباره‌ی مسائل اسلامی باید درست باشد. برای یک اندام، یک عضو به تنهایی ارزش ندارد. در اندام انسان دست، پا و غیره هر کدام یک عضو هستند، ولی آیا ارزش این اعضا در این اندام، با اینکه همه لازم و واجب هستند، یک جور است؟ آیا اگر لازم شد، یک عضو را فدای عضو دیگر کنیم، کدام عضو را فدا می‌کنیم؟ آیا اگر لازم شد، قلب را فدای دست می‌کنیم؟ اسلام هم همینطور است».[۲]

به نظر وی آیات قرآن یک مجموعه به هم پیوسته و جدایی‌ناپذیر است که از طریق مطالعه‌ی مجموعی آیات و جامع‌نگری در مقام تفسیر و فهم می‌شود:

«نکته مهمی که در بررسی قرآن باید به آن توجه داشت این است که در درجه اول

---

۱. ر.ک: موسوی، الگوهای کلان علوم انسانی اسلامی، ص۲۵۷.

۲. مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری، ج۱۷، ص۴۱۵.

می‌باید قرآن را به کمک خود قرآن شناخت، مقصود این است که آیات قرآن مجموعاً یک ساختمان به هم پیوسته را تشکیل می‌دهند؛ یعنی اگر یک آیه از آیات قرآن را جدا کنیم و بگوییم تنها همین یک آیه را می‌خواهیم بفهمیم شیوه‌ی درستی اتخاذ نکرده‌ایم».[۱]

ایشان در ادامه به فلسفه فهم مجموعی قرآن کریم اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد:

«اینکه می‌گویند استناد به یک آیه‌ی قرآن بدون توجه به سایر آیات قرآن جایز نیست برای این است که قرآن بعضی از آن بعضی دیگر را تفسیر می‌کند؛ یعنی قرآن را در کلّش باید مطالعه کرد نه در یک جزء. مطالعه کردن قرآن در یک جزء؛ یعنی در یک یا چند آیه‌ی جداگانه، سبب گمراهی انسان می‌شود. تمام آیات قرآن به یکدیگر وابسته و پیوسته است. کسی حق دارد آیات قرآن را تفسیر کند که بر همه‌ی آیات قرآن به نوعی احاطه داشته باشد، آیات را مجزا نکند و نبُرد و بعد، از همین جا برداشت‌هایی برای خودش بکند و بگوید آنچه که من می‌گویم از قرآن است. این جور نیست؛ قرآن را در مجموع و در کلش باید مطالعه کرد».[۲]

استاد مطهری شناخت کل‌گرا و مجموعی را «شناخت تحلیلی» می‌نامد که در آن به پرسش‌های بنیادین واقعیت پرداخته می‌شود که نتیجه آن شناخت کلی ماهیت آن واقعیت یا متن است:

«تشخیص اینکه این کتاب مشتمل بر چه مطالبی است و چه هدفی را تعقیب می‌کند، راجع به جهان چه نظری دارد، نظرش درباره‌ی انسان چیست؟ چه دیدی درباره‌ی جامعه دارد؟ سبک ارائه‌ی مطالب در آن و شیوه‌ی برخورد آن با مسائل چگونه است؟ آیا دیدی فیلسوفانه و یا به اصطلاح امروز عالمانه دارد؟ آیا قضایا را از

۱. مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری. ج۲۶، ص۳۴.
۲. مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری. ج۲۶، ص۸۱۳.

دریچه‌ی چشم یک عارف نگاه می‌کند و یا آنکه سبکش مخصوص به خود است؟ و سؤال دیگری که آیا این کتاب پیامی و رهنمودی برای بشریت دارد یا نه؟ و اگر پاسخ مثبت است آن پیام چیست؟ در واقع دسته‌ی اول این پرسش‌ها مربوط می‌شود به نگرش و دید این کتاب نسبت به جهان و انسان و حیات و مرگ و... یا به عبارت جامع‌تر مربوط می‌شود به جهان‌بینی کتاب و به اصطلاح فلاسفه‌ی خودمان حکمت نظری آن، و دسته‌ی دوم سؤال‌ها در خصوص این است که کتاب چه طرحی برای آینده‌ی انسان دارد؟ انسان و جامعه‌ی انسانی را بر اساس چه الگویی می‌خواهد بسازد، که این را ما به «پیام» کتاب تعبیر می‌کنیم.

در هر حال این نوع شناخت مربوط به محتواست و درباره‌ی هر کتابی می‌توان از این نظر بحث کرد، خواه آن کتاب شفای بوعلی باشد و یا گلستان سعدی. ممکن است کتابی از «دید» و «پیام» هردو خالی باشد و یا تنها دید داشته باشد و نه پیام، یا آنکه هردو را دارا باشد... این سؤالات و صدها سؤال نظیر آن که ضمن شناخت تحلیلی طرح می‌گردد ما را با ماهیت قرآن آشنا می‌سازد».[۱]

ایشان این نوع از شناخت را معرف اصالت‌های یک متن می‌داند که مفسر را به ویژگی‌ها ونوآوری‌های متن راهنمایی می‌کند:

«تعیین اصالت معارف قرآنی مبتنی بر شناخت نوع دوم [تحلیلی] است. از این رو ما بحث خود را از شناخت تحلیلی شروع می‌کنیم؛ یعنی به بررسی این امر می‌پردازیم که محتویات قرآن چیست و چه مسائلی در قرآن مطرح گردیده و درباره‌ی چه مسائلی بیشتر حساسیت نشان داده شده و موضوعات آن چگونه ارائه شده است. اگر در شناخت تحلیلی بتوانیم حق مطلب را ادا کنیم و از عهده‌ی آن به خوبی بیرون بیاییم و با معارف قرآنی آشنایی کافی پیدا کنیم، در آن صورت همان طور که گفتیم به

---

۱. مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری. ج۲۶، ص۳۰.

اصالتی می‌رسیم که عمده‌ترین اصالت‌های قرآن است».[۱]

یکی از روش‌های تفسیر مجموعه‌ای و شبکه‌ای قرآن کریم، روش موضوعی شهید سید محمدباقر صدر است که منظور از آن، فراهم آوردن آیات با مضامین شبیه به هم و دسته‌بندی آن‌ها و بررسی و بحث در خصوص معنای کلی است که از آیات مستفاد می‌شود[۲]. ایشان معتقد است در روش تفسیر منظومه‌ای و موضوعی قرآن، آیات تقطیع نمی‌شود و بررسی روی آیات صرفاً به طور مسلسل یعنی آیه به آیه و مرتب انجام نمی‌گیرد؛ بلکه مفسر موضوعی می‌کوشد تحقیقات خود را روی یک موضوع مشخص و انتخاب شده متمرکز سازد و درباره‌ی آن موضوع، از کل بخش‌های قرآن استفاده کند. مفسر موضوعی در واقع کار خود را با طرح سؤال بر اساس محیط خارج و محیط زندگی انسان‌ها آغاز کرده، سپس سؤال را به قرآن عرضه می‌کند و آیات را در موضوع مورد نظر بررسی می‌کند؛ بنابراین قرآن در این تفسیر با واقعیت مربوط می‌شود، و با واقعیت به هم می‌پیوندد؛ زیرا تفسیر از واقعیت خارج شروع شده، به قرآن منتهی می‌گردد؛ البته در تفسیر موضوعی نیز برای فهم تک‌تک آیات از مجموعه‌ی آیات موضوعی، همان شیوه‌ی تفسیر تجزیه‌ای دنبال می‌شود؛ بنابراین تفسیر موضوعی در مقابل تفسیر تجزیه‌ای گامی به جلو است، نه اینکه آن را کنار گذاشته است؛ یعنی لازم است دو گام در تفسیر برداشته شود، گام اول، تفسیر تجزیه‌ای، و گام فراتر از آن، تفسیر موضوعی. بدین شیوه قرآن به سخن آمده، داروی دردهای جامعه بشری می‌شود، و مایه‌ی نظم امور اجتماعی را در قرآن می‌توان یافت.

---

۱. مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری. ج۲۶، ص۳۳.

۲. ر.ک: سید مهدی موسوی و علی سرلک، مشکلات انسان معاصر و ضرورت بازخوانی اسلام در اندیشه‌ی اسلامی با تأکید بر آرای شهید صدر، فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی، تابستان ۱۳۹۴، دوره ۱۹، شماره ۲ (۶۳)؛ از صفحه ۲۴۵ تا صفحه ۲۶۰؛ سید مهدی موسوی و علی سرلک، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی از منظر شهید سید محمدباقر صدر، فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی، دوره ۱۸، شماره ۵۹، تابستان ۱۳۹۳، صفحه ۱۹۵-۲۰۸.

از این راه می‌توان در مقابل تجارب سایر مکاتب فکری در هر موضوع، نظر اسلام و موقعیت آسمانی را نسبت به آن موضوع دانست.[۱]

«أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ اَلرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ اَلْأُمَمِ وَ اِنْتِقَاضٍ مِنَ اَلْمُبْرَمِ فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ اَلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ اَلنُّورِ اَلْمُقْتَدَى بِهِ لِكَ اَلْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ أَلاَ إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَ اَلْحَدِيثَ عَنِ اَلْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ».[۲]

به اعتقاد شهید صدر تفسیر موضوعی راهی است که ما را قادر می‌سازد تا در مقابل موضوعات مختلف زندگی به نظریه‌های اساسی اسلام و قرآن دست یابیم.[۳] شهید صدر این پرسش را مطرح می‌کند که ممکن است گفته شود دست‌یابی به این نظریات اساسی چه ضرورتی دارد؟ به خصوص که پیغمبر اکرم ﷺ از ارائه‌ی این نظریات به عنوان نظریه‌های مشخص و قاطع خودداری کرده و در یک مسیر کلی، در دادن این گونه نظریات، سکوت فرموده و قرآن را به صورت فعلی بر مسلمان‌ها عرضه کرده است. وی در پاسخ می‌گوید:

«حقیقت این است که امروز ما ضرورتی اساسی برای تنظیم این نظریات و فراهم ساختن آن درک می‌کنیم که نمی‌توانیم خود را از آنها بی‌نیاز بدانیم. این گونه نظریات را پیغمبر اکرم ﷺ در یک زمینه‌ی قرآنی منطبق با محیط خود توضیح می‌داد و آنها را به طور کلی در زندگی اسلامی پیاده می‌کرد. بر هر فرد مسلمان است که در محدوده‌ی همان زمینه‌ی فکری آن روز هرچند به صورت ابتدایی فطری بوده است، نظریه‌ای اتخاذ کند؛ زیرا محدوده‌ی روحی، اجتماعی، فکری و تربیتی‌ای که پیغمبر توصیف کرده است، می‌توانست نظریه‌ی او را سالم به دست ما دهد و به علاوه

---

۱. صدر، سنت‌های تاریخ در قرآن، ترجمه سید جمال‌الدین موسوی، ص۴۶-۲۵.
۲. نهج‌البلاغة؛ ص۲۲۳.
۳. ر.ک: موسوی، الگوهای کلان علوم انسانی اسلامی، ۳۰۶.

توانایی آن را دارد که همه‌ی موقعیت‌ها، پایگاه‌ها و حوادث زمان‌های دیگر را ارزیابی کند و سخن خود را منطبق با همه‌ی این اوضاع بیان دارد. ... با ظهور نشریه‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی که در برخورد بین جهان اسلام و جهان غرب پدید می‌آید، با این همه سرمایه‌های فکری که در اسلام وجود دارد و فرهنگ غنی و متنوعی که قرآن در تمام رشته‌های شناخت انسانی، ارائه می‌دهد، و زمانی که بین یک نفر مسلمان و یک نفر غربی برخوردی صورت گیرد، مسلمان خود را در مقابل نظریه‌های فراوانی می‌بیند که در زمینه‌های مختلف زندگی ابراز شده؛ بنابراین بر او واجب است نظر اسلام را بداند و چاره‌ای ندارد جز این‌که از متون اسلامی استفاده کند و در اعماق این متون فرو رود تا پایگاه اسلام را در این مورد نفیاً و اثباتاً دریابد و بفهمد که چگونه اسلام، همین مشکل را در زمینه‌ای که تجارب بشر، هشیارانه در زمینه‌های مختلف زندگی به آن رسیده، حل کرده است».[۱]

اسلام به مثابه‌ی یک مکتب تمدن‌ساز

بر پایه‌ی روش مجموعه‌ای و کل‌نگر می‌توان اثبات کرد که اسلام یک «مکتب» است. از نظر استاد مطهری مکتب عبارت است از «یک سیستم واحد فکری عملی» یعنی یک طرح فکری منسجم درباره‌ی آنچه باید برای چگونه زیستن باشد و طرحی برای اینکه فرد یا اجتماعِ انسان چگونه خوب است باشد. در این طرح مسئولیت‌ها و تکلیف‌ها برای نیل به کمال بر اساس ارزش‌های مادی و معنوی تعریف شده‌است؛ اما مجموع اندیشه‌های ناهماهنگ که به صورت یک دستگاه در نیامده باشد را نمی‌توان مکتب گفت. بر این اساس، یک رکن مکتب این است که به صورت یک دستگاه باشد. دستگاه آن است که از یک سری اجزا تشکیل شده و برای هر جزئی کار و مقام و جای معینی در نظر گرفته شده است؛ مثلاً یک ساختمان یک دستگاه است چون هر جزء آن وظیفه‌ای را انجام می‌دهد و

---

۱. صدر، سنت‌های تاریخ در قرآن، ترجمه سید جمال‌الدین موسوی، ص۴۶-۲۵.

مجموع آن یک هدف واحد را تشکیل می‌دهد و از این رو اندیشه‌های متفرق مکتب نیست؛ زیرا یک واحد و یک دستگاه را به وجود نمی‌آورد؛ بنابراین مجموع اندیشه‌های هماهنگ که با زندگی عملی یعنی با بایدها و نبایدها بستگی داشته باشد، یک مکتب می‌باشد که بر پایه‌ی «اندیشه‌های نظری» قرار دارد، و آن اندیشه‌های نظری روح آن مکتب به شمار می‌رود.[۱] به نظر شهید مطهری «شناخت صحیح اسلام واقعی به عنوان یک فلسفه‌ی اجتماعی و یک ایدئولوژی الهی و یک دستگاه سازنده‌ی فکری و اعتقادی همه‌جانبه و سعادت‌بخش»[۲] یک ضرورت اساسی و مهم برای اندیشمند و روشن‌فکر مسلمانی است که دغدغه‌ی تحقق اسلام را دارد.[۳]

«این تصوری غلط است که پنداشته شود رابطه‌ی تفکر و نظام اجتماعی ما یک رابطه‌ی یک‌سویه است؛ یعنی همیشه تفکر مبنا و ریشه‌ی نظام‌های اجتماعی است. خیر، این رابطه و نسبت، دوسویه و متقابل است. تفکر در ساختار جمعی می‌تابد و ساختار جمعی در تفکر می‌تابد و این دو یکدیگر را تقویت و تضعیف می‌کنند».[۴]

بنابراین تفسیر مجموعی و کل‌گرا و یا به تعبیری «منظومه‌سازی» یکی از ضروریات جوامع اسلامی است و می‌بایست در فهم اجتهادی اسلام به مثابه‌ی مکتب زندگی‌ساز مورد توجه جدی قرار گیرد. برخی از استادان حوزه در تعریف این روش آورده‌اند:

«منظومه‌سازی عبارت است از تجمیع، تنظیم و تبویب گزاره‌های فقهی، اخلاقی و

---

۱. مطهری، هدف زندگی، ص۵۳.

۲. مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری، ج۲۱، ص۲۱.

۳. موسوی، الگوهای کلان علوم انسانی اسلامی، ص۲۵۸.

۴. محمدرضا اسدی، تفکر به منزله‌ی ریشه و میوه‌ی نظام اجتماعی، مجله سوره (۶۴-۶۵) شماره دهم، شهریور و مهر ۱۳۹۱.

کلامی با تحلیل روابط حاکم میان آنها برای رسیدن به اصـول پایـه و تولیـد دانـش بـا روش اجتهادی»[۱]

در این نگرش هدف منظومه‌سازی تولید علم و نظریه‌پردازی اسلامی برای رسـیدن به نظام‌های گوناگون و مورد نیاز جامعه است. تمدن‌سازی و ساخت نظامات اجتماعی اسلام از طرق منظومه‌سازی معارف دینی ممکن خواهد بود. در تعریف نظام‌سازی هم گفته شده است:

«به طور خلاصه نظام‌سازی عبارت است از مجموعه‌ای منسـجم از عناصـر همگـن متناسب که ارتباط منطقی با همدیگر دارند به گونه‌ای که توانایی عملکـرد بـه مثابـه‌ی سیستم واحد را دارند و با استفاده از گزاره‌های توصیفی و تجـویزی بـه دسـت آمـده و پردازش آنها برای رسیدن به نظریه‌های کارآمد هـدف کوتـاه‌ترین و سـریع‌ترین مسـیر ممکن انتخاب می‌شود».[۲]

در این نگرش اسلام یک دین تمدنی و جامع است؛ یعنـی شـعاع آن تمـام زنـدگی بشر را در بر می‌گیرد و دینی تمدنی است که دارای نظریه‌های عقلانی، بنیادی، فراگیر و با ظرفیت جهت‌دهی به همه‌ی ساحت‌های زندگی بشر است. دیـن تمـدنی در تمـامی این سطوح کلان «فکری»، «علمی» و «زندگی» ورود داشته دارد و سایه می‌افکنـد. در این دین امکان انطباق شرایط با حفـظ خطـوط اصـلی وجـود دارد و نظامـات اجرایـی زندگی بشر را هدایت می‌کند؛ بنابراین تمدنی بـودن یـک دیـن شاخصـه‌هایی دارد کـه مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱ـ از عقلانیت منظومه‌وار برخوردار باشد و سیستم منظومه‌ای داشته باشد؛

۲ـ همه‌ی ساحات زندگی بشر را مستقیم یا غیرمستقیم در بر بگیرد؛

۳ـ همه این اندیشه در یک‌جهت مشخص به حرکت دربیاید.

---

۱. اعرافی، اجتهاد تمدن‌ساز، ص۱۳۲.

۲. همان، ص۱۴۵.

در اسلام ویژگی‌هایی وجود دارد که بر آن اساس می‌توان آن را دین تمدنی دانست. مسلماً نشانه‌ای از نگاه تمدنی در ادیان ابراهیمی وجود داشته، ولی اسلام نگاهی جامع و تمدنی را مطرح کرد که دارای همبستگی، نظام‌مندی، یک‌پارچگی، ژرفا و بنیادی بودن است، نگاهی که در هیچ یک از ادیان گذشته سابقه نداشت. اسلام تمدنی را مطرح کرد که میان دوگانه‌های مادیت و معنویت، فردیت و اجتماعیت، آخرت و دنیا، زندگی عادی و زندگی سلوکی و... جمع کرد. آن ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

۱. آنکه از زندگی بشر تبیین کاملی ارائه می‌دهد. چرا که هسته‌ی زیرساختی فکری - فلسفی دارد و زندگی بشر را به طور کامل و جامع معرفی می‌کند.

۲. در زندگی بشر ورود حداکثری دارد؛ یعنی از سنت، کتاب و عقل بهره می‌برد، این گونه نیست که سنت و کتاب را جایگزین تجربه بشر قرار دهد؛ البته این ورود در جاهایی بسیاری کلی و در جاهایی بسیار جزئی است.

۳. در ساحت‌های گوناگون منسجم و یک‌پارچه ورود می‌کند؛ یعنی اجزای تعالیم توصیفی و تجویزی در یک منظومه‌ی منسجم و نظام‌وار قرار می‌گیرد و بین آنها ناسازگاری وجود ندارد؛ حتی در ساحت‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی نیز دارای اندیشه منسجمی است.

٤. انعطاف‌پذیری در حین ثبات؛ اسلام به دلیل فرامکانی و فرازمانی بودن در عین ثبات، انعطاف نیز دارد. دلیل آن نیز ظرفیت و غنای بسیار بالای اسلام است.

۵. اسلام دین فراساحتی و فرادنیوی است؛ چون دینی می‌تواند جامع و تمدنی باشد که دنیا و آخرت را کنار یکدیگر قرار دهد.

٦. اسلام دین فرافردی است و برای اجتماع نیز برنامه دارد،

۷. اسلام دین فرانژادی و فرافرهنگی به معنای خاص فرهنگ است.[۱]

---

۱. اعرافی، سخنرانی در کارگاه «اسلامی‌سازی علوم انسانی» در مجتمع امین.

«اندیشه‌ای تمدنی است که در عین فراگیری و جامعیت و نظام‌وارگی از انسجام نیز برخوردار باشد و منطق سیستماتیک بر آن حاکم باشد و در عین دارا بودن عناصر ثابت و لایتغیر بتواند با عناصر سیار به نیازها پاسخ دهد».[۱]

آیت‌الله اعرافی فرایند دست‌یابی به تفسیر منظومه‌ای و نظام‌مند از معارف دین را در چهار مرحله ترسیم کرده‌اند:

وقتی به سراغ منابع دینی می‌رویم چهار مرحله را طی می‌شود:

۱ـ در باب یک قضیه و مسئله به‌صورت تک‌گزاره‌ای نظر دین اکتشاف می‌شود.

۲ـ این‌که مجموعه از گزاره‌های پیرامون یک موضوع کلان به شکل یک رشته درمی‌آید و به‌صورت مثلاً کتاب البیع یا مباحث امامت درمی‌آید. این اجتهاد منظومه‌ای است. در این اجتهاد منظومه‌ای هیچ‌وقت دانش‌های اسلامی در هیچ نقطه‌ای متوقف نیست؛ زیرا برش‌های متفاوت بر اساس نیاز زمانه ایجاد می‌شود. این‌گونه است که می‌تواند بی‌نهایت برش داده شود.

۳ـ پس از آن نوبت به نظام‌سازی می‌رسد که شهید صدر پیشگام این مسیر است و با یک عینک نظام‌سازی وارد اجتهاد شد. اینجا دیگر منظومه نیست؛ بلکه منظومه پله‌ای برای ساخت نظام است. نظام یعنی منظومه‌ای که با یک روح و قواعد حاکمه منسجم شده است. به طور مثال گزاره‌های اقتصادی اسلام را جمع کرده و در کنار هم قرار گیرد تا اندیشه‌ی اسلام که یک نگاه چندضلعی به اقتصاد است اکتشاف شود.

۴ـ مرحله چهارم، امتداد این اجتهادها است. این منظومه‌ها و معارف مستنبط بر چهار حوزه زندگی بشر سایه می‌افکند:یکی معرفت و دانش بشر؛ همان که به بخشی از آن علوم انسانی اسلامی می‌گویند. دوم در حوزه‌ی هنر و فنون همچون معماری و

---

۱. اعرافی، سخنرانی در همایش علمی تمدن اسلامی (گذشته، حال، آینده) نقش و رسالت علمای افغانستان.

شهرسازی و هنرهای بشر است. سوم شیوه و سبک‌های زندگی است. امتداد چهارم فن‌آوری‌ها است که می‌تواند تحت تأثیر قرار بگیرد.[۱]

تفاوت منظومه‌ی فکری با نظام اندیشه (نظام فکری)

نکته‌ی بسیار مهم در تفسیر مجموعه‌ای و کل‌نگر این است که باید میان «منظومه‌ی فکری» و «نظام اندیشه» تفاوت قائل شد. منظومه‌ی فکری مجموع آرا و اندیشه‌های یک مکتب و همه محتوای درون یک متن را در بر می‌گیرد که در یک ساختار منسجم و هماهنگ صورت‌بندی و عرضه گشته است.

اما به دقت و تمحض در منظومه‌ی فکری یک مکتب و یا متفکر روشن می‌شود که همه اجزا و عناصر آن مکتب از یک بار معنایی و ارزش علمی و تأثیر برخوردار نیست؛ بلکه برخی از آن اجزا و عناصر نقش مرکزی و محوری را دارد که در همه‌ی بخش‌ها و حوزه‌های دانشی و عملی آن مکتب حضور جدی و اساسی دارد و وظیفه‌ی مفسر آن است که آن عناصر اصلی و پایه به درستی شناخته شود. این عناصر پایه و بنیادین که دارای نقش محوری هستند و نقاط کانونی، انرژی‌بخش و نظم‌آفرین یک مکتب و منطومه‌ی معرفتی است را «نظام اندیشه» یا «نظام فکری» می‌توان نام نهاد.

در برخی آیات و روایات هم به تفاوت نقش و جایگاه معرفت‌ها و گزاره‌های علمی اشاره شده است و خواسته شده که بهترین معرفت‌ها و تأثیرگذارترین علوم گرفته شود.

در قرآن کریم از پیامبر ﷺ خواسته شده است که در گفت وگو با اهل کتاب، بر محور اصلی و زیربنایی توحید و نفی شرک تأکید شود:

قُل یا أَهلَ الکِتابِ تَعالَوا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَینَنا وَبَینَکُم أَلّا نَعبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشرِکَ

---

۱. اعرافی در جشنواره پژوهشی بین‌المللی بانو امین در محل تالار بیداری اسلامی جامعه الزهرا؛ همچنین: در کارگاه‌های «اسلامی‌سازی علوم انسانی» در مجتمع امین.

بِهِ شَيئًا وَلا يتَّخِذَ بَعضُنا بَعضًا أَربابًا مِن دونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوا فَقولُوا اشهَدوا بِأَنّا مُسلِمونَ[1]

بگو: «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را به جای خدای یگانه به خدایی نپذیرد». هرگاه (از این دعوت،) سرباز زنند، بگویید: «گواه باشید که ما مسلمانیم!».

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

الْعِلْمُ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحصى فَخُذْ مِنْ كُلِّ شَيءٍ أَحْسَنَه؛[2] دانش بیشتر از آن است که به شمارش در آید، پس از هر چیزی نیکوترین آن را برگیر.

در وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام آمده است:

وَ تَفَهَّمْ وَصِيتِي وَ لَا تَذْهَبَنَّ عَنْک صَفْحاً فَإِنَّ خَيرَ الْقَوْلِ مَا نَفَعَ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ لَا يَنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يحِقُّ تَعَلُّمُه؛[3] وصیت مرا بدرستی دریاب، و به سادگی از آن نگذر؛ زیرا بهترین سخن آن است که سودمند باشد، بدان علمی که سودمند نباشد، فایده‌ای نخواهد داشت، و دانشی که سزاوار یادگیری نیست سودی ندارد

امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

«خَيرُ العِلمِ ما أصلَحتَ بِهِ رَشادَکَ، و شَرُّهُ ما أفسَدتَ بِهِ مَعادَکَ؛[4] بهترین دانش آن است که به وسیله آن، هدایت خویش را بسامان کنی و بدترین دانش آن است که به وسیله آن، معاد خود را نابسامان کنی».

همچنین می‌فرمایند:

---

۱. آل‌عمران: آیه ۶۴.
۲. مجلسی، بحارالانوار، ج۱، ص۲۱۰ ح۵۰.
۳. نهج‌البلاغه، نامه ۳۱.
۴. تمیمی آمدی، غرر الحکم، حدیث ۵۰۲۳.

«عَلِّمُوا صِبْيانَكُمْ مَا يَنْفَعُهُمُ اَللَّهُ بِهِ لاَ يَغْلِبُ عَلَيهِمُ اَلْمُرْجِئَةُ بِرَأْيِهَا؛[۱] به کودکانتان چیزهایی بیاموزید که خداوند با آن چیزها سودشان می‌رساند تا مرجئه (منحرفان عقیدتی) با دیدگاهشان بر آنان چیره نشوند».

امام صادق علیه‌السلام نیز فرمودند:

«وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلِّهِمْ فِي أَرْبَعٍ: أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَ الثَّانِيَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ وَ الثَّالِثَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ وَ الرَّابِعَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ؛ علم همه‌ی مردم را در چهار چیز یافتم؛ اوّل اینکه پروردگار خود را بشناسی، دوم اینکه آنچه در باره‌ی تو انجام داده بدانی، سوم اینکه آنچه از تو می‌خواهد بشناسی، چهارم اینکه آنچه تو را از دین بیرون می‌برد بشناسی».[۲]

از مجموع این روایات استفاده می‌شود که برخی از علوم از اهمیت ویژه‌ای در نظام‌بخشی به زندگی و استوارسازی ذهن برخوردار است که موجب شکل‌گیری شاکله و شخصیت افراد و جامعه می‌شود که به واسطه‌ی آن نوعی استقرار و امنیت و قدرت انتخاب و استدلال را برای انسان فراهم می‌کند که در واقع پایه و بنیان اندیشه و منظومه‌ی فکری انسان می‌شود. روایاتی که به بیان «بهترین علم»،[۳] یا ساختار معارف

---

۱. مجلسی، بحار الأنوار، جلد۲، ص۱۷.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج۱،ص۲۱۲.

۳. نبیّ اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «أَفْضَلُ الْعِلْمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَفْضَلُ الدُّعَاءِ الِاسْتِغْفَارُ ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ: فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ؛ برترین علم، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و برترین دعا، استغفار می‌باشد؛ سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ؛ پس بدان که لَا إِلَـهَ إِلَّا اللَّـهُ و بـر گناهـان خود استغفار کن!» (سبزواری، جامع الأخبار، ص۵۰).

«جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلِّمْنِي مِنْ غَرَائِبِ الْعِلْمِ قَالَ مَا صَنَعْتَ فِي رَأْسِ الْعِلْمِ حَتَّى تَسْأَلَ عَنْ غَرَائِبِهِ قَالَ الرَّجُلُ مَا رَأْسُ الْعِلْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ قَالَ الْأَعْرَابِيُّ وَ مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ قَالَ تَعْرِفُهُ بِلَا مِثْلٍ وَ لَا شِبْهٍ وَ لَا نِدٍّ وَ أَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ ظَاهِرٌ بَاطِنٌ أَوَّلُ آخِرٌ لَا كُفْوَ لَهُ وَ لَا نَظِيرَ فَذَلِكَ حَقُّ مَعْرِفَتِهِ؛ مردی بادیه نشین نزد نبی اکرم آمده گفت: یا رسول الله از غرائب علم چیزی مرا بیاموز! حضرت فرمودند: با سر علم چه کرده‌ای که اکنون از غرائب آن سؤال می‌کنی؟! پرسید: سر علم ←

اسلامی مانند «بنی الاسلام علی خمس»، «ارکان الاسلام»، «ارکـان الایمـان»، «رأس الاسلام»، «اصل الاسلام» می‌پردازد شاهدی بر این مدعاست.

توضیح آنکه همه‌ی اجزا و عناصر مکتب اسلام از یک میزان و اعتبـار هستی‌شـناختی و معرفت‌شناختی برخوردار نیستند؛ بلکه برخی محکم و برخی متشابه‌اند، برخـی نقـش اصول و مرکزیت را بر عهده‌دارند و برخی فروع و توابع آن اصـول هسـتند؛ برخـی اهـم و

→

چیست یا رسول الله؟ فرمودند: شناخت خداست آنچنان که شایسته‌ی اوست. مرد گفت: شناخت خدا آنگونه که شایسته‌ی اوست کدام است؟ فرمودند: اینکه او را بشناسی بدون مثل و شبیه و شریک؛ و اینکه او واحد و احد و ظاهر و باطن و اوّل و آخر بوده همتا و همسان ندارد؛ پس این اسـت حـقّ معرفـت او» (مجلس، بحارالأنوار، ج۳، ص۲٦۹). امیرمؤمنان در غرر الحکم فرمودند:

«العلم بالله أفضل العلمین؛ علم به خدا برترین دو علم است»

«من عرف الله کملت معرفته؛ هرکه خدا را شناخت، معرفتش کامل گشت»

«معرفة الله سبحانه أعلی المعارف؛ معرفت خدای سبحان، برترین معرفت‌هاست».

«معرفـة المـرء بعیوبـه أنفـع المعـارف؛ اینکـه شـخص عیـب‌هـای خـود را بشناسـد، مفیـدترین شناخت‌هاست».

«المعرفة بالنفس أنفع المعرفتین؛ معرفت نفس یکی از پرفایده‌ترین دو معرفت است».

«أفضل المعرفة معرفة الإنسان نفسه؛ برترین معرفت‌ها این است که انسان خود را بشناسد».

«أفضل الحکمة معرفة الإنسان نفسه؛ برترین حکمت‌ها این است که انسان خود را بشناسد».

امام صادق﵇ فرمودند: «إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَ أَوْجَبَهَا عَلَی الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَ الْإِقْرَارُ لَـهُ بِالْعُبُودِیَّـةِ؛ برترین واجبات و واجب‌ترین آنها بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی برای اوست» (مجلسـی، بحارالأنوار، ج٤، ص٥٤).

امام کاظم﵇ درباره‌ی شایسته‌ترین علوم می‌فرماید: «أَوْلَی الْعِلْمِ بِکَ مَا لَا یصْلُحُ لَکَ الْعَمَـلُ إِلَّا بِـهِ وَ أَوْجَبُ الْعَمَلِ عَلَیکَ مَا أَنْتَ مَسْئُولٌ عَنِ الْعَمَلِ بِهِ وَ أَلْزَمُ الْعِلْمِ لَکَ مَا دَلَّکَ عَلَی صَلَاحِ قَلْبِکَ وَ أَظْهَرَ لَکَ فَسَادَهُ وَ أَحْمَدُ الْعِلْمِ عَاقِبَةً مَا زَادَ فِی عِلْمِکَ الْعَاجِلِ فَلَا تَشْتَغِلَنَّ بِعِلْمِ مَا لَا یضُرُّکَ جَهْلُهُ وَ لَا تَغْفُلَنَّ عَـنْ عِلْمِ مَا یزِیدُ فِی جَهْلِکَ تَرْکُه؛ شایسته‌ترین علم برای تو آن است که عمل تو جز بـدان اصـلاح نشـود، و واجب‌ترین عمل برای تو آن است که در برابرش از تو بازخواست می‌کنند و لازم‌ترین علم برای تو علمی است که قلب تو را به صلاح آورد و فساد قلب را برای تو آشکار سازد، و فرجام آن علمی نیک‌تر است که بر عمل دنیای تو بیفزاید. پس خود را به علمی مشغول مسـاز کـه ندانسـتن آن، زیانـت نمی‌رسـاند و از علمی غافل مشو که ندانستن آن، بر نادانی‌ات می‌افزاید» (دیلمی، اعلام‌الدین، ص۳۰۵).

برخی مهم‌اند. برخی آن هسته‌ی سخت و روح و ذات مکتب و منظومه‌ی فکری کلان را شکل می‌دهند که در واقع جهت‌بخش، روح دهنده و معنابخش به سایر اجزا و سنت‌های خرد و رویه‌های جاری و ساری در مجموعه است؛ بنابراین هویت اصلی این منظومه و شبکه‌ی کلان و گسترده را آن بخش اصولی و هسته‌ی سخت شکل می‌دهد؛ به طور مثال اگر اسلام را یک مکتب و منظومه‌ی کلان دینی و اجتماعی تلقی کنیم یک هسته‌ی سخت و مرکزی دارد که محکمات و بیانات و اصول هستند و یک سلسله اجزا و عناصر معرفتی،گرایشی و رفتاری دارد. در واقع آن هسته‌ی سخت هویت‌بخش و معنادهنده به آن اجزا و عناصر است.

توحید هسته‌ی مرکزی مکتب اسلام

از دیدگاه متفکران مسلمان، «توحید» هسته‌ی سخت و عنصر مرکزی کل معارف و هنجارهای اسلامی است و به کل منظومه‌ی فکری و معرفتی اسلام «روح» می‌دهد[۱]؛ بنابراین اسلام یک سنت کلان و مجموعه‌ای از معرفت‌ها و گرایش‌ها و رفتارهای گوناگون در عرصه‌های مختلف زندگی انسان است که همه‌ی آن اجزا و عناصر بر گرد یک محور واحدِ نظم‌آفرین یعنی توحید گرد آمده‌اند و هویت و معنای خود را از توحید أخذ می‌کنند.

علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان در این زمینه می‌نویسد:

> اساس و جان تمامی معارف مختلفی که آیات قرآنی متضمن آن است یک حقیقت است. اگر قرآن کریم سخن از معارف الهی دارد و اگر درباره‌ی فضایل اخلاقی سخن

---

۱. ر.ک: امام خمینی، صحیفه‌ی امام، ج۵، ص۳۸۷؛ حسینی خامنه‌ای، روح توحید نفی عبودیت غیر خدا، ص٤؛ همو، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۲۰۹؛ مطهری، خدا در زندگی انسان، ص١٦؛ مجموعه آثار شهید مطهری . ج۳، ص: ٣٦، مصباح یزدی، معارف قرآن (خداشناسی)، ص۲۳، جوادی آملی، توحید در قرآن، ص۲۳.

می‌گوید و اگر احکامی درباره‌ی کلیات عبادات و معاملات و سیاسات و ولایت‌ها تشریع می‌کند و اگر از اوصاف خلایقی از قبیل عرش، کرسی، لوح، قلم، آسمان، زمین، فرشتگان، جن، شیطان‌ها، گیاهان، حیوانات و انسان سخن به میان می‌آورد، و اگر درباره‌ی آغاز خلقت و انجام آن حرف می‌زند و بازگشت همه را نخست به سوی فنا و سپس به سوی خدای سبحان می‌داند و خبر از روز قیامت و قبل از قیامت؛ یعنی از عالم قبر و برزخ می‌دهد و از روزی خبر می‌دهد که همه برای رب العالمین و به امر او بپا می‌خیزند، و همه در عرصه‌ای جمع گشته سؤال و بازخواست و حساب و سنجش و گواهی گواهان را می‌بینند، و در آخر بین همه‌ی آنان داوری شده گروهی به بهشت و جمعی به دوزخ می‌روند، بهشت و دوزخی که دارای درجات و درکاتی هستند، و نیز اگر بین هر انسانی و بین عمل او و نیز بین عمل او و سعادت و شقاوت او، و نعمت و نقمت او، و درجه و درکه‌ی او، و متعلقات عمل او از قبیل وعده و وعید و انذار و تبشیر از راه موعظه و مجادله حسنه و حکمت رابطه برقرار دانسته و درباره‌ی آن رابطه‌ها سخن می‌گوید، همه‌ی اینها بر آن یک حقیقت تکیه دارد و آن حقیقت چون روح در تمامی آن معارف جریان یافته و آن یک حقیقت، اصل و همه اینها شاخ و برگ آن‌اند، آن حقیقت، زیربنا و همه‌ی اینها که دین خدا را تشکیل می‌دهند بر آن پایه بنا نهاده شده‌اند، و آن یک حقیقت عبارت است از توحید حق تعالی، البته توحیدی که اسلام و قرآن معرفی کرده، و آن این است که انسان معتقد باشد به اینکه خدای تعالی رب همه‌ی اشیای عالم است و غیر از خدای تعالی در همه‌ی عالم، ربی وجود ندارد، و اینکه انسان به تمام معنای کلمه تسلیم او شود و حق ربوبیت او را ادا کند و دلش جز برای او خاشع نگشته، بدنش جز در برابر او خضوع نکند، خضوع و خشوعش تنها در برابر او - جل جلاله - باشد. و این توحید، اصلی است که با همه‌ی اجمالی که دارد متضمن تمامی تفاصیل و جزئیات معانی قرآنی است، چه

معارفش و چه شرایعش. و به عبارتی اصلی است که اگر شکافته شود همان تفاصیل می‌شود، و اگر آن تفاصیل فشرده شود به این اصل واحد برگشت می‌کند.[۱]

بنابراین علامه طباطبایی زیربنای همه‌ی معارف و نیز اخلاق و همچنین اعمال شایسته را توحید دانستند که همانند اصل ثابت شجره طیبه می‌باشد که تا آسمان شاخه دارد و همواره میوه می‌دهد و در این باره چنین می‌فرمایند:

«... انّ المراد فی الآیة علی ما یعطیه السیاق هو اصل التوحید الذی یتفرّع علیه سائر الاعتقادات الحقّة و ینمو علیه الاخلاق الزّاکیة و تنشأ منه الاعمال الصالحه».[۲]

بر این اساس اگر نگاه نظام‌واره و شبکه‌ای به اثر و متنی وجود نداشته باشد و اجزا و عناصر اصلی و فرعی آن شناخته نشود و نقطه‌ی مرکزی و کانونی و کمربند حفاظت از آن و خطوط قرمز آن باز تعریف نشود به تدریج مهم جایگزین اهم می‌شود و اهم و مرکز فراموش می‌شود. اگر آن نقطه‌ی کانونی و مرکزی مورد توجه و اهتمام نباشد در واقع روح اثر کنار رفته است و فقط جسمی از آن باقی مانده است. مسائل فرعی و غیر اصیل جانشین مسائل اصلی و اساسی می‌شوند و با توجه به اختلاف سلیقه و تفاسیر متکثر از آنها به تدریج اختلافات بالا می‌گیرد و قدرت و تأثیرگذاری سنت کم می‌شود.

تعریف مختار از نظام اندیشه

با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که «نظام اندیشه» نقش نظام‌بخشی و نظم‌دهی بر کل منظومه‌ی فکری و معرفتی یک مکتب و یا یک متفکر را بر عهده‌دارد و نشان‌گر آرمان‌ها و اهداف اساسی، رویکردهای معرفتی کلان و ارزش‌های پایه‌ی احکام رفتاری و اجتماعی انسان باشد. از این رو می‌توان در تعریف نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی گفت: مجموعه‌ای از مفاهیم کلیدی و گزاره‌های کلیِ بنیادین که در قالب یک

---

۱. طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۰، ص۲۰۰.
۲. طباطبایی، تفسیر المیزان ج۱۲ ص۵۰.

طرح کلی و نظام‌مند ارائه شود و از این ویژگی برخوردار باشند: ۱. مستدل و مستند، ۲. دارای ارتباطات شبکه‌ای، ۳. دارای هماهنگی و انسجام اجزا و عناصر، ٤. دارای غایت مشترک و هدف واحد بلندمدت، ٥. دارای جامعیت، عمومیت و نأثیرگذاری بر ابعاد مختلف حیات فردی و اجتماعی انسان، ٦. برخوردار از زبانِ حکمت‌آمیز، رسا، روشن و ملائم با فطرت و طبع انسان.

بر این اساس هدف اصلی نظام اندیشه‌ی اسلامی معرفی آن مفاهیم کلیدی و گزاره‌های بنیادین و سرنوشت‌سازی است که نقش مرکزی و نقطه‌ی کانونی را در کل منظومه‌ی فکری و معرفتی ایفا می‌کند و عامل وحدت‌بخش و معنادهنده به همه بخش‌ها و عرصه‌های معرفتی و عملی است.

از این رو رابطه‌ی «نظام اندیشه» با «منظومه‌ی فکری» رابطه‌ی خصوص و عموم مطلق است. نظام اندیشه بخشی از یک کل و مجموعه‌ی گسترده‌ی منظومه‌ی فکری است. در نظام اندیشه فقط به زیربنا و اصول پایه و بنیادین پرداخته می‌شود؛ اما منظومه‌ی فکری هم شامل نظام اندیشه می‌شود و هم آثار و نتایج معرفتی و امتدادهای اجتماعی و عملی آن بنیان‌ها و اصول را شامل می‌شود و بخش عظیم آن نظریه‌پردازی‌های کلان و خرد در باب پرسش‌ها و مسائل اجتماعی و عملی و همچنین نظام‌سازی‌های متنوع اجتماعی همچون نظام تربیتی، نظام فرهنگی و ارتباطی، نظام اقتصادی، نظام سیاسی، نظام مدیریتی... است.

رسالت نظام اندیشه

نظام اندیشه‌ی اسلامی نگاه کلان به معارف اسلام است. در نگاه کلان، نقاط کلیدی و نقاط عطف یک شیء و روابط کل با اجزا و اطرافش تبیین می‌شوند. از این رو رسالت نظام اندیشه، ارائه‌ی چارچوب مشخص و تعریف‌شده و نقشه‌ی اصلی برای دسته‌بندی، نظام‌دهی و جایابی اجزا در منظومه‌ی فکری است تا به واسطه‌ی آن منظومه‌ی فکری که مجموعه‌ای است که اجزای آن در ارتباط و هماهنگی با یکدیگر، هدف مشخصی را دنبال می‌کنند و هر جزئی در جایگاه خود در ارتباط با جزء دیگر ایفای نقش می‌کند آشکار شود.

در نبود نظام فکری اصلاً منظومه‌ی فکری کارآمد و توانمندی که بتواند به نظریه‌پردازی و نظام‌سازی بپردازد شکل نخواهد گرفت؛ مانند سازمانی که هر عنصری بدون وجود نقشه‌ی کلی و چارچوب مشخص، تنها به کار خود اهمیت دهد. در چنین صورتی نه تنها آن عضو باعث رشد و ارتقای سازمان نخواهد شد؛ بلکه باعث به هدر رفتن تلاش‌ها و ضایع کردن فعالیت‌های دیگر قسمت‌ها می‌گردد؛ لذا ممکن است در مجموعه‌ای، افراد بسیاری فعالیت داشته باشند و بودجه‌ی زیادی را صرف نمایند؛ ولی اثر و نتیجه‌ی قابل توجهی ملاحظه نشود. پس در نظام اندیشه می‌بایست به دنبال چارچوب و شالوده‌ای بود که به وسیله‌ی آن بتوان با مسائل مختلف در عرصه‌های گوناگون رویارو شد و ضمن فهم درست، راهکارهایی را برای مواجهه‌ی صحیح با مسائل و مشکلات پیش‌بینی کرد و مسیر حرکت و اقدام خود و جامعه را روشن کرد. از دیگر کارویژه‌های نظام اندیشه، هماهنگ‌سازی همه‌ی ابعاد زندگی بر محور یک مبنا و بنیان و پرهیز از نگرش بخشی و جزیره‌ای به عرصه‌های مختلف است.

اگر نظام اندیشه توحیدی، محور بینش و حرکت انسان قرار گیرد، آنگاه تمام حیات او توحیدی می‌شود همانگونه که در دعای کمیل آمده است: «حَتّی تَکُونَ اَعْمالی وَ

اَوْرادی کُلُّها وِرْداً واحِداً وَحالی فی خِدْمَتِکَ سَرْمَداً».[۱]

از آنجا که نظام اندیشه بر استدلال عقلی و استناد صحیح استوار است و مجموعه‌ای از بنیان‌های جهان‌شمول و عمومی را شامل می‌شود، می‌تواند انسان‌ها را به یکدیگر نزدیک کنند و از طریق هم‌افق‌سازی ذهنی و قلبی، آنها را به اندیشه‌ی توحیدی مرتبط کند.

اگر این بنیان‌ها و اصول پایه به درستی فهمیده شد و در جان آدمی و زیربنای فرهنگی یک جامعه مستقر شد بسیاری از ظواهر و روبناهای دانشی، فرهنگی، صنعتی و هنری نیز هویت جدید پیدا می‌کند و روح توحید در آنها حلول می‌کند؛ بدون آنکه لازم باشد جزء به جزء آن را و کل منظومه‌ی فکری و دانشی آن را از بنیان تغییر داد؛ بلکه تغییر نظام فکری بنیانی و نظام اندیشه‌ی زیربنایی که جهت‌دهنده و هماهنگ‌ساز بخش‌های مختلف و عرصه‌های گوناگون منظومه‌ی دانشی و فن‌آوری و مدیریتی است دگرگونی بنیانی و اساسی را ایجاد می‌کند. امام خمینی در بیان تفاوت دانشگاه اسلامی با دانشگاه غربی می‌فرماید:

> فرق بین دانشگاه‌های غربی و دانشگاه‌های اسلامی باید در آن طرحی باشد که اسلام برای دانشگاه‌ها طرح می‌کند. دانشگاه‌های غربی - به هر مرتبه‌ای هم که برسند - طبیعت را ادراک می‌کنند، طبیعت را مهار نمی‌کنند برای معنویت. اسلام به علوم طبیعی نظر استقلالی ندارد. تمام علوم طبیعی - به هر مرتبه‌ای که برسند - باز آن چیزی که اسلام می‌خواهد نیست. اسلام طبیعت را مهار می‌کند برای واقعیت؛ و همه را رو به وحدت و توحید می‌برد. تمام علومی که شما اسم می‌برید و از دانشگاه‌های خارجی تعریف می‌کنید - و تعریف هم دارد - اینها یک ورق از عالم است؛ آن هم یک ورق نازل‌تر از همه‌ی اوراق. عالَم، از مبدأ خیر مطلق تا منتها إلیه،

---

۱. قمی، مفاتیح الجنان.

یک موجودی است که حَظِ طبیعی‌اش یک موجود بسیار نازل است؛ و جمیع علوم طبیعی در قبال علوم الهی بسیار نازل است؛ چنانکه تمام موجودات طبیعی در مقابل موجودات الهی بسیار نازل هستند. فرق ما بین اسلام و سایر مکتب‌ها - نه مکتب‌های توحیدی را عرض نمی‌کنم - بین مکتب توحیدی و سایر مکتب‌ها، که بزرگ‌ترینش اسلام است، این است که اسلام در همین طبیعت یک معنای دیگری می‌خواهد، در همین طب یک معنای دیگری می‌خواهد، در همین هندسه یک معنای دیگری را می‌خواهد، در همین ستاره‌شناسی یک معنای دیگری می‌خواهد... اسلام برای برگرداندن تمام محسوسات و تمام عالم به مرتبه‌ی توحید است. تعلیمات اسلام تعلیمات طبیعی نیست، تعلیمات ریاضی نیست؛ همه را دارد. تعلیمات طب نیست؛ همه‌ی این را دارد؛ لکن اینها مهار شده به توحید. برگرداندن همه‌ی طبیعت و همه‌ی ظِلهای ظلمانی به آن مقام نورانی، که آخِر مقام الوهیت است؛ بنابراین باید این معنا که علوم - ما از آن هم تمجید می‌کنیم؛ تعریف می‌کنیم؛ همه‌ی علوم طبیعی، همه‌ی علوم مادی؛ لکن آن خاصیتی که اسلام از اینها می‌خواهد در غرب از آن خبری نیست. اگر هم باشد فقط یک چیز نازلی است - آن معنایی که از علوم دانشگاه‌ها ما می‌خواهیم و آن معنایی که از علوم مدارس قدیمه ما می‌خواهیم، همین معنا نیست که در سطح ظاهر الآن هست. و متفکرین ما همان سطح ظاهر را دارند در آن [کار] می‌کنند و بسیار هم ارجمند است کارهایشان؛ لکن آنکه اسلام می‌خواهد این نیست. آنی که اسلام می‌خواهد تمام علوم، چه علوم طبیعی باشد و چه علوم غیرطبیعی باشد، آنکه از آن اسلام می‌خواهد، آن مقصدی که اسلام دارد، این است که تمام اینها مهار بشود به علوم الهی و برگشت به توحید بکند. هر علمی جنبه‌ی الوهیت در آن باشد؛ یعنی انسان طبیعت را که می‌بیند خدا را در آن ببیند، ماده را که می‌بیند خدا را در آن ببیند، سایر موجودات را که مشاهده بکند خدا را در آن ببیند. آنکه اسلام برای آن آمده است: برای برگرداندن تمام موجودات طبیعی به الاهیت و

تمام علوم طبیعی به علم الهی. و از دانشگاه‌ها هم این معنا مطلوب است؛ نه اینکه خود طب را - البته طب هم باید باشد، علوم طبیعی هم همه باید باشد، معالجات بدنی هم باید باشد - لکن مهم آن مرکز ثقل است که مرکز توحید است. تمام اینها باید برگردد به آن جهت الوهیت.[۱]

آیت‌الله خامنه‌ای نیز به نقش و اهمیت نظام فکری توجه ویژه‌ای دارند و وجود آن را یک ضرورت مهم و اساسی برای جامعه‌ی اسلامی معرفی می‌کنند که به موجب آن شخصیّت و هویّت اسلامی ملت در برابر دشمنی و جبهه‌ی گسترده استکبار تقویت و مستحکم می‌شود:

در برابر این دشمنی و این جبهه، این ملّت عزیز و پایدارِ ما نیاز دارند به اینکه هویّت خود را مستحکم کنند؛ شخصیّت و هویّت و عناصر هویّتیِ خودشان را مستحکم کنند و قدرت درونی خودشان را ازدیاد ببخشند؛ این نیاز قطعی است. آنچه به یک ملّت و یک نهضت هویّت می‌دهد و قدرت می‌دهد چیست؟ اوّلاً دارا بودن یک زیربنای فکری مستحکم است. علّت اینکه خیلی از کشورهایی که انقلاب کردند و حرکاتی را ضدّ سلطه و ضدّ استکبار و ضدّ ظلم و استبداد به وجود آوردند، بعد از مدّت کوتاهی - بعضی‌ها بعد از پنج سال، بعضی‌ها بعد از ده سال - به‌کلّی از آن راه برگشتند و رفتند در همان راه اَسلاف خودشان و مثل آنها شدند، این بود که یک زیربنای فکری محکمی در اختیارشان نبود. اینکه می‌بینید گاهی در بعضی از کلمات بیگانه‌ها - که بعضی داخلی‌ها هم متأسّفانه از آنها تقلید می‌کنند - ایدئولوژی‌زدایی مطرح می‌شود معنایش این است. دشمن اصلی برای سلطه‌گران، همین زیربنای فکریِ اصلی است که زیربنای اسلامی است؛ این زیربنا از اسلام گرفته شده؛ در بیانات امام به طور مبسوط این زیربنا توضیح داده شده. اگر مجلّدات متعدّد

۱. صحیفه‌ی امام، ج۸، ص۴۳۳-۴۳۵.

فرمایشات امام را ملاحظه کنید، این زیربنای فکری اسلامی و زیربنای عقیدتی کاملاً در آنجاها متجلّی است و بیانات گسترده‌ی امام راحل، یک ذخیره‌ی غنی در این زمینه است؛ بعد هم درس‌های ارزشمندی از متفکّران انقلابی ما در اختیار ماست، از شهید مطهّری و شهید بهشتی و دیگران تا زمان حاضر که اینها از قرآن و متون اسلامی این زیربنا را گرفته‌اند و تأمین می‌کنند. البتّه بنده اعتقاد راسخ دارم که نیروهای فکریِ نظام اسلامی بایستی این راه را طی کنند و باز هم ادامه بدهند؛ روزبه‌روز و نوبه‌نو بایستی این فکر را جلوه ببخشند و رونق بدهند؛ مسائل جدیدی که پیش می‌آید، پاسخ‌های جدیدی لازم دارد، این پاسخ‌ها را در اختیار جویندگان و پویندگان و جوانان بگذارند.[۱]

در حقیقت آیت‌الله خامنه‌ای همچون سایر متفکران انقلاب اسلامی علت اساسی بساری از ریزش‌ها در جریان انقلاب اسلامی و شکست حرکت‌های انقلابی را نداشتن یک نظام فکری و اندیشه‌ی اسلامی قوی و محکم می‌داند. متفکران انقلاب اسلامی همواره بر خطر التقاط و تحریف دین و اسلام‌شناسی‌های تک بعدی و التقاطی تأکید کرده‌اند و آن را عامل اصلی ریزش‌ها، خاموش کننده‌ی جوشش‌ها و نابود کننده‌ی انقلاب‌های اجتماعی و نظام‌های سیاسی می‌دانند. استاد شهید مطهری در این باره بحث بسیار جالب و مهمی را در باب نقش مکتب فکری در ایجاد انقلاب‌ها مطرح می‌کنند و بر این عقیده پای می‌فشارد که یکی از آفت‌های مهم انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی، انحراف از مکتب فکری ایجادکننده‌ی انقلاب است. به اعتقاد ایشان نفوذ اندیشه‌های بیگانه و انحرافی و تجددگرایی افراطی دو آفت اصلی انقلاب‌ها و جوامع است. ایشان درباب نفوذ اندیشه بیگانه می‌نویسد:

اندیشه‌های بیگانه از دو طریق نفوذ می‌کنند. یکی از طریق دشمنان. هنگامی که یک

---

۱. بیانات در ارتباط تصویری با مردم آذربایجان شرقی ۱۳۹۹/۱۱/۲۹.

نهضت اجتماعی اوج می‌گیرد و جاذبه پیدا می‌کند و مکتب‌های دیگر را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، پیروان مکتب‌های دیگر برای رخنه کردن در آن مکتب و پوسانیدن آن از درون، اندیشه‌های بیگانه را که با روح آن مکتب مغایر است وارد آن مکتب می‌کنند و آن مکتب را به این ترتیب از اثر و خاصیت می‌اندازند و یا کم‌اثر می‌کنند. ... دیگر از طریق دوستان و پیروان. گاهی پیروان خود مکتب به علت ناآشنایی درست با مکتب، مجذوب یک سلسله نظریات و اندیشه‌های بیگانه می‌گردند و آگاهانه یا ناآگاهانه آن نظریات را رنگ مکتب می‌دهند و عرضه می‌نمایند.[۱]

فیلسوف انقلاب اسلامی، استاد شهید مطهری در ادامه به آفت دوم یعنی «تجددگرایی افراطی» اشاره دارد و در این زمینه نیز می‌گوید:

تجددگرایی افراطی - که هم در شیعه وجود داشته و دارد و هم در سنی - و در حقیقت عبارت است از آراستن اسلام به آنچه از اسلام نیست و پیراستن آن از آنچه از اسلام هست به منظور رنگ زمان زدن و باب طبع زمان کردن، آفت بزرگی برای نهضت است و وظیفه‌ی رهبری نهضت است که جلو آن را بگیرد.[۲]

بنابراین برای نظام اندیشه‌ی اسلامی چند وظیفه و رسالت اصلی می‌توان در نظر گرفت:

۱. ترسیم طرح کلی دین و معارف بنیادین و نظم‌بخش آن در یک شبکه‌ی جامع، منسجم و هماهنگ که زمینه‌ساز قدرت، اعتماد به نفس و ایجاد عزم راسخ در انسان برای حرکت بر مدار دین می‌شود؛

۲. تبیین ملاک‌های لازم برای عمل و فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی چون که «اگر ملاک‌های فعالیت سیاسی ناشی از معرفت اسلامی نباشد همچنانکه در صدر اسلام و

---

۱. مجموعه آثار شهید مطهری . ج۲۴، ص: ۸۶.
۲. همان، ص۸۸.

در تاریخ معاصر ایران نیز اتفاق افتاده تشخیص جبهه‌ی حق و باطل مشکل می‌شود و کسانی که روزی در جبهه‌ی حق بودند در مقابل آن شمشیر می‌کشند؛[۱]

۳. جلوگیری از تحریف، انحراف و التقاط فکری، نفوذ اندیشه‌های بیگانه و تجددگرایی افراطی.

منبع و روش استنباط نظام اندیشه‌ی اسلامی

همه‌ی متفکران انقلاب اسلامی، منبع اصلی نظام اندیشه‌ی اسلامی را قرآن کریم و روایات معتبر حضرات معصومین علیهم‌السلام معرفی می‌کنند. آیت‌الله خامنه‌ای در این زمینه در مقدمه‌ی کتاب طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن می‌نویسد:

> در استنباط و فهم اصول اسلامی، مدارک و متون اساسی دین، اصل و منبع باشد، نه سلیقه‌ها و نظرهای شخصی یا اندوخته‌های ذهن و فکر این و آن ... تا حاصل کاوش و تحقیق، به راستی «اسلامی» باشد و نه هر چیز جز آن. برای برآمدن این منظور، قرآن کامل‌ترین و موثق‌ترین سندی است که می‌توان به آن متکی شد که: «باطل را از هیچ سوی بدان راه نیست» و «در آن مایه‌ی روشنگری هر چیز هست» و البته در پرتوی تدبیری ژرف پیما که خود، ما را به آن فرمان داده است.[۲]

ایشان در ادامه با توجه به محتوای سخنرانی‌های طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن کریم می‌نویسد:

> در این سخنرانی‌ها کوشیده شد که مهم‌ترین پایه‌های فکری اسلام، از سازنده‌ترین و زنده‌ترین ابعادش، در خلال آیات رسا و روشن قرآن جستجو شود. و آنگاه ضمن تشریح تبیینی که شیوه‌ی تدبر و تعمق در قرآن را به شنوندگان بیاموزد، پایه‌های مزبور در این آیات، مشخص و نشان داده شود و در موارد لازم، از روایات صحیح صادر از

---

۱. بیانات در دیدار جمعی از شرکت‌کنندگان در دوره طرح ولایت ۱۳۸۱/۵/۱۷.
۲. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۳٤.

پیامبرِ خدا و ائمه معصومین علیهم‌السلام برای توضیح و تأکید، بهره‌گیری گردد، تا ضمن اینکه آیاتی از قرآن مورد تأمل و تدبر و فهم قرار گرفته، اصلی از اصول اسلام، آن هم از دیدگاهی عملی و زاینده‌ی تعهد و تکلیف و به عنوان یکی از نقاط طرز تفکر و ایدئولوژی اسلام، تبیین گردیده باشد.[1]

آیت‌الله خامنه‌ای با اشاره به مکتب فکری امام خمینی و طرح ایشان از «اسلام ناب محمدی» بیان می‌کند که برای دست یابی به نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی، مراجعه به کتاب و سنت باید مبتنی بر روش‌شناسی دقیق اجتهادی مصطلح در حوزه‌های علمیه باشد و به هیچ وجه نباید از آن تخطی کرد. بلکه روش‌شناسی اجتهاد از منطق حجیت قوی و مستدلی برخورداراست و تغییر منطق و پایه‌های آن کار بسیار خطرناکی است[2] و تحول به این معنا، غلط اندر غلط و عقب‌گرد است؛ بنابراین «نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی» فقط از طریق روش اجتهاد ممکن است.[3] البته ایشان تأکید می‌کند که صرف آشنایی با روش هم کفایت نمی‌کند بلکه علاوه بر آن به «فکر روشن» و پرهیز از جمود و تحجر، تقلید و خودباختگی نیز نیاز است. کسی که دارای فکر روشن است و با زمان و مکان و شرایط جوامع بشری آشنا است می‌تواند اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله را بشناسد و به دیگران معرفی کند.

---

۱. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۳۵.

۲. خامنه‌ای، منشور حوزه و روحانیت، ج۵،ص٦-۹.

۳. «اجتهاد مخصوص فقه هم نیست؛ در علوم عقلی، در فلسفه، در کلام، اجتهاد کسانی که فنان این فنون هستند، امر لازمی است. اگر این اجتهاد نباشد، خواهیم شد آب راکد... در زمینه‌های گوناگون، امروز نیاز وجود دارد؛ هم برای نظام اسلامی، هم در سطح کشور، هم در سطح جهان. تبیین معرفت‌شناسی اسلام، تفکر اقتصادی و سیاسی اسلام، مفاهیم فقهی و حقوقی‌ای که پایه‌های آن تفکر اقتصادی و سیاسی را تشکیل می‌دهد، نظام تعلیم و تربیت، مفاهیم اخلاقی و معنوی، غیره، غیره، همه‌ی اینها باید دقیق، علمی، قانع کننده و ناظر به اندیشه‌های رائج جهان آماده و فراهم شود». بیانات در دیدار طلاب، فضلا و اساتید حوزه‌ی علمیه قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹.

اسلام ناب از نظر امام بزرگوار، آن اسلام متّکی به کتاب و سنّت است که با فکر روشن، با آشنایی با زمان و مکان، با شیوه و مِتُد علمیِ جاافتاده و تکمیل‌شده‌ی در حوزه‌های علمیّه، استنباط می‌شود و به دست می‌آید. این‌جور نیست که روش استنباط مورد توجّه نباشد و هر کسی بتواند قرآن را باز کند و اصول حرکت اجتماعی را استنباط بکند؛ نه، این یک مِتُد دارد، این یک روش دارد؛ این روش علمی است، کار شده است، کسانی هستند که می‌توانند این روش را دنبال کنند. اسلام ناب از نظر امام بزرگوار این است. البتّه هرکسی هم که آن مِتُد را بلد است، آن روش را بلد است، قادر نیست؛ باید فکر روشن داشته باشد، باید آشنا با زمان و مکان باشد، باید نیازهای بالفعل جوامع بشری و جوامع اسلامی را بشناسد، باید دشمن را بشناسد، نحوه‌ی دشمنی‌های او را بداند، آن‌وقت می‌تواند اسلام ناب را مشخّص کند و بشناسد و بشناساند.[۱]

این بیان آیت‌الله خامنه‌ای کاملاً منبطق بر بیان حضرت امام خمینی﵀ در «منشور روحانیت» است. حضرت امام خمینی﵀ در آخرین پیام بلند خود به حوزه‌های علمیه و روحانیت، مسیر آینده‌ی انقلاب اسلامی و اندیشه‌ی اسلامی را ترسیم کردند. در فرازی از آن پیام بسیار بلند به شرایط اسلام‌شناسی و اجتهاد در دین می‌پردازند و در مجموع چند شرط و ویژگی را برای مجتهد اسلام‌شناس بیان می‌کنند:

برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهارنظر نمی‌کنم. آشنایی به روش برخورد با حیله‌ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاست‌ها و حتی سیاسیون و فرمول‌های دیکته شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه‌داری و

۱. بیانات در مراسم بیست و ششمین سالگرد رحلت امام خمینی (رحمه‌الله) ۱۳۹۴/۳/۱۴.

کمونیزم که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می‌کنند، از ویژگی‌های یک مجتهد جامع است.یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیراسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوا و زهدی که در خور شأن مجتهد است واقعاً مدیر و مدبر باشد.[۱]

آیت‌الله خامنه‌ای، همچنین معتقد است که حکمت و فلسفه‌ی اسلامی و همچنین دانش کلام شیعی نقش اساسی در ایجاد فکر روشن و تبیین آیات و معارف قرآن و تنظیم اندیشه‌ی اسلامی دارد؛ زیرا ریشه‌ی این علوم در قرآن کریم و معارف ناب اسلامی است و «ما حکمت الهی را از خلال قرآن و حدیث باید به دست آوریم».[۲] از این رو حکمت و فلسفه‌ی اسلامی به‌خصوص حکمت متعالیه، دستگاه نزدیک کردن انسان به خدا، دین و معرفت فلسفی است و «فقه اکبر» است:

فلسفه‌ی اسلامی - همان‌طور که شما فرمودید و درست هم گفتید - فقه اکبر است؛ پایه‌ی دین است؛ مبنای همه‌ی معارف دینی در ذهن و عمل خارجی انسان است؛ لذا این باید گسترش و استحکام پیدا کند ... فلسفه‌ی اسلامی، پایه و دستگاهی بوده که انسان را به دین، خدا و معرفت دینی نزدیک می‌کرده است. فلسفه برای نزدیک شدن به خدا و پیدا کردن یک معرفتِ درست از حقایق عالم وجود است؛ لذا بهترین فلاسفه‌ی ما - مثل ابن‌سینا و ملاّصدرا - عارف هم بوده‌اند. اصلاً آمیزش عرفان با فلسفه در فلسفه‌ی جدید - یعنی فلسفه‌ی ملاّصدرا - به‌خاطر این است که فلسفه وسیله و نردبانی است که انسان را به معرفت الهی و خدا می‌رساند؛ پالایش می‌کند و در انسان اخلاق به‌وجود می‌آورد. ما نباید بگذاریم فلسفه به یک سلسله ذهنیّات مجرّد از معنویت و خدا و عرفان تبدیل شود. راهش هم تقویت فلسفه‌ی

۱. صحیفه امام، ج۲۱، ص۲۸۹.
۲. بیانات در روز اوّل شروع درس «خارج فقه» ۱۳۷۲/۶/۲۱.

ملاصدراست؛ یعنی راهی که ملاصدرا آمده، راه درستی است».[1]

بر این اساس، از میان علوم و دانش‌های موجود، حکمت، فلسفه و کلام نقش اساسی و محوری در تأمین شالوده‌ی اساسیِ نظام فکری و نظام عملی و نظام سیاسیِ را برعهده دارد:

«حکمت و کلام هم به مثابه‌ی تأمین‌کننده‌ی شالوده‌ی اساسیِ نظام فکری و نظام عملی و نظام سیاسیِ امروز است. مبادا تصوّر شود که ما یک عدّه فقیه عالی‌مقام تربیت کنیم و حکمت و کلام را کنار بیندازیم. ابداً! این اشتباه بزرگی است. البته مذاق‌های افراد در زمینه‌ی حکمت الهی متفاوت است. بعضی معتقد به شیوه‌ای در کار فهم فلسفه‌ی اسلامی‌اند؛ برخی معتقد به شیوه‌ی دیگری هستند. ما نمی‌خواهیم وارد آن مباحث شویم؛ اما به‌هرحال، فلسفه‌ی اسلامی و کلام اسلامی که به گفته‌ی بعضی از صاحب‌نظران، کلام اسلامی در دوره‌های متوسّط و اخیر، در حقیقت همان فلسفه است که لباس کلام پوشیده است؛ که حرف بی‌راهی هم نیست را باید در حوزه‌ها تقویت کنیم».[2]

همچنان که امام خمینی در نامه به گورباچف رییس اتحادیه جماهیر شوری یعنی رهبر نیمی از کره زمین، راه خروج از بن‌بست سیاسی و اقتصادی شوروی و مکتب سوسیالیسم را بازگشت به نظام اندیشه‌ی توحیدی معرفی می‌کند و منبع تبیین این نظام اندیشه‌ی توحیدی را حکمت و عرفان اصیل اسلامی بیان می‌دارد.[3]

انواع نظام اندیشه‌ی اسلامی در تمدن اسلامی

تردیدی نیست که در طول تاریخ اسلام همواره متفکران و اندیشمندان مسلمان درصدد

---

۱. بیانات در دیدار جمعی از نخبگان حوزوی ۱۳۸۲/۱۰/۲۹.
۲. بیانات در روز اوّل شروع درس «خارج فقه» ۱۳۷۲/٦/۲۱.
۳. صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۲۲٤-۲۲۰.

شناخت اسلام و معرفی بنیان‌های اعتقادی و اصول معرفتی اسلام بوده‌اند تا بر اساس آن دانش‌ها و الگوهای ناظر به زندگی فردی و اجتماعی مسلمین را در راستای آرمان‌ها و اهداف اسلام تولید و عرضه کنند. مهم‌ترین دانش‌هایی که به این رسالت مهم پرداخته است عبارت‌اند از: کلام، فلسفه، عرفان. بر این اساس چند نوع نظام اندیشه‌ی اسلامی در تمدن اسلامی تولید شده است؛ البته در دوره‌ی معاصر تحولاتی ژرف و مهم در الاهیات اسلامی ایجاد شده است که مناسب است به آنها اشاره شود. در تمدن اسلامی حداقل پنج رویکرد الاهیاتی و دستگاه دین‌شناسی را می‌توان بازشناسی و از هم جدا کرد:

۱. الاهیات نقلی و حدیثی

هدف این نوع از الاهیات، جمع‌آوری و تدوین احادیث اعتقادی و دین‌شناسی در یک نظم قابل قبول است تا دین‌داران از آموزه‌های دینی مطلع شوند. در این رویکرد، عنصر اجتهاد و بحث و گفتگو و پاسخ به شبهات چندان مطرح نیست؛ بلکه بیشترین اهتمام تدوینگران، نظام‌بخشی به احادیث است و حتی عناوین فصل‌ها نیز برگرفته از متن احادیث است.

۲. الاهیات کلامی

این نوع از الاهیات با روش استدلالی و جدلی درباره‌ی اصول اعتقادات دینی مثل توحید، اسما و صفات، مسئله‌ی خلقت، وحی و نبوت، امامت و خلافت، عصمت و لطف، هبوط و معاد بحث می‌کند تا به دفاع از باورهای دینی بپردازد. مذاهب اشعری، معتزلی و شیعی مهم‌ترین چهره‌های این رویکرد است. در میان شیعیان می‌توان از شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، به عنوان پایه‌گذاران این طریقه یاد کرد.

۳. الاهیات فلسفی

در الاهیات فلسفی با استمداد از عقل برهانی و وجودشناسی فلسفی بـه تأمـل در بنیان‌هـای هستی‌شناختی نظام آفرینش می‌پردازد و با کشف قوانین عام وجود و سلسله‌مراتب هستی بـه اثبات فلسفی وجود خدا، اسـما و صـفات الهـی، ضـرورت وحـی و شـریعت مـی‌پـردازد. فارابی، ابن‌سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و ملاصدرا از برجسـتگان ایـن رویکـرد هسـتند. حکمت متعالیه کامل‌ترین نوع الاهیات فلسفی در دوران معاصر اسـت کـه از ظرفیت‌هـای رویکردهای دیگر (نقلی، کلامی، عرفانی) استفاده فراوان برده است. بزرگانی همچـون امـام خمینی، علامه طباطبایی و شهید مطهری بیشترین استفاده را از این رویکرد برده‌اند.

٤. الاهیات شهودی و عرفانی

نوع دیگر از آثار دین‌شناسانه مسلمین آثاری است که به شناخت پیـام معنـوی و اخلاقـی دین توجه دارد بسیاری از عرفا و اساتید عرفان از این منظر به دین‌شناسی و فهم پیـام دیـن پرداخته‌اند. بسیاری از آثار دین‌شناسـنانه و تفسـیری عرفـا و حکمـای مسـلمان همچـون عین‌القضات همدانی، ابن‌فهد حلی، ابن‌عربی، قونوی، عبدالرزاق کاشـانی، سـید حیـدر آملی را می‌توان در این دسته قرار داد. همچنین بحرالمعارف، کشف الاسرار مولا نظرعلی طالقانی از جمله آثار مهم در الاهیات و دین‌شناسی شهودی و اخلاقی است.

۵. الاهیات طبیعی

نوع دیگری از الاهیات وجود دارد که بیشتر بر سیر در آفاق و شـناخت خلقـت و فعـل الهی تمرکز دارد. نظام متافیزیکی مبتنی بر جهان‌شناسی علمی را می‌تـوان در رسـاله‌ی «توحید مفضل» مشاهده کرد؛ البته در لابلای برخی از آثار کلامی، حدیثی و اخلاقـی و طبی، نکات قابل توجهی وجود دارد؛ اما این جریان چندان در میـان مسـلمین رشـد نیافته و آثار قابل توجهی بر اساس آن تولید نشد؛ بلکه با توجـه بـه رشـد علـوم طبیعـی بیشتر در جهان غرب مورد عنایت بوده است.

تحول الاهیات اسلامی با رویکرد اجتماعی در عصر جدید

هرچند می‌توان لابلای مباحثات کلامی و دین‌شناسی قدما مباحثی را پیرامون جامعه و مناسبات اجتماعی یافت؛ اما این نگرش و رویکرد چندان در جامعه‌ی اسلامی رونق نیافت و مباحث اجتماعی بیشتر در دانش فقه، حکمت عملی و سیاست‌نامه‌ها مطرح می‌شود و کمتر در حوزه‌ی اصول دین و جهان‌بینی مطرح شده است؛ لذا دانش کلام و دین‌شناسی در میان مسلمین فقط به یک سلسله‌مباحث کلی و استدلالی درباره‌ی اثبات توحید و صفات الهی، عدل الهی، نبوت، وحی، امامت و معاد اختصاص یافت و متکلمین عمدتاً به همان شبهات گذشته می‌پرداختند.

اما پس از آشنایی مسلمین با جهان غرب و هجوم فکری و فرهنگی غربیان، فضا تغییر کرد و به تدریج زمزمه‌ی شکل‌گیری «کلام جدید» مطرح شد. این زمزمه ابتدا در هند و مصر مطرح شد[۱] و پس از آن به جامعه‌ی شیعی هم کشیده شد. شهید مطهری در این باره می‌نویسد:

> «با توجه به این که کلام علمی است که دو وظیفه دارد: یکی دفاع و ردّ شبهات و ایرادات به اصول و فروع اسلام، و دیگر بیان یک سلسله تأییدات برای اصول و فروع اسلام (کلام قدیم تماماً متوجه این دو قسمت است) و با توجه به این که در عصر ما شبهاتی پیدا شده که در قدیم نبوده و تأییداتی پیدا شده که از مختصات پیشرفت‌های علمی جدید است و بسیاری از شبهات قدیم در زمان ما بلاموضوع است همچنان که بسیاری از تأییدات گذشته ارزش خود را از دست داده است، از این رو لازم است کلام جدیدی تأسیس شود».[۲]

در باب اینکه مقصود از کلام جدید چیست آرای متعددی ارائه شده است؛ اما

---

۱. ر.ک: شبلی نعمانی، تاریخ علم کلام، بخش دوم، ص۱.
۲. مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری .ج۲٤، ص۲۸.

می‌توان به طور کلی گفت سه معنا و یا سه رویکرد برای کلام وجود دارد:

۱. مقصود از کلام جدید همان مسائل جدید کلامی است؛ یعنی دانش کلام تغییر نخواهد کرد؛ بلکه متکلم برای دفاع از دین به مسائل جدید و شبهات جدید پاسخ می‌دهد.

۲. برخی کلام جدید را همان نگرش درجه دوم و بیرونی به دین و معادل فلسفه دین می‌دانند که در واقع با رویکرد تحلیل عقلانی و برون دینی به سنجش دین و آموزه‌های دینی می‌پردازد.

۳. تفسیر دیگر از کلام جدید می‌تواند تبیین اجتهادی و درون‌دینی در نسبت با زندگی و حیات اجتماعی و برنامه‌ی زندگی باشد. در این رویکرد، کلام صرفاً عقاید دینی را برای دفاع از دین در برابر شبهات، به صورت محض و انتزاعی تحلیل و مستدل نمی‌کند؛ بلکه هدف کلام، تبیین اهداف وغایات دین و تفسیر آموزه‌های اعتقادی در نسبت با اهداف کلان دین و در نسبت با زندگی و مناسبات اجتماعی و عصری مردم است.

کلام همان دانش الاهیاتی است که بیشتر به تبیین و تفسیر محتوای منابع و آموزه‌های دینی برای ایجاد جامعه‌ی اسلامی و حرکت و خیزش در میان مؤمنان در مسیر تعالی و سعادت است. الاهیات عهده‌دار تفسیر ایمان و پیام معنوی و اخلاقی دین در فضای زندگی و جامعه است؛ لذا به‌هیچ‌روی با گستره‌ی تنگ و باریک علم کلام سنتی که به صورت انتزاعی، به بیان استدلال برای اثبات یک آموزه و یا رد یک شبهه می‌پردازد قیاس‌کردنی نیست. مهم‌ترین دغدغه‌ی الهی‌دان‌های معاصر و متکلم «کلام جدید» تفسیر ایمان برای انسان معاصر و تبیین دین و آموزه‌های دینی برای اصلاح و تحول جهان مدرن است؛ لذا تبیین ایمان، حقیقت ایمان، تأثیر ایمان بر زندگی انسان، رفع نظری تعارض بین علم و دین، غایت و مقصد دین، راه دین برای تغییر و حرکت در جهت زندگی بهتر، از مسائل مهم کلام جدید و الاهیات معاصر است.

شبیه این کار را می‌توان در الاهیات سیستماتیک الاهیدان بزرگ مسیحی «پل تلیش» مشاهده کرد آنجا که می‌نویسد: «الاهیات سیتماتیک یک رشته‌ی تاریخی نیست (آنگونه که شلایرماخر به‌طور اشتباه بیان کرده است)؛ بلکه یک کار ساختاری است. الاهیات سیستماتیک به ما نمی‌گوید که مردم در گذشته چه تصوری از پیام مسیحی داشته اند؛ بلکه تمام سعی آن بر این است که تفسیری از پیام مسیحی ارائه نماید که در خور و مناسب موقعیت موجود باشد».[۱] پل تلیش، اصل و اساس روش خود را استفاده‌ی آگاهانه از روش «همبستگی» می‌داند؛ روشی که به سه طریق می‌تواند به کار آید: ۱. به تناظر مجموعه متفاوت از داده‌ها دلالت کند؛ همانگونه که در آمارها مشاهده می‌شود؛ ۲. می‌تواند بر به‌هم‌پیوستگی منطقی مفاهیم دلالت نماید؛ ۳. می‌تواند بر به‌هم‌پیوستگی واقعی اشیا و رویدادها در کل‌های ساختاری دلالت کند.[۲] «روش همبستگی» روشی است برای مرتبط کردن سؤالات با پاسخ‌ها، موقعیت‌ها با پیام‌ها، وجود انسان و وحی الهی. در نظام الاهیاتی پل تلیش عناصری مانند انسان، خدا، ایمان، شک، مسیح، کلمه‌ی الهی، روح و ملکوت، فرهنگ، آگاهی، مسئولیت، آزادی، نمادها و مسایلی از این دست در یک طرح منسجم صورت‌بندی شده و تأثیرات متقابل هر کدام در یک‌دیگر تبیین شده است.

بنابراین کلام جدید و الاهیات معاصر در چارچوب اندیشه‌ی اسلام، به دنبال ارائه‌ی دین به‌منزله‌ی یک منظومه و دستگاه معرفتی که تبیینی از «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی» ارائه دهد تا نظام فکری و برنامه‌ای برای حرکت و کنش اجتماعی انسان معاصر تلقی گردد می‌باشد. بنیان اساسی این دانش این است که دین مرتبط با زندگی و حیات اجتماعی است و برنامه‌ای برای زندگی دارد. به تعبیر دیگر فاصله‌ی میان نظر و

---

۱. پل تلیش، الاهیات سیستماتیک، ج۱، ص۹۴.
۲. همان، ص۱۰۳.

عمل کاسته می‌شود و همه‌ی آموزه‌های دینی با حیات اجتماعی و مناسبات اجتماعی تحلیل می‌شود و به ابعاد و امتداد اجتماعی ایمان، توحید، نبوت، امامت و معاد پرداخته می‌شود. به لحاظ روشی نیز سنخ استدلال‌ها به کارآمدی اجتماعی و ایجاد تغییر اجتماعی و انقلاب در جامعه مرتبط است؛ بنابراین کلام جدید چند ویژگی دارد:

۱. یک علم است و جنبه‌ی توصیفی، تبیینی و معرفت‌بخشی نسبت به جهان، هستی و زندگی دارد. پس کلام نوعی اجتهاد است که می‌تواند مخاطبان وحی را از وحی بهره‌مند کند.

۲. گستره‌ی وسیعی برای کاوش و تحلیل دارد و فقط مربوط به دفاع از عقاید دینی نیست.

۳. یک دانش هنجاری[۱] است و برای زندگی طرح و برنامه ارائه می‌دهد

٤. دانشی دستگاه‌مند[۲] و نظام‌مند است.[۳] این شیوه عاملی است در جهت درک الاهیات به مثابه‌ی کلی منسجم که اجزا و عناصر آن ذیل اصول و روابطی با یکدیگر پیوسته‌اند.

۵. بیشترین ارتباط را با زندگی و مناسبات اجتماعی انسان‌ها برای رسیدن به زندگی سعادتمندانه دارد. به عبارت دیگر کلام جدید معطوف به اجتماع است؛ به این معنا که می‌خواهد کلام گره‌گشا باشد و آن را در متن جامعه پیاده کند.

بنابراین کلام جدید معطوف به مناسبات اجتماعی و در واقع یک کلام اجتماعی و الاهیات اجتماعی است که در آن به بررسی نسبت دین و آموزه‌های دینی با حیات اجتماعی انسان و عوارض و لوازم و تبعات آن حیات می‌پردازد و هدف اصلی آن «طرح

---

۱. Normative

۲. Systematic

۳. همتی، شناخت دانش الاهیات انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ص۱۰.

اسلام به صورت مسلکی اجتماعی و دارای اصولی منسجم و یک‌آهنگ و ناظر به زندگی جمعی انسان‌ها»[۱] است که به تعیین شکل و قواره‌ی جامعه و ارائه‌ی دیدگاهی عملی و زاینده از تعهد و تکلیف انسان منجر شود. کلام یا الاهیات باید چارچوب فرهنگی، هویتی و اخلاقی جامعه‌ی اسلامی را مشخص و از آنها حفاظت کند. کلام باید به متن زندگی ناظر باشد و مبنای سیاسی و اجتماعی بدهد تا گره‌های سیاسی و اجتماعی بر اساس آن حل شود. کلام و الاهیات باید فلسفه‌ی اقتصاد به ما بدهد تا بدانیم نظام و اصول اقتصادی اسلام و جامعه‌ی ایده‌آل اسلامی چگونه باید باشد و چگونه می‌توان گره‌های اقتصادی جامعه‌ی اسلامی را باز کرد.[۲]

به اعتقاد برخی از اندیشمندان معاصر، اجتهاد تمدن‌ساز در گرو رشد و ارتقای نظام کلامی است؛ چرا که کلام و نظام کلان اندیشه‌ی اسلامی در تولید نظام‌های جامع نقش‌آفرین است. به نظر ایشان «اجتهاد زمانی تمدنی می‌شود که از ساختن منظومه‌های حکمی به سمت نظامات برود، منظور از نظام‌سازی این است که از درون احکام فقهی به قواعد بنیادی برسیم».[۳] گزاره‌های توصیفی، هستی‌شناختی، کلامی و فلسفی دین مبین اسلام در تحول علوم و اجتهاد نقش‌آفرین است و اندیشمند مسلمان در ورود به حوزه‌ی دانشی و رشته‌ای، باید از خزائن اسلامی گزاره‌های کلامی، توصیفی و فلسفی هدایتگر رشته را استخراج و مورد توجه قرار دهد.

«اجتهاد نظام‌ساز می‌تواند ما را به قواعد تجویزی پایه برساند و ممکن است به محورهای تحلیلی - توصیفی هدایت کند. در این‌جا باید کار شهید صدر را تکمیل کنیم و افزون بر گزاره‌های فقهی، گزاره‌های دیگری هم داشته باشیم. وقتی می‌توانیم

---

۱. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۳۳.

۲. ر.ک: مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری .ج۲٤، ص۲۸٤-۲۸۵.

۳. اعرافی، «نگاه تمدنی اسلام، اجتهاد تمدن‌ساز و نقش انقلاب اسلامی برای تحقق تمدن اسلامی»، به همت مؤسسه مفتاح (برگزارکننده دوره‌های آموزشی - پژوهشی علوم انسانی).

نظام‌ساز شویم که بـه فقـه بسـنده نکنـیم. در نظام‌سـازی، بایـد گزاره‌هـای فلسـفی - توصیفی را استخراج کنیم. بدین ترتیب به جز فقه‌های نو و جمع متفرقـات گزاره‌هـای فقهی، باید نظام کلامی هم رشد و ارتقا یابد».[۱]

به نظر ایشان «فقه نیاز به تقویت رویکرد تمدنی دارد و در ایـن رویکـرد بایـد آن را جامع نگریست و در محدوده‌ی ابواب موجود حرکت نکرد؛ بلکه به آفـاق دیگـری هـم اندیشید. رویکرد تمدنی اقتضائاتی هم دارد».[۲]

در تحلیل اینکه چرا در گذشته دانش کلام به چنین افقـی دسـت نیافتـه می‌تـوان ایـن گونه تحلیل کرد که در گذشته وظیفه‌ی اصلی علم کلام یا الاهیات، دفاع از دیـن در برابـر شبهات مخالفان بود و هدف آن اثبات برتری دین و حفاظت از جامعـه‌ی دینـی و احکـام شرعی بود. به همین جهت در این علم به توضیح مفهـومی و اثبـات اسـتدلالی پایـه‌ها و بنیان‌های عقاید و باورهای دینی پرداخته می‌شد. مهم‌ترین مسائل آن اثبات وجـود خـدا و صفات الهی از جمله عدل، اثبات نبوت و تبیین معجزه و وحی، اثبـات امامـت و معـاد و بیان کلیاتی در باب کیفیت حشر، ثواب و عقـاب، ایمـان و کفـر و خلـود بـود و مبـاحثی همچون شیوه‌های حیـات انسـان، زنـدگی اجتمـاعی، حرکـت و کـنش انسـان، تحـول و انحطاط فرهنگی و بایسته‌های رفتاری یا اصلاً مطرح نبود و یا بالاجمال طرح و از کنار آن رد می‌شد. بخشی از این امور را دانش فقه متکفل بود و بقیه‌ی آن را برخـی از عالمـان در علم مدنی و یا سیاست‌نامه‌ها مطرح می‌کردند. به تعبیر دیگر علم مـدنی برآمـده از عقـل عملی و سیاست‌نامه‌ها برگرفته از تجربه‌ی زیسته‌ی شاهان و وزیران و حکیمان بود و کمتر در این دو دانش به طور روشمند و گسترده از معارف دینی بهره گرفته میشد.

---

۱. اعرافی سخنرانی در کارگاه‌های «اسلامی‌سازی علوم انسانی» مجتمع امین.

۲. اعرافی، سخنرانی در نشست «الزامات بیانیه‌ی گام دوم در پرتو فقه تمدن‌ساز» در دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد.

شهید مطهری علم کلام را علم توضیح و استدلال درباره‌ی عقاید اسلامی یعنی آنچه باید بدان معتقد بود و دفاع از آنها در برابر شک و شبهه‌ها می‌داند.[۱] به نظر فارابی نیز دانش کلام، صناعتی است که عهده‌دار مرزبانی و دفاع از دین در مواجهه با فرق و مذاهب دیگر است و به همین جهت شیوه‌ی آن نه کشف حقیقت و بیان نظام‌مند معارف دینی بلکه اقناع عمومی و جدال با خصم از طریق استفاده از مشهورات زمانه است.[۲] مشهوراتی که در زمانه به عنوان مرجع نهایی نزد عرف مقبول شده است؛ بنابراین کلام در نسبت با شبهات و مشکلات عقیدتی و فکری مردم که در فرایند زندگی ایجاد می‌شود حرکت می‌کند.

از این رو متکلم نمی‌تواند از مقدمات و مباحث بنیادینِ خارج از افقِ دریافت و ادراکِ مردم استفاده کند؛ زیرا او از مقدماتی می‌تواند استفاده کند که جنبه‌ی فهم مردمی دارد و در ارتکازات مردم حضور دارد تا بتواند از آنها در جهت اقناع و پذیرش عمومی و جدال با خصم استفاده کند؛ لذا آینده‌نگری و تحول‌گرایی و حرکت به سوی جامعه‌ای متفاوت چندان در متن دانش کلام و کار متکلمان نبوده است. به جهت استفاده از ارتکازات عرفی و قضایای مشهور و مقبول فرهنگ عمومی، دانش کلام از مسیر معرفت یقینی و علمی و توجه به وضع مطلوب و حرکت رو به جلو باز ماند و گرفتار مشهورات زمانه و مظنونات اجتماعی شد. گزاره‌هایی که نه به جهت حق و درست بودن آنها بلکه به جهت شیوع و گسترش آنها در جامعه و پذیرش مردمی، مورد استفاده متکلم قرار می‌گیرد. کلام خادم دین و حافظ وضع موجود جامعه‌ی دینی و ایمان فعلی مؤمنان شد. در حالی که متکلم دین‌شناس و الاهی‌دانِ مفسر دین باید وجه انتقادی به فرهنگ و نگرش اصلاح‌گرایانه و تحول‌خواهانه به ایمان مؤمنان و وضعیت اخلاقی و اجتماعی جامعه داشته باشد. متکلم چون مدافع دین است و می‌خواهد دین در جامعه محقق شود،

---

۱. مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری، ج۳، ص۶۲.
۲. فارابی، کتاب الحروف، ص۷۴-۷۵.

باید هسته‌ی مرکزی دین را و غرض حیات و زندگی را بشناسد و به تناقضات و اشکالات مشهورات زمانه پی ببرد و با تأمل و بازاندیشی در مشهورات و ارتکازات فرهنگ عمومی به تصحیح و تثبیت عقاید عمومی بپردازد و نسخه‌ای جهت بازاندیشی در مشهورات ابتدایی فرهنگ عمومی و نشان دادن مسیر حرکت و تعالی ارائه دهد. مسیر صحیح آن بازگشت به معارف دینی و برنامه‌ی عملیاتی موجود در دین است. بر این اساس الاهیات باید زمینه‌ساز گونه‌ای از تغییرات و تحولات مبنایی در حوزه‌ی فهم عمومی، فرهنگ و جامعه باشد و تصویری صحیح از باورها و عقاید اسلام مرتبط با زوایای فرهنگ عمومی جامعه ارائه دهد. لذا متکلم باید محیط‌شناس، فرهنگ‌شناس و جامعه‌شناس باشد. به همین جهت فارابی کلام را جزئی از حکمت مدنی بیان می‌کند که عهده‌دار نوعی فعالیت نظری و تولیدکننده معرفت اجتماعی باشد که به ترسیم حیات و ترویج و تثبیت و دفاع از عقاید و اندیشه‌های مردم می‌پردازد. چرا که تثبیت یک عقیده در متن یک فرهنگ و یا دفاع از آن درون یک جامعه، پدیده‌ای فرهنگی و اجتماعی است. پس کار متکلم شبیه حکیم مدنی است و به بیان نسبت دین با فرهنگ و جامعه می‌پردازد. برقراری ارتباطات معرفتی در جهت تبیین معانی دین در عرصه‌ی فرهنگ و اجتماع و دفاع فرهنگی از آنها و تقویت عقاید و باورها و تحکیم ایمان قلبی و امید به ساخت جامعه‌ای سرشار از معنویت و عدالت، هسته‌ی اصلی کلام و الاهیات معاصر است. برای دست‌یابی به چنین مهمی، تبیین روشمند محتواهای دینی در قالب نظام و سازمان متحد و هم‌آهنگ با استفاده از منابع غنی وحی و عقل یک ضرورت است؛ هرچند دین یک مجموعه‌ی متکثر و دارای اجزا و گزاره‌های مختلف است؛ اما دارای یک منطق درونی و نظام معنایی است و همه‌ی اجزای آن از همبستگی و ارتباط برخوردار است.

به تعبیر آیت‌الله خامنه‌ای اسلام «مسلکی اجتماعی و دارای اصولی منسجم و یک‌آهنگ و ناظر به زندگی جمعی انسان‌ها» است و در تبیین معارف آن می‌بایست «مسائل فکری اسلام، به صورت پیوسته و به‌عنوان اجزای یک واحد، مورد مطالعه قرار

گیرد و هر یک به لحاظ آنکه جزئی از مجموعه‌ی دین و عنصری از این مرکب و استوانه‌ای در این بنای استوار است و با دیگر اجزا و عناصر، هم‌آهنگ و مرتبط است - و نه جدا و بی‌ارتباط با دیگر اجزا - بررسی شود تا مجموعاً از شناخت این اصول، طرح کلی و همه‌جانبه‌ای از دین، به صورت یک ایدئولوژی کامل و بی‌ابهام و دارای ابعادی متناسب با زندگی چندبعدی انسان، استنتاج شود».[۱] بنابراین هر بخش از دین تا اندازه‌ای حاوی کل است.

۱. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۳٤.

فصل دوم:

نظام اندیشه‌ی اسلامی در نظر امام خمینی

مقدمه

امام خمینی﵀ از معدود اندیشمندان نظام‌اندیش مسلمان است که مجموع معارف اسلام را در چارچوبی نظام‌مند و شبکه‌ای فهم و بیان کرده و بر همین اساس فرایند انقلاب اسلامی را با همه‌ی ابعاد پیچیده و گسترده‌ی آن رهبری کردند.

امام خمینی قهرمان طراحی «نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی» و اقامه‌ی اسلام از طریق بسیج عمومی، نظام‌سازی نظری و نهادسازی اجتماعی است. در دوران معاصر کمتر شخصیتی را می‌توان به جامعیت ایشان یافت که علاوه بر تحصیل و کسب تخصص در علوم عقلی و نقلی، به اهمیت اسلام‌شناسی جامع و ضابطه‌مند پی برد و خطر اسلام‌شناسی‌های تقلیل‌گرایانه و همچنین التقاطی را شناخت و به همگان گوشزد کند. امام خمینی در آثار و بیانات خود به تبیین زوایای مختلف اسلام پرداخته است که از ظرافت و لطایف علمی و معنوی ممتازی برخوردار است. ایشان از سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به ضرورت و اهمیت آن پی برده و بر اساس مبانی و بنیان‌های حکمی، عرفانی و اجتهادی خود در صدد ارائه‌ی الگوی جامع، شامل و مستند به منابع و ادله‌ی معتبر از اسلام بود.

در این مجال سعی می‌شود که مهم‌ترین آرا و اندیشه‌های امام خمینی از لابلای آثار مکتوب و بیانات ایشان استخراج گردد و در منظر دغدغه‌مندان قرار گیرد.

لازم به ذکر است که با توجه به گستردگی ابعاد اسلام‌شناسی و همچنین وجود ظرایف علمی و لطایف معنویِ ممتاز در قلم و بیان امام خمینی به نظر آمد که مخاطبان محترم بیشتر با اصل کلمات امام خمینی روبرو شوند و به طور مستقیم از این سرچشمه‌ی ناب سیراب گردند. همچنین دو بخش مفصل از نظرگاه ایشان که تاثیر زیادی در فهم از طرح «نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی» ایشان تأثیر دارد به عنوان ضمیمه در پایان کتاب آمده است.

انسان؛ موضوع مکتب انبیا و دین اسلام

امام خمینی بنیان و اساس شناخت نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی را شناخت انسان می‌داند؛ چرا که همه‌ی مکاتب الهی انبیا از جمله اسلام برای انسان آمده است. ایشان تحویلی‌نگری و تقلیل‌گرایی در انسان‌شناسی را ریشه و اساس اسلام‌شناسی‌های التقاطی می‌دانند.[۱] ازاین رو معتقد است که برای شناخت طراح جامع اسلام، می‌بایست شناخت جامع و شاملی از انسان داشت.

امام خمینی بر اساس بنیان‌های فلسفی، عرفانی و اجتهادی خود، دین اسلام را طرح جامعی برای رشد و تعالی ابعاد وجودی انسان و عرصه‌های مختلف رفتاری او معرفی می‌کند؛ بنابراین انسان‌شناسی زیربنای طراحی و ترسیم نظام اندیشه‌ی اسلامی است. امام خمینی مشکل بسیاری از طرح‌های اسلام‌شناسی را در غفلت از ابعاد وجودی انسان و حقیقت متعالی و سطوح مادی انسان می‌داند. در واقع تقلیل انسان به یک ساحت و غفلت از سایر ساحت‌ها و ابعاد وجودی انسان، موجب شده است که هر صاحبِ فکر و اندیشه‌ای، مطابق سلیقه و دانش تخصصی خود معارف اسلامی را به همان بعد و ساحتِ علمی خود برگرداند و به تأویل و توجیه سایر ابعاد موجود در معارف اسلامی بپردازد. بنابراین علایق و دانش‌های تخصصی عالمان، موجب تحویل‌انگاری و

۱. ر.ک: موسوی، الگوهای کلان علوم انسانی اسلامی، ص۱۱۰.

تقلیل‌انگاری در اسلام‌شناسی‌های موجود شده است و همین ریشه بسیاری از آسیب‌های اخلاقی و بحران‌های اجتماعی و سیاسی موجود در دنیاست و زمینه را برای ترسیم طرح‌های التقاطی و انحرافی از اسلام فراهم آورده است؛ در حالی که اسلام همه‌ی شئون وجودی و ابعاد حیات انسان از مرتبه‌ی پایین مادی تا مراتب عالیه‌ی معنوی از ابعاد فردی تا ابعاد اجتماعی را مورد توجه قرار داده است. از منظر ایشان طرح اسلام یک طرح جامع است.

از مجموع آثار امام خمینی استفاده می‌شود که ایشان موضوع اسلام و علم همه‌ی انبیا را «انسان» می‌داند و بر این اساس، فلسفه‌ی نبوت را هدایت و تربیت انسان در همه‌ی شئون فردی و اجتماعی و دنیایی و اخروی می‌داند. ایشان خطاب به اساتید دانشگاه می‌فرماید:

«تمامی انبیا موضوع بحثشان، موضوع تربیتشان، موضوع علمشان انسان است. آمده‌اند انسان را تربیت کنند. آمده‌اند این موجود طبیعی را از مرتبه‌ی طبیعت به مرتبه‌ی عالی مافوق‌الطبیعه، مافوق‌الجبروت برسانند. تمامی بحث انبیا در انسان است. از اول هرکس، هریک از انبیا که مبعوث شدند، مبعوث شدند برای انسان و برای تربیت انسان».[۱]

ایشان هدف و مقصد تعالیم انبیا را انسان‌سازی می‌داند و ادامه می‌دهد:

«انبیا آمدند که ما را هوشیار کنند، تربیت کنند. انبیا برای انسان آمده‌اند و برای انسان‌سازی آمده‌اند. کتب انبیا، کتب انسان‌سازی است. قرآن کریم، کتاب انسان است. موضوع علمِ انبیا، انسان است. هرچه هست حرف با انسان است. انسان منشأ همه‌ی خیرات است و اگر انسان نشود، منشأ همه‌ی ظلمات است. در سر دو راهی واقع است این موجود: یک راه، راه انسان و یک راه، راه منحرف از انسانیت».

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۸، ص۳۲٤.

بر اساس نگرش امام، اسلام جامع‌ترین دین و کامل‌ترین ادیان الهی است که به همه‌ی ابعاد حیات انسان اعم از حوزه‌های نظری و حوزه‌های عملی توجه کرده است.

«اسلام همه‌ی این معانی را دارد و جامع تمامی جهات مادی و معنوی و غیبی و ظاهری است، برای اینکه انسان دارای همه‌ی مراتب است و قرآن کتاب انسان‌سازی است؛ انسان چون بالقوه همه‌ی مراتب را دارد، کتاب خدا آمده است که انسان را انسان کند و همان‌طوری که جامعه‌اش را اصلاح بکند، خودش [را] هم کامل کند تا برسد به مرتبه‌ی عالی و نباید آن طایفه به این طایفه تعرض کنند و این طایفه به آن طایفه»؛[۱]

به عقیده‌ی امام، آن مکتبی که به تمامی شئون و مراتب هستی آدمی توجه کرده و برای همه‌ی امورات آن برنامه ارائه کرده است، تعالیم روح‌بخش انبیا و اولیای عظام و مکتب اسلام است. ایشان با اشاره به نقص انسان‌شناسی‌های مدرن و اسلام‌شناسی‌های تحویل‌نگر، کسانی را توانمند به شناخت انسان می‌داند که ملهم به الهام الهی باشند:

«اینهایی که ادعای انسان‌شناسی و اسلام‌شناسی می‌کنند ادعا است! کی انسان را می‌شناسد، و کی اسلام را؟ یک پرده‌هایی، یک ورق‌های بسیار مختصر از انسان، یک ورق‌های بسیار مختصر از اسلام، وقتی که کسی بشناسد، خیال می‌کند «انسان» را شناخته؛ «اسلام» را شناخته. انسان به معنای حقیقی انسان، به آن معنایی که انسان است، جز ذات مقدس حق، و آنهایی که ملهم‌اند به الهام او، کسی نمی‌شناسد».[۲]

بر همین اساس امام خمینی﵀ بر این عقیده‌اند که هدف انبیا، بسط توحید در زندگی انسان بوده است و تمام کارهای دیگر، مقدمه‌ی آن است.

«آنچه که انبیا برای او مبعوث شده بودند و تمام کارهای دیگر، مقدمه‌ی اوست، بسط توحید و شناخت مردم از عالم است که چطور است؛ ارائه‌ی عالم به آن طوری که

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۳، ص۲۳۱-۲۳۰.
۲. صحیفه‌ی امام،، ج۸، ص۳۲۶.

هست، نه به آن طوری که ما ادراک میکنیم و دنبال این بودند کـه همـه‌ی تهـذیب‌هـا، تعلیم‌ها و همه‌ی کوشش‌ها در این باشد که مردم را از این ظلمتکده‌هـایی کـه همـه‌ی عالم ظلمت است، نجات بدهند و به نور برسانند. غیر حق تعالی نـور نیسـت، همـه ظلمت‌اند و اگر چنانچه ما از این حجاب‌های ظلمانی بیرون برویم و همین طور اگـر موفق بشویم از حجاب‌های نورانی هـم بیـرون بـرویم و همـه‌ی حجاب‌هـا را خـرق کنیم، آن وقت حق را به همه‌ی صفات و اسمائش مشاهده مـی‌کنـیم و غیـر او کسـی نیست، سراب است؛ البته به آن معنای کاملش، نادری از اولیای خدا به تبع انبیا موفـق شدند و دیگران مراتب پایین‌تر را، تا برسد به ما که هیچ».[۱]

ابعاد مختلف انسان

از منظر امام خمینی انسان موجود ذوابعاد و پیچیده‌ای است و به ابعـاد مـادی خلاصـه نمی‌شود:

«این‌هایی که ادعا می‌کنند که ما عالم را شناختیم و اعیان عالم را شناختیم، اینهـا یـک ورق نازل کوچکی از عالم را دیدند و اقناع شدند به همان. آنهایی که می‌گویند کـه مـا انسان را شناختیم، اینها یک شبحی از انسان - آن هم نـه انسـان، شـبحی از حیوانیـت انسان - را شناختند و گمان کردند که انسان همین است. آنهایی که ادعا می‌کنند که مـا اسلام‌شناس هستیم، اینها هم یک چیزی از ایـن مرتبـه‌ی نـازل اسـلام را دیدنـد و بـه همین قناعت کردند و گمان کردند که اسلام را شـناختند. انسـان بـه مراتبـی کـه دارد، مرتبه‌ی طبیعتش از همه‌ی مراتبش نازل‌تر است؛ منتها محسـوس مـا اسـت. آن چیـز چون محسوس ما است، ما که طبیعی هستیم و الآن در عـالم طبیعـت هسـتیم، ایـن محسوس ما را گاهی اشباع می‌کند. معنویت نیست الآن، محسوسات هست».[۲]

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۱۹،، ص۲۸٤.
۲. صحیفه‌ی امام، ج۸، ص٤۳٤.

امام خمینی﵀ بر این باور است که انسان موجود پیچیده‌ای است؛ چراکه انسان یک موجود جامع است. که همه‌ی مراتب وجود اعم از عقلی، مثالی و حسی را داراست و عوالم غیب و شهادت در نهاد او منطوی است. حضرت امام خمینی﵀ در کتاب شریف سرّ الصلوة می‌نویسد که انسان به یک اعتبار دارای دو مقام است: یکی شهادت و دیگری غیب، و به اعتباری دارای سه مقام است: یکی، مُلک؛ دوم، برزخ؛ سوم، عقل و به‌عبارت‌دیگر، مقام تعینات مظاهر و مقام مشیت مطلقه یا برزخ البرازخ یا مقام عماء و مقام احدیت جمع اسما و به اعتباری دارای چهار مقام است: ملک، ملکوت، جبروت و لاهوت. نیز به اعتباری دارای پنج مقام است: شهادت مطلقه، غیب مطلق، شهادت مضافه، غیب مضاف و مقام کون جامع، مطابق حضرات خمس متداول در لسان عرفا و به اعتباری دارای هفت مقام معروف به هفت شهر عشق و هفت اقلیم وجود در السنه‌ی عرفاست و به اعتباری تفصیلی دارای صد منزل یا هزار منزل است.[۱] امام خمینی﵀ در این کلام در مقام بیان مقامات و درجات انسان و پیچیدگی هستی و ماهیت انسان است. انسان دارای سه نشئه و صاحب سه مقام و عالم است:

۱. نشئه‌ی آخرت و عالم غیب و مقام روحانیت و عقل؛

۲. نشئه‌ی برزخ و عالم متوسط بین‌العالمین و مقام خیال؛

۳. نشئه‌ی دنیا و مقام ملک و عالم شهادت.[۲]

این انسان در مرتبه‌ی دنیا و حس با نباتات و حیوانات مشترکاتی دارد؛ اما به همین حد خلاصه نمی‌شود؛ بلکه مراتبی بالاتر از مرتبه‌ی حیوانی دارد. مرتبه‌ی مثالی و درنهایت به‌واسطه‌ی تعقل دارای تجرد باطنی است.[۳]

«انسان موجودی جامع است نه یک موجود یک‌بُعدی یا دوبُعدی. موجودات دیگر

---

۱. امام خمینی، سرّالصلوة، ص٤.

۲. امام خمینی، چهل حدیث، ص٣٨٦.

۳. صحیفه‌ی امام، ج۳، ص٢٢٤.

بعضی‌شان یک‌بُعدی‌اند، بعضی دوبُعدی‌اند، بعضی چندبُعدی‌اند، لکن همه‌ی ابعاد وجود در سایر موجودات نیست. فقط انسان است در بین همه‌ی موجودات که یک موجود چندین بُعدی است که برای هر بُعدش احتیاجات دارد».[۱]

در نگاه هستی‌شناسانه‌ی امام﵀ کل هستی و عالم وجود از مبدأ خیر تا منتهی‌الیه عالم، یک وجود واحد است. مرحله‌ی طبیعت، حظ بسیار نازل مرتبه‌ی اعلی است. با این بیان علوم طبیعی در برابر علوم الهی بسیار نازل هستند، چون موضوع آنان مرتبه‌ی رقیقه‌ای از حقایق برتر است؛ بنابراین بر اساس انسان‌شناسی جامع، در همین وجه و صورت مادی طبیعت، معنای دیگری نهفته است که نمی‌توان بدون توجه به آن دانشی تام و تمام داشت؛ زیرا با شناخت این طبیعت مادی پدیده‌ها فقط بخشی از واقعیت در چنگ ما افتاده و نسبت‌به سایر شئون و ابعاد آن غافل هستیم؛ پس تا ما به امور، وجه طبیعی و استقلالی مادی توجه داریم فقط شبحی از واقعیت را در اختیار داریم[۲] و باید با طرد نظر استقلالی به طبیعت و روش‌شناسی افقی طبیعت‌گرایانه و گزینش روش‌شناسی طولی،[۳] طبیعت را برای واقعیت مهار کنیم؛ یعنی طبیعت را با توجه به سایر مراتب و شئون هستی بنگریم. در چنین نگاهی طبیعت و تمامی علوم طبیعی یک ورقه‌ی نازل‌تر از همه‌ی اوراق عالم هستی است.[۴]

«یک مطلب دیگری که به نظر من بسیار اهمیت دارد، این است که انسان ملتفت باشد این مطلب را که اولاً خود انسان - این موجود که عصاره همه خلقت است - جنبه‌های مختلف، ابعاد مختلف، شئون مختلف دارد. [از] جنبه‌ای با نباتات شریک

۱.. صحیفه‌ی امام، ج، ص۸.

۲.. صحیفه‌ی امام، ج۸، ص٤٣٤.

۳.. برای شناخت تمایز روش‌شناسی افقی و طولی در علم ر.ک: جوادی آملی، معرفت‌شناسی در قرآن، ص۳۲۱.

۴.. همان.

است:. همان طور که نموّ آنها به آب است و یک غذایی از زمین، نموّ انسان هم مثل نباتات دیگر از زمین است و از برکات [ی] که خدای تبارک و تعالی داده است. و جنبه حیوانی هم مثل سایر حیوانات دارد: چشم و گوش و کذا و کذا و ادراکات جزئی، و اینها هم مشترک است با سایر حیوانات. و بالاتر از این هم - البته در حیوانات هم ضعیفش هست - یک مرتبه مثالی[۱] انسان دارد که در آنجا زایدِ بر این مطالب حیوانی چیزهایی هست. و یختصّ الانسان به تعقل و به یک معنویت و یک «تجرد باطنی» که سایر حیوانات این مرتبه تعقل و مرتبه «تجرد نفسانی» را ندارند. و قرآن کریم - که در رأس تمام مکاتب و تمام کتب است حتی سایر کتب الهیه، آمده است که انسان را بسازد؛ انسان بالقوه را انسان بالفعل و موجود بالفعل کند. تمام دعوت انبیا هم، حسب اختلاف مراتبِه، تمام دعوتها هم برای همین معناست که انسان را انسان کنند؛ انسان بالقوه را انسان بالفعل کنند. و تمام علوم و تمام عبادات و تمام معارف الهیه و تمام احکام عبادی و همه چیزهایی که هست، همه اینها برای این معناست که انسان ناقص را «انسان کامل» کند. قرآن کتاب انسان‌سازی است؛ کتابی است که با این کتاب - اگر کسی توجه به آن بکند - تمام مراتبی که از برای انسان هست، این کفالت دارد و همه مراتب را، به آن نظر دارد».[۲]

«اسلام برای این انسانی که همه چیز است؛ یعنی از طبیعت تا ماورای طبیعت تا عالم الهیت مراتب دارد، اسلام تز دارد، برنامه دارد اسلام. اسلام می‌خواهد انسان را یک انسانی بسازد جامع؛ یعنی رشد به آن طور که هست بدهد. حظّ طبیعت دارد، رشد طبیعی به او بدهد؛ حظّ برزخیت دارد، رشد برزخیت به او بدهد؛ حظّ روحانیت دارد، رشد روحانیت به او بدهد؛ حظّ عقلانیت دارد، رشد عقلانیت به او بدهد؛ حظّ الهیت دارد، رشد الهیت به او بدهد. همه حظوظی که انسان دارد و به

---

۱. عالم مثال، عالم تجرد ناقصه.

۲. صحیفه‌ی امام، ج۳، ص۲۱۹.

طور نقص است، الآن نرسیده است؛ ادیان آمده‌اند که این میوه نارس را رسیده‌اش کنند؛ این میوه ناقص را کاملش کنند... برای همه اینها هم دستور دارد اسلام؛ نسبت به یک جهتْ دونِ جهت دیگری نیست؛ برای حکومت اسلامی دستور دارد، برای تشکیلاتش دستور دارد؛ برای مقاتله با دشمنان دستور دارد، برای تحرک جامعه دستور دارد، برای رسیدن به ماورای طبیعت دستور دارد، همه اینها را دارد».[۱]

توجه اسلام به تمام شئون انسان

از منظر امام خمینی اسلام به تمام شئون و ساحت‌های وجودی و حیاتی انسان توجه دارد و در متن آن احکام مختلف اخلاقی، اجتماعی و سیاسی وجود دارد.

«اسلام حقیقتی است که انسان را در تمامی ابعادی که دارد، چه از بعدهای مادی و چه بعدهای معنوی تا برسد به آنجاکه "آنچه در وهم تو ناید آن شود"، در همه‌ی این ابعاد نظر دارد»؛[۲] بنابراین معارف در آن نیز چندبعدی و چند رهیافتی است. چون «اسلام برای این انسانی که همه‌چیز است یعنی از طبیعت تا ماورای طبیعت، تا عالم الاهیت مراتب دارد، اسلام تز دارد، برنامه دارد. اسلام می‌خواهد انسان را یک انسانی بسازد جامع؛ یعنی به آن‌طور که هست، رشد بدهد. حظّ طبیعت دارد، رشد طبیعی به او بدهد؛ حظّ برزخیت دارد، رشد برزخیت به او بدهد؛ حظّ روحانیت دارد، رشد روحانیت به او بدهد؛ حظّ عقلانیت دارد، رشد عقلانیت به او بدهد؛ حظّ الهیت دارد، رشد الهیت به او بدهد».[۳]

«اسلام، و همین طور سایر حکومت‌های الهی و دعوتهای الهی، به تمام شئون انسان از آن مرتبه پایین، مرتبه درجه پایین، تا هر درجه‌ای که بالا برود، همه اینها را سر و کار

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج٤، ص۹.
۲. همان، ج۱۲، ص۵۰۳.
۳.. همان، ج٤، ص۹.

با آن دارد. مثل این حکومت‌ها نیست که فقط به باب سیاست مُلکی کار داشته باشند؛ همان طوری که سیاست مملکتی دارد اسلام، و بسیاری از احکامش احکام سیاسی است، یک احکام معنوی دارد؛ یک حقایق هست، یک معنویات هست. چیزهایی که در رشد معنوی انسان دخالت دارد، احکام بر آن هست؛ چیزهایی که در تربیت معنوی انسان هست، بر آن احکام هست؛ و در مرتبه پایین ترش هم که مرتبه اخلاق باشد، احکام اخلاقی دارد. -عرض می‌کنم که- تربیت‌های اخلاقی می‌کند اسلام. در مرتبه معاشرتش هم که هست، با هر کس معاشر باشد، حکم دارد اسلام. خودش -فی نفسه- احکام دارد، خودش با عیالش احکام دارد، خودش با اولادش احکام دارد، خودش با همسایه‌اش احکام دارد، خودش باهم محله‌اش و جارش احکام دارد. باهم مملکتش احکام دارد، با همدینش احکام دارد، با مخالفینِ از دینش احکام دارد، تا بعد از موت. از قبل از اینکه اصلاً تولدی در کار باشد و قبل از زِواجْ احکام دارد تا زواج، و تا حمل و تا تولد و تا تربیت در بچگی و تربیت بزرگ‌تر و تا حد بلوغ و تا حد جوانی و تا حد پیری و تا مردن و در قبر و ما بَعْدَ القبر. قطع نمی‌شود به همانی که توی قبر گذاشتند، مسئله تمام شد؟ اینها اول کار است. همه اینها، همه این زندگی بشر در اینجا و تربیت‌هایی که در اینجا عقلانی و اخلاقی و اینها می‌شود، اینها آن وقتی که از این عالم منفصل شد و مرتبه کمال پیدا شد و مرتبه -عرض می‌کنم- تجرد پیدا شد، مرتبه هرچه که پیدا شد، بعد از اینکه در قبر رفت، آن وقت عالم قبر -خودش- اولِ حیاتی است، حیات روحانی قبری؛ حیات روحانی و معنوی -عرض می‌کنم که- برزخی؛ [حتی] حیات روحانی بالاتر از برزخ. و اسلام و احکام اسلامی که خدای تبارک و تعالی این احکام را فرستاده است، مقصور[1] به این عالم نیست و مقصور به آن عالم هم نیست[2]

۱. کوتاه شده، محدود.

۲. صحیفه‌ی امام، ج۳، ص۲۲۰

ازاین رو در باب ویژگی‌های اسلام‌شناسی می‌گوید:

«اسلام‌شناس کسی است که این دو مطلب را، این دو جبهه را، هم جبهه‌ی معنوی را بشناسد و هم جبهه‌ی ظاهری را؛ یعنی هم اسلام را بشناسد به آن جهات معنوی که دارد، و هم اسلام را بشناسد به این جهات مادی که دارد... کسی که این دو جنبه را شناخت به اندازه‌ای که انسان می‌تواند بفهمد، این اسلام را شناخته است».[۱]

امام خمینی در باب فرق بین مکتب توحیدی و سایر مکتب‌ها معتقد است:

«فرق... بین مکتب توحیدی و سایر مکتب‌ها، که بزرگ‌ترینش اسلام است، این است که اسلام در همین طبیعت یک معنای دیگری می‌خواهد، در همین طب یک معنای دیگری می‌خواهد، در همین هندسه یک معنای دیگری را می‌خواهد، در همین ستاره‌شناسی یک معنای دیگری می‌خواهد... اسلام برای برگرداندن تمامی محسوسات و تمامی عالم به مرتبه‌ی توحید است. تعلیمات اسلام تعلیمات طبیعی نیست، تعلیمات ریاضی نیست، همه را دارد. تعلیمات طب نیست، همه‌ی این را دارد لکن اینها مهار شده به توحید. برگرداندن همه‌ی طبیعت و همه‌ی ظِل‌های ظلمانی به آن مقام نورانی، که آخِر مقام الوهیت است؛ بنابراین باید این معنا که علوم، ما از آن هم تمجید می‌کنیم؛ تعریف می‌کنیم؛ همه‌ی علوم طبیعی، همه‌ی علوم مادی؛ لکن آن خاصیتی که اسلام از اینها می‌خواهد در غرب از آن خبری نیست. اگر هم باشد فقط یک چیز نازلی است».[۲]

فطرت مهم‌ترین عنصر شناخت انسان

یکی از کلیدواژه‌های مهم انسان‌شناسی امام خمینی مفهوم «فطرت» است که برآمده از اندیشه‌ی فلسفی وی و به‌نوعی، دال مرکزی اندیشه‌ی او است و سایر مفاهیم مهم و

۱.. همان، ج٤، ص١٩٠.

۲. همان، ج٨، ص٤٣٤-٤٣٣.

اساسی در انسان‌شناسی و علوم انسانی همچون آزادی، عشق، عدالت، استقلال، قدرت، سیاست و حتی دین و معنویت نیز بر محور آن معنا پیدا می‌کند. این مفهوم کانونی و اصیل در اندیشه‌ی امام می‌تواند در علوم انسانی به‌شدت تأثیرگذار باشد و پایه‌ی مستحکمی برای استقرار مفاهیم اخلاقی و حقوقی و اعتباریات اجتماعی و سیاسی باشد. چراکه در اندیشه‌ی امام، فطرت از اختصاصات انسان در بین جمیع مخلوقات است و مشترک میان همه‌ی انسان‌ها است و احدی را در آن اختلاف نباشد و هرگز به موجب شرایط زمان و مکان، اختلاف جغرافیا و بلاد و عادات و فرهنگ‌ها تغییر نمی‌کند.[۱] تمامی خیرات از سرچشمه‌ی نور فطرت ناشی می‌شود و همه‌ی شقاوت‌ها و بدبختی‌ها در دنیا و آخرت به جهت احتجاب فطرت است.[۲]

امام در این‌باره می‌نویسد:

«حق - تبارک و تعالی - با عنایت و رحمت خود، به ید قدرت خود، که طینت آدم اوّل را مخمّر فرمود، دو فطرت و جبلّت به آن مرحمت کرد: یکی اصلی و دیگر تبعی، که این دو فطرت، بُراق سیر و رفرف عروج او است به‌سوی مقصد و مقصود اصلی. آن دو فطرت، اصل و پایه‌ی جمیع فطریاتی است که در انسان مخمَّر است و دیگر فطریات، شاخه‌ها و اوراق آن است. یکی از آن دو فطرت - که سِمَت اصلیت دارد - فطرت عشق به کمال مطلق و خیر و سعادت مطلقه است که در کانون جمیع سلسله‌ی بشر، از سعید و شقی و عالم و جاهل و عالی [و] دانی، مُخمَّر و مطبوع است. اگر انسان در تمامی سلسله‌ی بشر تفحّص و گردش کند و جمیع طوایف متشتّته و اقوام متفرقه در عالم را تفتیش کند، یک نفر را نیابد که به حسب اصل جبلّت و فطرت، متوجه به کمال و عاشق خیر و سعادت نباشد».[۳]

۱.. امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص۱۸۱-۱۸۰.

۲.. همان، ص۸۳.

۳.. همان، ص۷۷-۷۶.

از منظر امام، این فطرت نهاده‌شده در انسان مهم‌ترین و بزرگ‌ترین سرمایه‌ی انسان در حیات دنیوی و اخروی است که حتی «احکام آسمانی و آیات باهرات الهی و دستورات انبیای عظام و اولیای کرام، برطبق نقشه‌ی فطرت و طریقه‌ی جبلّت بنا نهاده شده است»؛[۱] ازاین‌رو، باید تمامی معارف انسان و سیر زندگی او بر اساس این فطرت که امر ثابت و مشترک است بنا شود و فطرت سرمایه‌ی بزرگی است که موجب قرار حیات انسانی بر پایه‌ی اصول کلی و ثابت اخلاقی، اجتماعی است و نقطه‌ی ثقل و جدی انسان و امر مشترک میان همه‌ی انسان‌ها است و می‌تواند انسان و حیات اجتماعی را از دام نسبی‌انگاری در علوم انسانی و اجتماعی رهایی بخشد و این مشکل بزرگی است که امروزه بسیاری از علوم مدرن بدان گرفتار هستند، چراکه نتوانستند زیربنای محکم و مشترکی برای معرفت انسان پیدا کنند و در نهایت معرفت را از سنخ قراردادهای اجتماعی تلقی کردند و قراردادهای اجتماعی نیز از سنخ اعتباریات زبانی یا فرهنگی است که از ضابطه‌ای منطقی و هستی‌شناختی پیروی نمی‌کند؛[۲] ازاین‌رو، به گسستی عمیق و پرناشدنی میان معرفت و حقیقت قائل شده‌اند که همه‌ی علوم را در سراشیبی نسبیت و شکاکیت انداخته‌اند؛ اما بر اساس نظام فکری امام خمینی، «فطرت» که در خمیره‌ی خلقت انسان نهاده شده است، نقطه‌ی مشترک همه‌ی انسان‌ها است و تابع شرایط جغرافیایی، عادات و فرهنگ و قرادادهای اجتماعی نیست بلکه خود ریشه و پایه‌ی هستی‌شناختی برای اصول اخلاقی، اعتباریات اجتماعی، فرهنگ و جامعه است. فطرت در این مکتب، فقط «سخن‌گفتن از حقیقت» نیست بلکه «بودن در حقیقت» است.

زبان فطرت و سرمایه عظیم آن بهترین وسیله برای گسترش تفکر توحیدی در جهان است چرا که فطرت همه انسان‌ها مفطور به توحید است:

۱.. همان، ص۷۹.

۲. ر.ک: کنوبلاخ، مبانی جامعه‌شناسی معرفت، ص۵۱۶-۵۱۵.

«بباید دانست که آنچه از احکام فطرت است چون از لوازم وجود و هیآت مخمّره در اصل طینت و خلقت است، احدی را در آن اختلاف نباشد - عالم و جاهل و وحشی و متمدن و شهری و صحرانشین در آن متفق‌اند. هیچیک از عادات و مذاهب و طریقه‌های گوناگون در آن راهی پیدا نکند و خلل و رخنه‌ای در آن از آنها پیدا نشود. اختلاف بلاد و أ هویه و مأنوسات و آراء و عادات که در هر چیزی، حتی احکام عقلیه، موجب اختلاف و خلاف شود، در فطریات ابدا تأثیری نکند. اختلاف افهام و ضعف و قوت ادراک لطمه‌ای بر آن وارد نیاورد، و اگر چیزی بدان مشابه نشد، از احکام فطرت نیست و باید آن را از فطریات خارج دانست، و لهذا در آیه شریفه فرموده: فَطَرَ النّاسَ عَلَیها یعنی، اختصاص به طایفه‌ای ندارد، و نیز فرموده: لا تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللَّه. چیزی او را تغییر ندهد، مثل امور دیگر که به عادات و غیر آن مختلف شوند. ولی از امور معجبه آن است که با اینکه در فطریات احدی اختلاف ندارد - از صدر عالم گرفته تا آخر آن - ولی نوعا مردم غافل‌اند از اینکه باهم متفق‌اند، و خود گمان اختلاف می‌نمایند، مگر آنکه به آنها تنبه داده شود، آن وقت می‌فهمند موافق بودند در صورت مخالفت، چنانچه پس از این به وضوح رسد ان شاء اللّه. و به همین معنی اشاره شده است در ذیل آیه شریفه که می‌فرماید: وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یعْلَمُونَ. و از آنچه ذکر شد، معلوم گردید که احکام فطرت از جمیع احکام بدیهیه بدیهی‌تر است؛ زیرا که در تمام احکام عقلیه حکمی که بدین مشابه باشد که احدی در آن خلاف نکند و نکرده باشد نداریم، و معلوم است چنین چیزی اوضح ضروریات و ابده بدیهیات است، و چیزهایی که لازمه آن باشد نیز باید از اوضح ضروریات باشد. پس اگر توحید یا سایر معارف از احکام فطرت یا لوازم آن باشد، باید از اجلای بدیهیات و اظهر ضروریات باشد، و لکنّ أکثر النّاس لا یعلمون».[۱]

۱. امام خمینی، چهل حدیث، ص۱۸۰-۱۸۱.

توحید زیربنای معارف اسلام

از منظر امام خمینی، توحید زیربنای همه‌ی ادیان آسمانی به ویژه دین اسلام است. پیامبران الهی مردم را به توحید و یگانه‌پرستی دعوت کرده‌اند. و با شرک و دوگانه‌پرستی مبارزه کرده‌اند. اسلام دعوت خویش را با توحید آغاز کرده است و پیامبر اسلام هم در نخستین مرحله دعوت فرمود: «قولوا لا اله الّا اللّه تفلحوا». در این نگرش همه‌ی احکام و قوانین و معارف اسلام بر اصل توحید بنا شده است و حتی می‌توان قرآن را به عنوان یک کتاب توحید و مبارزه با شرک معرفی کرد.

«اعتقادات من و همه‌ی مسلمین همان مسائلی است که در قرآن کریم آمده است و یا پیامبر اسلام ﷺ و پیشوایان بحق بعد از آن حضرت بیان فرموده‌اند که ریشه و اصل همه‌ی آن عقاید - که مهم‌ترین و باارزش‌ترین اعتقادات ماست - اصل توحید است. مطابق این اصل، ما معتقدیم که خالق و آفریننده‌ی جهان و همه‌ی عوالم وجود و انسان تنها ذات مقدس خدای تعالی است که از همه‌ی حقایق مطلع است و قادر بر همه چیز است و مالک همه چیز. این اصل به ما می‌آموزد که انسان تنها در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند مگر اینکه اطاعت او اطاعت خدا باشد؛ و بنابراین هیچ انسانی هم حق ندارد انسان‌های دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند. و ما از این اصل اعتقادی، اصل آزادی بشر را می‌آموزیم که هیچ فردی حق ندارد انسانی و یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند، برای او قانون وضع کند، رفتار و روابط او را بنا به درک و شناخت خود که بسیار ناقص است و یا بنا به خواسته‌ها و امیال خود تنظیم نماید. و از این اصل ما نیز معتقدیم که قانونگذاری برای بشر تنها در اختیار خدای تعالی است، همچنان که قوانین هستی و خلقت را نیز خداوند مقرر فرموده است. و سعادت و کمال انسان و جوامع تنها در گرو اطاعت از قوانین الهی است که توسط انبیا به بشر ابلاغ شده است و انحطاط و سقوط بشر به علت سلب آزادی او و تسلیم در برابر سایر انسان‌هاست و بنابراین

انسان باید علیه این بندها و زنجیرهای اسارت و در برابر دیگران که به اسارت دعوت می‌کنند قیام کند و خود و جامعه‌ی خود را آزاد سازد تا همگی تسلیم و بنده‌ی خدا باشند. و از این جهت است که مبارزات اجتماعی ما علیه قدرت‌های استبدادی و استعماری آغاز می‌شود و نیز از همین اصل اعتقادی توحید، ما الهام می‌گیریم که همه‌ی انسان‌ها در پیشگاه خداوند یکسان‌اند. او خالق همه است و همه مخلوق و بنده‌ی او هستند. اصل برابری انسان‌ها و اینکه تنها امتیاز فردی نسبت به فرد دیگر بر معیار و قاعده‌ی تقوا و پاکی از انحراف و خطاست؛ بنابراین با هر چیزی که برابری را در جامعه بر هم می‌زند و امتیازات پوچ و بی‌محتوا را در جامعه حاکم می‌سازد باید مبارزه کرد؛ البته این آغاز مسئله است و بیان یک ناحیه‌ی محدود از این اصل و اصول اعتقادی ما؛ که برای توضیح و اثبات هر یک از بحث‌های اسلامی، دانشمندان در طول تاریخ اسلام کتاب‌ها و رساله‌های مفصلی نوشته‌اند».[۱]

توحید نظری مقدمه‌ی توحید عملی

امام خمینی، در باب رابطه‌ی عقل نظری و عقل عملی، معتقد است هدف از عقل نظری نیز عمل است[۲] و بر همین مبنا، هدف همه‌ی معارف اسلامی و توحیدی را «عمل» و سازندگی انسان برای رسیدن به کمال و سعادت می‌داند. بر این اساس تذکر می‌دهند که جمیع علوم شرعیه و علوم عقلیه برای رساندن انسان به مقصدند و هرکدام که ما را از آن مقصد اصلی باز دارند، دیگر علم نیست، بلکه حجاب ظلمانی است.[۳]

«این‌که نزد علما مشهور است که یک قسم از علوم است که خودش منظور است فی نفسه که در مقابل علوم عَمَلیه است، در نظر قاصر درست نیاید؛ بلکه جمیع علوم

۱. صحیفه‌ی امام، ج۵، ص۳۸۷.
۲. ر.ک: تقریرات فلسفه امام خمینی (س)، ج۳، ص۳۴۱.
۳. ر. ک تفسیر سوره حمد، ص۱۴۱.

معتبره را سِمَت مقدّمیت است؛ منتهی هر یک برای چیزی و به طوری مقدمه است. پس علم توحید و توحید علمی مقدمه است برای حصول توحید قلبی، که توحید عملی است، و با تعمّل و تذکّر و ارتیاض قلبی حاصل شود.

چه بسا کسانی که صرف عمر در توحید علمی نموده و تمام اوقات را به مطالعه و مباحثه و تعلیم و تعلّم آن مصروف کردند و صبغه‌ی توحید نیافته‌اند و عالم الهی و حکیم ربّانی نشده، تزلزل قلبی آنها از دیگران بیشتر است؛ زیرا که علوم آنها سِمَت آیه بودن نداشته و با ارتیاضات قلبیه سروکار نداشته‌اند و گمان کرده‌اند با مُدارسه‌ی فقط، این منزل طی می‌شود.

ای عزیز! جمیع علوم شرعیه مقدمه‌ی معرفت الله و حصول حقیقت توحید است در قلب که آن صبغة الله است: وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً، غایت امر آن‌که بعضی مقدمه‌ی قریبه و بعضی بعیده و بعضی بلاواسطه و بعضی مع‌الواسطه است.

علم فقه، مقدمه‌ی عمل است و اعمال عبادی، خود مقدمه‌ی حصول معارف و تحصیل توحید و تجرید است، اگر به آداب شرعیه‌ی قلبیه و قالبیه و ظاهریه و باطنیه آن قیام شود. و نقض نتوان نمود که از عبادات چهل پنجاه ساله‌ی ما هیچ معارف و حقایقی حاصل نیامده است، چه از علوم ما نیز هیچ کیفیت و حالی حاصل نشده و ما را سروکاری با توحید و تجرید که قرةالعین اولیا علیهم‌السلام است، نبوده و نیست. و آن شعبه از علم فقه که در سیاست مُدُن و تدبیر منزل و تعمیر بلاد و تنظیم عِباد است، نیز مقدمه‌ی آن اَعمال است که آنها دخالت تام تمام در حصول توحید و معارف دارند که تفصیل آن از حیطه‌ی این مختصر خارج است.

و همین نحو، علمِ به منجیات و مهلکات در علم اخلاق، مقدمه [است] برای تهذیب نفوس، که آن مقدمه است برای حصول حقایق معارف و لیاقت نفس برای جلوه‌ی توحید؛ و این نزد اهلش پر واضح است و برای جاحدین نیز معلوم نخواهد

شد؛ گرچه «مثنوی هفتاد من کاغذ شود».[۱]

قلمرو معارف اسلام

امام خمینی در ذیل حدیث ۲٤ کتاب چهل‌حدیث با توجه به حدیث شریف رسول اکرم در تقسیم علوم به سه دسته آیه‌ی محکمه، فریضه‌ی عادله و سنّت قائمه مباحث ارزشمندی را ارائه کرده‌اند.

«قال النّبیّ ﷺ: إنّما العلم ثلاثة: آیة محکمة، أو فریضة عادلة، أو سنّة قائمة، و ما خلاهنّ فهو فضل؛ همانا علم منحصر است به سه چیز: آیه‌ی محکمه، یا فریضه‌ی عادله، یا سنّت قائمه (نشانه‌ی استوار یا واجب راست یا سنّت پابرجا) و غیر از اینها زیادت است».[۲]

امام بر اساس اینکه انسان را دارای سه نشئه و صاحب سه مقام و عالم می‌دانند که عبارت‌اند از: ۱. نشئه‌ی آخرت و عالم غیب و مقام روحانیت و عقل؛ ۲. نشئه‌ی برزخ و عالم متوسط بین‌العالمین و مقام خیال؛ ۳. نشئه‌ی دنیا و مقام ملک و عالم شهادت. علوم را در یک طبقه‌بندی متفاوت از سایرین ارائه کرده است که می‌تواند الگوی بسیار خوبی برای بازسازی علوم انسانی اسلامی باشد.[۳] از نظر ایشان برای هریک از این مقامات، کمال خاص و تربیت مخصوصی است و عملی است مناسب با نشئه و مقام خود و انبیای عظام متکفل دستور آن اعمال هستند.

ایشان در یک طبقه‌بندی کلی، علوم بشری را به سه دسته تقسیم می‌کند و می‌نویسد: «کلیه‌ی علوم تقسیم شوند به سه قسمت: یکی آنکه نافع به حال انسان است به حسب احوال نشآت دیگر که غایت خلقت وصول به آن است و این قسمت همان است که

---

۱. امام خمینی، شرح حدیث جنود و عقل جهل، مقدمه.
۲. کلینی، اصول کافی، ج۱، ص۳۲، «کتاب فضل العلم»، «باب صفة العلم و فضله»، حدیث ۱.
۳. ر.ک: امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص۳۹۷-۳۸٦.

جناب ختمی‌مرتبت «علم» دانسته و آن را به سه قسمت تقسیم فرمودند؛ دیگر آنکه ضرر می‌رساند به حال انسان و او را از وظایف لازمه‌ی خود منصرف می‌کند و این قسم از علوم مذمومه است که نباید انسان پیرامون آنها گردد، مثل علم سحر و شعبده و کیمیا و امثال آن؛ و سوم آنکه ضرر و نفعی ندارد،... مثل حساب و هندسه و هیئت و امثال آن».[۱]

علوم نافع

ایشان بر اساس مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی نتیجه می‌گیرند که کلیه‌ی علوم نافع به سه علم منقسم می‌شوند؛ یعنی، علمی که راجع است به کمالات عقلیه و وظایف روحیه، و علمی که راجع به اعمال قلبیه و وظایف آن است و علمی که راجع به اعمال قالبیه و وظایف نشئه‌ی ظاهره‌ی نفس است؛[۲] ازاین‌رو، می‌توان تمامی علوم نافع به حال انسان از حیث سعادت را در این سه دسته گنجاند:

۱. «آیه‌ی محکمه»

عبارت است از علوم عقلیه و عقاید حقه و معارف الهیه که علوم مربوط به نشئه‌ی اول هستند. مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: علم به ذات مقدس حق و معرفت اوصاف جمال و جلال، و علم به عوالم غیبیه، از قبیل ملائکه و اصناف آن، از اعلی مراتب جبروت و ملکوت اعلی تا ملائکه‌ی ارضیه و جنود حق، و علم به انبیا و اولیا و مقامات و مدارج آنها، و علم به کتب الهی و کیفیت نزول وحی و تنزل ملائکه و روح، و علم به نشئه‌ی آخرت و کیفیت بازگشت موجودات به عالم غیب و حقیقت عالم برزخ و قیامت و تفاصیل آنها؛ همچنین، علم به مبدأ وجود و حقیقت و مراتب آن و بسط و قبض و ظهور و رجوع آن و متکفل این علم پس از انبیا و اولیا، فلاسفه و اعاظم از حکما و اصحاب معرفت و عرفان هستند.

---

۱. همان، ص۳۸۷-۳۸۶.

۲.. همان، ص۳۸۶.

۲. «فریضه‌ی عادله»

عبارت است از علم اخلاق و تصفیه‌ی قلوب که علوم مربوط به نشئه‌ی دوم عبارت‌اند از: علم به منجیات و مهلکات خلقیه؛ یعنی علم به محاسن اخلاق مثل صبر، شکر، حیا، تواضع، رضا، شجاعت، سخاوت، زهد، ورع و تقوی از دیگر محاسن اخلاق و علم به کیفیت تحصیل آنها و اسباب حصول آنها و مبادی و شرایط آنها، و علم به قبایح اخلاق، از قبیل حسد، کبر، ریا، حقد، غشّ و حبّ ریا است و جاه و حبّ دنیا و نفس و غیر آن، و علم به مبادی وجود آنها و علم به کیفیت تنزه از آنها. متکفل این علوم نیز پس از انبیا و اوصیا، علمای اخلاق و اصحاب ریاضات و معارف‌اند.

۳. «سنّت قائمه»

عبارت است از علم ظاهر و علوم آداب قالبیه که علوم مربوط به نشئه‌ی سوم هستند و مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: علم فقه و مبادی آن، علم آداب معاشرت و تدبیر منزل و سیاست مدن که متکفل آن پس از انبیا و اوصیا، علمای ظاهر و فقها و محدثان هستند. از منظر امام گرچه دانش فقه و سیاست مدن مربوط به نشئه‌ی دنیا و برای تنظیم حیات این جهانی بشر است، چون رابطه‌ی تکوینی میان دنیا با عوالم بالاتر وجود دارد، علم فقه نیز با معارف توحیدی ارتباط نزدیک دارد؛ ازاین‌رو علم فقه قانون معاش و معاد است و جهت‌گیری و هدف دوسویه‌ی دنیوی و اخروی دارد. در شرح حدیث جنود عقل و جهل می‌نویسد: «آن شعبه از علم فقه که در سیاست مُدُن و تدبیر منزل و تعمیر بلاد و تنظیم عِباد است نیز مقدمه‌ی آن اعمال است که آنها دخالت تام تمام در حصول توحید و معارف دارند».[۱]

از بیانات امام راحل روشن می‌شود که ایشان عمده‌ی علوم اجتماعی و علوم

۱.. امام خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص۱۰.

انسانی همچون سیاست، جامعه‌شناسی، اقتصاد، تعلیم و تربیت، مدیریت، حقوق و... را جزء علوم مربوط به نشئه‌ی دنیا می‌داند که در لسان ایشان با عناوین علم آداب معاشرت و تدبیر منزل و سیاست مدن آمده است که علوم ظاهری و آداب زندگی انسان در نشئه‌ی دنیا هستند؛ بنابراین بسیاری از مسائل اجتماعی، روانی، حقوقی، سیاسی، اقتصادی، مدیریتی و امثال آن با آموزه‌ها و معارف دینی که از طریق وحی دریافت شده و به‌واسطه‌ی انبیا به انسان‌ها بیان شده است، مشترک هستند.

علوم مضر

در طبقه‌بندی امام در مقابل علوم نافع، علومی هستند که فی‌نفسه برای سیر و حرکت انسان در دنیا و آخرت مضر هستند و جز سرگرم کردن انسان و بازداشتن او از حرکت در مسیر سعادت هیچ ثمری ندارند مانند سحر و کیمیا. این علوم را باید به‌طور کلی کنار گذاشت.

علوم طبیعی، صنایع و حرفه‌ها

به نظر حضرت امام سایر علوم، صنایع و حرفه‌ها به‌خودی‌خود برای سعادت حقیقی انسان و سیر صعودی در مراتب هستی نه مضرّ هستند و نه مفید؛ اما می‌توانند به جهت ارتباط با آن سه دسته‌ی اول مفید باشند؛ مثلاً علم طبّ، تشریح، نجوم، هیئت و امثال آن، در صورتی‌که نظر آیت و علامت به‌سوی آنها داشته باشیم و علم تاریخ و امثال آن در صورتی‌که با نظر عبرت به آنها مراجعه کنیم، داخل «آیه‌ی محکمه» می‌شوند که به‌واسطه‌ی آنها علم به اللّه یا علم به معاد حاصل شود یا موجب تقویت آن علوم شود. گاه می‌شود که تحصیل آنها داخل «فریضه‌ی عادله» می‌شود و گاه ممکن است داخل «سنّت قائمه» شود؛ اما اگر تحصیل آنها برای خود یا استفادات دیگری باشد که تأثیری در سعادت انسان نداشته باشد و انسان را از علوم آخرت منصرف کنند، به‌واسطه‌ی این

انصراف بالعرض مذموم شوند، و إلا ضرر و نفعی ندارند.[۱] بر اساس این طبقه‌بندی از علوم، همه‌ی علوم مفید مستقیماً یا بالعرض ذیل یکی از سه دسته آیه‌ی محکمه، سنت قائمه و فریضه‌ی عادله طبقه‌بندی می‌شود.

فهرست معارف قرآن کریم

امام خمینی ﷺ در کتاب آداب الصلاة به طریق اجمال و اشاره در فصل دوم به «بیان مقاصد و مطالب و مشتملات کتاب شریف الهی» پرداخته است. متن کامل آن از این قرار است:

> بدان که این کتاب شریف چنانچه خود بدان تصریح فرموده، کتاب هدایت و راهنمای سلوک انسانیت و مربّی نفوس و شفای امراض قلبیه و نوربخش سیر إلی اللّه است. بالجمله خدای تبارک و تعالی به واسطه‌ی سعه‌ی رحمت بر بندگان، این کتاب شریف را از مقام قرب و قدس خود نازل فرموده و به حسب تناسب عوالم تنزّل داده تا به این عالم ظلمانی و سجن طبیعت رسیده و به کسوه‌ی الفاظ و صورت حروف درآمده، برای استخلاص مسجونین در این زندان تاریک دنیا و رهایی مغلولین در زنجیرهای آمال و امانی و رساندن آنها را از حضیض نقص و ضعف و حیوانیت به اوج کمال و قوّت و انسانیت، و از مجاورت شیطان به مرافقت ملکوتیین بلکه به وصول به مقام قرب و حصول مرتبه‌ی لقاء اللّه که اعظم مقاصد و مطالب اهل اللّه است. و از این جهت این کتاب کتاب دعوت به حق و سعادت است و بیان کیفیت وصول بدین مقام است، و مندرجات آن اجمالا آن چیزی است که در این سیر و سلوک الهی مدخلیت دارد و یا اعانت می‌کند سالک و مسافر إلی اللّه را.

۱.. لک‌زایی، طبقه‌بندی علوم از دیدگاه صدرالمتالهین و امام خمینی، خردنامه‌ی صدرا، ۱۳۸۸.

۱. بیان معرفت اللّه و بیان معارف الهیه

و به طور کلی یکی از مقاصد مهمّه آن، دعوت به معرفت اللّه و بیان معارف الهیه است از شئون ذاتیه و اسمائیه و صفاتیه و افعالیه، و از همه بیشتر در این مقصود، توحید ذات و اسماء و افعال است که بعضی از آن به صراحت و بعضی به اشارت مستقصی مذکور است.

و باید دانست که در این کتاب جامع الهی به طوری این معارف، از معرفة الذّات تا معرفة الافعال، مذکور است که هر طبقه به قدر استعداد خود از آن ادراک می‌کنند، چنانچه آیات شریفه‌ی توحید، و خصوصا توحید افعال را علمای ظاهر و محدّثین و فقها رضوان اللّه علیهم طوری بیان و تفسیر می‌کنند که به‌کلّی مخالف و مباین است با آنچه اهل معرفت و علمای باطن تفسیر می‌کنند، و نویسنده هر دو را در محل خود درست می‌داند؛ زیرا که قرآن شفای دردهای درونی است و هر مریض را به طوری علاج می‌کند. چنانچه کریمه‌ی «هُوَ الاوّلُ وَ الآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الباطِن» و کریمه‌ی «اللَّه نورُ السَّمواتِ وَ الارْض» و کریمه‌ی «هُوَ الَّذی فِی السَّماءِ اله وَ فی الارْضِ الهٌ» و کریمه‌ی «هُوَ مَعَکُمْ» و کریمه‌ی «اینما تُوَلّوُا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّه» إلی غیر ذلک در توحید ذات، و آیات کریمه‌ی آخر سوره حشر و غیر آنها در توحید صفات، و کریمه‌ی «وَ ما رَمَیتَ اذْ رَمَیتَ وَ لکِنَّ اللَّه رَمی» و کریمه‌ی «الْحَمْدُ للَّه رَبِّ الْعالَمین» و کریمه‌ی «یسَبحُ للَّه ما فی السَّمواتِ و ما فِی الارْض» در توحید افعال، که بعضی به وجه دقیق و بعضی به وجه ادقّ عرفانی دلالت دارد، برای هر یک از طبقات علماء ظاهر و باطن طوری شفای امراض است. و در عین حال که بعضی آیات شریفه مثل آیات اوّل «حدید» و سوره مبارکه «توحید»، به حسب حدیث شریف کافی برای متعمّقان از آخرالزّمان وارد شده، اهل ظاهر را نیز از آن بهره کافی است. و این از معجزات این کتاب شریف و از جامعیت آن است.

۲. بیان تهذیب نفوس و تطهیر بواطن از ارجاس طبیعت و تحصیل سعادت

و دیگر از مقاصد و مطالب آن، دعوت به تهذیب نفـوس و تطهیـر بـواطن از ارجـاس طبیعت و تحصیل سعادت، و بالجمله، کیفیت سیر و سلوک إلی اللّه [اسـت]. و ایـن مطلب شریف به دو شعبه‌ی مهمّه منقسم است: یکی تقوا بـه جمیـع مراتـب آن، کـه مندرج در آن است تقوی از غیر حق و اعراض مطلق از ما سوی اللّه. و دیگر ایمان بـه تمام مراتب و شئون که در آن مندرج است اقبـال بـه حـق و رجـوع و انابـه بـه آن ذات مقدّس. و این از مقاصد مهمّه‌ی این کتاب شریف است که اکثر مطالب آن بلاواسـطه یا مع‌الواسطه به این مقصد رجوع کند.

۳. بیان قصص انبیاء و اولیاء و حکماء

و دیگر از مطالب این صحیفه‌ی الهیه، قصص انبیاء و اولیاء و حکماء است، و کیفیت تربیت حق آنها را، و تربیت آنها خلق را، که در این قصص فوائد بی‌شـمار و تعلیمـات بسیار است. و در آن قصص به قدری معارف الهیه و تعلیمـات و تربیت‌هـای ربوبیـه مذکور و مرموز است که عقل را متحیر کنـد. سـبحان اللّـه و لـه الحمـد و المنـة. در همین قصّه‌ی خلق آدم علیه‌السلام و امر به سجود ملائکه و تعلیمات اسماء و قضایای ابلیس و آدم که در کتاب خدا مکرر ذکر شده، به قدری تعلـیم و تربیـت و معـارف و معـالم است برای کسی که «له قلب او القی السّمع و هو شهید» که انسـان را حیـران کنـد. و اینکه قصص قرآنیه مثل قصه آدم و موسی و إبراهیم و دیگر انبیاء علیهم السلام، مکـرر ذکر شده، برای همین نکته است که این کتـاب، کتـاب قصـه و تـاریخ نیسـت؛ بلکـه کتاب سیر و سلوک إلی اللّه و کتاب توحید و معارف و مواعظ و حکم است. و در این امور، مطلوب تکرار است تا در نفوس قاسیه تأثیری کند و قلوب از آن موعظـت گیـرد. و به عبارت دیگر کسی که بخواهد تربیت و تعلیم و انذار و تبشـیر کنـد، بایـد مقصـد خود را با عبارات مختلفه و بیانات متشتّته، گاهی در ضمن قصه و حکایت و گاهی در

ضمن تاریخ و نقل و گاهی به صراحت لهجه و گاهی به کنایت و امثال و رموز تزریق کند تا نفوس مختلفه و قلوب متشتّته هر یک بتوانند از آن استفادت کنند.

و چون این کتاب شریف برای سعادت جمیع طبقات و قاطبه‌ی سلسله‌ی بشر است، و این نوع انسانی در حالات قلوب و عادات و اخلاق و ازمنه و امکنه مختلف هستند، همه را نتوان به یک طور دعوت کرد، ای بسا نفوسی که برای اخذ تعالیم به صراحت لهجه و القاء اصل مطلب به طور ساده حاضر نباشند و از آن متأثر نگردند، این‌ها را باید به طور ساختمان دماغ آنها دعوت کرد و مقصد را به آنها فهمانید. و بسا نفوسی که با قصص و حکایات و تواریخ سر و کار ندارند و علاقمند به لبّ مطالب و لباب مقاصدند، این‌ها را نتوان با دسته‌ی اول در یک ترازو گذاشت. ای بسا قلوب که با تخویف و انذار متناسب‌اند، و قلوبی که با وعده و تبشیر سروکار دارند. از این جهت است که این کتاب شریف به اقسام مختلفه و فنون متعدده و طرق متشتّته مردم را دعوت فرموده، و چنین کتابی را تکرار حتم و لازم است. دعوت و موعظه بی‌تکرار و تفنّن، از حدّ بلاغت خارج، و آنچه متوقّع از آن است که تأثیر در نفوس باشد، بی‌تکرار از آن حاصل نشود.

مع‌الوصف در این کتاب شریف قضایا به طوری شیرین اتفاق افتاده که تکرار آن انسان را کسل نکند؛ بلکه در هر دفعه که اصل مطلب را تکرار کند، خصوصیات و لواحقی در آن مذکور است که در دیگران نیست؛ بلکه در هر دفعه یک نکته‌ی مهمّه‌ی عرفانی یا اخلاقی را مورد نظر قرار داده و قضیه را در اطراف آن چرخ می‌دهد. و بیان این مطلب استقصای کامل از قصص قرآنیه لازم دارد که در این مختصرات نگنجد. و در آرزوی این ضعیف بی‌مایه ثبت است که با توفیق الهی کتابی در خصوص قصص قرآنیه و حل رموز و کیفیت تعلیم و تربیت آنها فراهم آورم به قدر میسور. گرچه قیام به این امر از مثل نویسنده آرزویی است بسی خام و خیالی است بس باطل.

بالجمله، ذکر قصص انبیاء علیهم السلام و کیفیت سیر و سلوک آنها، و چگونگی تربیت آنها از بندگان خدا، و حکم و مواعظ و مجادلات حسنه آنها از بزرگ‌ترین ابواب معارف و حکم و بالاترین درهای سعادت و تعالیم است که حق تعالی جلّ مجده به روی بندگان خود مفتوح فرموده. و چنانچه ارباب معرفت و اصحاب سلوک و ریاضت را از آنها حظّی وافر و بهره کافی است، کسان دیگر را نیز نصیبی وافی و قسمتی بی‌پایان است، چنانچه از کریمه‌ی شریفه‌ی «فَلَمّا جَنَّ عَلَیهِ اللَّیلُ رَءَا کَوْکَباً...» الخ مثلا اهل معرفت کیفیت سلوک و سیر معنوی حضرت إبراهیم علیه السلام را ادراک می‌کنند، و راه سلوک إلی اللّه و سیر إلی جنابه را تعلّم می‌نمایند، و حقیقت سیر انفسی و سلوک معنوی را از منتهای ظلمت طبیعت، که به جنّ علیه اللّیل در آن مسلک تعبیر شده، تا القاء مطلق إنّیت و انانیت و ترک خودی و خود پرستی و وصول به مقام قدس و دخول در محفل انس، که در این مسلک اشارت به آن است «وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّموات ...» الخ از آن دریابند. و دیگران از آن سیر آفاقی و کیفیت تربیت و تعلیم جناب خلیل‌الرّحمن امّت خود را ادراک کنند.

و بدین منوال سایر قصص و حکایات، مثل قصّه‌ی آدم و إبراهیم و موسی و یوسف و عیسی و ملاقات موسی و خضر که استفادات اهل معارف و ریاضات و مجاهدات و دیگران هر یک با دیگری فرق دارد. و در این قسمت داخل است، یا مقصدی مستقلّ است، حکم و مواعظ ذات مقدّس حق که هرجا مناسب شده خود به لسان قدرت بندگان را دعوت فرموده، یا به معارف الهیه و توحید و تنزیه، چون سوره‌ی مبارکه «توحید» و اواخر سوره‌ی «حشر» و اوائل «حدید» و دیگر موارد کتاب شریف الهی.

و اصحاب قلوب و سوابق حسنی را از این قسمت حظوظی است بی‌شمار. مثلا اصحاب معارف از کریمه‌ی مقدّسه «و مَنْ یخْرُجْ مِنْ بَیتِهِ مُهاجِراً الی اللَّه وَ رَسولِهِ ثُمَّ یدْرِکْهُ المَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ اجْرُهُ عَلَی اللَّه» قرب نافله و فریضه را استفادت کنند، در عین حال که دیگران خروج به بدن و هجرت، مثلا به مکه یا مدینه را می‌فهمند. و یا دعوت

فرموده به تهذیب نفوس و ریاضات باطنیه چون کریمه‌ی شریفه‌ی «قَدْ افْلَحَ مَنْ زَکّیها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّیها» إلی غیر ذلک. و یا دعوت به عمل صالح است چنانچه معلوم است. و یا تحذیر از مقابلات هر یک از این‌ها است. و در این قسمت نیز داخل است حکم لقمانی و دیگر بزرگان و مؤمنین که در موارد مختلفه این صحیفه‌ی الهیه مذکور است، چون قضایای اصحاب کهف.

٤. بیان احوال کفّار و جاحدین و مخالفان با حقّ

و دیگر از مطالب این صحیفه‌ی نورانیه، بیان احوال کفّار و جاحدین و مخالفان با حقّ و حقیقت و معاندین با انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام، و بیان کیفیت عواقب امور آنها و چگونگی بوار و هلاک آنها، چون قضایای فرعون و قارون و نمرود و شدّاد و اصحاب فیل، و دیگر از کفره و فجره، که در هر یک از آنها موعظتها و حکم بلکه معارفی است برای اهلش. و در این قسمت داخل است قضایای ابلیس ملعون. و در این قسمت نیز داخل است - یا قسمتی مستقل است - قضایای غزوات رسول خدا ﷺ که در آنها نیز مطالب شریفه مذکور است که یکی از آنها کیفیت مجاهدات اصحاب رسول خدا ﷺ است برای بیدار کردن مسلمین از خواب غفلت و برانگیختن آنهاست برای مجاهدت فی سبیل اللّه و تنفیذ کلمه‌ی حق و اماته‌ی باطل.

٥. بیان قوانین ظاهر شریعت و آداب و سنن الهیه

و یکی دیگر از مطالب قرآن شریف، بیان قوانین ظاهر شریعت و آداب و سنن الهیه است که در این کتاب نورانی کلیات و مهمات آن ذکر شده. و عمده در این قسم دعوت به اصول مطالب و ضوابط آن است؛ مثل باب صلاة و زکات و خمس و حجّ و صوم و جهاد و نکاح و ارث و قصاص و حدود و تجارت و امثال آن. و چون این قسم که علم ظاهر شریعت است عامّ المنفعه و برای جمیع طبقات از حیث تعمیر دنیا و آخرت مجعول است و تمام طبقات مردم از آن به مقدار خود استفادت کنند، از این

جهت در کتاب خدا دعوت به آن بسیار است و در احادیث و اخبار نیز خصوصیات و تفاصیل آنها به حدّ وافر است و تصانیف علماء شریعت در این قسمت بیشتر و بالاتر از سایر قسمت‌ها است.

٦. بیان احوال معاد و کیفیت ثواب و عقاب

و یکی دیگر از مطالب قرآن شریف، احوال معاد و براهین بر اثبات آن، و کیفیت عذاب و عقاب و جزا و ثواب آن، و تفاصیل جنّت و نار و تعذیب و تنعیم. و در این قسمت حالات اهل سعادت و درجات آنها از اهل معرفت و مقرّبین و از اهل ریاضت و سالکین و از اهل عبادت و ناسکین، و همین طور حالات و درجات اهل شقاوت از کفّار و محجوبین و منافقین و جاحدین و اهل معصیت و فاسقین مذکور است. ولی آنچه به حال عموم بیشتر فایده داشته بیشتر مذکور و با صراحت لهجه است، و آنچه برای یک طبقه خاصّه مفید است، به طریق رمز و اشاره مذکور است، مثل و رِضْوانٌ مِنَ اللَّه اکْبَر و آیات لقاء اللّه برای آن دسته. و مثل کَلاّ انَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ. برای دسته دیگر. و در این قسمت یعنی در قسم تفصیل معاد و رجوع إلی اللّه، معارفی بی‌شمار و اسراری بس دشوار مذکور است که اطلاع بر کیفیت آنها جز به سلوک برهانی یا نور عرفانی نتوان پیدا کرد.

۷. بیان کیفیت احتجاجات و براهین خداوند

و یکی دیگر از مطالب این صحیفه‌ی الهیه کیفیت احتجاجات و براهینی است که ذات مقدس حق تعالی یا خود اقامه فرموده بر اثبات مطالب حقه و معارف الهیه، مثل احتجاج بر اثبات حق و توحید و تنزیه و علم و قدرت و دیگر اوصاف کمالیه، که در این قسمت گاهی براهین دقیقه‌ای پیدا شود که اهل معرفت از آن استفاده کامل نمایند، مثل شَهِدَ اللَّه انّهُ لا الهَ الاّ هُو. و گاهی براهینی است که حکماء و دانشمندان طوری از آن استفاده کنند، و اهل ظاهر و عامّه مردم از آن طوری بهره‌بردارند، مثل

کریمه لَوْ کانَ فیهِما آلِهَةٌ الاّ اللّه لَفَسَدَتا. و مثل کریمه اذاً لَذَهَبَ کُلُّ الـهٍ بِمـا خَلَـقَ. و مثل آیات اول سوره‌ی حدید و سوره‌ی مبارکه‌ی توحید و غیـر آن. و مثـل احتجـاج بـر اثبات معاد و رجوع ارواح و انشاء نشئه‌ی اخری، و احتجاج بر اثبـات ملائکـة اللّـه و انبیاء عظـام کـه در مـوارد مختلفـه‌ی ایـن کتـاب شـریف موجـود اسـت. ایـن حـال احتجاجات خود ذات مقدس. و یا آن‌که حق تعالی نقل براهین انبیـاء و دانشـمندان را فرموده بر اثبات معارف، مثل احتجاجات جناب خلیل‌الرّحمن سلام اللّه علیه و غیـر آن.

این‌ها مهمّات مطالب این کتاب است، و الاّ دیگر مطالب متفرقّه نیز موجود است کـه احصاء آن وقتی کافی لازم دارد.

نقش عرفان و فلسفه در تبیین معارف حکمی و معنوی قرآن

حضرت امام خمینی معتقد است که راه فهم قرآن و معارف دینی همـان راهـی اسـت کـه پیامبران الهی، اهل بیت علیهم‌السلام و عالمان دینی به منزله‌ی شاگردان مکتب انبیا طی کرده‌اند و باید همان طریق پیموده شود. ایشان علاوه بر مراجعه‌ی عمیـق بـه قـرآن کـریم و ادعیـه‌ی معصومان مراجعه به دانش‌های حکمت و عرفان اسلامی را برای فهـم معـارف معنـوی و حکمی اسلام و قرآن بسیار مهم می‌داند.

از منظر امام خمینی فلسفه و جهان‌بینی زیربنـای همـه‌ی علـوم اسـت و عـلاوه بـر ترسیم قواعد عام هستی به اثبات و تبیین وجودی انواع موجودات می‌پردازد که موضوع علوم مختلف قرار می‌گیرند، از همین رهگذر نظام اندیشه‌ی ایشـان انطبـاق کـاملی بـا هستی‌شناسی پیدا می‌کند و امکان ترسیم و مهندسی کلان پدیده‌ها و هم‌راستایی علـوم مختلف را فراهم می‌آورد.

همچنین روشن شد که بیش از آنکه روش تحقیق در هر علمی انتخاب شود، ابتـدا باید نحوه‌ی هستی و سطوح وجودی موضوع آن علـم در فلسـفه تبیـین شـود. بـر ایـن

اساس یکی از موجودات، «انسان» است کـه موضـوع اصـلی و حقیقـی همـه‌ی علـوم انسانی است؛ ازاین‌رو، برای شناخت دقیق علوم انسانی و بررسی منابع شناخت، ابـزار و روش تحقیق در علوم انسانی ابتدا باید شناخت دقیقـی از نحـوه‌ی هسـتی و سـطوح وجودی انسان پیدا کرد.

در جهان‌بینی و حکمت امـام خمینـی﵀ بـه‌تبـع حکمـای بـزرگ اسـلامی از جملـه فیلسوفان حکمت متعالیه، مباحث مفصل و فراوانی درباره‌ی هستی‌شناسی انسان مطـرح شده است که به‌نوعی اکثر آن مباحث می‌تواند زیربنای انسان‌شناسی «علوم انسانی» قـرار گیرد؛ البته خود حضرت امام﵀ در برخی موارد نتایج «علم‌شناسی» آن مباحث فلسفی و انسان‌شناختی را بیان کرده است. به طور مثال در آخر عمر شریف خود به مطالعـه‌ی آثـار حکما و عرفا برای فهم کتاب شریف قرآن سفارش می‌کند و می‌فرماید:

«یاد روزی که در ایام جوانی کتاب فصوص الحکم و دیگر کتب عرفانی را که بزرگـان مشایخ ارباب عرفان به یادگار گذاشته‌اند در خـدمت بعـض از مشـایخ اهـل عرفـان - رضوان اللّه علیه - استفاده نمودم و ... باید بگویم که کتـب مـذکور بـا همـه‌ی قـدر و منزلتی که دارند و کمک‌های بسیار ارزنده‌ای بـه معرفـت قـرآن کـریم - سرچشـمه‌ی فیاض معرفة اللّه و کتب ادعیه‌ی ائمـه‌ی معصـومین، صـلوات اللّـه و سـلامه علـیهم اجمعین، که آنها را حقّاً قرآن صاعد بایـد خوانـد و احادیـث آن بزرگـواران - می‌کننـد، حلاوت و لطافت و جامعیت اسرار کتاب الهی را ندارند. فی المثل سـوره‌ی مبارکـه‌ی حمد مشتمل بـر جمیـع اسـرار معـارف الهیـه اسـت کـه تحمـل آن از عهـده‌ی ایـن نویسنده‌ی دست و پا بسته خارج است، همین قدر بدان ای دختر عزیـزم کـه در بِسْـمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ معارف و اسرار غیر قابل تحمل برای مـا است و اگر عارف صاحب سرّی در الْحَمْدُ لِلَّـهِ بـا قـدم صـاحب ولایـت غـور کنـد می‌یابد که در عالم هستی غیر از اللّه چیزی و کسی نیست که اگر بود حمـد مختـصّ به ذات الوهی نبود (تو خود حدیث مفصّل بخوان از ایـن مجمـل) پـس بایـد قلم‌هـا

بشکنند اگر گمان شود ورای او هستند. تو نیز ای عزیز کتب عرفا و اولیا را بخوان به قصد فهمیدن یا ذوق کردن همین کلمه‌ی شریفه‌ی جامعه».[۱]

بر این اساس، فلسفه نقش مهمی در تعریف واقعیت و بیان حقیقت انسان و ترسیم مبانی معرفت‌شناسی نظام‌های فکری دارد و سایر سطوح «علم» بر نگرش هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی شکل می‌گیرد.

حضرت امام﵀ محدود کردن ابزار شناخت را به یک ابزار خاص، موجب غفلت از سایر ابزار و منابع معرفتی می‌داند. به همین جهت در تحلیلی فلسفی از افول مارکسیسم، مشکل اصلی آن را در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی مارکسیسم می‌داند و در نامه به گورباچف راه خروج اتحاد شوری و همه‌ی کشورهای غربی از بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را در بازگشت به حکمت برهانی و فلسفه‌ی وحیانی و عرفانی می‌داند و خطاب به گورباچف، صدر هیئت رییسه‌ی اتحادیه‌ی جماهیر شوروی می‌نویسد:

«اولین مسئله‌ای که مطمئناً باعث موفقیت شما خواهد شد این است که در سیاست اسلاف خود دایر بر "خدازدایی" و "دین‌زدایی" از جامعه که تحقیقاً بزرگ‌ترین و بالاترین ضربه را بر پیکر مردم کشور شوروی وارد کرده است، تجدیدنظر کنید؛ ... جناب آقای گورباچف باید به حقیقت رو آورد. مشکل اصلی کشور شما مسئله‌ی مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خدا است. همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن‌بست کشیده و یا خواهد کشید. مشکل اصلی شما مبارزه‌ی طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است. ... چراکه مکتبی است مادی و با مادیت نمی‌توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت که اساسی‌ترین درد جامعه‌ی بشری در غرب و شرق است، به در آورد».[۲]

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۲۳۸.

۲. صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۲۲۱-۲۲۰.

پس از این آسیب‌شناسی دقیق در ادامه حضرت امام به‌طور اجمال، تفاوت مبنایی دو جهان‌بینی مادی و الهی را در سه مسئله‌ی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی بیان می‌کنند و نشان می‌دهند که از «علم» در هرکدام از این دو مکتب چه تصوری وجود دارد. ایشان می‌نویسند:

«لذا لازم دانستم این موضوع را به شما گوشزد کنم که بار دیگر به دو جهان‌بینی مادی و الهی بیندیشید. مادیون معیار شناخت در جهان‌بینی خویش را "حس" دانسته و چیزی را که محسوس نباشد از قلمرو علم بیرون می‌دانند و هستی را همتای ماده دانسته و چیزی را که ماده ندارد موجود نمی‌دانند. قهراً جهان غیب، مانند وجود خداوند تعالی و وحی و نبوت و قیامت را یکسره افسانه می‌دانند. درحالی‌که معیار شناخت در جهان‌بینی الهی اعم از "حس و عقل" است و چیزی که معقول باشد، در قلمرو علم است گرچه محسوس نباشد؛ لذا هستی اعم از غیب و شهادت است و چیزی که ماده ندارد، می‌تواند موجود باشد. همان‌طور که موجود مادی به "مجرد" استناد دارد، شناخت حسی نیز به شناخت عقلی متکی است».[۱]

ایشان پس از توضیح برخی از این فرازها، گورباچف را سفارش می‌کند که به نوشته‌های فارابی و بوعلی‌سینا در باب حل مسئله‌ی «علیت» و به آثار شیخ شهاب‌الدین سهروری درباره‌ی «ادراکات شهودی» انسان و به حکمت متعالیه‌ی صدرالمتألهین مراجعه کنند تا حقیقت مجرد علم بر آنها مکشوف شود و پس از آن محی‌الدین ابن‌عربی را به‌عنوان قلّه‌ای معرفی می‌کند تا تنی چند از دانشمندان و فیلسوفان تیزهوش به قم مهاجرت کنند تا با منازل معرفت و معارف لطیف و باریک‌تر از موی آشنا شوند.

شاید این پرسش پیش بیاید که چرا امام خمینی، فلسفه و عرفان اسلامی را به‌عنوان نظام کامل فلسفی معرفی می‌کند و نامی از افلاطون و ارسطو نمی‌برد با آنکه غربی‌ها به

۱.. همان، ج۲۱، ص۲۲۲.

آن دو و نظام فلسفی آشناتر هستند، در پاسخ می‌توان گفت: از منظر حضرت امام﵀ اگرچه فیلسوفان یونان باستان مثل افلاطون و ارسطو زحمات بسیار بزرگی متحمل شده‌اند و تحقیقات بسیار مهمی را در منطق و فلسفه تولید کرده‌اند،[۱] فلسفه در تمدن اسلامی تحول گسترده‌ای کرده است. به‌طوری که «فلسفه‌ی اسلامی با آن فلسفه‌ی قبل از اسلام، زمین تا آسمان فرق دارد».[۲] چراکه فیلسوفان بزرگی همچون فارابی، ابن‌سینا، سهروردی، میرداماد و در نهایت ملاصدرا در پرتو مکتب اسلام و اشراقات قلبی تحول عظیمی در حکمت الهی به‌وجود آوردند که دست فیلسوفان جدید غرب از دامن آن کوتاه است[۳] و همین امر باعث می‌شود که حضرت امام خمینی بر این ادعا صحه بگذارد که عمق فلسفه‌ی اسلامی به‌حدی است که نه‌تنها مسلمانان را از فلسفه‌های غربی بی‌نیاز می‌کند؛ بلکه «فلاسفه‌ی غرب الان هم محتاج به این هستند که از فلاسفه‌ی شرق یاد بگیرند».[۴]

به نظر ایشان عرفان و فلسفه‌ی اسلامی متفاوت از فلسفه‌ی یونان و سایر ملت‌ها است چون این دانش‌ها سیراب شده از معارف اسلام و قرآن کریم است و عارفان و حکیمان مسلمان تمام تلاش خودرا کرده‌اند تا به این منابع عظیم و لاینتهی نزدیک شوند و آن را در عرفان و فلسفه اشراب کنند. برای این منظور مطالب مهمی از امام خمینی نقل می‌شود تا مقصود ایشان واضح گردد:

«هر کس رجوع کند به معارفی که در ادیان عالم و نزد فلاسفه بزرگ هر دین رایج است و مقایسه کند در معارف مبدأ و معاد با معارفی که در دین حنیف اسلام و نزد

---

۱. ر.ک: امام خمینی، کشف الاسرار، ص۳٤-۳۳.

۲. صحیفه‌ی امام، ج۱۸، ص۲٦۳. همچنین ر.ک: تقریرات فلسفه، ج۱، ص۸۸؛ صحیفه‌ی امام، ج۱٦، ص۲۱۰؛ آداب الصلوة، ص۳۰۳).

۳. امام خمینی، کشف الاسرار، ص۳٤.

۴.. صحیفه‌ی امام، ج۹، ص۳۹۱.

حکماء بزرگ اسلامی و عرفاء شامخ این ملت است، درست تصدیق می‌کند که این معارف از نور معارف قرآن شریف و احادیث نبیّ ختمی و اهل بیت او علیهم السلام است که از سرچشمه نور قرآن استفاده و اصطلا نموده‌اند. آن وقت می‌فهمد که حکمت و عرفان اسلامی از یونان و یونانیین نیست؛ بلکه اصلاً شباهت به آن ندارد. بلی، بعضی از حکمای اسلام به منوال حکمت یونانی مشی نموده، مثل شیخ الرّئیس، ولی حکمت شیخ در بازار اهل معرفت در باب معرفة الرّبوبیة و مبدأ و معاد رونقی ندارد و در پیشگاه اهل معرفت ارزشی از برای آن نیست. بالجمله، فلسفه امروز حکمای اسلام را و معارف جلیله‌ی اهل معرفت را به حکمت یونان نسبت دادن، از بی‌اطلاعی بر کتب قوم است - مثل کتب فیلسوف عظیم‌الشأن اسلامی، صدر المتألّهین قدّس سرّه، و استاد عظیم‌الشأنش محقق داماد قدّس سرّه، و تلمیذ بزرگوار او، فیض کاشانی قدّس سرّه، و تلمیذ عظیم‌الشّأن فیض، عارف جلیل ایمانی قاضی سعید قمی قدّس سرّه - و نیز از بی‌اطّلاعی به معارف صحیفه‌ی الهیه و احادیث معصومین سلام اللّه علیهم است، پس هر حکمتی را به یونان نسبت داده و حکمای اسلامی را تابع حکمت یونان انگاشته‌اند.[۱]

سخنی که زبانزد بعضی است که این فلسفه از یونان اخذ شده، غلط است، کی فلاسفه یونان از این حرف‌ها سر درآورده و چه کسی سراغی از این حرف‌ها در کتب آنها دارد. این حرف‌ها در کتب آنها نبوده و نخواهد بود. بهترین کتاب فلسفی آنها اثولوجیا است که دارای مختصری از معارف بوده و بقیه‌اش طبیعیات است، بلی شفای شیخ، فلسفه‌ی یونانی است و در آن هم این حرف‌ها نیست. و باز گمان نشود که حاجی و یا حکمای اسلامی این حرف‌ها را از خود درآورده باشند؛ بلکه این حرف‌ها در ادعیه بیشتر از منظومه است و صحیفه‌ی سجادیه و نهج‌البلاغه و قرآن

۱. امام خمینی، آداب الصلاة، ص۳۰٤.

منبع و سرچشمه و مادر این حرف‌هاست. بیایید منظومه را با این ادعیه مقایسه نموده ببینیم در کدام یک مطالب و معارف حقّه بیشتر است؛ منظومه در یک رشته و اشاره به یک غرض است ولی ادعیه در رشته‌های مختلف و دارای اغراض متعدده است.[۱]

آن مسائل بزرگ عرفانی که در یونان و نزد فلاسفه‌ی آن سابقه نداشت و کتب ارسطو و افلاطون بزرگ‌ترین فلاسفه‌ی آن عصرها از رسیدن به آن عاجز بودند، و حتّی فلاسفه اسلام که در مهد قرآن کریم بزرگ شدند و از آن استفاده‌ها نمودند به آیاتی که صراحت زنده بودن همه موجودات جهان را ذکر کرده، آن آیات را تأویل می‌کنند، و عرفای بزرگ اسلام که از آن ذکر می‌کنند همه از اسلام اخذ نموده و از قرآن کریم گرفته‌اند، و مسائل عرفانی به آن نحو که در قرآن کریم است در کتاب دیگر نیست. و اینها معجزه‌ی رسول اکرم است که با مبدأ وحی آن طور آشنایی دارد که اسرار وجود را برای او بازگو می‌نماید و خود با عروج به قلّه‌ی کمال انسانیت حقایق را آشکارا و بدون هیچ حجاب می‌بیند و در عین حال در تمام ابعاد انسانیت و مراحل وجود، حضور دارد و مظهر اعلای هُوَ الْأَوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ می‌باشد، و می‌خواهد همه‌ی انسان‌ها به آن برسند و چون نرسیده‌اند گویی رنج می‌برد، و شاید طه ما أَنْزَلْنا عَلَیکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی، اشاره‌ی لطیفه‌ای به آن باشد و شاید ما اوذی نبی مثل ما اوذیت نیز مربوط به همین معنی باشد. آنان که به این مقام یا شبیه به آن رسیده‌اند اعتزال از خلق و انزوا اختیار نمی‌کنند؛ بلکه مأمور به آشنا نمودن و آشتی دادن گمراهان، با این جلوه‌ها هستند، اگرچه کم توفیق یافته‌اند. و آنان که با رسیدن به بعض مقامات و نوشیدن جرعه‌ای از خود بی‌خود شدند و در صعق باقی مانده‌اند گرچه به کمالاتی بزرگ راه یافته‌اند لکن به کمال مطلوب نرسیده‌اند. موسی کلیم - صلوات [اللّه] و سلامه علیه - که از تجلّی حق به حال صعق افتاد با عنایت خاصّه افاقه یافت و مأمور

۱. امام خمینی، تقریرات فلسفه، ج۱، ص۸۸.

خدمت شد، و رسول اللّه خاتم با رسیدن به مرتبه‌ی عالی انسانیت و آنچه در وهم کس نیاید، به مظهریت اسم جامع اعظم با خطاب یا أَیهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ مأمور هدایت شد.

پسر عزیزم! آنچه اشاره کردم با آن که خود، هیچم و از هیچْ هیچ‌تر، برای آن است که اگر به جایی نرسیدی انکار مقامات معنوی و معارف الهی را نکنی و از کسانی باشی که دوست‌دار صالحین و عارفین باشی هرچند از آنان نیستی و با دشمنی دوستان خدای متعال از این جهان رخت نبندی. فرزندم! با قرآن این بزرگ کتاب معرفت آشنا شو اگر چه با قرائت آن؛ و راهی از آن به سوی محبوب باز کن و تصوّر نکن که قرائت بدون معرفت اثری ندارد که این وسوسه‌ی شیطان است. آخر این کتاب از طرف محبوب است برای تو و برای همه کس، و نامه‌ی محبوبْ محبوب است اگرچه عاشق و محبّ، مفاد آن را نداند و با این انگیزه، حبّ محبوب که کمال مطلوب است به سراغت آید و شاید دستت گیرد. ما اگر در تمام لحظات عمر به شکرانه‌ی این که قرآن کتاب ما است به سجده رویم از عهده برنیامده‌ایم. پسرم! دعاها و مناجات‌هایی که از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام به ما رسیده است بزرگ‌ترین راهنماهای آشنایی با او - جلّ و علا - است و والاترین راهگشای عبودیت و رابطه بین حق و خلق است و مشتمل بر معارف الهی و وسیله‌ی انس با او است و ره‌آورد خاندان وحی است و نمونه‌ای از حال اصحاب قلوب و ارباب سلوک است. وسوسه‌های بی‌خبران تو را از تمسّک به آنها، و اگر توانی از انس با آنها، غافل نکند. ما اگر تمام عمر به شکرانه‌ی آنکه این وارستگان و واصلان به حق، ائمه ما و راهنمایان مایند به نیایش برخیزیم از عهده بر نخواهیم آمد.[۱]

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۱۶، ص۲۱۰-۲۱۱.

امام خمینی در یک تحلیل جامع به تبیین حقیقت بعثت نبی مکرم اسلام ﷺ می‌پردازد و روشن می‌سازد که چگونه بعثت باعث تبدل جوهری در فلسفه و عرفان اسلامی شده است:

مسئله بعثت یک تحول علمی - عرفانی در عالم ایجاد کرد که آن فلسفه‌های خشک یونانی را که به دست یونانی‌ها تحقق پیدا کرده بود و ارزش هم داشت و دارد، لکن مبدل کرد به یک عرفان عینی و یک شهود واقعی برای ارباب شهود. قرآن در این بُعدش برای کسی تاکنون منکشف نشده است مگر مَنْ خوطِبَ بِه؛ و در بعض ابعادش حتی برای مَنْ خوطِبَ بِه هم منکشف نشده است و فقط برای ذات ذو الجلال جلّت عظمتُه معلوم است. اگر کسی سیر کند در فلسفه‌های قبل از اسلام و فلسفه‌های بعد از اسلام، و خصوصاً قرن‌های آخر و عرفای قبل از اسلام و آن کسانی که در هندوستان و امثال آن یک همچو مسائلی داشتند، با عرفای بعد از اسلام که به تعلیم اسلام در این امر وارد شده‌اند، می‌فهمد که چه تحولی در این بعد حاصل شده است؛ در صورتی که عرفای بزرگ اسلام هم راجِل هستند در کشف حقایق قرآن. لسان قرآن که از برکات بعثت است، از برکات بزرگ بعثت رسول خداست، لسانی است که سهلِ ممتنع است. بسیاری شاید گمان کنند که قرآن را می‌توانند بفهمند، از باب اینکه به نظرشان سهل است. بسیاری از ارباب معرفت و ارباب فلسفه گمان می‌کنند که قرآن را می‌توانند بفهمند؛ برای اینکه آن بُعدی که برای آنها جلوه کرده است و آن بُعدی که در پس این ابعاد است برای آنها معلوم نشده است. قرآن دارای ابعادی است که تا رسول اکرم ﷺ مبعوث نشده بودند و قرآن متنزل نشده بود از آن مقام غیب، نازل نشده بود از آنجا، و با آن جلوه نزولی‌اش در قلب رسول خدا جلوه نکرده بود، برای احدی از موجودات ملک و ملکوت ظاهر نبود. بعد از آنکه اتصال پیدا کرد مقام مقدّس نبوی ولی اعظم با مبدأ فیض به آن اندازه‌ای که قابل اتصال بود، قرآن را نازلتاً و مُنزَّلًا کسب کرد، در قلب مبارکش جلوه کرد و با نزول به مراتب

هفتگانه به زبان مبارکش جاری شد. قرآنی کـه الآن در دسـت ماسـت نازلـه‌ی هفـتم قرآن است و این از برکات بعثت است؛ و همـین نازلـه‌ی هفـتم آن چنـان تحـولی در عرفان اسلامی، در عرفان جهـانی بـه وجـود آورد کـه اهـل معرفـت شـمّه‌ای از آن را می‌دانند و بشر از همه‌ی ابعاد او؛ یعنی جمیع ابعاد او برای بشر باز معلوم نشده اسـت و معلوم نیست معلوم شود. آیاتی در قرآن کریم که باز از برکات بعثت اسـت مشـاهده می‌شود که این آیات را در عین حالی که انسان گمان می‌کند که خوب، ظـاهر اسـت، لکن تاکنون کشف نشده است هُوَ الْأَوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبـاطِنُ... وَ هُـوَ مَعَكُـمْ. اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ اینها آیاتی است که نه مفسر می‌تواند بفهمد، نه فیلسـوف و نه عارف. هرکس ادعا کند که معنی او را فهمیده اسـت، در جهـل فـرو رفتـه اسـت. قرآن را به وسیله‌ی «مَنْ خوطِبَ بِـه» بـه یـک عـدّه معـدودی از اولیـای خـدا و ائمـه معصومین علیهم‌السلام تحویل داده شده است و به وسیله‌ی آنها یک حدودی کـه قابـل فهـم است برای بشر تفسیر شده است؛ لکن آنکه لطیفه‌ی وحی است همان آیـه‌ی شـریف «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» وقتی دست مفسِّر افتاده است «اللَّهُ [نُورُ] السَّـمواتِ وَ الْأَرْضِ» معنا کرده است که هیچ مربوط به قرآن نیست. این مفسـرین در عـین حـالی که زحمت‌های زیاد کشیده‌اند لکن دستشان از لطایف قرآن کوتاه اسـت؛ نـه از بـاب آنکه آنها تقصیری کرده‌اند، از باب اینکه عظمت قرآن بیشتر از این مسائل است.

مسئله‌ی معرفت اللّه که در قرآن مطرح است می‌فرماید که به حسب نقل مـا عَرَفْنـاکَ حَقَّ مَعْرِفَتِک البته معنایش این است که آن طوری کـه معرفـت تـو حقـش اسـت مـا نشناختیم، نه ما عَرَفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتی ایاک او آن قدری کـه حـق معرفـت بشـر اسـت شناخته است؛ اما حظ معرفت بشر غیر از آن چیزی است که حق معرفت اللّه اسـت. حق معرفت اللّه و حق عبادت اللّه را، حتّی به حسـب ایـن روایـت، رسـول اکـرم کـه بزرگ‌ترین عارف و بزرگ‌ترین عابد است می‌فرمایـد کـه مـا عَرَفْنـاکَ وَ عَبَـدْناکَ امـا نمی‌فرماید که ما عَرَفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتی إیاک و ما عَبَـدْناکَ حَـقَّ عِبـادَتی ایـاک؛ بـرای

اینکه آن را ادا کرده؛ اما آن حظّ انسانی و جلوه‌ی ظاهریه است و از برای معرفت خدا چیزی است که نه مَلَک مُقرَّب می‌تواند آن معرفت را پیدا کند و نه رسول مُرْسَل؛ و این از برکات بعثت است. این قدری که معرفت برای اهل معرفت حاصل شده است، این از نازله‌ی کتاب خداست که به وسیله‌ی نزول بر قلب رسول اللّٰه که آن هم از اسرار بزرگ است. کیفیت وحی از اموری است که غیر از خود رسول خدا و کسانی که در خلوت با رسول خدا بودند یا اینکه از او الهام گرفته‌اند کیفیت نزول وحی را کسی نمی‌تواند بفهمد؛ و لهذا هر وقت خواستند معرفی هم بکنند با زبان ما عامی‌ها معرفی کردند، چنانچه خدای تبارک و تعالی با زبان آن بشر عامی، خودش را با شتر معرفی می‌کند، با آسمان معرفی می‌کند، با زمین معرفی می‌کند، با خَلْق و امثال اینها. و این برای این است که بیان قاصر است از اینکه آن مطلبی که هست ادا بشود و تا آن حدی که بیان می‌توانسته ادا کند قرآن ادا کرده است، و هیچ کتاب معرفتی ادا نکرده است، آنهایی که ادا کردند به تبع قرآن ادا کردند.

اگر قرآن نبود، باب معرفة اللّٰه بسته بود الی الابد. و آن فلسفه‌ی یونانی یک باب دیگری است که در محل خودش بسیار ارجمند است؛ برای اینکه، با استدلال اثبات می‌کند، نه معرفت حاصل می‌شود، با دلیل اثبات می‌شود وجود خدای تبارک و تعالی. معرفت غیر اثبات وجود است. و قرآن آمده است که هم اثبات بکند به همان طریقه‌های متعارف و طریقه‌های بلکه گاهی نازل‌تر از او و هم پرده‌ی دیگرش عرفان قرآن است که او را همین مقدارش هم که در قرآن است در هیچ کتابی نمی‌یابید، حتی در کتب عرفانی اسلامی که متحول شده است و با عرفان قبل الاسلام بسیار فرق دارد، باز تعبیرات قرآن غیر آنی است که آنها دارند.

یک نحوه‌ی دیگری هست، یک لطایف دیگری در قرآن هست و اینها هم از برکات بعثت است. و برکات بعثت آن مقداری که در معنویات هست آن قدر در مادیات ظاهر نشده است، لکن آن مقداری هم که در مادیات ظاهر شده است باز قبل

الاسلام نبوده است. اتصال معنویت به مادیت و انعکاس معنویت در همه جهات مادیت از خصوصیات قرآن است که افاضه فرموده است. قرآن در عین حالی که یک کتاب معنوی، عرفانی به آن طوری است که به دست ماها، به خیال ماها، به خیال جبرئیل امین هم نمی‌رسد، در عین حال یک کتابی است که تهذیب اخلاق را می‌کند، استدلال هم می‌کند، حکومت هم می‌کند و وحدت را هم سفارش می‌کند و قتال را هم سفارش می‌کند و این از خصوصیات کتاب آسمانی ماست که هم باب معرفت را باز کرده است تا حدودی که در حد انسان است و هم باب مادیات را و اتصال مادیات به معنویات را و هم باب حکومت را و هم باب خلافت را و همه چیز را؛ و ما که امید است از پیروان اسلام باشیم و از پیروان قرآن باشیم باید همه‌ی ابعاد این را در نظر داشته باشیم. نه در نظر داشته باشیم؛ بلکه دنبالش باشیم تا حاصل بشود برای ما، مجاهده کنیم تا حاصل بشود برای ما.[۱]

به‌هرحال، امام خمینی﵀ در نامه به یکی از رهبران دو امپراطوری بزرگ قرن بیستم، روشن می‌کند که مابعدالطبیعه و فلسفه‌ی اسلامی موجب می‌شود تمدن، فرهنگ و علم بر بنیان‌های استوار هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه و معرفت‌شناسانه‌ای استوار شود که همه‌ی عرصه‌های زندگی به مبدأ اعلی پیوند زده شود و با ترسیم درست از مراتب هستی و توجه به تکثر منابع و ابزار معرفتی می‌توان فرهنگ و دانش را بر حقیقت، فطرت و برهان استوار کرد که جای هیچ شکی را در اصول آن باقی نگذارد. «علم» مبتنی‌بر چنین نظامی فلسفی، پای خود را از عالم حس و ماده فراتر می‌گذارد و در پس امور طبیعی، عالَمی از معنا و حقیقت را می‌یابد و همین یافته‌های تجربی و حسی را در خدمت تعالی فردی و سعادت بشر و بسط عدالت در جهان به‌کار می‌گیرد؛ به تعبیر دیگر، علم بشری با تکیه بر این مبانی، ارتباط میان عالم طبیعت و فراطبیعت را برقرار می‌کند و معنویت با همه‌ی

۱. صحیفه‌ی امام، ج۱۷، ص۴۳۰-۴۳۴.

علوم بشری همراه می‌شود و همه‌ی علوم نافع در سیر فطرت و کمال انسان و تعالی و پیشرفت جامعه قرار خواهند گرفت.

اهتمام اسلام ناب محمدی به زندگی اجتماعی و سیاست جامعه

بر اساس مبانی و فلسفی امام خمینی ﷺ زندگی اجتماعی نقش بسیار مهم در سلوک و تربیت انسان دارد و از این منظر احکام شرعی و اجتماعی در مسیر سلوک فرد و جامعه بسیار مهم است:

«شخص سالک که بخواهد تسمیه او حقیقت پیدا کند، باید رحمت‌های حق را به قلب خود برساند و به رحمت رحمانیه و رحیمیه متحقّق شود. و علامت حصول نمونه آن در قلب آن است که با چشم عنایت و تلطّف به بندگان خدا نظر کند و خیر و صلاح همه را طالب باشد. و این نظر نظر انبیاء عظام و اولیاء کمّل علیهم السلام است. منتهی آنها دو نظر دارند: یکی نظر به سعادت جامعه و نظام عائله و مدینه فاضله، و دیگر نظر به سعادت شخص. و علاقه کامله به این دو سعادت دارند. و قوانین الهیه که به دست آنها تأسیس و انفاذ و کشف و اجرا می‌شود، این دو سعادت را کاملاً مراعات می‌نماید. حتی در اجرای قصاص و حدود و تعزیرات و امثال آن، که به نظر می‌رسد با ملاحظه‌ی نظام مدینه فاضله تأسیس و تقنین شده است، هر دو سعادت منظور است؛ زیرا که این امور در اکثر برای تربیت جانی و رساندن او به سعادت دخالت کامل دارد. حتّی کسانی که نور ایمان و سعادت ندارند و آنها را با جهاد و امثال آن به قتل می‌رسانند - مثل یهود بنی‌قریظه - برای خود آنها نیز این قتل صلاح و اصلاح بود، و می‌توان گفت از رحمت کامله‌ی نبیّ ختمی قتل آنها است؛ زیرا که با بودن آنها در این عالم در هر روزی برای خود عذاب‌های گوناگون تهیه می‌کردند، که تمام حیات این جا به یک روز عذاب و سختی‌های آن‌جا مقابله نکند. و این مطلب برای کسانی که میزان عذاب و عقاب آخرت و اسباب و مسبّبات آن‌جا را

می‌دانند پر واضح است. پس شمشیری که به گردن یهود بنی‌قریظه و امثال آنها زده می‌شد به افق رحمت نزدیک‌تر بوده و هست تا به افق غضب و سخط. و باب امر به معروف و نهی از منکر از وجهه‌ی رحمت رحیمیه است.

پس بر آمر به معروف و ناهی از منکر لازم است که به قلب خود از رحمت رحیمیه بچشاند، و نظرش در امر و نهی، خودنمایی و خودفروشی و تحمیل امر و نهی خود نباشد؛ زیرا که اگر با این نظر مشی کند، منظور از امر به معروف و نهی از منکر، که حصول سعادت عباد و اجرای احکام اللّه در بلاد است، حاصل نشود؛ بلکه گاه شود که از امر به معروف انسان جاهل، نتیجه‌ی معکوسه حاصل شود، و چندین منکر سربار شود برای یک امر و نهی جاهلانه که از روی خواهش نفسانی و تصرّف شیطانی واقع شود. و اما اگر حسّ رحمت و شفقت و حق نوعیت و اخوت انسان را به ارشاد جاهلان و بیدار کردن غافلان وادار کند، کیفیت بیان و ارشاد که از ترشّحات قلب رحیمانه است طوری شود که قهراً تأثیر در موادّ لایقه بسزا کند و قلوب صلبه سخت را نیز از آن استکبار و استنکار فرو نشاند. افسوس که ما از قرآن تعلم نمی‌گیریم و به این کتاب کریم الهی نظر تدبّر و تعلّم نداریم و استفاده‌ی ما از این ذکر حکیم کم و ناچیز است.[۱]

از این رو برای عارف و حکیم نه فقط تربیت فرد بلکه «تربیت جامعه» نیز موضوعیت دارد:

جامعه باید تربیت بشوند. حدود الهی برای تربیت جامعه است؛ نه برای انتقام‌جویی. اگر قاتل را نکشند، قتل زیاد می‌شود؛ و فِی الْقِصاصِ حَیاةٌ؛ در قصاص زندگی است. اگر ما درِ قصاص را ببندیم، هر کسی بکشد کارش نداشته باشیم، قتل زیاد می‌شود؛ زندگی مردم از بین می‌رود؛ هر کس دلش خواست هر کسی را می‌کشد. قصاص

۱. امام خمینی، آداب الصلاة، ص۲۳۶-۲۳۷.

برای این است که زندگی بشر تأمین بشود. تربیت است، برای مصلحت جامعه است.[۱]

از این رو در حکمت و عرفان امام خمینی، سیاست وظیفه و سیاست انبیا شمرده می‌شود:

سیاست برای روحانیون و برای انبیا و برای اولیای خدا حقّی است، لکن سیاستی که آنها دارند، دامنه‌اش با سیاستی که اینها دارند فرق دارد. ما اگر فرض کنیم که یک فردی هم پیدا بشود که سیاست صحیح را اجرا کند، نه به آن معنای شیطانی فاسدش، یک حکومتی، یک رییس جمهوری، یک دولتی سیاست صحیح را هم اجرا کند. و به خیر و صلاح ملت باشد، این سیاست یک بُعد از سیاستی است که برای انبیا بوده است و برای اولیا و حالا برای علمای اسلام. انسان یک بُعد ندارد، جامعه هم یک بُعد ندارد، انسان فقط یک حیوانی نیست که خوردن و خوراک همه‌ی شئون او باشد. سیاست‌های شیطانی و سیاست‌های صحیح اگر هم باشد امّت را در یک بُعد هدایت می‌کند و راه می‌برد و آن بُعد حیوانی است. بعد اجتماع مادی است و این سیاست یک جزء ناقصی از سیاستی است که در اسلام برای انبیا و برای اولیا ثابت است. آنها می‌خواهند ملت را، ملت‌ها را، اجتماع را، افراد را هدایت کنند، راه ببرند در همه‌ی مصالحی که از برای انسان متصور است، از برای جامعه متصور است. همانی که در قرآن صراط مستقیم گفته می‌شود، اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ ما در نماز می‌گوییم. ملت را، اجتماع را، اشخاص را راه ببرد به یک صراط مستقیمی که از اینجا شروع می‌شود و به آخرت ختم می‌شود. الی اللّه است. سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد، و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست، صلاح ملت

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۷، ص۳۱۳.

هست، صلاح افراد هست و این مختص به انبیاست. دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند. این مختص به انبیا و اولیاست و به تبع آنها به علمای بیدار اسلام. و هر ملتی علمای بیدارش در زمانی که آن ملت نبیشان بوده است. اینکه می‌گویند شما دخالت در سیاست نکنید و بگذارید برای ما، شماها سیاستتان، سیاست صحیحتان هم یک سیاست حیوانی است. آنهایی که فاسدند، سیاستشان سیاست شیطانی است. آنهایی که صحیح راه می‌برند باز سیاستی است که راجع به مرتبه‌ی حیوانیت انسان، راجع به رفاه این عالم، راجع به حیثیاتی که در این عالم هست راه می‌برند. لکن انبیا، هم این عالم را و هم آن عالم را - و اینجا راه است برای آنجا - اینها هدایت می‌کنند. مردم را به این راه و آنچه که صلاح ملت است، صلاح جامعه است. اینها آنها را به آن صلاح دعوت می‌کنند. و صلاح مادی و معنوی از مرتبه‌ی اوّل تا آخری که انسان مراتب کمال دارد. سیاستمداران اسلامی، سیاستمداران روحانی، انبیا علیهم‌السلام شغلشان سیاست است. دیانت؛ همان سیاستی است که مردم را از اینجا حرکت می‌دهد و تمام چیزهایی که به صلاح ملت است و به صلاح مردم است. آنها را از آن راه می‌برد که صلاح مردم است که همان صراط مستقیم است.[۱]

بنابراین از منظر امام خمینی، اسلام، دینی جامع و در بر گیرنده‌ی همه‌ی شئون حیات انسان اعم از فردی و اجتماعی است و دارای شریعت و برنامه‌ی رفتاری برای همه‌ی حیطه‌های حیات بشری بوده و این برنامه، تماما مطابق با فطرت و نیازهای اصیل انسان می‌باشد. آنچه در اندیشه‌ی امام خمینی تحت عنوان «اسلام ناب محمدی» از آن یاد می‌شود، اشاره به تمام این جنبه‌ها در یک هویت یک‌پارچه‌ی واحد و هماهنگ است.

این برنامه (اسلام) همچنان که با تأمل در محتوای آنها روشن است، مشتمل بر

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۱۳، ص٤۳۱-٤۳۳.

همه‌ی ابعاد زندگی انسان، اعم از فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی است. همان‌طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی نیز قانون و راه و رسم دارد.[۱]

حضرت امام﵀ بارها جامعیت اسلام را مورد تأکید قرار داده‌اند و توجه به همه‌ی ابعاد اسلام را برای شناخت آن، لازم می‌دانند:

اسلام یک چیزی نیست که برای یک طرف، قضیه را فکر کرده باشد. اسلام در همه اطراف قضایا حکم دارد. تمام قضایای مربوط به دنیا، مربوط به سیاست، مربوط به اجتماع، مربوط به اقتصاد، تمام قضایای مربوط به آن طرف قضیه که اهل دنیا از آن بی‌اطلاع‌اند. ادیان توحیدی آمده‌اند برای اینکه هر دو طرف قضیه را نگاه بکنند و طرح بدهند. نسبت به هر دو طرف قضیه آنها حکم دارند، طرح دارند. این طور نیست که یا این طرف را، و از آن طرف غافل باشند؛ یا آن طرف را، و از این طرف غافل باشند. نه، آن طرف هم نظر دارند؛ این طرف هم نظر دارند. خصوصاً اسلام که از همه‌ی ادیان بیشتر در این معنا پافشاری دارد که همه‌ی احکامش یک احکام مخلوط به سیاست است.[۲]

به نظر ایشان:

اسلام از قبل از تولد انسان شالوده‌ی حیات فردی را ریخته است تا آن وقت که در عائله زندگی می‌کند، شالوده‌ی اجتماع عائله‌ای را ریخته است و تکلیف معین فرموده است تا آن وقت که در تعلیم وارد می‌شود، تا آن وقت که در اجتماع وارد می‌شود، تا آن وقت که روابطش با سایر ممالک و سایر دوَل و سایر ملل هست. تمام اینها برنامه دارد، تمام اینها تکلیف دارد در شرع مطهر.[۳]

---

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، ص۹.
۲. صحیفه‌ی امام، ج۱۰، ص۱۸.
۳. صحیفه‌ی امام، ج۲، ص۳۱.

اسلام برای این انسانی که همه چیز است؛ یعنی از طبیعت تا ماورای طبیعت تا عالم الهیت مراتب دارد، اسلام تز دارد، برنامه دارد اسلام. اسلام می‌خواهد انسان را یک انسانی بسازد جامع؛ یعنی رشد به آن طور که هست بدهد. حظّ طبیعت دارد، رشد طبیعی به او بدهد؛ حظّ برزخیت دارد، رشد برزخیت به او بدهد؛ حظّ روحانیت دارد، رشد روحانیت به او بدهد؛ حظّ عقلانیت دارد، رشد عقلانیت به او بدهد؛ حظّ الهیت دارد، رشد الهیت به او بدهد. همه حظوظی که انسان دارد و به طور نقص است، الآن نرسیده است؛ ادیان آمده‌اند که این میوه نارس را رسیده‌اش کنند؛ این میوه ناقص را کاملش کنند... برای همه اینها هم دستور دارد اسلام؛ نسبت به یک جهتْ دونِ جهت دیگری نیست؛ برای حکومت اسلامی دستور دارد، برای تشکیلاتش دستور دارد؛ برای مقاتله با دشمنان دستور دارد، برای تحرک جامعه دستور دارد، برای رسیدن به ماورای طبیعت دستور دارد، همه اینها را دارد».[۱]

اسلام و سایر ادیان الهی مثل سایر حکومت‌ها نیست. حکومت اسلام مثل سایر حکومت‌ها نیست. سایر حکومت‌های مادی - به هر رژیمی که هستند - اینها فقط کار به این دارند که نظم مملکت خودشان محفوظ باشد و کسی در خارج - اگر خیلی هم عدالت‌پناه باشند کسی ظلم [و] تعدی به دیگری نکند؛ و اگر خودش هم یک حاکم عادلی باشد، خودش هم تعدی بر دیگران نکند؛ فقط متکفل نظم مملکت خودشان هستند؛ اما حالا یک کسی در جوف خانه‌ی خودش هر کاری می‌خواهد بکند؛ مضرٌّ به حکومت نباشد و به وضع حکومت و به نظام، هر کاری در باطن منزل خودش می‌خواهد بکند. می‌خواهد شُرب خمر بکند، می‌خواهد - عرض می‌کنم که - قماربازی بکند، می‌خواهد سایر کثافت‌کاری‌ها را بکند، حکومت به او کاری ندارد. حالا اگر چنانچه بیاید بیرون عربده بکشد، چون این خلاف نظم است، به او تعرض

۱. صحیفه‌ی امام، ج٤، ص٩.

می‌کنند اما اگر از چهاردیواری خانه‌اش بیرون نیاید و همان جا هر فسادی داشته باشد، کاری به او ندارند - حکومتی عادل باشد یا غیر عادل، جائر باشد - کاری به او ندارند که در خانه‌ات تو چه می‌کنی و در جوف خانه چی می‌گذرد؛ مگر تعدی در جوف خانه بشود که عرضِ حال به حاکم ببرد و آن وقت البته آنها هم چه می‌کنند؛ اما اسلام و حکومت‌های الهی این جور نیستند. آنها در هر جا و هر کس در هر جا هست و در هر حالی که هست، آنها برایش احکام دارند؛ یعنی کسی در جوف خانه خودش بخواهد یک کار خلاف و کثافت‌کاری بکند، حکومت‌های اسلامی به او کار دارند و لو اینکه نمی‌آیند تفتیش کنند لکن محرّم است؛ حکم داده‌اند که نباید این کار بکند؛ معاقب است اگر این کار را بکند. و اگر چنانچه اطلاع بر آن بکنند، خوب سیاست‌هایی دارد، حدهایی دارد، چیزهایی دارد، روی موازینی که هست.[۱]

اسلام یک صورتش حکومت است؛ یک ورقش باب حکومت است و باب سیاسات است، یک طرف دیگرش باب ساختن این انسان است از حیث معنویات که به خودش کار دارد: تو باید در اعتقادات چه باشی، در اخلاق چه باشی، در آداب عملی چه باشی، باید چه باشد. این طور چیزها را اسلام کار دارد به همه... راجع به اجتماع هم نظر دارد. مسائلی دارد که مربوط به همه بشر است».[۲]

«مذهب اسلام از هنگام ظهورش متعرض نظام‌های حاکم در جامعه بوده و خود دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی بوده است که برای تمامی ابعاد و شئون زندگی فردی و اجتماعی قوانین خاصی وضع کرده است و جز آن را برای سعادت جامعه نمی‌پذیرد. مذهب اسلام همزمان با اینکه به انسان می‌گوید که خدا را عبادت کن و چگونه عبادت کن؛ به او می‌گوید چگونه زندگی کن و روابط

۱. صحیفه‌ی امام، ج۳، ص۲۱۹.
۲. صحیفه‌ی امام، ج٤، ص٤٤٩.

خود را با سایر انسان‌ها باید چگونه تنظیم کنی، و حتی جامعه‌ی اسلامی با سایر جوامع باید چگونه روابطی را برقرار نماید. هیچ حرکت و عملی از فرد و یا جامعه نیست مگر اینکه مذهب اسلام برای آن حکمی مقرر داشته است».[۱]

«این چیزهایی که در ممالک دیگر شما خیال می‌کنید در تمدن است وقتی که درست تأمل کنید تمدن نیست بلکه به توحش نزدیکتر است برای اینکه تمام سلاحهای مدرنی که درست کردند همه برای کشتن هم جنس خودشان و قتل عام کردن بشر است و این همان توحش بزرگی است که در بین حیوانات کمترش هست تا بین انسان‌ها و اسلام است که همه را به سِلم دعوت می‌کند و همه را می‌خواهد با رفاه زندگی کنند و تمدن صحیح در اسلام است چنانچه حُرّیت صحیح در اسلام است».[۲]

«حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است، فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است. هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم و همه ترس استکبار از همین مسئله است که فقه و اجتهاد جنبه عینی و عملی پیدا کند و قدرت برخورد در مسلمانان به وجود آورد».[۳]

«همین طور که از برای شخص و فرد حیوان و انسان، مفسدات و موذیات خارجی و داخلی هست، از برای نظام عائله انسانی و نظام جمعیت و مدینه فاضله‌ی انسانیه،

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۵، ص، ۳۸۹.

۲. صحیفه‌ی امام، ج۸، ص۳۰۹.

۳. پیام به روحانیون، مراجع، مدرسین، طلاب و ائمه جمعه و جماعات (منشور روحانیت)، ۱۳۶۷/۱۲/۳ (صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۲۸۹).

مفسدات و مخلاّتی است که اگر ذبّ و دفع از آنها نشود، به زودی نظام عائله و نظـام مدینه فاضله به هم می‌خورد، و به اسرع اوقات، عالم مدنیت رو به زوال و اضـمحلال می‌گذارد. از این جهت، عنایت ازلیه‌ی الهیه و رحمت کامله رحمانیه اقتضاء نمود که در حیوان مطلقاً، و در انسان بالخصوص، این قوّه شریفه غضبیه را قرار دهد که حیـوان و انسان - بما هو حیوان -، دفع موذیات خارجی و داخلی فردی خـود کنـد، و انسـان، بالخصوص، دفع و رفع مفسدات و مخلاّت نظام عایله و نظام جامعه و مدینه فاضـله نماید.

دفاع و ذبّ از هتک از عایله، و سدّ ثغور و حدود مملکت، و حفظ نظام ملّت و بقـای قومیت، و نگهبانی از تهاجم اشرار به مدینه فاضله، و جهاد با اعداء انسانیت و دیانـت صورت پیدا نکند، مگر در سایه‌ی این قوّه‌ی خـداداد و ایـن تحفـه‌ی آسـمانی کـه بـه دست حق تعالی - جلّ و علا - در خمیره انسان مخمّر شده و به ودیعـت نهـاده شـده. اجرای حدود و تعزیرات و سیاسات الهیه که حفظ نظام عالم کند، در پرتو این قـدرت و قوّه الهیه است؛ بلکه جهاد با نفس و ذبّ از جنود ابلیس و جهل، در تحت حمایـت این قوّه شریفه انجام گیرد. در هر کس که این قوّه شـریفه کـه تجلـی انتقـام و غضـب الهی است، به طور تفریط ناقص باشد، لازمه‌ی آن بسیاری از ملکات خبیثه و اخلاق ذمیمه است، از قبیل خوف و جبن و ضعف و تنبلی و خودپروری و کم صبری و قلّـت ثبات و راحت‌طلبی و خمودی و انظلام - که مثل ظلم یا بدتر از آن اسـت - و رضـایت به فواحش و رذائل و تن دادن به فضایح و بی غیرتی بر خود و عائله و ملّت خود».[۱]

پرهیز از التقاط، شاخصه‌ی اسلام ناب محمدی

یکی از حساسیت‌های حضرت امـام خمینـی در تبیـین نظـام اندیشـه‌ی اسـلامی پرهیـز از التقاط و تفسیر به رای معارف دینی است. به این معنا که سـعی شـود اسـلام سـایر مکاتـب

۱. امام خمینی، شرح جنود عقل و جهل، ص۲۴۲، شرح چهل حدیث، ص۱۳۴.

فهمیده شود و بر اساس آن صورت‌بندی و تفسیر شود. به همین جهت در وصیت‌نامه الهی و سیاسی خود تذکر می‌دهد:

«یکی از اموری که لازم به توصیه و تذکر است، آن است که اسلام نه با سرمایه‌داری ظالمانه و بی‌حساب و محروم‌کننده توده‌های تحت ستم و مظلوم موافق است؛ بلکه آن را به طور جدی در کتاب و سنت محکوم می‌کند و مخالف عدالت اجتماعی می‌داند - گرچه بعض کج‌فهمان بی‌اطلاع از رژیم حکومت اسلامی و از مسائل سیاسی حاکم در اسلام در گفتار و نوشتار خود طوری وانمود کرده‌اند (و باز هم دست برنداشته‌اند) که اسلام طرفدار بی‌مرز و حد سرمایه‌داری و مالکیت است و با این شیوه که با فهم کج خویش از اسلام برداشت نموده‌اند چهره نورانی اسلام را پوشانیده و راه را برای مغرضان و دشمنان اسلام باز نموده که به اسلام بتازند، و آن را رژیمی چون رژیم سرمایه‌داری غرب مثل رژیم امریکا و انگلستان و دیگر چپاولگران غرب به حساب آورند، و با اتکال به قول و فعل این نادانان یا غرضمندانه و یا ابلهانه بدون مراجعه به اسلام‌شناسان واقعی با اسلام به معارضه برخاسته‌اند - و نه رژیمی مانند رژیم کمونیسم و مارکسیسم لنینیسم است که با مالکیت فردی مخالف و قائل به اشتراک می‌باشند با اختلاف زیادی که دوره‌های قدیم تاکنون حتی اشتراک در زن و همجنس‌بازی بوده و یک دیکتاتوری و استبداد کوبنده در بر داشته.

بلکه اسلام یک رژیم معتدل با شناخت مالکیت و احترام به آن به نحو محدود در پیدا شدن مالکیت و مصرف، که اگر بحق به آن عمل شود چرخهای اقتصاد سالم به راه می‌افتد و عدالت اجتماعی، که لازمه یک رژیم سالم است تحقق می‌یابد. در اینجا نیز یک دسته با کج‌فهمی‌ها و بی‌اطلاعی از اسلام و اقتصاد سالم آن در طرف مقابل دسته اول قرار گرفته و گاهی با تمسک به بعضی آیات یا جملات نهج‌البلاغه، اسلام را موافق با مکتب‌های انحرافی مارکس و امثال او معرفی نموده‌اند و توجه به سایر آیات و فقرات نهج‌البلاغه ننموده و سرخود، به فهم قاصر خود، بپاخاسته و «مذهب

اشتراکی» را تعقیب می‌کنند و از کفر و دیکتاتوری و اختناق کوبنده که ارزش‌های انسانی را نادیده گرفته و یک حزب اقلیت با توده‌های انسانی مثل حیوانات عمل می‌کنند، حمایت می‌کنند.

وصیت من به مجلس و شورای نگهبان و دولت و رییس جمهور و شورای قضایی آن است که در مقابل احکام خداوند متعال خاضع بوده؛ و تحت تأثیر تبلیغات بی‌محتوای قطب ظالم چپاولگر سرمایه‌داری و قطب ملحد اشتراکی و کمونیستی واقع نشوید، و به مالکیت و سرمایه‌های مشروع با حدود اسلامی احترام گذارید، و به ملت اطمینان دهید تا سرمایه‌ها و فعالیتهای سازنده به کار افتند و دولت و کشور را به خودکفایی و صنایع سبک و سنگین برسانند.

و به ثروتمندان و پولداران مشروع وصیت می‌کنم که ثروت‌های عادلانه خود را به کار اندازید و به فعالیت سازنده در مزارع و روستاها و کارخانه‌ها برخیزید که این خود عبادتی ارزشمند است.

و به همه در کوشش برای رفاه طبقات محروم وصیت می‌کنم که خیر دنیا و آخرت شماها رسیدگی به حال محرومان جامعه است که در طول تاریخ ستمشاهی و خان خانی در رنج و زحمت بوده‌اند. و چه نیکو است که طبقات تمکندار به طور داوطلب برای زاغه و چپرنشینان مسکن و رفاه تهیه کنند. و مطمئن باشند که خیر دنیا و آخرت در آن است. و از انصاف به دور است که یکی بی‌خانمان و یکی دارای آپارتمانها باشد».[۱]

به همین جهت ایشان به مدعیان اسلام‌شناسی که مبتنی بر فلسفه‌های غربی و دانش‌های جدید سعی می‌کنند که فقط بخشی از اسلام را مطالعه کنند و به همه‌ی جوانب آن آگاه نیستند بسیار ظنین هستند و بارها مدعای اسلام‌شناسی آنها را نقد کرده است.

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص٤٤٤.

«دانشگاه‌ها هم همین طور است. ما یک وقت چشم باز کردیم، ایران چشم باز کرد، دانشگاه چشم باز کرد دید از آن اختناق بیرون آمده است. آن وقت یک دست‌های بودند که هر مطلب فاسدی را داشتند در دانشگاه به مغز جوان‌های پاک ما وارد می‌کردند و کسی هم حق نداشت یک کلمه بگوید، لکن حالایی که این اختناق فکری و اختناق عملی از بین رفته است عذری از برای دانشگاهیها، روشن‌فکرها و اشخاصی که می‌توانند این دانشگاه را به‌طور صحیح اداره کنند، عذری نمانده است، جواب خدا باید بدهند. باید در دانشگاه همان طوری که علوم مادی تدریس می‌شود، علوم معنوی تدریس بشود. باید آن امور انسانی، امور تربیتی به دست اشخاصی که بدانند تربیت اسلامی چه است و بدانند اسلام چه است، [تدریس بشود]. گمان نکنند بعض از این اشخاص که در اسلام راجع به جامعه چیزی نیست یا راجع به - فرض کنید که - امور تربیتی کم است. اسلام عمیق‌تر از همه جا و از همه مکتب‌ها راجع به امور انسانی و راجع به امور تربیتی [نظر] دارد که در رأس مسائل اسلام است؛ چنانچه امور اقتصادی دارد. ما نمی‌توانیم امروز همان طور که انبار می‌کردند از غرب برای ما سوغات می‌آوردند و در دانشگاه‌های ما بچه‌های ما را فاسد می‌کردند، امروز هم بنشینیم که مغزهایی که تربیت غربی دارند برای ما تربیت کنند بچه‌های ما را. باید تربیت، تربیت قرآنی باشد. قرآن غنی‌ترین کتاب‌های عالم است در تربیت، در تعلیم و تربیت، منتها متخصص لازم دارد. این طور نیست که بعضی گمان کردند که ما دو تا آیه را بلدیم پس ما قرآن‌شناسیم، اسلام‌شناسیم. کسانی که قرآن را از رو نمی‌توانند درست بخوانند خودشان را اسلام‌شناس حساب می‌کنند. کسانی که اطلاع از احکام اسلام ندارند، از اقتصاد اسلام ندارند، از فرهنگ اسلام ندارند، از علوم عقلی اسلام اطلاع ندارند، اینها می‌گویند که در اسلام نیست. خوب، تو که اطلاع نداری، به چه مناسبت یک همچو حرفی می‌زنی؟ متخصص لازم است و در این امر باید از حوزه‌های علمیه متخصص بیاورند، دستشان را دراز

کنند پیش حوزه‌های علمیه که در آنجا این نحو متخصصین هست و دانشگاه را باز کنند، لکن علوم انسانی‌اش را به‌تدریج از دانشمندانی که در حوزه‌های ایران هست و خصوصاً، در حوزه‌ی علمیه قم استمداد کنند».[۱]

«آنچه که احساس می‌شود این است که این اسلام‌شناسهای مدّعی اسلام‌شناسی و مدّعیان جامعه‌شناسی، اینها باز نه اسلام را ازش اطلاعی دارند و نه جامعه‌ی اسلامی را. شما می‌بینید که اشخاص، گروهها، رسانه‌های خارجی که همه مدّعی این مسائل، البته نه رسانه‌ها، این اشخاص، این گروهها مدّعی این معنا هستند که ما می‌شناسیم جامعه را، مردم را مطلع هستیم از آرا و... اینها از باب اینکه اطلاع نداشتند بر وضع اسلام و قدرت اسلام و وضع جامعه خود ما، جامعه ایرانی، از این جهت آنها گمان می‌کردند که در همان روزهای اول، ماههای اول، این انقلاب نتواند خودش را نگهدارد و این انقلاب از باطن خودش و از خارج منهدم بشود. آنها نمی‌دانستند که انقلاب یک وقت انقلاب مردمی است آن هم با ایده اسلامی و یک وقت هم سایر انقلابات است که گروهی، اشخاصی انقلاب می‌کنند و این دو تا باهم فرقهای زیادی دارند. انقلابی که خود مردم کرده‌اند، کسی یک عده‌ای را بر نداشته ببرد انقلاب کند، یک قدرتمندی نیامده است کودتا کند. خود این مردم بعد از اینکه این همه فشار را در سال‌های طولانی دیدند، کم کم احساس کردند که باید این عمل را انجام بدهند و بحمد اللّه روحانیون و همین طور خطبا برای بیدار کردن مردم حظّ وافری داشتند».[۲]

«و این را من به اینهایی که در خارج رفتند و آنهایی که در جاهای دیگر هستند و دل خودشان را خوش کردند، می‌گویم که: این جمهوری اسلامی را شما نمی‌شناسید. هی می‌گویید ما اسلامشناسیم، ما - نمی‌دانم - جامعه‌شناسیم! شما ملت خودتان را نمی‌شناسید، اگر می‌شناختید به این روز نمی‌افتادید. اگر شما بشناسید ملت ایران را،

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۱۵، ص۴۱۵.

۲. صحیفه‌ی امام، ج۱۶، ص۱۱.

می‌دانید که الآن جمهوری اسلامی پای‌بند اشخاص نیست.[۱]

«می‌گویند «اسلام‌شناس»! «اسلام‌شناس»، ما اسلام‌شناسیم. اسلام را نمی‌دانند چیست تا اسلام‌شناس باشند! دو تا جنگ اسلام را می‌دانند! دو سه تا جنگ‌هایی که واقع شده است. مگر اسلام جنگ است؟ مگر معارف اسلام جنگ است؟ از معارف اسلام بی‌اطلاع‌اند. اسلام هم وقتی می‌خواهند بشناسند، با حرف‌های اروپاییها می‌شناسند. حرف‌های غربی‌ها را می‌آورند. فلان غربی اسلام‌شناس! اسلامی که غربی‌ها برای ما معرفی می‌کنند! این برای این است که ما خودمان را باخته‌ایم در مقابل غرب، شرق خودش را باخته است. تا از این باختگی بیرون نیاید، تا محتوای خودش را پیدا نکند، نمی‌تواند مستقل باشد».[۲]

«این طور نیست که بعضی گمان کردند که ما دو تا آیه را بلدیم پس ما قرآن‌شناسیم، اسلام‌شناسیم. کسانی که قرآن را از رو نمی‌توانند درست بخوانند خودشان را اسلام‌شناس حساب می‌کنند. کسانی که اطلاع از احکام اسلام ندارند، از اقتصاد اسلام ندارند، از فرهنگ اسلام ندارند، از علوم عقلی اسلام اطلاع ندارند، اینها می‌گویند که در اسلام نیست. خوب، تو که اطلاع نداری، به چه مناسبت یک همچو حرفی می‌زنی؟ متخصص لازم است و در این امر باید از حوزه‌های علمیه متخصص بیاورند، دستشان را دراز کنند پیش حوزه‌های علمیه که در آنجا این نحو متخصصین هست و دانشگاه را باز کنند، لکن علوم انسانی‌اش را به‌تدریج از دانشمندانی که در حوزه‌های ایران هست و خصوصاً، در حوزه‌ی علمیه قم استمداد کنند».[۳]

«هر دو و همه جمعیت، اسلام را می‌خواهند، لکن دید از اسلام اختلاف دارد، و می‌دانید که تقریباً بسیاری از روشن‌فکرهای ما هستند، افراد تحصیلکرده ما هستند که

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۱۹، ص۱۳.
۲. صحیفه‌ی امام، ج۹، ص۳۷۹.
۳. صحیفه‌ی امام، ج۱۵، ص٤۱۵.

اینها ادعای اسلام‌شناسی می‌کنند، لکن از اسلام بی‌اطلاع‌اند. این طور نیست که اسلام را به آن معنایی که دارد، به آن معنا بتوانند بفهمند. یک جنبه‌ای یا یک جنبه‌هایی را در آن مطالعه می‌کنند و مسائلی در آنجا مثلاً می‌فهمند، لکن جنبه‌های زیاد دیگری که در اسلام هست توجه نمی‌کنند؛ و این اسباب این می‌شود که یک اختلاف نظرهایی پیش بیاید».[۱]

امام خمینی از اسلام‌شناس شدن دشمنان اسلام نیز سخن می‌گوید و آن را پدیده‌ای عجیب و خطرناک برمی‌شمارد:

«من فکر می‌کردم که اسلام‌شناسی [چیست.] قبلاً یک مقاله‌ای کسی می‌نوشت، می‌شد اسلام‌شناس؛ چند تا مقاله در روزنامه، در یک جا می‌نوشت، می‌شد اسلام‌شناس؛ گاهی یک کسی یک تاریخی می‌نوشت، می‌شد اسلام‌شناس، بعد کتابسوزی هم می‌کرد؛ مثل کسروی؛ بلکه دعوی نبوت هم می‌کرد. اسلام‌شناسی تقریباً رو به تورم است. خوب، صدام هم اسلام‌شناس شده است! آقای سادات هم جزء اسلام‌شناس‌هاست که تشخیص می‌دهد که فلان امر موافق اسلام است، موافق اسلام نیست! اخیراً آقای کارتر هم جزء اسلام‌شناس‌هاست! در یک جلسه‌ای که مسافرت کرده است، گفته است این کارهایی که در ایران، فلان می‌کند این موافق اسلام نیست! خوب معلوم شد که ما اسلام‌شناس داریم که به ابعاد اسلام‌شناسی اضافه می‌شود! فردا «بگین» هم اسلام‌شناس می‌شود و یا شده است این! هی می‌گویند: موافق اسلام نیست، اسلام چطور. خوب، شما که اسلام را نمی‌دانید با «صاد» می‌نویسند یا با «سین» می‌نویسند، شما به اسلام چه کار دارید؟ یک کتاب می‌نویسد، بعد می‌گوید من اسلام‌شناسم، اسلام را من می‌شناسم. یکی یک مقاله می‌نویسد، می‌گوید من اسلام‌شناسم. و اشخاصی که مثلاً، هشتاد سال زندگی

۱. صحیفه‌ی امام، ج۱۷، ص۲۴۷.

کردند، هفتاد سال زندگی کردند، همه‌اش هم در اسلام بودند، نه، اینها نمی‌دانند، لکن آقای کارتر می‌داند و رفقای ایشان.[۱]

«ما در زندگی خود در این انقلاب اسلامی چیزهایی دیده‌ایم و قبل از آن صحنه‌هایی دیده بودیم باورنکردنی و شگفت‌انگیز. از دوره افتادن رضا خان در تکایا و شمع روشن کردن تا قرآن طبع نمودن محمدرضا و احرام حج بستن، از عابد و زاهد و مسلمان شدن صدام تا اسلام‌شناس شدن کارتر و تا به حکم جهاد مسلمانان علیه ایران، تهدید کردن بلندگوی بگین و ریگان، و شاید اگر زندگی ادامه پیدا کند اینان را در صف‌های جماعت و محراب عبادت ببینیم! درست در زمانی که جمهوری اسلامی برای حفظ سرزمینهای اسلامی و حراست از حرمین شریفین، مسلمانان را به وحدت اسلامی دعوت می‌کند و «یا للمسلمین» می‌گوید، از مرکز وحی برای خنثی نمودن این فریاد، پیشنهاد جهاد علیه این دعوت را کرده و به نفع امریکا دشمن اسلام، و اسرائیل - که برای گرفتن از فرات تا نیل و سلطه بر حرمین شریفین کوشش می‌نماید - سینه چاک می‌زنند. در مدت قریب دو سال که صدام عفلقی به کشور اسلامی ایران تجاوز نمود و شهرهای مسلمان عرب ایرانی را خراب، و کوچک و بزرگ آن سامان را با آتش توپها، و موشک‌ها و سایر سلاح‌ها به قتل رساند، دولت‌های جهان‌خوار و بستگان آنان او را محکوم نکردند و سازمان‌های حقوق بشر و امثال آنان دم فرو بسته بودند، ولی امروز که لاشه نیمه جان صدام و حزب کافر بعث عراق در بغداد نفسهای آخر را می‌کشند همه بوق‌های تبلیغاتی و رسانه‌های گروهی جهان‌خواران و تمام وابستگان به آنان با تبلیغات و رفت و آمدهای پی‌درپی، صلح‌طلب شده‌اند و استمداد از اسرائیل و مصر و اردن می‌کنند. و گاهی امریکا ایران را تهدید می‌کند، و هنوز نفهمیده است

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۱۵، ص۱۸۹.

که ایران که برای کوتاه شدن دست آنان با انگیزه شهادت قیام نموده است و جهاد در راه خداوند را به جان و دل می‌خرد، از تهدید امثال او باک ندارد. و اگر مسلمانان جهان از خواب برخیزند و با یاری خداوند دست اتحاد ایمانی به هم دهند هیچ قدرتی نمی‌تواند آنها را تهدید کند. و مقامات ایرانی آنان را به برادری و اتحاد در هر مقطع دعوت کرده‌اند. و امید است که به خود آیند و شرافت انسانی و اسلامی خویش را فدای قدرت‌های شیطانی نکنند، و به جای آنکه با جمهوری اسلامی ایران - که برای نجات آنان و کشورهای اسلامی حاضر به پشتیبانی از آنان است - دست اخوت دهند، به مخالفت برنخیزند، و خود را فدای صدام عفلقی و اربابانش نکنند. و در غیر این صورت ملت بزرگ و قوای مسلح برومند ایران در هر پیشامدی که به دست خود آنان تحقق پیدا کند خود را در پیشگاه مقدس خداوند بزرگ و ملت‌های اسلامی مسئول نمی‌داند. و ملت ایران نمی‌تواند در مقابل پیشامدهایی که اسلام یا کشورهای اسلامی را خصوصاً مهبط وحی و حرمین شریفین را تهدید می‌کند بی‌تفاوت باشد. ملت ایران همچون سایر مسلمانان جهان در مقابل مشکلات و خطرهایی که برای اسلام در دست اجراست، در پیشگاه خدای قادر مسئول است. و امروز از خطرناکترین امور، «طرح کمپ دیوید» و «طرح فهد» است که اسرائیل و جنایات او را تحکیم می‌کند. همه ما به‌ویژه دولت عربستان در مقابل اسلام و قرآن کریم و نسل‌های آینده مسئول می‌باشیم. و من خوف آن دارم که خدای نخواسته یک روز ملت‌ها و دولت‌های اسلامی به خود آیند که با دست امریکای جنایتکار، اسرائیل به خواستهای ظالمانه و جنایتکارانه خود برسد و از مسلمین کاری ساخته نشود. من طرفداری از طرح استقلال اسرائیل و شناسایی او را برای مسلمانان یک فاجعه و برای دولت‌های اسلامی یک انفجار می‌دانم و مخالفت با آن را یک فریضه بزرگ اسلام می‌شمارم، و به خداوند بزرگ از این نقشه‌ها که به دست

مسلمان‌نماها برای اسلام کشیده می‌شود پناه می‌برم».[۱]

«آن چیزی که من امروز می‌خواستم عرض کنم، این است کـه تحـولاتی کـه در دنیـا شده است بسیاریش را شما یعنی آن که در ایران شده اسـت دیدیـد، بعـض تحـولات دیگری هم شده است. اخیراً انسان می‌بیند که - قبلًا هم گاهی بود؛ امـا حـالا زیـادتر شده است - یک تحولی شده است که تحـول انسانشناسـی و اسلامشناسـی! پیشـترها اگر یادتان باشد کارتر ادعا می‌کرد که ایران اسلام را نمی‌داند. حـالا دارنـد همـه ادعـا می‌کنند! مقامات امریکایی هم همین مطلب را می‌گویند کـه اینهـا اسـلام را درسـت نمی‌دانند! قبلًا بگین هم این حرف را می‌زد! حالا داخل و خارج هـم ایـن حرف‌هـا را می‌زنند! من نمی‌دانم کی اینها می‌خواهند «عروة الوثقی» را حاشیه کنند؟»[۲]

«الآن وضع دنیا منقلب شده است. الآن دنبال این هستند - در امریکا هم همـین طـور است - دنبال این هستند که یک چیزی پیدا کنند، یک اسلام‌شناسـی ببیننـد چـه خبـر است قضیه. اینها خیال می‌کنند با اینکه چند تا قصـه از اسـلام بشـنوند مطلـب حـل است، آنها معنویات اسلام را که نمی‌توانند بفهمنـد. آنهـا دنبـال ایـن هسـتند. خیـال کردند که با اینکه فلان جنگ واقع شده در اسلام، فلان چیز واقـع شـده کـار درسـت می‌شود. حالا دنبال این هستند که این قضیه چی است که در ایران واقع شـده اسـت، برویم ببینیم چه خبر است قضیه. نمی‌دانند کـه اینهـا نمی‌تواننـد اصـلاً بفهمنـد ایـن مسائل را، اصلاً نمی‌توانند معنویات را بفهمند، آنها چشمشان جز به ایـن زرق و بـرق دنیا به هیچ نیست و اگر ما هـم - خـدای نخواسـته - یـک همچـه مردمـی باشـیم کـه نظرمان به این باشد که من بالا باشم و تو پایین باشی، ما هم از آنها منحط‌تر هسـتیم؛ برای اینکه ما در کشور اسلامی واقع شدیم. در یک همچـه زمـانی اگـر یـک همچـو اخلاقی داشته باشیم، از آنها هم منحط‌تر هستیم. خداوند ان شـاء اللّـه، بـه همـه مـا

۱. صحیفه‌ی امام، ج۱۶، ص۲۹۳.
۲. صحیفه‌ی امام، ج۱۹، ص۲۲۷.

توفیق بدهد که به آداب اسلام عمل کنیم. خداوند ان شاء اللّٰه پیروزی عنایت کند به رزمندگان ما و همه مسلمین را بر کسانی که ظالم هستند غلبه دهد».[۱]

«امریکا که می‌گوید باید ببینم که اسلام چه هست و می‌خواهد اسلام‌شناسی بکند برای این است که می‌خواهد اسلام را بفهمد، برای این است که این مسئله را چه جوری باید جلویش را گرفت. و اینکه در کرملین هم می‌گویند که باید خدازدایی کرد، برای اینکه می‌دانند اتکال به خدا، این کارها ازش می‌آید».[۲]

حضرت امام خطر اسلام‌شناسان ادعایی را از خطر آمریکا و دشمنان بیرونی بیشتر می‌داند و به مراقبت و مواظبت فرا می‌خواند:

«مواظبت کنید. امروز اسلام رهین کارهای من و شماست. مثل دیروز نیست. بروید در این قرا و قصبات. نخواهید هم که در آنجا خیلی زیاد به شما اهمیت بدهند. نخواهید، خدا می‌دهد. شما خودتان لازم نیست دست و پا کنید. نمی‌توانید هم بکنید. گاهی بدترش می‌کنید! شما اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ، کارها درست می‌شود. بروید در این قرا و قصبات مردم را هدایت کنید. امروز باید هدایت کرد. و هدایت بزرگ این است که مردم را آشنا کنید به وظایف امروزشان که وکلایی که می‌خواهند تعیین کنند، که سرنوشت اسلام باید تعیین بشود، وکلا چه اشخاصی باشند. اشخاص متدین، مطلع، دانشمند، اسلام‌شناس، به آن قدری که می‌توانند؛ نه این اشخاصی که می‌نشینند می‌نویسند و کاری به اسلام ندارند. از اینها احتراز کنید. اینها را تعیین نکنید. اینها خراب می‌کنند. اینها نمی‌دانند اصلاً اسلام چیست تا اینکه بیایند قانون اسلام را درست کنند! قوانین اسلام و قانون اساسی اسلام باید به دست اشخاصی که یک مقدار لا اقل اسلام را بدانند یعنی چه، علاقه داشته باشند به اسلام، دشمن نباشند با اسلام [تدوین بشود] به دست آن اشخاصی که اسلام را اصلش مخالف با

۱. صحیفه‌ی امام، ج۱۹، ص۴۸۷.
۲. صحیفه‌ی امام، ج۱۹، ص۴۶۹.

طریقه‌های خودشان می‌دانند؛ بلکه مخالف با «تمدن» - به اصطلاح آنها - می‌دانند، البته آن تمدنی که آنها می‌گویند مثل تمدن شاه است دیگر «. دروازه تمدن» او! این مقدرات را دست اینها ندهند. ملت ما مقدراتشان را دست این اشخاصی که به اصطلاح خودشان روشن‌فکر [نسپرند] نه هر روشن‌فکری. روشن‌فکرها بسیاری‌شان خوبند. آنهایی که علاقه‌ای به اسلام ندارند. اینها هم از گفتار و اعمال سابق و لاحقشان معلوم می‌شود که اینها چه هستند. در تمام این مدتی که همه این ملت فریاد می‌کردند جمهوری اسلامی، این بیچاره‌ها برای «تقیه» هم یک دفعه نگفتند جمهوری اسلامی! اینها از اسم اسلام همچو می‌ترسند که شیطان از بسم اللّه! می‌ترسند... و حق هم دارند بترسند؛ برای اینکه اسلام جلوی شهوات را می‌گیرد؛ اسلام نمی‌گذارد که لخت بروند توی این دریاها شنا کنند. پوستشان را می‌کند! با زنها لخت بروند آنجا، و بعد زنها لخت بیایند توی شهرها! مثل کارهایی که در زمان طاغوت می‌شد. همچو کاری اگر بشود، پوستشان را مردم می‌کنند. مسلمانند مردم. نمی‌گذارند زنها و مردها باهم داخل هم بشوند و توی دریا بریزند و به جان هم بیفتند. «تمدن» اینها این است! اینها از تمدن این را می‌خواهند. اینها از آزادی این را می‌خواهند! آزادی غربی می‌خواهند. و آن این است زن و مرد باهم لخت بشوند و بروند توی دریا [یا] بروند توی - نمی‌دانم - جاهای دیگر شنا کنند! این تمدنی است که آقایان می‌خواهند! این تمدنی است که در رژیم سابق تحمیل بر مملکت ما شد، که بعد از اینکه می‌رفتند زن و مرد در دریا، زنها همان طور لخت و همان طور لخت می‌آمدند توی شهر! مردم هم جرأت نمی‌کردند حرف بزنند. امروز اگر یک همچو چیزی بشود، اینها را ما خواهیم تکلیفشان را معین کرد. و دولت هم معین کرد؛ البته دولت [به] طوری که وزیر کشور گفتند، گفتند ما جلویش را گرفتیم. اگر نگیرند، مردم می‌گیرند. مگر مازندرانیها می‌گذارند یا رشتیها می‌گذارند که باز کنار دریاشان مثل آن وقت باشد؟ مگر بندر پهلوی‌ای‌ها مرده‌اند که زن و مرد باهم در یک دریا

بروند و مشغول عیش و عشرت بشوند! مگر می‌گذارند اینها را؟ تمدن‌های اینها این است. آزادی‌ای که آنها می‌خواهند همین. این جور آزادی! بروند قمار بکنند و باهم لخت بشوند و باهم [سرگرم عیش و نوش] بشوند».. [۱]

مجاهدین خلق نمونه التقاط و اسلام‌شناسی بیگانه از اسلام که قرآن و نهج‌البلاغه را دستاویزی برای نفاق و نفوذ قرار دادند:

«بله، اینها مصیبتشان بدتر از آنهاست. یکوقت این است که یک کسی می‌آید تکلیفش معلوم است. آن وقت ما بچه که بودیم، در خمین می‌گفتند «امیر مُفَخَّمْ» - آن وقت از بختیاریها بود، آنجا رییس بود در آنجاها - گفته بود که سردار حشمت - این یکی‌از خوانین آنجا بود؛ یکی از شاهزاده‌ها بود - این تکلیفش معلوم است، دشمنی‌اش معلوم، دوستی‌اش هم معلوم؛ اما فلان آدم - گفته بود - امان از این آدم که بظاهر دوست است، لکن کمر آدم را می‌شکند! این بظاهر «دوست»ها کارشان مشکلتر از آن غیر دوست‌ها هستند. آنها تکلیفشان معلوم است، ما می‌دانیم چه بکنیم... حالا من نمی‌گویم که کی این طور است. من اینها را الآن درست نمی‌توانم بگویم؛ اما اینهایی که سرِخود هرچه دلشان می‌خواهد گردن قرآن می‌گذارند! اینها کارشان مشکل‌تر از آنهاست. هر کی دلش هر طوری! اینکه در صدر اسلام این کلمه مکرر وارد شده است که اگر کسی قرآن را به رأی خودش تفسیر کند فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّار این جایش توی آتش است، این پیش‌بینی یک همچو مطالبی است که یکوقتی هر کسی به رأی خودش یک چیزی درست می‌کند. بر خلاف آنچه می‌گوید قرآن می‌خواهند درست کنند، اینها کارشان یک قدری مشکل‌تر است؛ برای اینکه - اینها - تشبث به قرآن می‌کنند.[۲]

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۸، ص۳۳۸.
۲. صحیفه‌ی امام، ج۸، ص۱۴۳.

من نجف که بودم، یک نفر از همین افراد آمد پیش من. قبل از این بود کـه آن منـافقین پیدا بشوند. پیش من، شاید بیست روز - بعضی‌ها می‌گفتند ۲۴ روز - مدتی بود پـیش مـن. هـر روز [مـی] آمـد آنجـا، و روزی شـاید دو سـاعت آمـد صـحبت کـرد از نهج‌البلاغه، از قرآن. همه حرف‌هایش را زد. من یک قدری به نظرم آمد که این وسـیله است. نهج‌البلاغه و قرآن وسیله برای مطلب دیگری است. و شاید، بایـد یـادم بیـاورم آن مطلبی که مرحوم آسید عبد المجید همدانی به آن یهودی گفته بود. می‌گویند یـک یهودی در همدان مسلمان شده بود. بعد خیلـی بـه آداب اسـلام پای‌بنـد شـده بـود؛ خیلی زیاد! این موجب سوء ظن مرحوم آسید عبدالمجید که یکی از علمـای همـدان بود شده بود که این قضیه چیست. یک وقت خواسـته بـودش، گفتـه بـود کـه تـو مـرا می‌شناسی؟ گفت: بله. گفت: من کی‌ام؟ گفت: شما آقای آسـید عبدالمجیـد. گفـت من از اولاد پیغمبرم؟ گفت بله. تو کی؟ من یک یهودی بودم، پدرانم یهـودی بودنـد و تازه مسلمان شده‌ام. گفته بود نکته اینکه تو تازه مسلمان که همه پـدرانت هـم یهـودی بودند و من هم سید و اولاد پیغمبر و ملّا و این چیزها، تو از من بیشـتر مقدسـی، ایـن نکته این چیست؟ من شنیدم که یهودی گذاشت و رفت! معلـوم شـد حقـه زده. یـک قضیه‌ای بوده. می‌خواسته با صورت اسلامی کارش را بکند. تو یهـودی‌هـا ایـن گونـه کارها هست. من به نظرم آمد که این قضیه... این قدر نهج‌البلاغه و خـوب، مـن هـم یک طلبه هستم؛ من این قدر نهج‌البلاغه‌خوان و قرآن و اینها نبودم کـه ایشـان بـود! ده بیست روز ماند. من گوش کردم به حرف‌هایش، جواب به او نـدادم؛ همـه‌اش گـوش کردم و آمده بود که تأیید بگیرد از من، من همان گوش کردم و یک کلمـه هـم جـواب ندادم. فقط اینکه گفت که ما می‌خواهیم که قیام مسلحانه بکنیم، مـن گفـتم نـه، قیـام مسلحانه حالا وقتش نیست؛ و شما نیروی خودتان را از دست می‌دهید و کـاری هـم ازتان نمی‌آید. دیگر بیش از این من به او چیزی نگفـتم. او می‌خواسـت مـن تأییـدش بکنم. بعد هم معلوم شد که مسئله همان طورها بوده.

بعد هم که آقایان آمدند، از ایران هم برای آنها اشخاصی سفارش کرده بودند که اینها را تأیید کنید، اینها مردم کذایی هستند، فلان، مع ذلک من باور نکردم. حتی از آقایان خیلی محترم تهران سفارش کرده بودند که اینها مردم چطور هستند؛ و من باورم نیامده بود. اینهایی که این قدر از قرآن و از نهج‌البلاغه و از دیانت زیاد دم می‌زنند و بعد فقرات قرآن را یک‌جور دیگری غیر از آنچه باید معنا می‌کنند و فقرات نهج‌البلاغه را یک‌جوری دیگر غیر از آنچه که باید معنا می‌کنند، اینها را نمی‌توانیم ما خیلی رویشان اطمینان داشته باشیم.

این «بعثی»های عراق همین فقرات نهج‌البلاغه را که امثال اینها استشهاد می‌کنند، آنها هم در چیزها می‌نویسند و در پلاکاردشان می‌نویسند و منتشر می‌کنند. همین، همین فقرات نهج‌البلاغه را! این بعثی‌هایی که اصلاً کاری به این مسائل ندارند اینها را می‌نویسند و به دیوارهای نجف و به خیابان‌های نجف منتشر می‌کنند. به اینها ما نمی‌توانیم من نمی‌گویم چطورند؛ ممکن هم هست که یک نفرشان سالم باشد، یا شاید اشتباه نداشته باشد، لکن ما نمی‌توانیم به آنها اعتماد کنیم؛ به آنها نمی‌شود اعتماد کرد.[۱]

التقاط موجب فساد درونی می‌شود و به همین دلیل خطرناک است:

از این جهت وظیفه هر کسی که در هر جا مشغول خدمتی است، در رأس همه خدمت‌ها این است که موازین اسلامی را حفظ بکنند. اگر بنا شد که مثلاً پاسدار اسلامی موازین اسلام را حفظ نکند، مثل این است که روحانی اسلامی موازین اسلام را حفظ نکند. همان طوری که اگر روحانی اسلام موازین اسلامی را حفظ نکند، به اسلام صدمه وارد می‌شود. این هم وقتی الآن شده است، جزء دستگاه اسلام، جزء بنگاه اسلام، اگر بنا باشد که یک وقت خدای نخواسته صدای مردم

۱. صحیفه‌ی امام، ج۸، ص۱۴۳-۱۴۶.

درآید از اینها، بگویند که اینها مثل سابق بودند، آنها هم که غرض دارند، همین مسائل را در مطبوعات خارجی و در بوقهاشان بلند کنند که اینها دارند چه می‌کنند، و چه می‌کنند و حاصل مسائل، مسائل کمونیستی است، نه مسائل اسلامی. آن وقت آنها هم بگویند که اسلام هم همین است، فرقی ندارد. یک دسته هم که خودشان را به اسم اسلامشناس جا زدند، اینها هم همین مسائل را به اسم اسلام درست بکنند. این یک پوسیدگی است که، از باطن برای نهضت پیدا می‌شود که شما هرچه ظاهرش را خیلی پر سر و صدا درست بکنید، تزیین کنید، یک وقت مطلع می‌شوید که، از باطنش پوسید و از بین رفت. همان طور که گفتم مثل یک خربزه می‌ماند که، خیلی هم به آن خدمت بکنید، خیلی هم کارهایش را درست بکنید، لکن در باطنش یک کرمی است که، کرم دارد خرابش می‌کند. بعد هم خربزه را باز می‌کنید، می‌بینید خربزه کرم زده است. کاری نباید بکنند [اسلام لکه‌دار شود] همه قشرهایی که الآن مشغول خدمت‌اند؛ قشر روحانی که مشغول خدمت است، و مثلاً دادگاهها و اینها، قشر پاسدارها، قشر نظامیها، ارتشیها، اینهایی که همه الآن در خدمت اسلام و برای اسلام مشغول‌اند، اینها کاری نکنند که ما به دست خودمان اسلام را از پا درآوریم. اسلام را در نظر خارج و داخل جوری جلوه بدهیم که بر خلاف آنی است که هست. عدالت نباشد تو کار، موازین در کار نباشد. یک برنامه اسلامی در کار نباشد. هرج و مرج و هر که هر کاری دلش می‌خواهد بکند. آنکه من به حسب کلی باید بگویم به همه، و تنبه بدهم این است که نباید در هر امری قدرت‌نمایی بشود. باید همه قشرهایی که مشغول برای خدمتند و خودشان هم می‌گویند برای اسلام است، باید گوششان به این باشد که اسلام چی می‌گوید، ما هم تبع آن باشیم؛ اما من چه می‌فهمم و از اسلام خودم این را می‌خواهم بفهمم، این میزان نیست. هر مسئله‌ای، هر مطلبی، کارشناس لازم دارد. اگر یک مریضی بگوید که من چه کار دارم به نسخه، من خودم می‌خواهم خودم را معالجه کنم، این می‌میرد. مریضی که بخواهد

خودسر، خودش خودش را علاج کند، این منتهی به مردنش گاهی می‌شود. اگر بنا باشد که به کارشناسهای اسلام ما کاری نداشته باشیم، آنهایی که می‌دانند به قواعد اسلام چه جور باید عمل کرد، و چه جور باید، آنها را ما کار نداشته باشیم، خودمان هرچه به نظرمان رسید، یا فرض کنید آنهایی که از خارج الهام می‌گیرند، و از کمونیست‌ها و از مارکسیست‌ها الهام می‌گیرند، آنها هم نفوذ کنند در بین ما، و هر طوری که آنها می‌خواهند عمل کنند، ما یک وقت بفهمیم که اسلام را می‌خواهند با مارکسیستی منطبق کنند، خوب، این است که خطر برای اسلام دارد. این خطر را باید همه‌تان توجه کنید به آن. و با جدیت این خطر را رفعش کنید. شکست از دشمن اهمیتی ندارد پیش من».[۱]

امام خمینی بر این عقیده است که تأویل و تفسیر غلط اسلام بر پایه مکتب سرمایه‌داری و مکتب کمونیست، خطری عظیم‌تر از خطر امریکا است:

اگر امریکا بریزد و ما را از بین ببرد، به نظرم خیلی چیزی نیست؛ البته عظیم است؛ اما از آن عظیمتر شکست در مکتب است. ما مکتبی که داریم، یک جوری عمل به آن بکنیم، یک جوری نمایشش بدهیم که در خارج قلم‌ها و قدم‌ها هم به آن باد بزنند. و هیاهو درست بکنند و مکتب ما را شکست بدهند که ما نتوانستیم، یا مکتب اسلام هم همین است که آنها می‌گویند. خوب، الآن یک دست‌های هستند که این طور تأویل و تفسیر می‌کنند، و اسلام را می‌خواهند بدنام کنند. اینها نمی‌دانند آن چیزی [را] که نمی‌دانند اینها دارند می‌گویند آن، این است که در اروپا شکست خورده، آن مسئله، و تفاله‌ای که در اروپا کنارش ریختند، در خارج کنارش ریختند، اینها آمدند حالا در ایران و در ممالک اسلامی می‌خواهند یک سر و صورتی به آن بدهند. حال آن که، نمی‌دانند این را. اینها چون مطلع از اسلام و از برنامه‌های اسلام و از وضع

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۱۱، ٦٧.

اسلام نیستند، خودسر هر کدام هر کار دلشان می‌خواهد بکند. از هر کدام بپرسی که چی است، می‌گوید، خوب ما انقلاب کردیم. خیال می‌کنند انقلاب کردیم یعنی می‌خواهیم هرج و مرج باشد. انقلاب که هرج و مرج نیست؛ البته لازمه هر انقلابی یک مفاسدی هست؛ اما آنهایی که متعهد هستند و علاقه‌مند هستند به این انقلاب و اعتقادشان این است که ما منقلب کردیم یک رژیم ظالم را به یک رژیم عادل، باید همه قشرها روی موازین عدل اسلامی رفتار کنند. و هر کسی خودش سرخود نباشد که هرچه دلش بخواهد بکند. حالا من به عده‌ای که حالا آمده بودند و از رؤسای پاسدارها بودند، اینجا بودند، به آنها گفتم که بروند در تهران و با آن آقایانی که آنجا هستند یک جلسه‌ای قرار بدهند، و مشورتی بکنند، و یک راهی درست کنند که همه جا روی یک موازین عقلایی و موازین اسلامی عمل بشود. و چنانچه این طور عمل بشود، من امیدوارم که ان شاء اللّٰه پیروز بشویم و... همه کارهامان اصلاح بشود.

اگر خدای نخواسته، در مجلس شورا - نه به واسطه‌ی سوء نیت، به واسطه‌ی اینکه شناخت کم است - یک دسته‌ای گمان می‌کنند که مکتب سرمایه‌داری بهتر از مکتب کمونیست است مثلاً، یک دسته هم آن طرفش را خیال می‌کند، آن که خیال می‌کند او بهتر است، می‌رود سراغ اینکه ببیند در اسلام کجاها اسمی از این مسئله برده شده، بدون اینکه توجه به اطراف مسئله بکند، ببیند که آنجایی که گفتند، پهلویش چه گفتند. یک دسته می‌روند آن چیزی را که باز خودشان به نظرشان رسیده، می‌روند دنبال آنکه او را پیدا بکنند. من در نجف که مشرف بودم، می‌دیدم که در این دیوارهای نجف، کربلا، یک چیزهایی را همین بعثی‌ها که اساس ادیان را منکرند و قبول ندارند، در آنجا نوشتند از نهج‌البلاغه. آنهایی که در نهج‌البلاغه راجع به - فرض کنید که - انتقاد از اینکه سرمایه‌داری اگر بزرگ بشود در پهلویش مظلوم پیدا می‌شود، این طور شعارها را می‌نوشتند، منتها آنها نیت سوء داشتند. آنها اشخاصی نبودند که بروند برای اینکه نهج‌البلاغه چه می‌گوید، اطاعت کنند.

و اما همان اشخاصی هم که حسن نیت دارند، خدمت می‌خواهند بکنند به این کشور، خدمت به اسلام بکنند؛ گاهی به واسطه‌ی بی‌توجهی به همه‌ی اطراف مسئله، می‌بینی که یک راهی را پیش گرفتند که این راه، راه به خیال خودشان اسلام است، لکن جهات دیگرش را توجه نکردند. از این جهت آنی که من آرزو دارم این است که ما، شماها که در مرکز قانون‌گذاری هستید و از همه مهم‌تر محل شماست، و دیگران هم که ما بعد این واقع هستند، ما تحت تأثیر هیچ مکتبی واقع نشویم. نمی‌خواهم بگویم همه‌ی شما تحت تأثیر واقع شدید، لکن یک عده‌ای ممکن است تحت تأثیر تبلیغات آن طرف یا تبلیغات آن طرف. ما باید راه مستقیم اسلام را بگیریم و مطالعات اسلامی داشته باشیم، یا از کسانی که مطالعات اسلامی دارند یاد بگیریم که آیا سرمایه‌داری تا چه حدود در اسلام قبول شده است و اسلام درباره‌ی او چه می‌گوید، و کمونیست را اصل اسلام قبول دارد یا قبول ندارد. اگر یک مکتب انحرافی، ما را تحت تأثیر خودش قرار بدهد، ما از اسلام غافل شده‌ایم. حسن نیت داریم، خیلی هم میل داریم که ملت چه باشد، صلاح این است که امروز چه جور بشود، صلاح برای اینکه اسلام تقویت بشود این است که امروز چه جور بشود. همه اطراف مسئله مطالعه نمی‌شود که ببینند آن صلاح آخری، آنکه اسلام گفته است، این یک مطلبی است از خداست. خدا این طور نیست که در نظر نگرفته باشد که مصلحت چی است برای یک ملت، یا برای یک جمعیت مصلحت چی است و مصلحت حالا باید این باشد، آن وقت آن باشد. آنجاهایش هم که مصلحتی در تغییرات بوده است، خدا گفته است آنها را. احکام ثانویه برای همین معناست که گاهی یک مسائلی در جامعه‌ها پیش می‌آید که باید یک احکام ثانویه‌ای در کار باشد، آن هم احکام الهی است، منتها احکام ثانویه‌ی الهی است. ما باید درصدد این معنا باشیم که اگر رأی به یک پیشنهادی می‌دهیم، توجه بکنیم که ما تحت تأثیر یک مکتبی از مکتب‌های دنیا واقع نشویم. ما تحت تأثیر قرآن باشیم، تحت تأثیر احادیث از ناحیه‌ی پیغمبر - صلی

اللّه علیه و آله - اگر این طور بشود کارها زودتر می‌گذرد و کارها بهتر می‌گذرد؛ و نظر مردم به شما، همان نظری است که حالا هست. اگر ده مرتبه این طور اتفاق بیفتد که یک عده‌ای که اکثریت فرض کنید هستند، اینها یک چیزی بگویند، یک عده‌ای هم در اقلیت باشند چیز دیگر بگویند، برود در شورای نگهبان و رد کند، اکثریت را رد کند، نقض کند، اگر چندین دفعه این طور بشود مردم آزرده می‌شوند؛ یعنی آن شناخت مردم از شما ممکن است یک وقت خدای نخواسته، تغییر بکند و این از بزرگ‌ترین خطرهایی است که برای مجلس اسلامی است و برای اسلام است.[۱]

آفات یک‌بُعدی نگریستن به اسلام

به نظر امام خمینی﵀ بسیاری از اندیشمندان اسلامی از آسیب تحویلی‌نگری مبرا نبوده و با فروکاستن اسلام به علایق و دانش‌های تخصصی خود به تفسیر و تأویل تمامی آیات قرآن کریم و معارف اسلامی بر اساس تعلقات دانشی خود پرداختند و به دلایل مختلفی گروه‌های دیگر را با روش‌های مختلف طرد و نفی کردند. امام﵀ با نگاهی آسیب‌شناسانه به وضعیت علم در تمدن اسلامی، نمونه‌های فراوانی را از این تحویلی‌نگری معرفی کرده است.[۲] برای مثال، عرفا همه‌ی معارف اسلام را به بعد معنوی و اخروی تأویل کردند و از سایر شئون اجتماعی و زندگی دنیوی بازماندند و اهل فقه و شریعت را به قشری‌گری متهم کردند؛ ازسوی‌دیگر، برخی از فقها همه‌ی امور معنوی را تکذیب و دین را به اعمال و رفتار ظاهری فقه و شریعت محدود کردند.[۳] ایشان از این خطا، به‌عنوان فاجعه‌ای برای اسلام و انسان یاد می‌کنند:

یک فاجعه‌ای برای اسلام از اول تا حالا بوده و آن فاجعه اینکه اسلام را نشناخته‌اند.

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۱۱، ص۶۸.
۲.. امام خمینی، چهل حدیث، حدیث ۲۴، ص۳۹۰.
۳. صحیفه‌ی امام، ج۳، ص۲۲۰-۲۱۹.؛ همان، ج۴، ص۱۱-۶.

کسانی که بحث از اسلام کردند، چه در سابق و چه در لاحِق، اینها اسلام را با همه‌ی ابعادش نشناختند. هرکسی در یک بُعدی از ابعاد اسلام نظر کرده است و همه‌ی مطالبی که در اسلام و در قرآن کریم بوده است، به همان معنایی که خودش ادراک کرده، برگردانده. سابق - در قرن‌های سابق - یک دسته متکلمین بوده‌اند که اینها روی فهم تکلم خودشان، روی فهم ادراک خودشان، اسلام را آن‌طور توجیه می‌کردند که خودشان فهمیده بودند. یک دسته فلاسفه بودند که روی فلسفه‌ای که آنها می‌دانستند، اسلام را به‌صورت یک فلسفه ادراک می‌کردند، خیال می‌کردند که مکتب فلسفی است. یک دسته عرفا و این طایفه بودند که اسلام را به فهم عرفانی توجیه می‌کردند و اسلام را کأنه یک مکتب عرفانی می‌دانستند تا این زمان‌های آخر.[۱]

از آثار این تحدید می‌توان امور زیر را برشمرد: غربت و مظلومیت دین و عدم شناخت جامع دین و درنتیجه معطل‌ماندن بسیاری از معارف اسلامی،[۲] عدم شکوفایی ابعاد مختلف دین که برای سعادت و هدایت انسان مهم است، مغفول‌ماندن ابعاد سیاسی اسلام و جدایی دین از سیاست به جهت فهم‌های فردگرایانه یا عرفان‌زده از دین.[۳]

به نظر امام رحمه‌الله:

هر طایفه روی ادراک خودش، روی علم خودش، اسلام را مطالعه می‌کرده و همه‌ی آیات قرآن را و همه‌ی اخبار پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام را روی آن ادراک خودش و برداشتی که خودش کرده بوده است از اسلام، روی آن برداشت حساب می‌کرده؛ همه‌ی اوراق را برمی‌گردانده به آن ورقی که خودش فهمیده است و لهذا از این بُعدی که اسلام دارد، که بُعد دنیایی‌اش و حکومتش است، آنجا وقتی که ببینید هیچ خبری نیست؛ همه‌ی آن، مسائل فلسفی و عرفانی است اما وظیفه‌ی مردم حالا که دارند زندگی می‌کنند،

۱.. همان، ج۴، ص۶.
۲. همان، ج۳، ص۲۲۵.
۳. همان، ج۳، ص۲۲۷؛ همان، ج۱۰، ص۴۵۹.

چیست و کیفیت حکومت اسلام چه حکومتی است و مردم چه‌جور باید برخورد داشته باشند با طبیعت، هیچ در کلمات آنها دیده نمی‌شود.[۱]

و مع الأسف ما همیشه یعنی اسلام همیشه مبتلا بوده به این یک طرف دیدن‌ها؛ همیشه مبتلا بوده. اینکه در روایت است که اسلام غریب است، از اول غریب بوده و الآن هم غریب است، برای اینکه غریب آن است که نمی‌شناسند او را. در یک جامعه‌ای هست او؛ اما نمی‌شناسند، نمی‌شناسند اسلام را، هیچ وقت شناخته نشده به آن طوری که باید باشد. مگر پیش خودمان، همیشه یک ورق را گرفته‌اند، آن ورق دیگر را حذفش کرده‌اند؛ یا مخالفت با آن کرده‌اند. یک مدت زیادی گرفتار عرفا ما بودیم، اسلام گرفتار عرفا بود. آنها خدمتشان خوب بود؛ اما گرفتاری برای این بود که همه چیز را برمی‌گردانند به آن ور. هر آیه‌ای دستشان می‌آمد می‌رفت آن طرف. مثل تفسیر ملا عبدالرزاق. خوب بسیار مرد دانشمندی، بسیار مرد با فضیلتی [است] اما همه‌ی قرآن را برگردانده به آن طرف؛ کأنّه قرآن با این کارها کار ندارد. یک وقت هم گرفتار شدیم به یک دسته دیگری که همه‌ی معنویات را برمی‌گردانند به این، اصلاً به معنویات کار ندارند؛ کأنّه اسلام آمده برای اینکه [دنیا را بگیرد] اسلام هم طریقه‌اش مثل هیتلر که او آمد که دنیاگیری کند و کشورگشایی کند، اسلام هم آمده کشورگشایی کند! عرض می‌کنم هرچه مربوط به زندگی است و هرچه مربوط به طبیعت است و هرچه اینها را گرفته‌اند؛ هرچه معنویات است برگردانده‌اند به این طرف. بعضی از تفسیرها، بعضی از اشخاصی که می‌خواهند اظهار فضیلت مثلاً بکنند، ملاحظه کنید همه‌ی مسائل را برگردانده‌اند به این آب و خاک؛ همه چیز را فدای حیوانیت کرده‌اند. عرفا همه چیز را فدای انسانیت کرده‌اند، خوب، باز او، باز او اما اینها غفلت از آن کرده‌اند. اسلام همه چیز [است] آقا. اسلام آمده انسان درست کند و انسان همه

---

۱. همان، ج٤، ص٧.

چیز است؛ همه‌ی عالم است انسان. آن که مربّی انسان است باید همه‌ی عالم را آشنا بر آن باشد و انسان را به همه‌ی مراتب آن آشنا باشد تا بتواند این انسان را به مدارجی که دارد برساند؛ اسلام را به همه‌ی جهاتش بشناسد.[۱]

یکی می‌آید چهار تا از جنگ‌های اسلام را بررسی می‌کند، بعد می‌شود اسلام‌شناس! خوب، تو جنگ‌شناسی، از اسلام بگو من این ورقش را می‌شناسم. فقیه حق ندارد بگوید که من اسلام‌شناسم. فقیه باید بگوید من فقه‌شناسم، من فقه اسلام را می‌شناسم؛ آنی که از همه بهتر می‌داند همان است که فقه اسلام را می‌داند. فیلسوف حق ندارد بگوید من اسلام‌شناسم، این بگوید من یک قسمی از مثلاً معقولات اسلام را ادراک کردم. آن هم که حکومت اسلامی را بررسی کرده و اطلاع پیدا کرده که وضع حکومت چه بوده او حق ندارد بگوید من اسلام‌شناسم، بگو من حکومت اسلام‌شناسم. ادعای اسلام‌شناسی جز برای آن که همه‌ی جهات اسلام را بداند چه جوری است و همه‌ی مراتب معنویت اسلام و مادیت اسلام را بداند آن می‌تواند بگوید من اسلام‌شناسم. علی بن ابی‌طالب اسلام‌شناس بود، در عملش هم آن طور بود که عملش هم اعجاز است، یک موجود[ی]، یک معجزه‌ای بود. و لهذا می‌بینید که فقها حضرت امیر را از خودشان می‌دانند، خطبا هم از خودشان می‌دانند، بهلوان‌ها هم از خودشان می‌دانند؛ زورخانه‌کارها هم از خودشان. زورخانه‌کارها وقتی اینجا می‌آیند، همه دم از علی است؛ شما هم همین طور. یک موجود اعجوبه‌ای بوده است که همه کس او را از خودش می‌دانسته، از همه بوده و از هیچ کدام نبوده. از همه بوده، برای اینکه هر کدام یک جهت علی را توجه به آن داشته، آن که خوب توجه دارد، از این جهت، از آن جهتش از شما هم بوده، از این جهتش از یک دسته دیگر هم بوده. نبوده، از باب اینکه یک جهت نبوده، همه چیز بوده، کی هست که همه چیز باشد.

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۸، ص۵۳۰.

انبیا آمدند که بفهمانند به ما که قضایا چه هست. ما همه حیران، سرگردان. همه‌ی عالم سرگردان‌اند نمی‌دانند قضایا چیست. اینهایی که ادعای انسان‌شناسی و اسلام‌شناسی می‌کنند ادعاست! کی «انسان» را می‌شناسد، و کی «اسلام» را؟ یک پرده‌هایی، یک ورق‌های بسیار مختصری، از انسان، یک ورق‌های بسیار مختصری از اسلام، وقتی که کسی بشناسد، خیال می‌کند «انسان» را شناخته؛ «اسلام» را شناخته. انسان به معنای حقیقی انسان، به آن معنایی که «انسان» است، جز ذات مقدس حق، و آنهایی که ملهم‌اند به الهام او، کسی نمی‌شناسد.[۱]

چه بسا انسان یک عمر در ریا بوده و خودش نفهمیده. یک عمر هر عملی کرده ریا بوده است، و نفهمیده خودش ریاست. این قدر دقیق است که خود آدم هم نمی‌فهمد! موازین دارد برایش. آنهایی که اهل عمل هستند موازین تعیین نکردند که ما بفهمیم که چه هستیم و خودمان را تشخیص بدهیم. در علم انبیا که علم انسان‌سازی است، موازین دارد اینها. اسلام را به این زودی نمی‌شود شناخت. اسلام را با دو تا جنگ نمی‌شود [شناخت.] اسلام جنگ نیست. جنگ به اسلام مربوط نیست. مکتب اسلام - اینکه حالا به آن گفته می‌شود «مکتب» - این یک چیزی است که مقدمه برای آن مکتبی است که اسلام دارد. آن مکتب را من و تو نمی‌شناسیم. چنانکه انسان را ما نمی‌شناسیم. آنکه می‌شناسیم همین موجود طبیعی است. این «انسان» نیست. از «عَلَق» می‌آید یک قدری بالاتر، می‌آید یک قدری بالاتر، تا می‌شود حیوان. این حیوانی‌اش خیلی طولانی است. این مقام «حیوانیت» خیلی طولانی است. و انسان ممکن است تا آخر عمرش در همین حیوانیت متوقف شده باشد. تا قرائت به اسم «رب» نباشد فایده ندارد. همه چیز باید به اسم رب باشد.[۲]

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۸، ص۳۲۶.
۲. صحیفه‌ی امام، ج۸، ص۳۳۰.

ایشان در یک بیان مفصلی این آفت بزرگ را این گونه توضیح می‌دهد:[۱]

بسیاری از زمان‌ها بر ما گذشت که یک طایفه‌ای فیلسوف و همان - عرض می‌کنم که - عارف و صوفی و متکلم و امثال ذلک که دنبال همان جهات معنوی بودند، اینها گرفتند آن معنویات را، هر کسی به اندازه ادراک خودش، و تخطئه کردند قشریون [را]. تمام ماعدای خودشان را قشری حساب کردند و تخطئه کردند بلکه وقتی دنبال تفسیر قرآن رفتند ملاحظه می‌کنیم که، تمام آیات را، اکثر آیات را برگرداندند به آن جهات عرفانی و جهات فلسفی و جهات معنوی، و به‌کلی غفلت کردند از حیات دنیاوی و جهاتی که در اینجا به آن احتیاج هست و تربیت‌هایی که در اینجا باید بشود؛ از این غفلت کردند. به حَسَب اختلاف مشربشان رفتند دنبال همان معانی بالاتر از ادراکِ - مثلاً - عامه مردم. و علاوه بر اینکه آن معانی را - مثلاً - تحصیل کردند، ماعدای خودشان را تخطئه کردند. و در همین اوان و همان عصر، یک دسته‌ی دیگری که اشتغال داشتند به امور فقهی و به امور تعبدی، اینها هم تخطئه کردند آنها را: یا حکم الحاد کردند، یا حکم تکفیر کردند، یا هرچه کردند، آنها را تخطئه کردند. و این هر دواش خلاف واقع بوده. اینها محصور کردند اسلام را به احکام فرعیه؛ و آنها هم محصور کرده بودند اسلام را به احکام معنویه، به امور معنویه و به ما فوق‌الطبیعه. آنها - به خیال خودشان - ما فوق‌الطبیعه همه‌ی جهات هست؛ اینها هم - به خیال خودشان - احکام طبیعت و فقه اسلامی و اینهاست و دیگران همه‌اش بی‌جهت است.

و اخیراً باز یک وضع دیگری پیدا شده است و آن اینکه اشخاصی پیدا شده‌اند، نویسنده‌هایی پیدا شده‌اند که متدین‌اند، خوب‌اند، خدمتگزارند، چنانچه آنها هم خوب‌اند، فقها هم خدمتگزار، متکلمین و فلاسفه هم خدمتگزار، اینها هم - همه

۱. صحیفه‌ی امام، ج۳، ص۲۲۱-۲۲۹.

هم - می‌خواستند به اسلام خدمت بکنند، می‌خواستند احکام اسلام را - او به حَسَب فهم خودش، او به حَسَب فهم خودش - برای مردم تشریح کنند و بیان کنند. حالا هم یک جمعی پیدا شده‌اند که اینها نویسنده‌اند و خوب هم چیز می‌نویسند لکن آیات قرآن را عکس آن چیزی که فلاسفه و عرفا آن وقت [مطرح] کرده بودند و همه مادیات را برمی‌گرداندند به معنویات، اینها تمام معنویات را به مادیات بر می‌گردانند، عکس آنها.

آنها می‌گفتند که اصلاً اسلام آمده است برای اینکه توحید و سایرِ - مثلاً - مسائل عقلی الهی را تعلیم بکند و سایر چیزها، همه مقدمه آن است و اینها را باید رها کرد و خُذِ الْغایات[1] باید شد. از این جهت اعتنا به فقه - البته نه همه، بعضی شان - به فقه و فقها و اعتنا به اخبار و اعتنا به ظواهر قرآن [و] کثیری از احکامی که در قرآن هست، اینها را کار نداشتند؛ رد نمی‌کردند لکن مثل رد کردن بود؛ همان کار نداشتن و بی‌طرف بودن و چی کردن و از آن طرف هم اصحاب اینها را تخطئه کردن و قشری خواندن اینها. این معنایش این بود که»ما نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ» و بعضی‌اش را نه، ما کار نداریم یا قبول نداریم.

جنبه‌ی مادیت، حالا که در دنیا غلبه پیدا کرده است به این سختی و دنیا با زرق و برق زیاد شده است و - عرض می‌کنم که - اصحاب دنیا خیلی زیاد شده‌اند، حالا هم یک دسته‌ای پیدا شده‌اند که اصل تمام احکام اسلام را می‌گویند برای این است که یک عدالت اجتماعی پیدا بشود؛ طبقات از بین برود. اصلاً اسلام دیگر چیزی ندارد؛ توحیدش هم عبارت از توحید در این است که ملت‌ها در زندگی توحید داشته، واحد باشند. عدالتش هم عبارت از این است که ملت‌ها همه به طور عدالت و به طور تساوی باهم زندگی بکنند؛ یعنی، زندگی حیوانی علی‌السواء! یک علفی همه بخورند

---

۱. خُذِ الغآیات وَ اتْرُک المبادی؛ به غآیات متوجه شو و مبادی را رها کن.

و علی‌السواء باهم زندگی بکنند و - عرض می‌کنم - به هم کار نداشته باشند، همه از یک آخوری بخورند. این همه آیاتی که وارد شده است راجع به معاد و راجع به - عرض می‌کنم - توحید، و آن همه براهینی که وارد شده است راجع به اثبات یک نشئه دیگری، اینها [را] آنی که متدین است غَمْضِ عین می‌کند، چشم‌هایش را از این آیات می‌پوشد و می‌رود سراغ آیات دیگر؛ آنی که خیلی تدینش قوی نیست تأویل می‌کند و همین.

در آن ایام جوانی، یک روز ما دیدیم دو - سه تا از این طلبه‌ها آمدند (که البته آن وقت هم اعوجاج داشتند اما این حرف‌ها خیلی پیدا نشده بود) یک چیز تازه‌ای آورده بودند، گفتند: ما یک چیز تازه‌ای فهمیدیم؛ گویا آن عبارت از این است که قیامت همین جا[ست]؛ هرچه هست همین است؛ اینکه قیامت است همین است. همین جا جزاست و همین جا، هر که هرچه هست؛ ختم می‌شود به همین. حیاتْ یک حیات حیوانی است و وقتی مُرد تمام است، مابقی‌اش همین جاست دیگر. نمی‌گفت قیامت را قبول ندارم، می‌گفت قیامت اینجاست. نه اینکه اصل آیات قیامت را من قبول ندارم، می‌گفت آیات قیامت هم مقصود همین جاست.

این طایفه‌ای که حالا پیدا شده‌اند و متدین‌اند و انسان به آنها علاقه دارد لکن اشتباه‌کارند، مشتبه‌اند، انسان وقتی نگاه می‌کند همه‌ی کتاب‌هایشان را و همه‌ی نوشته‌هایشان را، چیزهایی که در مجلات و در غیر مجلات نوشته‌اند و اینها، می‌بینند که اصلاً مطلبی نیست؛ اسلام آمده است که آدم بسازد یعنی یک آدمی که طبقه نداشته باشد دیگر، همین را بسازد؛ یعنی حیوان بسازد. اسلام آمده است که انسان بسازد اما انسان بی‌طبقه؛ یعنی همین؛ یعنی در این زندگی یک جور زندگی بکنند و در این عالم یک نحو زندگی بکنند؛ و یک دولت باشد و به اینها جیره بدهند، همه علی‌السّواء جیره بدهند، و همه هم خدمت دولت را بکنند و اینها.

اینها کانّه آیات و ضروراتی که در همه ادیان است، آنها را ندیده می‌گیرند. آیات را، آن

قدری را که دلشان خواست و می‌توانند، تأویل کنند به همین مطالب و آنهایی‌اش که دیگر نمی‌توانند تأویل کنند، اصلاً ذکری از آن نکنند، مَنْسی باشند. چنانچه آنها هم وقتی که هرچه از آیات را که می‌شد برگردانی به آن معنای عرفانی که آقا فهمیده است، ذکرش می‌کرد و برمی‌گرداند به همان معنای عرفانی. ملاحظه می‌فرمایید که در قضیه «موسی» و آن «خضر»، آنهایی که اهل این مطالب بودند چه مطالبی در اینجا گفته‌اند؛[1] از کجا گفتند، خوب خدا می‌داند!

خوب دیگر به این حد که انسان رسید؛ یعنی بعد از آنکه تمام توجه نفس به آن معانی غیبیه شد و به‌کلی از این تربیت زمینی غفلت کرد، اینهایی هم که ظاهر در یک مطلبی نیست به نظر او ظاهر می‌آید. به نظر او ظاهرش همین معناست و غیر از این معنا نیست. قضیه خضر و موسی ظاهرش همین معناست که مثلًا کذا. اصلاً وقتی که انسان اشتغال به یک علمی پیدا کرد و منحصر شد به آن و تمام توجهش انحصار به آن پیدا کرد، اصلاً قلب همچو می‌شود که همه‌اش عرفان می‌شود؛ دیگر کار به این ندارد که دنیا هم یک چیزی است و تربیت‌های دنیایی یک چیزی است، و عبادات هم یک مطلبی است و عرض می‌کنم که ادعیه هم یک مطلبی است، و اینها هم یک مطلبی. اینها برگشتش به همان معناست و در دلش غیر از این معنا نیست؛ و لهذا آن چیزهایی که بر خلاف اوست اصلاً ادراک نمی‌کند، همه اینها را برمی‌گرداند به آن مطلبی که در پیش خودش مسلّم است.

از این طرف هم - وقتی که افتاد از این طرف و دیگر غیر از این عالم ماده چیزی سرش نشد، ادراکش ناقص بود، نمی‌فهمید. اینها نمی‌فهمند چی هست؛ ادراکشان ناقص است. اینها اصحاب «برهان» نیستند که با برهان اثبات بشود فلان. اینها اصحاب «بیان»اند که دلشان می‌خواهد یک بیان قشنگی بکنند یا بیان چه‌ای بکنند.

---

۱. اشاره به آیات ۶۰-۸۲ سوره کهف.

اینها ادراک نمی‌کنند ماعدای اینجا را؛ و لهذا یا آیات را تأویل می‌کنند به فکر خودشان به همین زندگی حیوانی دنیایی؛ منتها این زندگی بی‌طبقه و مرفه و اینکه همه شان یک‌جور باشند و اینها - اگر امکان داشته باشد - و ماعدای این را یا قبول ندارند، و جرأت اینکه بگویند قبول نداریم ندارند، یا اگر قبول داشتند ضعیف است قبولشان. آنها نمی‌توانند درست ادراک بکنند آن مطلب را، یک چیز ضعیفی [می‌فهمند]، اینجا یک چیز قوی‌ای است در قلبش، آنجا یک چیز ضعیفی و یک چیز ناقصی در قلبش هست.

و باید گفت که اسلام بَدَأَ غریباً و...[1] » شده، حالا هم غریب است. از اول تا حالا اسلام غریب بوده است و کسی اسلام را نشناخته. آن عارفْ اسلام‌شناسی را به آن معانی عرفانیه و آن معانی غیبیه می‌داند، و این آدمی هم که حالا پیدا شده است و این اشخاصی هم که حالا در مجلات و اینها چیز می‌نویسند، اینها هم اسلام‌شناسی را عبارت از این می‌دانند که حکومتش چه جوری باشد و تربیتش و چیز ظاهریش چه جوری باشد و بخش عدالت باشد و - عرض می‌کنم که - همین که یک زندگی مادی طبیعی، وقتی به این رسید غایت اسلام حاصل است. اسلام غایتش این است که همین یک زندگی مرفه حیوانی باشد مثل سایر حیواناتی که در کوهستانها می‌چرند، به هم کار ندارند، هر کدام علف علی السواء می‌خورند؛ و مثل آن انسان‌هایی که - مثلًا - می‌گویند در اولها بوده است و همه از ماهیها علی السواء می‌گرفته‌اند و از دریاها ماهی می‌گرفته‌اند و از بیابانها آهو می‌گرفته‌اند، و یا حیوانات دیگر را می‌خوردند و به هم کار نداشته‌اند. آن مرتبه اعلایی بوده است که داشته؛ اسلام دنبال این است که آن پیدا بشود. اسلام آمده است و سایر مکاتب الهی آمده است که مردم را برگردانند به آن جور که زندگی یک زندگی مرفه حیوانی باشد. آنجا با ماهی دریا

---

۱. اشاره به حدیث نبویِ «انَّ الاسلامَ بَدَأَ غَریباً و سَیعُودُ غَریباً کمَا بَدَأَ، فَطوبی لِلْغُرَباء»؛ اسلام در آغاز غریب بود و باز به غربت بازگشت، خوشا به حال غریبان (مجلسی، بحار الانوار، ج۸، ص۱۲).

زندگی می‌کنند، اینجا با مرغ و ماهی! اما زندگی مرفهی باشد و - عرض می‌کنم که - عبا و کلاه انسان و علف انسان درست باشد. ماعدای این معارف الهیه، ماعدای این عالَم، مافوق این طبیعت، ادراک این را نمی‌توانند بکنند که مافوق این طبیعت چی است. یک عالمی است، چه جور عالمی است، نمی‌توانند ادراک بکنند. وقتی نتوانستند ادراک کنند، چه کنند؟!

بنا بر این شما آقایان که مشغول به تحصیل علوم هستید، نه آنها حق دارند به شما بگویند که به حَسَب واقع آن کسی که اسلام را می‌شناسد و می‌داند اسلام چی است، نه حق می‌دهد به آنها که بگویند این ریش و عمامه‌ها به درد نمی‌خورد و این درس‌ها دیگر به درد نمی‌خورد. این برای این است که اسلام را نشناخته‌اند. نه شما حق دارید که بگویید که این معانی معرفت و این - عرض می‌کنم - که معارف الهیه، اینها دیگر چی است. این هم برای این است که اگر یک همچنین چیزی بگویید شما هم مثل آنها هستید؛ نه هم حق دارند اینها - هر دو دسته - بگویند که آن حرف‌هایی که اینها می‌زنند که باید - عرض می‌کنم که - رفع ظلم بشود و عدالت بسط پیدا کند، شما می‌توانید تخطئه کنید. آن هم باید باشد. همه هست. محصور نیست اسلام به اینها. اسلام انسانی می‌سازد عدالت‌خواه و عدالت‌پرور، صاحب اخلاق کریمه، صاحب معارف الهیه؛ که وقتی که از اینجا رخت بربست و وارد شد در یک عالم دیگری، به صورت انسان باشد، آدم باشد.

آنهایی که آن طرف را می‌بینند و این طرف را نمی‌بینند ناقص‌اند - «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ، غَيرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيهِمْ»، غیرِ ضالین. در یک روایتی هست - من نمی‌دانم وارد است یا نه - هست؛ می‌گویند، نقل می‌کنند که قضیه «مغضوب عَلَيهِمْ» - به حَسَب قول مفسرین - عبارت از یهود است و ضالین عبارت از نصارا. در یک روایتی نقل می‌کنند - من نمی‌توانم تصدیق کنم، من نقل می‌کنم از آنهایی که نقل کرده‌اند - که رسول اللّه مثلًا فرموده است: «كانَ اخی موسی عَينُهُ اليمْنی عَمْياء و اخی عيسی

عَینُهُ الیسْری عَمْیاء، وَ انا ذُو العَینَینِ»[۱] آنهایی که می‌خواهند تأویل کنند، می‌گویند چون تورات بیشتر توجه به مادیات و امور سیاسی و دنیوی داشته است - یهود هم که می‌بینید دودستی چسبیده‌اند و دارند می‌خورند دنیا را و باز هم بسشان نیست، امریکا هم آنها دارند می‌خورند، ایران هم الآن آنها دارند [می‌خورند] باز هم بسشان نیست، همه جا و همه را می‌خواهند - و در کتاب حضرت عیسی [علیه السلام] توجه به معنویات و روحانیت بیشتر بوده است؛ از این جهت «عین یسرا»یش که عبارت از طرف طبیعتش است عَمْیا بوده است - البته من نمی‌توانم بگویم این از پیغمبر صادر شده لکن گفته‌اند این را - یعنی توجه به این جهت «یسار» که عبارت از «طبیعت» است نداشته و کم داشته است؛ و او هم به حَسَب شریعتش توجهش به مادیات زیاد بوده. «و أنا ذو العینین»، هم جهات معنوی، هم جهات مادی. شما احکامش را که ببینید شهادت بر این مطلب است. احکامش احکامِ - عرض می‌کنم که - سیاسیاتش [را] ملاحظه می‌کنید.

البته در اذهان بسیاری - بلکه اکثری، بیشتری از مردم، بیشتری از اهل علم، بیشتری از مقدسین - این است که اسلام به سیاست چه کار دارد؛ اسلام و سیاست اصلاً جداست از هم. همینی که حکومت‌ها میل دارند، همینی که از اول القا کرده‌اند این اجانب در اذهان ما و حکومت‌ها در اذهان ما که اسلام به سیاست... آخوند چه کار دارد به سیاست. فلان آخوند را وقتی عیبش را می‌گیرند می‌گویند: آخوند سیاسی است! اسلام را می‌گویند از سیاست کنار است؛ دین علی‌حده است، سیاست

---

۱. برادرم موسی چشم راستش نابینا بود و برادرم عیسی چشم چپش، و من هر دو چشمم بیناست. منسوب به پیامبر ﷺ. امام خمینی در کتاب سر الصلاة این روایت را نقل فرموده در تفسیر آن نوشته‌اند: «جناب موسی را کثرتْ غلبه بر وحدت داشت، و جناب عیسی را وحدت غالب بر کثرت بود؛ و رسول ختمی را مقام برزخیت کبرا [بود] که حد وسط و صراط مستقیم است». امام خمینی، سر الصلاة، معراج السالکین و صلاة العارفین، ص۹۲).

علی‌حده. اینها اسلام را نشناخته‌اند. اسلامی که حکومتش تشکیل شد در زمان رسول اللّٰه و باقی ماند حکومت - به عدل یا به غیر عدل. زمان حضرت امیر بود، باز حکومت عادله اسلامی بود؛ یک حکومتی بود با سیاست، با همه جهاتی که بود. مگر سیاست چی است؟ روابط ما بین حاکم و ملت، روابط ما بین حاکم با سایر حکومت‌ها - عرض می‌کنم که - جلوگیری از مفاسدی که هست، همه اینها سیاساتی است که هست. احکام سیاسی اسلام بیشتر از احکام عبادیش است. کتاب‌هایی که اسلام در سیاست دارد بیشتر از کتاب‌هایی است که در عبادت دارد. این غلط را در ذهن ما جاگیر کردند. حتی حالا باورشان آمده است آقایان به اینکه اسلام با سیاست جداست. این یک احکام عبادی است که بین خودش است و خدا. شما بروید توی مسجدتان و هرچه می‌خواهید دعا کنید، هرچه می‌خواهید قرآن بخوانید، حکومت‌ها هم به شما کار ندارند؛ اما این اسلام نیست. اسلام در مقابل ظَلَمه ایستاده است؛ حکم به قتال داده، حکم به کشتن داده است. در مقابل کفار و در مقابل متجاسرین و کسانی که [طاغی] هستند احکام دارد. این همه احکام در اسلام نسبت به اینها هست، این همه احکام - حکم به قتال، حکم به جهاد، حکم به اینها هست؛ اسلام از سیاست دور است؟! اسلام فقط تو مسجد رفتن و قرآن خواندن و نماز خواندن است؟! این نیست؛ این احکام را دارد و باید این احکام هم اجرا بشود.

از آن طرف هم بخواهند بگویند که خوب چرا می‌روید توی مسجد؟ اصلاً نماز و اینها یعنی چه؟ این هم غلط است. اسلام نماز دارد: بُنِیَ الإسلامُ عَلَی الصّلاة[1]؛ نماز دارد، فقط دنیا نیست و زندگی حیوانی تا تو بگویی که وقتی من زندگی‌ام درست شد دیگر نماز را می‌خواهم چه کنم، دیگر دعا می‌خواهم چه کنم. اگر

۱. منقول از امام باقر علیه‌السلام که «اسلام بر پنج چیز بنا شده: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت، و به هیچ چیز چون ولایت دعوت (و تأکید) نشده است» (کلینی، اصول کافی، ج۲، ص۱۸).

ماعدای این عالم را کسی انکار بکند حق با او است؛ وقتی ماعدایی نباشد، اصلاً هیچ یک از این مسائل دیگر نباید باشد؛ اما وقتی که یک ماعدایی هست، وقتی برهان قائم است، ادیان همه قائلند، برهان قائم است بر اینکه یک عالم دیگری ماورای این عالم طبیعت هست، آن وقت همان طوری که عالم طبیعت باید با ابزار خودش درست بشود و عدالت اجتماعی در بین مردم جریان پیدا کند و حکومت عادله بسط عدل بدهد در بین مردم و اینجا را - این عالم را - تنظیمش بکند، این اگر واقف بود تا همین حدود هیچ مانعی نداشت یا حکومت وقتی این کار را کرد تمام است مطلب؛ اما بعد از اینکه به برهان و به ضرورت همه ادیان: ماعدای این عالم هست، ماعدای اینجا یک زندگی ابدی هست، آنجا هم یک ابزاری دارد، زندگی آنجا هم یک ابزاری دارد، یک چیزهایی دارد برای زندگی آنجا. این را انبیا آورده‌اند. دعا و ذکر و قرآن و نماز و همه اینها ابزار آنجاست. این احکام عبادی - اینها ابزاری است برای زندگی آن طرف؛ معارف الهیه یک شیئ است برای زندگی آن طرف، برای نورانیت آن طرف.

پس این‌هایی که این طرف افتاده‌اند حق ندارند تخطئه کنند آن طرفی‌ها را. و اشکال به آنها تخطئه است و انحصار است. آنهایی هم که آن طرفی‌اند حق ندارند آنها را که می‌گویند باید عدالت اجتماعی در بین مردم باشد، باید با ظلم و با تعدی و اینها مبارزه کرد، حق ندارند [تخطئه] کنند که بگویند نه ما تکلیفمان این است که بنشینیم و درس بخوانیم. نه، همه مسلمان‌ها تکلیفشان این است که هم عمل بکنند هم علم پیدا بکنند؛ هم عمل داشته باشند هم معارضه با ظلم و با اجحاف به اندازه قدرتشان بکنند. و اگر این تکلیف را همه مردم عمل می‌کردند امکان نداشت که یک دولتی بتواند در بین ملت خودش تعدی بکند، یا یک دولت دیگری بتواند به دولت دیگر تعدی بکند. همه اینها برای این است که پشتوانه این اشخاصی که حکومت‌ها به دستشان هست ملت نیست. ملت راهش علی حده است، اینها راهشان علی حده.

اینها یک‌جوری نکرده‌اند با مردم که ملت همراهشان باشد، اینها یک کاری کرده‌اند که ملت‌ها مخالفشان هست.[۱]

ریشه‌یابی تاریخی یک بعدی‌نگری به اسلام

حضرت امام خمینی در تحلیل یک بُعدی شدن اسلام و غفلت از همه بخش‌های آن به عنصر «نقش زورمداران» اموی و عباسی و پس از آن جریان استبداد و استکبار عنایت دارد و به طور مستوفی به تحلیل آن پرداخته است:

اینها از اسلام می‌ترسند اینها. تا حالا اسلام را اصلاً نمی‌دانستند چه هست. بعضی که آمده بودند؛ از خارج آمده بودند، گفتند در فلان جا اصلاً اسلام را نشنیده بودند. اصلاً اسم اسلام را نشنیده بودند. آنجایی هم که اسم اسلام را شنیدند، معنای اسلام را نمی‌دانند. در ممالک خودمان هم که اسلامی هستند، اسلام را یک نیمه‌ای از آن، یک جزئی از آن را اطلاع دارند. اسلام را اطلاع ندارند. اسلام‌شناسهای ما هم یک ورقی از اسلام را اطلاع دارند. اسلام به آن طوری که هست نگذاشتند تا حالا ظهور پیدا بکند. کوشش‌های دائمی خلفای بنی امیه، خلفای بنی عباس، بعد هم خلفای دیگر و سلاطین و سلاطین ایران بالخصوص و بعد هم در عصرهای ما که مطلع هستید، این دودمان فاسد؛ این پدر و پسر فاسد کوشش کردند به اینکه اسلام را نگذارند اصلاً ظهور پیدا بکند. و این عمده تبلیغات خارجی بوده است. دست‌های خارجی که با مطالعات فهمیده بودند که اگر اسلام تحقق پیدا بکند دست آنها کوتاه می‌شود، نگذاشتند که اسلام به آن طوری که هست تحقق پیدا بکند. اسلام را محصورش کردند در مدرسه‌ها و در مساجد. آن هم، همان جهات عبادی‌اش را، که اگر فرض کنید از یک ملایی هم پرسیده می‌شد، همان جهات عبادی را توجه به آن داشت. آن جهات دیگر توجه به آن نشده بود. در کتاب‌ها هست؛ اما در کتاب‌ها

۱. صحیفه‌ی امام، ج۳، ص۲۲۱-۲۲۹.

مدفون شده بود اسلام. کتاب‌های علمی ما همه ابـواب اسـلام در آن هسـت. همـان طوری کـه ابـواب عبـادات و وظـایف عبـادی هسـت، ابـواب حکومـت و وظـایف حکومت و جزائیات و قضا و همه اینها، چیزهایی که مربـوط بـه حکومـت اسـت در کتاب‌های ما هست. لکن همان جا مدفون شده است. فقط توی کتاب است.

اسلامی که آمده است برای اینکه در خارج یک وجود عینـی پیـدا بکنـد و مـردم را در خارج تربیت بکند. تربیت همه‌جانبه در قطب‌های مختلـف، در بعـدهای مختلـف؛ یعنی آن طوری که انسان هست. انسان؛ این هیکل موجود، ایـن جثـه موجـود، و ایـن حواس موجودی که ما احساسش می‌کنیم. این انسان نیست. به این معنـا حیوانـات و انسان مثل هم هستند. همه مادی هستند. همه این نحو ادراکـاتی [دارنـد] منتهـا یـک قدری کم و زیاد.

یک بعد انسان عبارت از ایـن موجـود فعلـی کـه دارای ایـن حـواس و دارای خـواص هست، بعدهای دیگرش اصلاً به آن توجه نشده است و یا کم شده است. مع الأسـف ما در دو زمان مبتلای به دو طایفه بودیم. در یک زمان ما مبتلا بودیم به یـک جمعیتـی که قرآن را وقتی که نگاه می‌کردند و تفسیر می‌کردند و تأویل می‌کردنـد، اصـلاً راجـع به آن جهت بعد مادیش، بعد دنیاییش توجه نداشتند. تمام را بر می‌گرداندنـد بـه یـک معنویاتی. حتی قتال وقتی که در قرآن واقع شده بود اینها قتال با مشـرکین را تأویـل بـه «قتال با نفس» می‌کردند.

چیزهایی که مربوط به زندگی دنیایی بود تأویل می‌کردند بـه یـک «معنویـات». اینهـا یک بعد از قرآن را ادراک کرده بودند و آن بعد معنویش البته به طریـق نـاقص. آن بعـد معنویش بود و همه جهات را به همان بعد برمی‌گرداندند. و ما بعدها مبتلا شدیم یک عکس العملی در مقابل آن که فعلًا الآن هست. و از مدتی پیش این معنا تحقـق پیـدا کرده که در مقابل آن طایفه‌ای که قرآن را و احادیـث را تأویـل می‌کردنـد بـه «مـاورای طبیعت» و به این زنـدگی دنیـا اصـلاً توجـه نداشـتند. بـه حکومـت اسـلامی توجـه

نداشتند. و به جهاتی که مربوط به زندگی است توجه نداشتند. این طایفه دوم عکس کردند. معنویات را فدای مادیات کردند. آنها مادیات را فدای معنویات کرده بودند و اینها معنویات را فدای مادیات کردند. هر آیه‌ای که دستشان می‌رسد و بتوانند، تأویل می‌کنند به یک امر دنیایی. کانّه ماورای دنیا چیزی نیست. آنها کانّه در نظرشان ماورای عالم غیب چیزی نبود. آنها در یک حدودی که خودشان داشتند درست بود حرفشان. اینها اعتقادشان این است. یا مسائلی که طرح می‌کنند این است که ماورای این عالم خبری نیست. همه‌ی مسائل را فدای همین عالم می‌کنند.[1]

تقابل اسلام ناب و اسلام آمریکایی

بر اساس همین تحلیل جامع از تاریخ اسلام و نقش زورمداران در تحریف دین و بهره‌گیری ازآن، ایشان دوگانه‌ی «اسلام انبیا» و «اسلام راحت‌طلب» و دوگانه‌ی «اسلام ناب محمدی» و «اسلام آمریکایی» را مطرح می‌کند.

ایشان درباره‌ی دوگانه‌ی اسلام انبیا - اسلام راحت‌طلب می‌فرماید:

«از صدر اسلام تاکنون دو طریقه، دو خط بوده است: یک خط، خط اشخاص راحت‌طلب که تمام همّشان به این است که یک طعمه‌ای پیدا بکنند و بخورند و بخوابند و عبادت خدا هم آنهایی که مسلمان بودند، می‌کردند؛ اما مقدم بر هر چیزی در نظر آنها راحت‌طلبی بود. در صدر اسلام، از این اشخاص بودند. وقتی که حضرت سیدالشهدا - سلام اللّه علیه - می‌خواستند مسافرت کنند به این سفر عظیم، بعضی از اینها نصیحت می‌کردند که برای چه، شما اینجا هستید، مأمونید و حاصل، بنشینید و بخورید و بخوابید... اسلام را خلاصه کرده بودند در عبادات؛ مثلًا، نماز و روزه و امثال اینها. برای اسلام هم غیر از این، خیلی، نه اطلاعات صحیح داشتند و نه ارزشی قائل بودند.

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۱۱، ص۲۱۵-۲۱۷.

یک دسته دیگر هم انبیا بوده‌اند و اولیای بزرگ. آن هم یک مکتبی بود و یک خطی بود؛ تمام عمرشان را صرف می‌کردند در اینکه با ظلم‌ها و با چیزهایی که در ممالک دنیا واقع می‌شود، همّشان را اینها صرف می‌کردند در مقابله با اینها... این دو رشته از اول خلقت تا حالا بوده است؛ رشته‌ی تعهد به اسلام و ایستادگی در مقابل ظلم و ستم و دیکتاتوری و قدرت‌های شیطانی و سازش.[۱]

ریشه محتوایی این بحث نزد امام خمینی به اولین سند مبارزاتی که از ایشان به تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳ باز می‌گردد که در آن اشاره به دوگانه‌ی «قیام لله - قیام برای نفس» می‌کنند. در واقع ایشان در این بازه تأکید بر دو نوع اسلام دارند: اسلامی واقعی که برای خدا قیام می‌کند، اسلامی ظاهری که برای نفسش قیام می‌کند.

قال اللّه تعالی: **قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنى وَ فُرادى.**[۲] ... این کلمه تنها راه اصلاح دو جهان است. قیام برای خداست که ابراهیم خلیل الرحمن را به منزل خلّت رسانده... قیام للّه است که موسی کلیم را با یک عصا به فرعونیان چیره کرد... قیام برای خداست که خاتم النبیین - صلی اللّه علیه و آله - را یک تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد...

خودخواهی و ترک قیام برای خدا ما را به این روزگار سیاه رسانده و همه جهانیان را بر ما چیره کرده و کشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران درآورده. قیام برای منافع شخصی است که روح وحدت و برادری را در ملت اسلامی خفه کرده. قیام برای نفس است که بیش از ده میلیون جمعیت شیعه را به طوری از هم متفرق و جدا کرده که طعمه مشتی شهوت‌پرست پشت میزنشین شدند. قیام برای شخص است که یک

---

۱. بیانات در دیدار با اعضای ستاد جهاد سازندگی، ۱۳۶۰/٤/۸ (صحیفه‌ی امام ج۱٤، ص۵۱۹).

۲. سبأ: آیه ٤٦. «ای رسول، بگو به امت، که من به یک سخن شما را پند می‌دهم؛ و آن سخن این است که شما خالص برای خدا، دو نفر دو نفر باهم یا هر یک تنها، قیام کنید».

نفر مازندرانی بی‌سواد[۱] را بر یک گروه چندین میلیونی چیره می‌کند که حَرْث و نسل آنها را دستخوش شهوات خود کند.

امام راحل سال ۱۳٦۲ برای اولین بار اصطلاح اسلام امریکایی را به کار برده است و مجموعه اسلام‌های ادعایی و انحرافی را در چارچوب این اصطلاح به عمق گفتمانی جامعه وارد کرده است:

اگر همه شما باهم نباشید و از باطن بپوسید، شک نکنید که بعد از چندی همان مسائل سابق به یک صورت بدتری پیش خواهد آمد؛ همان اسلام شاهنشاهی دوباره برمی‌گردد. آنها می‌دانند که باید بگویند اسلام، امریکا هم برای اسلام دلش می‌سوزد؛ اما اسلام امریکایی در زمان شاه هم بود، اسلام امریکایی بود، کسی حق نداشت دخالت در هیچ امری بکند. اسلام امریکایی این بود که مُلّاها باید بروند درسشان را بخوانند، چکار دارند به سیاست. با صراحت لهجه می‌گفتند. از بس تزریق شده بود در این مغزها باورشان آمده بود که ما باید برویم توی مدرسه درس بخوانیم، چکار داریم به اینکه به ملت چه می‌گذرد؛ آن امر مردم، امر حکومت با قیصر(پادشاه) است به ما چه ربطی دارد.[۲]

اینها برای اینکه، نگذارند اسلام از چارچوب ایران بیرون برود، و اگر بتوانند در خود ایران هم منحرف کنند اذهان را، الآن دارند کوشش می‌کنند و می‌خواهند که، مقصد اولشان است که ایران ساقط بشود و یک «جمهوری اسلامی امریکایی» پیش بیاید؛ البته دیگر سلطنت‌طلبی توی کار نیست، جمهوری اسلامی هم اسمش را می‌گذارند اما جمهوری اسلامی از قسم امریکایی‌اش، آنی که بعضی‌ها هوسش را دارند، این را که ان شاء اللّه موفق نمی‌شوند».[۳]

---

۱. رضا خان پهلوی

۲. بیانات در جمع مسئولان نظام و اقشار مختلف مردم، ۱۳٦۲/٤/۲۱ (صحیفه‌ی امام، ج۱۷، ص٥۳٤).

۳. بیانات در جمع اعضای ستاد انقلاب فرهنگی، ۱۳٦۲/٦/۱٥ (صحیفه‌ی امام، ج۱۸، ص۱۰۸).

ایشان در سال ۱۳٦٦ نیز از دوگانه‌ی «اسلام راستین - اسلام امریکایی» و «اسلام پابرهنگان - اسلام امریکایی» استفاده کرده‌اند دوگانه‌هایی که بعدها با دوگانه‌ی «اسلام ناب» و «اسلام امریکایی» تکمیل شد:

«خداوند بزرگ را سپاس می‌گزاریم که دشمنان ما و مخالفین سیاست اسلامی ما را از کم‌عقلان و بی‌خردان قرار داده است، چرا که خودشان هم درک نمی‌کنند که حرکت‌های کورشان سبب قوّت و تبلیغ انقلاب ما و معرف مظلومیت ملت ما گردیده است و در هر مرحله‌ای سبب ارتقای مکتب و کشورمان را فراهم کرده‌اند که اگر از صدها وسیله تبلیغاتی استفاده می‌کردیم و اگر هزاران مبلّغ و روحانی را به اقطار عالم می‌فرستادیم تا مرز واقعی بین اسلام راستین و اسلام امریکایی و فرق بین حکومت عدل و حکومت سرسپردگان مدعی حمایت از اسلام را مشخص کنیم، به صورتی چنین زیبا نمی‌توانستیم، و اگر می‌خواستیم پرده از چهره‌ی کریه دست‌نشاندگان آمریکا برداریم و ثابت کنیم که فرقی بین محمدرضا خان و صدام امریکایی و سران حکومت مرتجع عربستان در اسلام‌زدایی و مخالفتشان با قرآن نیست و همه نوکر امریکا هستند و مأمور خراب کردن مسجد و محراب و مسئول خاموش نمودن شعله فریاد حق‌طلبانه ملت‌ها، باز به این زیبایی میسر نمی‌گردید.[۱]

مصلحت نظام و مردم از امور مهمه‌ای است که مقاومت در مقابل آن ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمان‌های دور و نزدیک زیر سؤال برد، و اسلام امریکایی مستکبرین و متکبرین را با پشتوانه میلیاردها دلار توسط ایادی داخل و خارج آنان پیروز گرداند.[۲]

---

۱. پیام به سرپرست حجاج ایرانی به مناسبت فاجعه‌ی خونین مکه و کشتار زائران ایرانی توسط ماموران آل سعود، ۱۳٦٦/۵/۱۲ (صحیفه‌ی امام، ج۲۰، ص۳۵۰).

۲. نامه به مسئولین نظام در مورد تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳٦٦/۱۱/۱۷ (صحیفه‌ی امام، ج۲۰، ص٤٦٥).

ایشان در همان سال از واژه‌ی «اسلام ناب»در تقابل معنایی با اسلام آمریکایی نیز استفاده می‌کند:

خداوندا! امروز تمامی قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها مصمم شده‌اند تا ریشه اسلام ناب رسول گرامی‌مان ﷺ را قطع کنند. بارالها! امروز صدامیان با کینه‌ای که از دین تو دارند، دست در دست تمامی شیاطین جهان داده‌اند تا صدای اسلام محمدی را خاموش سازند. از تو می‌خواهم تا ما را در راهت صبورتر و شکیبایی خانواده‌های عزیز و بزرگوار شهدا، جانبازان، مفقودین و اسرامان را بیشتر گردانی.[۱]

حضرت امام﵀ در سال ۱۳۶۷ نیز از در ادامه‌ی تبیین تمایز حیاتی میان نسخه‌ی اصیل اسلام با گونه‌ی دروغین و فاقد ویژگی‌های اسلام زنده و پویا، از دوگانه‌ی «اسلام ناب - اسلام امریکایی» استفاده می‌کنند:

مردم شجاع ایران با دقت تمام به نمایندگانی رأی دهند که متعبد به اسلام و وفادار به مردم باشند و در خدمت به آنان احساس مسئولیت کنند، و طعم تلخ فقر را چشیده باشند، و در قول و عمل مدافع اسلام پابرهنگان زمین، اسلام مستضعفین، اسلام رنجدیدگان تاریخ، اسلام عارفان مبارزه جو، اسلام پاک طینتان عارف، و در یک کلمه، مدافع اسلام ناب محمدی ﷺ باشند. و افرادی را که طرفدار اسلام سرمایه‌داری، اسلام مستکبرین، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام منافقین، اسلام راحت‌طلبان، اسلام فرصت‌طلبان، و در یک کلمه، اسلام امریکایی هستند طرد نموده و به مردم معرفی نمایند.[۲]

همچنین در ادامه این پیام می‌فرمایند:

کشتار زائران خانه‌ی خدا توطئه‌ای برای حفظ سیاست‌های استکبار و جلوگیری از

---

۱. پیام به ملت ایران به مناسبت هفته دفاع مقدس، ۱۳۶۶/۶/۳۱ (صحیفه‌ی امام، ج۲۰، ص۳۹۲).
۲. پیام به ملت ایران به مناسبت انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۷/۱/۱۱ (صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۱۱).

نفوذ اسلام ناب محمدی ﷺ است... مگر مسلمانان جهان فاجعه قتل عام صدها عالم و هزاران زن و مرد فرقه‌های مسلمین را در طول حیات ننگین آل سعود و نیز جنایت قتل عام زائران خانه خدا را فراموش می‌کنند؟ مگر مسلمانان نمی‌بینند که امروز مراکز وهابیت در جهان به کانون‌های فتنه و جاسوسی مبدل شده‌اند، که از یک طرف اسلام اشرافیت، اسلام ابوسفیان، اسلام ملّاهای کثیف درباری، اسلام مقدس‌نماهای بی‌شعور حوزه‌های علمی و دانشگاهی، اسلام ذلت و نکبت، اسلام پول و زور، اسلام فریب و سازش و اسارت، اسلام حاکمیت سرمایه و سرمایه‌داران بر مظلومین و پابرهنه‌ها، و در یک کلمه «اسلام امریکایی» را ترویج می‌کنند؛ و از طرف دیگر، سر بر آستان سرور خویش، امریکای جهان‌خوار می‌گذارند.[۱]

همچنین در پیام قطع‌نامه این گونه می‌فرمایند:

مسئولین نظام ایرانِ انقلابی باید بدانند که عده‌ای از خدا بی‌خبر برای از بین بردن انقلاب هر کس را که بخواهد برای فقرا و مستمندان کار کند و راه اسلام و انقلاب را بپیماید فوراً او را «کمونیست» و «التقاطی» می‌خوانند. از این اتهامات نباید ترسید. باید خدا را در نظر داشت، و تمام همّ و تلاش خود را در جهت رضایت خدا و کمک به فقرا به کار گرفت و از هیچ تهمتی نترسید. امریکا و استکبار در تمامی زمینه‌ها افرادی را برای شکست انقلاب اسلامی در آستین دارند، در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها مقدس‌نماها را که خطر آنان را بارها و بارها گوشزد کرده‌ام. اینان با تزویرشان از درون محتوای انقلاب و اسلام را نابود می‌کنند. اینها با قیافه‌ای حق به جانب و طرفدار دین و ولایت همه را بی‌دین معرفی می‌کنند. باید از شرّ اینها به خدا پناه بریم. و همچنین کسانی دیگر که بدون استثنا به هرچه روحانی و عالِم است حمله می‌کنند و اسلام

---

۱. پیام به ملت ایران در سالگرد کشتار خونین مکه (قبول قطعنامه ۵۹۸)، ۱۳٦۷/٤/۲۹ (صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۸۱).

آنها را اسلام امریکایی معرفی می‌نمایند راهی بس خطرناک را مـی‌پوینـد کـه خـدای ناکرده به شکست اسلام ناب محمدی منتهی می‌شود. ما برای احقاق حقـوق فقـرا در جوامع بشری تا آخرین قطره خون دفاع خواهیم کرد.[۱]

با همین نگـاه اسـت کـه فرمایشـات امـام خمینـی﵀ در توصـیف اسـلام نـاب و امریکایی بهتر فهمیده می‌شود:

مردم شجاع ایران با دقت تمام به نمایندگانی رأی دهند که متعبد به اسلام و وفـادار بـه مردم باشند و در خدمت به آنان احساس مسئولیت کنند، و طعم تلـخ فقـر را چشـیده باشند، و در قول و عمل مدافع اسلام پابرهنگـان زمـین، اسـلام مستضـعفین، اسـلام رنجدیدگان تاریخ، اسلام عارفان مبارزه جو، اسـلام پـاک طینتـان عـارف، و در یـک کلمه، مدافع اسلام ناب محمدی - صلی اللّه علیه و آله و سلم - باشند. و افرادی را کـه طرفدار اسلام سرمایه‌داری، اسلام مستکبرین، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام منـافقین، اسلام راحت‌طلبان، اسلام فرصت‌طلبان، و در یک کلمـه، اسـلام امریکـایی هسـتند طرد نموده و به مردم معرفی نمایند.[۲]

تنها هنری مورد قبول قرآن است که صیقل دهنده اسلام نـاب محمـدی ﷺ اسـلام ائمه هدی﵈ اسلام فقرای دردمند، اسلام پابرهنگان، اسلام تازیانه خوردگانِ تـاریخِ تلخ و شرم‌آور محرومیت‌ها باشد. هنری زیبا و پـاک اسـت کـه کوبنـده سـرمایه‌داری مدرن و کمونیسم خون‌آشام و نابودکننده اسلام رفاه و تجمـل، اسـلام التقـاط، اسـلام سازش و فرومایگی، اسلام مرفهین بی‌درد، و در یک کلمه اسلام امریکایی باشد.[۳]

اسلام امریکایی در کلمات امام خمینی﵀ تنها پدیده‌ای بسیط و یگانه نیست بلکه

---

۱. پیام به ملت ایران در سالگرد کشتار خونین مکه (قبول قطعنامه ۵۹۸)، ۱۳٦۷/٤/۲۹ (صـحیفه‌ی امـام، ج۲۱، ص۸۷).

۲. صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۱۱؛ پیام به ملت ایران، ۱۳٦۷/۱/۱۱.

۳. صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۱٤٥؛ پیام به هنرمندان و خانواده شهدا، ۱۳٦۷/٦/۳۰.

مقوله‌ای است که خود انواع و گونه‌های متعددّی دارد که حضرت امام﵀ صریحا از آن نام برده است[۱]:

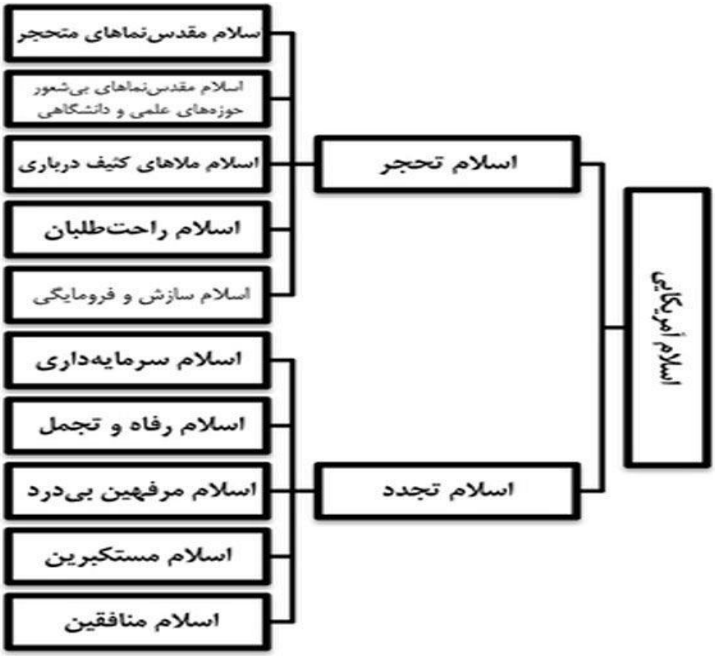

به طور خلاصه از منظر امام خمینی معارف دینی و شریعت اسلامی نه یک‌جانبه طرف رهبانیت و معنویت‌های خشک و انحرافی را گرفته و نه دنیاطلبانه به دنبال سیاست و قدرت دنیایی رفته است؛ بلکه در یک دستگاه روشمند و هماهنگ بین این دو نگاه جمع کرده که در آن هم به دنیا توجه شده است و هم به آخرت، هم توجه به مادیات دارد و هم توجه به معنویات. سرّ این مطلب در حرکت جمعی بشر به سوی استقرار توحید در همین دنیاست. امام راحل نسبت به این نگاه می‌فرمایند:

---

۱. برگرفته شده از «khamenei.ir».

این دو طایفه که یک طایفه، طرف معنویت را گرفته‌اند و طرف اجتماع را رها کردند و این طایفه طرف اجتماع و علم اجتماع و علم سیاست و علم، نمی‌دانم این معانی را دارند و آن طرف را رها کردند. این دو، نه این اسلام‌شناس است، نه آن اسلام‌شناس است. اسلام‌شناس کسی است که این دو مطلب را، این دو جبهه را، هم جبهه معنوی را بشناسد هم جبهه ظاهری را؛ یعنی هم اسلام را بشناسد به آن جهات معنوی که دارد، و هم اسلام را بشناسد به این جهات مادی که دارد. کسی که اسلام را بخواهد بشناسد، باید به این جور بشناسد؛ یعنی آیات و روایاتی و احکامی که وارد شده است راجع به جهات معنوی، اینها را بشناسد تا آن اندازه‌ای که می‌داند؛ و آیات و روایات و عرض می‌کنم، احکامی که وارد شده است برای تنظیم امور جامعه و برای امور سیاسی و برای امور حکومتی، اینها را هم بشناسد. کسی که این دو جنبه را شناخت به اندازه‌ای که انسان می‌تواند بفهمد، این اسلام را شناخته.

اسلام مثل رهبانیت مسیح نیست؛ البته مذهب مسیح هم حالا نسخش کردند و الّا مذهب مسیح هم این نبوده است که همه‌اش روحانیت [باشد] و [امور مادی] نباشد، مثل مذهب موسی نیست که فقط مربوط به [طبیعت باشد]، عنایتش به طبیعت بیشتر باشد؛ و البته حضرت موسی - علیه السلام - که از انبیای معظم و از انبیای اولی العزم است، کامل بوده است [شریعتش]، به اندازه‌ای که محتاج بوده است بشر، لکن از بین رفته است؛ کتاب حضرت موسی، کتاب حضرت عیسی - هر دو تایشان از بین رفته‌اند؛ اینکه الآن دست اینهاست، اینها خودِ متنشان دلالت بر این می‌کند که اینها تورات اصلی و انجیل اصلی نیستند، لکن کتاب ما - بحمد اللّه - همین طور سال به سال، از اول تا حالا محفوظ است، حتی قرآن به خط حضرت امیر یا به خط حضرت سجاد هم الآن موجود است در بین ما که همین است؛ غیر از این هیچ چیز نیست، همین قرآن است، هیچ تغییری نکرده است.[۱]

۱. بیانات در جمع ایرانیان مقیم خارج، ۱۳۵۷/۸/٦ (صحیفه‌ی امام، ج٤، ص۱۹۰).

امام راحل برای تبیین چرایی دشمنی استعمار با انقلاب اسلامی متذکر می‌شدند که اگر بخواهیم به همان اسلام مسیحی و کلیسایی - که اسلام فردی و معنویت صِرف است - بسنده کنیم، احدی از مستکبرین با ما درگیری نخواهد داشت:

اگر ما مسلمانان کاری جز نماز خواندن و دعا و ذکر گفتن نداشته باشیم، استعمارگران و دولت‌های جائر متحد آنها هیچ کاری به ما ندارند. شما برو هر قدر می‌خواهی اذان بگو، نماز بخوان؛ بیایند هرچه داریم ببرند، حواله‌شان با خدا! لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللَّهِ! وقتی که مُردیم، ان شاء اللَّه به ما اجر می‌دهند! اگر منطق ما این باشد، آنها کاری به ما ندارند. آن مردک (نظامی انگلیس در زمان اشغال عراق) پرسید این که در بالای مأذنه دارد اذان می‌گوید به سیاست انگلستان ضرر دارد؟ گفتند: نه. گفت: بگذار هرچه می‌خواهد بگوید! اگر شما به سیاست استعمارگران کاری نداشته باشید و اسلام را همین احکامی که همیشه فقط از آن بحث می‌کنید بدانید و هر گز از آن تخطی نکنید، به شما کاری ندارند. شما هرچه می‌خواهید نماز بخوانید. آنها نفت شما را می‌خواهند، به نماز شما چه کار دارند. آنها معادن ما را می‌خواهند.[۱]

نکته‌ی مهم در اندیشه ایشان این واقعیت است که دین و مذهبی که سبب تخدیر و بی‌عملی جامعه در برابر ظلم و استکبار و طاغوت شود، همان «اسلام آمریکایی» است. ایشان در پیام خود به آقای گورباچف به این نکته اشاره می‌کنند:

آری، مذهبی که وسیله شود تا سرمایه‌های مادی و معنوی کشورهای اسلامی و غیر اسلامی، در اختیار ابرقدرت‌ها و قدرت‌ها قرار گیرد و بر سر مردم فریاد کشد که دین از سیاست جدا است مخدر جامعه است. ولی این دیگر مذهب واقعی نیست؛ بلکه مذهبی است که مردم ما آن را «مذهب امریکایی» می‌نامند.[۲]

---

۱. امام خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی - ویرایش جدید)، ص، ۲۲ .

۲. پیام به آقای میخائیل گورباچف صدر هیات رئیسه اتحاد جماهیر شوروی، ۱۳۶۷/۱۰/۱۱ (صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۲۲۵).

همچنین ایشان در پیام خود به مناسبت کشتار زائرین ایرانی در مراسم حج این گونه می‌فرمایند:

اگر از صدها وسیله تبلیغاتی استفاده می‌کردیم و اگر هزاران مبلّغ و روحانی را به اقطار عالم می‌فرستادیم تا مرز واقعی بین اسلام راستین و اسلام امریکایی و فرق بین حکومت عدل و حکومت سرسپردگان مدعی حمایت از اسلام را مشخص کنیم، به صورتی چنین زیبا نمی‌توانستیم، و اگر می‌خواستیم پرده از چهره کریه دست‌نشاندگان آمریکا برداریم و ثابت کنیم که فرقی بین محمدرضا خان و صدام امریکایی و سران حکومت مرتجع عربستان در اسلام‌زدایی و مخالفتشان با قرآن نیست و همه نوکر امریکا هستند و مأمور خراب کردن مسجد و محراب و مسئول خاموش نمودن شعله فریاد حق طلبانه ملت‌ها، باز به این زیبایی میسر نمی‌گردید، و همچنین اگر می‌خواستیم به جهان اسلام ثابت کنیم که کلیدداران کنونی کعبه لیاقت میزبانی سربازان و میهمانان خدا را ندارند و جز تأمین امریکا و اسرائیل و تقدیم منافع کشورشان به آنان کاری از دستشان برنمی‌آید، بدین خوبی نمی‌توانستیم بیان کنیم».[۱]

و نیز در پیامی که به مناسبت شهادت سید عارف حسین حسینی از علمای پاکستان صادر کردند می‌گویند:

بزرگ‌ترین فرق روحانیت و علمای متعهد اسلام با روحانی‌نماها در همین است که علمای مبارز اسلام همیشه هدف تیرهای زهرآگین جهان‌خواران بوده‌اند و اولین تیرهای حادثه قلب آنان را نشانه رفته است؛ ولی روحانی‌نماها در کنف حمایت زرپرستان دنیاطلب، مروّج باطل یا ثناگوی ظلمه و مؤید آنان بوده‌اند. تا به حال یک آخوند درباری یا یک روحانی وهابی را ندیده‌ایم که در برابر ظلم و شرک و کفر،

---

۱. پیام به سرپرست حجاج ایرانی به مناسبت فاجعه خونین مکه و کشتار زائران ایرانی توسط ماموران آل سعود، ۱۳٦٦/٥/۱۲ (صحیفه‌ی امام، ج۲۰، ص۳٥۰).

خصوصاً در مقابل شوروی متجاوز و امریکای جهان‌خوار ایستاده باشد. همان گونه که یک روحانی وارسته عاشق خدمت به خدا و خلق خدا را ندیده‌ایم که برای یاری پابرهنگان زمین لحظه‌ای آرام و قرار داشته باشد و تا سر منزل جانان علیه کفر و شرک مبارزه نکرده باشد.[۱]

عدم مخالفت اسلام با تمدن و تجدد صحیح

نکته‌ی بسیار مهم این است که نباید تقابل اسلام ناب با اسلام آمریکایی را به معنای غرب‌ستیزی مطلق تفسیر کرد و به نفی هرگونه دست‌آورد تمدنی و علمی آن منجر شود. چرا که با اصول و مبانی انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی حضرت امام﵀ به طور کلی سازگار نیست.

ما مخالف با ترقیات نیستیم. یکی از تبلیغاتی که بعد از زمان همین محمد رضا، از آن اوایل که وقتی دید در قم یک شورشی شد، یک جنبشی شد، این در صحبت‌هایش کرد که این آخوندها با همه مظاهر تمدّن بَدَند. اینها می‌گویند ما الاغ‌سواری می‌خواهیم![۲]

روحانیت با ترقی مخالف نیست؛ با ترقی محمدرضایی مخالف است. با این تمدن «دروازه‌ی تمدن» مخالف است. این «دروازه‌ی تمدنی» که همه چیز ما را به باد داد. با این آزادی «آزادزنان و آزادمردانی» که ایشان می‌گویند مخالف‌اند؛ نه با آزادی. آزادی سر جای خودش؛ اما بی‌بند و باری؟ آزادی یعنی هر که دلش می‌خواهد هر کاری بکند! می‌خواهم هروئین بکشم، به شما چه! می‌خواهم قمار کنم! می‌خواهم کارهای زشت بکنم! با این مخالف است روحانیت. نه با آزادی بیان؛ نه با آزادی قلم؛

---

۱. پیام به مناسبت شهادت آقای سید عارف حسین حسینی از علمای پاکستان، ۱۳٦۷/٦/۱٤ (صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص، ۱۲۱).

۲. صحیفه‌ی امام، ج۱۰، ص٤۳.

نه با آزادی گفتار؛ نه با روشنگری‌ها؛ نه با صنعت. شما صنعت درست کنید، کی مخالف با آن است.[۱]

ایشان در منشور روحانیت در تحلیل مخالفت روحانیت با برخی مظاهر تمدن غرب می‌نویسد:

مخالفت روحانیون با بعضی از مظاهر تمدن در گذشته صرفاً به جهت ترس از نفوذ اجانب بوده است. احساس خطر از گسترش فرهنگ اجنبی، خصوصاً فرهنگ مبتذل غرب موجب شده بود که آنان با اختراعات و پدیده‌ها برخورد احتیاط‌آمیز کنند. علمای راستین از بس که دروغ و فریب از جهان‌خواران دیده بودند، به هیچ چیزی اطمینان نمی‌کردند و ابزاری از قبیل رادیو و تلویزیون در نزدشان مقدمه ورود استعمار بود، لذا گاهی حکم به منع استفاده از آنها را می‌دادند. آیا رادیو و تلویزیون در کشورهایی چون ایران وسایلی نبودند تا فرهنگ غرب را به ارمغان آورند؟ و آیا رژیم گذشته از رادیو و تلویزیون برای بی‌اعتبار کردن عقاید مذهبی و نادیده گرفتن آداب و رسوم ملی استفاده نمی‌نمود؟ به هر حال خصوصیات بزرگی چون قناعت و شجاعت و صبر و زهد و طلب علم و عدم وابستگی به قدرت‌ها و مهم‌تر از همه احساس مسئولیت در برابر توده‌ها، روحانیت را زنده و پایدار و محبوب ساخته است.[۲]

به هر حال امام از آغاز نهضت اسلام و پیروزی انقلاب همواره به نهضت علمی و فکری همه‌جانبه با استفاده از میراث علمی و تمدنی بشریت عنایت داشته است و جوانان و فرهیختگان را برای رسیدن به استقلال و پیشرفت جامعه‌ی اسلامی دعوت کرده است:

اگر شما آقایان و همه‌ی ملت ما بخواهند استقلال خودشان را، - و می‌خواهند - بخواهند آزادی خودشان را، - و می‌خواهند - باید اول افکارشان را آزاد کنند. افکار ما الآن در قید و بند است. حالا هم هست. ان شاء اللّه بشود الآن یک نهضت، یک

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۱۰، ص۷.
۲. صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۲۷۷.

نهضت فکری هم شده الآن، لکن باید این [نهضت] را تتمیمش کرد. شماهایی که در دانشگاه هستید و دانشمند هستید و متفکر هستید، این جوان‌های ما را یک جوری بار بیاورید که خودشان بفهمند که خودشان یک چیزی‌اند. نگویند که ما باید گیر غرب باشیم، نگویند که ما باید غربی باشیم، شرقی باشند. اگر از غرب هم صنعتی می‌آید، یاد بگیرند؛ اما غربی نشوند، یاد گرفتن مسئله یک چیزی است و مغز را غربی کردن و از خودش غافل شدن، مسئله دیگر است.ما با تمدن مخالف نیستیم، با تمدن صادراتی مخالفیم. تمدن صادراتی ما را به این روز نشانده است.[۱]

از منظر امام خمینی این تنها مکتب‌های توحیدی - انسانی است که می‌تواند ضامن تمدّن و ترقی حقیقی باشد:

آنکه ضامن این است که یک کشوری درست بکند که متمدن باشد، آزادی‌خواه به معنای حقیقی‌اش باشد، استقلال داشته باشد به معنای حقیقی‌اش، آن مکتب انسانیت است، غیر از او هیچ نیست، آنکه می‌تواند آزادی به مردم بدهد. آن آزادی که در غرب است یک قدری فحشاست که هر جوری دلشان می‌خواهد عمل کند در شهوات، هیچ قید و بندی نباشد، آزادند هر طوری دلشان می‌خواهد در فحشا غوطه‌ور شوند. ... آنی که آزادی به مردم می‌دهد، آزادی در حدودی که فحشا نباشد، آنی که مخالف با شخصیت انسانی است نباشد، آن را مکتب‌های توحیدی می‌دهند - که در رأس آنها اسلام است. گرایش باید پیدا کرد به این مکتب، اگر بخواهید سعادتمند بشوید، جدیت کنید که این مکتب تحقق پیدا کند در خارج.[۲]

از نظر امام ﷺ مخالفت اسلام با دلبستگی به دنیاست نه با تمدن و علم و پیشرفت:

آنهایی که می‌خواهند عیب‌گیری کنند می‌گویند که با همه تمدن‌ها مخالف است؛ اسلام با همه‌ی تمدن‌ها مخالف است. این اشتباه است. اسلام با هیچ

۱. صحیفه‌ی امام، ج۱۲، ص۲۵.
۲. صحیفه‌ی امام، ج۹، ص۸۲.

تمدنی مخالف نیست. اسلام تمدنی را ایجاد کرد، شش‌صد، هفت‌صد سال یک دنیا را، تقریباً اکثر معموره را [متمدن] کرد؛ با اینکه باز اسلام نبود درست. با تمدن، اسلام مخالف نیست، با دلبستگی و محدود شدن مخالف است که همه‌ی آمال و آرزوی ما همین باشد؛ همه‌ی همّ ما همان علفمان باشد؛ تمام همت ما این باشد که خوب بخوریم، خوب بخوابیم و خوب شهوات، دلبستگی را مخالف است، این که همّ انسان، علفش باشد! با این مخالف است اسلام. تمدن به اعلی مرتبه، مهار، مهار در معنویت، همه‌ی مظاهر تمدن را انبیا قبول دارند، لکن مهار شده؛ نه مطلق و رها. شهوات را جلویش را نگرفتند؛ جلوی اطلاقش را گرفتند. جلو رهایی و آزادی را گرفتند. یک کسی - در همان زمان‌های سابق، به یک ظریفی که از آشناهای ماست - راجع به امور جنسی گفته بود که فلانی! این حل شده. او گفته بود این را در صدر خلقت، خرها حل کرده بودند! آن آزادی که شما می‌گویید که حل شده همان است که حیوانات در صدر خلقت آزاد بودند! انبیا آمدند این آزادی را جلویش را بگیرند و اصلش را مخالف نیستند، دعوت هم به آن کرده‌اند. این دعوت به ازدواج، این قدر تعریف از ازدواج برای اینکه هم ازدواج بشود، هم انحراف نباشد. از این شهوات مطلق، از این مراکز فساد و فحشا، انبیا جلوگیری می‌کنند، نه از اصل شهوت. اصل شهوت طبیعی است و باید هم کار خودش را انجام بدهد؛ اما حدود دارد. اگر تربیت و تعلیم آن طوری که انبیا و تحت تربیت انبیاست تحقق پیدا بکند، انسان هم صحیح می‌شود و روی یک نظمی تحقق پیدا می‌کند و این آکل و مأکول و این تعدّیات و این تجاوزها و این اختلاف‌های طبقاتی پیدا نمی‌شود؛ و هم آن طرف - که عمده آن طرف است - آن حیات جاویدی که آخر ندارد تأمین می‌شود. کوشش کنید که شما که حالا منتسب به ولیّ امر - سلام اللّه علیه - هستید، مکتب ولی امر را به آن توجه کنید که برای تربیت و تعلیم این انسان است که از

حد حیوانیت برساندش به حد انسانیت و رشد انسانی پیدا کند و تربیت‌های انسانی پیدا کند و تعلیمات، تعلیمات صحیح باشد.[۱]

حضرت امام خمینی در وصیت‌نامه‌ی سیاسی - الهی نیز به تحلیل جامع از عدم مخالفت اسلام با تجدد و تمدن می‌پردازد و ادعای مخافت و ستیز اسلام با علم و تمدن بشری را یک توطئه و خیانت بزرگ به اسلام می‌شمارد:

از توطئه‌های مهمی که در قرن اخیر، خصوصاً در دهه‌های معاصر، و به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب آشکارا به چشم می‌خورد، تبلیغات دامنه‌دار با ابعاد مختلف برای مأیوس نمودن ملت‌ها و خصوص ملت فداکار ایران از اسلام است. گاهی ناشیانه و با صراحت به اینکه احکام اسلام که ۱۴۰۰ سال قبل وضع شده است نمی‌تواند در عصر حاضر کشورها را اداره کند، یا آنکه اسلام یک دین ارتجاعی است و با هر نوآوری و مظاهر تمدن مخالف است، و در عصر حاضر نمی‌شود کشورها از تمدن جهانی و مظاهر آن کناره گیرند، و امثال این تبلیغات ابلهانه و گاهی موذیانه و شیطنت‌آمیز به گونه طرفداری از قداست اسلام که اسلام و دیگر ادیان الهی سر و کار دارند با معنویات و تهذیب نفوس و تحذیر از مقامات دنیایی و دعوت به ترک دنیا و اشتغال به عبادات و اذکار و ادعیه که انسان را به خدای تعالی نزدیک و از دنیا دور می‌کند، و حکومت و سیاست و سررشته‌داری بر خلاف آن مقصد و مقصود بزرگ و معنوی است، چه اینها تمام برای تعمیر دنیا است و آن مخالف مسلک انبیای عظام است! و مع الأسف تبلیغ به وجه دوم در بعض از روحانیان و متدینان بی‌خبر از اسلام تأثیر گذاشته که حتی دخالت در حکومت و سیاست را به مثابه یک گناه و فسق می‌دانستند و شاید بعضی بدانند! و این فاجعه بزرگی است که اسلام مبتلای به آن بود.

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۸، ص۵۱۶-۵۱۷.

گروه اول که باید گفت از حکومت و قانون و سیاست یا اطلاع ندارند یـا غرضـمندانه خود را به بی‌اطلاعی می‌زنند.

زیرا اجرای قوانین بر معیار قسط و عدل و جلوگیری از ستمگری و حکومت جائرانـه و بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و فحشـا و انـواع کجرویهـا، و آزادی بـر معیـار عقـل و عـدل و اسـتقلال و خودکفـایی و جلـوگیری از اسـتعمار و اسـتثمار و استعباد، و حدود و قصاص و تعزیرات بر میزان عدل برای جلوگیری از فسـاد و تبـاهی یک جامعه، و سیاست و راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصـاف و صـدها از این قبیل، چیزهایی نیست که با مرور زمان در طـول تـاریخ بشـر و زنـدگی اجتمـاعی کهنه شود. این دعوی به مثابه آن است که گفته شود قواعـد عقلـی و ریاضـی در قـرن حاضر باید عوض شود و به جای آن قواعد دیگر نشانده شود. اگـر در صـدر خلقـت، عدالت اجتماعی باید جاری شود و از ستمگری و چپاول و قتل باید جلـوگیری شـود، امروز چون قرن اتم اسـت آن روش کهنـه شـده! و ادعـای آنکـه اسـلام بـا نوآوردهـا مخـالف اسـت - همـان سـان کـه محمدرضـا پهلـوی مخلـوع می‌گفـت کـه اینـان می‌خواهند با چهارپایان در این عصر سفر کنند - یک اتهام ابلهانه بـیش نیسـت؛ زیـرا اگر مراد از مظاهر تمدن و نوآوردها، اختراعات و ابتکارات و صنعت‌های پیشـرفته کـه در پیشرفت و تمدن بشر دخالت دارد، هیچ‌گاه اسلام و هـیچ مـذهب توحیـدی بـا آن مخالفت نکرده و نخواهد کرد بلکه علم و صنعت مورد تأکیـد اسـلام و قـرآن مجیـد است. و اگر مراد از تجدد و تمدن به آن معنی است که بعضی روشن‌فکران حرف‌های می‌گویند که آزادی در تمام منکرات و فحشا حتی همجنس‌بازی و از این قبیـل، تمـام ادیان آسمانی و دانشمندان و عقلا با آن مخالفند گرچه غرب و شرق‌زدگـان بـه تقلیـد کورکورانه آن را ترویج می‌کنند.

و اما طایفه‌ی دوم که نقشه‌ی موذیانه دارنـد و اسـلام را از حکومـت و سیاسـت جـدا می‌دانند. باید به این نادانان گفت که قرآن کریم و سنت رسول اللّه ﷺ آن قـدر کـه در

حکومت و سیاست احکام دارند در سایر چیزها ندارند؛ بلکه بسیار از احکام عبادی اسلام، عبادی - سیاسی است که غفلت از آنها این مصیبتها را به بار آورده.

پیغمبر اسلام ﷺ تشکیل حکومت داد مثل سایر حکومت‌های جهان، لکن با انگیزه‌ی بسط عدالت اجتماعی. و خلفای اول اسلامی حکومت‌های وسیع داشته‌اند و حکومت علی بن ابی طالب علیه‌السلام نیز با همان انگیزه، به طور وسیع‌تر و گسترده‌تر از واضحات تاریخ است. و پس از آن به‌تدریج حکومت به اسم اسلام بوده؛ و اکنون نیز مدعیان حکومت اسلامی به پیروی از اسلام و رسول اکرم ﷺ بسیارند.

این جانب در این وصیت‌نامه با اشاره می‌گذرم، ولی امید آن دارم که نویسندگان و جامعه‌شناسان و تاریخ‌نویسان، مسلمانان را از این اشتباه بیرون آورند. و آنچه گفته شده و می‌شود که انبیا علیهم‌السلام به معنویات کار دارند و حکومت و سررشته‌داری دنیایی مطرود است و انبیا و اولیا و بزرگان از آن احتراز می‌کردند و ما نیز باید چنین کنیم، اشتباه تأسف‌آوری است که نتایج آن به تباهی کشیدن ملت‌های اسلامی و بازکردن راه برای استعمارگران خونخوار است؛ زیرا آنچه مردود است حکومت‌های شیطانی و دیکتاتوری و ستمگری است که برای سلطه‌جویی و انگیزه‌های منحرف و دنیایی که از آن تحذیر نموده‌اند؛ جمع‌آوری ثروت و مال و قدرت‌طلبی و طاغوت‌گرایی است و بالاخره دنیایی است که انسان را از حق تعالی غافل کند. و اما حکومت حق برای نفع مستضعفان و جلوگیری از ظلم و جور و اقامه عدالت اجتماعی، همان است که مثل سلیمان بن داود و پیامبر عظیم‌الشأن اسلام ﷺ و اوصیای بزرگوارش برای آن کوشش می‌کردند؛ از بزرگ‌ترین واجبات و اقامه آن از والاترین عبادات است، چنانچه سیاست سالم که در این حکومت‌ها بوده از امور لازمه است. باید ملت بیدار و هوشیار ایران با دید اسلامی این توطئه‌ها را خنثی نمایند. و گویندگان و نویسندگان متعهد به کمک ملت برخیزند و دست شیاطین توطئه‌گر را قطع نمایند.[۱]

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۴۰۵.

آن قدر این مسئله برای امام مهم بوده است که بار دیگر در وصیت‌نامه می‌نویسد:

از نقشه‌های شیطانیِ قدرت‌های بزرگ استعمار و استثمارگر که سال‌های طولانی در دست اجرا است و در کشور ایران از زمان رضاخان اوج گرفت و در زمان محمدرضا با روش‌های مختلف دنباله‌گیری شد، به انزواکشاندن روحانیت است؛ که در زمان رضا خان با فشار و سرکوبی و خلع لباس و حبس و تبعید و هتک حرمات و اعدام و امثال آن، و در زمان محمدرضا با نقشه و روش‌های دیگر که یکی از آنها ایجاد عداوت بین دانشگاهیان و روحانیان بود، که تبلیغات وسیعی در این زمینه شد؛ و مع الأسف به واسطه بی‌خبری هر دو قشر از توطئه شیطانی ابرقدرت‌ها نتیجه چشمگیری گرفته شد. از یک طرف، از دبستانها تا دانشگاه‌ها کوشش شد که معلمان و دبیران و اساتید و رؤسای دانشگاه‌ها از بین غربزدگان یا شرق‌زدگان و منحرفان از اسلام و سایر ادیان انتخاب و به کار گماشته شوند و متعهدان مؤمن در اقلیت قرار گیرند که قشر مؤثر را که در آتیه حکومت را به دست می‌گیرند، از کودکی تا نوجوانی و تا جوانی طوری تربیت کنند که از ادیان مطلقاً، و اسلام به‌خصوص، و از وابستگان به ادیان خصوصاً روحانیون و مبلغان، متنفر باشند. و اینان را عمال انگلیس در آن زمان، و طرفدار سرمایه‌داران و زمین‌خواران و طرفدار ارتجاع و مخالف تمدن و تعالی در بعد از آن معرفی می‌نمودند. و از طرف دیگر با تبلیغات سوء، روحانیون و مبلغان و متدینان را از دانشگاه و دانشگاهیان ترسانیده و همه را به بی‌دینی و بی‌بندوباری و مخالف با مظاهر اسلام و ادیان متهم می‌نمودند. نتیجه آنکه دولتمردانْ مخالف ادیان و اسلام و روحانیون و متدینان باشند؛ و توده‌های مردم که علاقه به دین و روحانی دارند مخالف دولت و حکومت و هرچه متعلق به آن است باشند، و اختلاف عمیق بین دولت و ملت و دانشگاهی و روحانی راه را برای چپاولگران آن چنان باز کند که تمام شئون کشور در تحت قدرت آنان و تمام ذخایر ملت در

جیب آنان سرازیر شود، چنانچه دیدید به سر این ملت مظلوم چه آمد، و می‌رفت که چه آید.[۱]

اسلام‌شناسی؛ رسالت حوزه‌های علمیه

امام خمینی بزرگ‌ترین وظیفه حوزه‌های علمیه را «اسلام‌شناسی» می‌داند و سایر بخش‌های جامعه و نهادهای علمی در این زمینه باید به حوزه مراجعه کنند:

باید در دانشگاه همان طوری که علوم مادی تدریس می‌شود، علوم معنوی تدریس بشود. باید آن امور انسانی، امور تربیتی به دست اشخاصی که بدانند تربیت اسلامی چه است و بدانند اسلام چه است، [تدریس بشود]. گمان نکنند بعض از این اشخاص که در اسلام راجع به جامعه چیزی نیست یا راجع به - فرض کنید که - امور تربیتی کم است. اسلام عمیق‌تر از همه جا و از همه مکتب‌ها راجع به امور انسانی و راجع به امور تربیتی [نظر] دارد که در رأس مسائل اسلام است؛ چنانچه امور اقتصادی دارد. ما نمی‌توانیم امروز همان طور که انبار می‌کردند از غرب برای ما سوغات می‌آوردند و در دانشگاه‌های ما بچه‌های ما را فاسد می‌کردند، امروز هم بنشینیم که مغزهایی که تربیت غربی دارند برای ما تربیت کنند بچه‌های ما را. باید تربیت، تربیت قرآنی باشد. قرآن غنی‌ترین کتاب‌های عالم است در تربیت، در تعلیم و تربیت، منتها متخصص لازم دارد. این طور نیست که بعضی گمان کردند که ما دو تا آیه را بلدیم پس ما قرآن‌شناسیم، اسلام‌شناسیم. کسانی که قرآن را از رو نمی‌توانند درست بخوانند خودشان را اسلام‌شناس حساب می‌کنند. کسانی که اطلاع از احکام اسلام ندارند، از اقتصاد اسلام ندارند، از فرهنگ اسلام ندارند، از علوم عقلی اسلام اطلاع ندارند، اینها می‌گویند که در اسلام نیست. خوب، تو که اطلاع نداری، به چه مناسبت یک همچو حرفی می‌زنی؟ متخصص لازم است و در این امر باید از

۱. صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص٤١٤.

حوزه‌های علمیه متخصص بیاورند، دستشان را دراز کنند پیش حوزه‌های علمیه که در آنجا این نحو متخصصین هست و دانشگاه را باز کنند، لکن علوم انسانی‌اش را به‌تدریج از دانشمندانی که در حوزه‌های ایران هست و خصوصاً، در حوزه‌ی علمیه قم استمداد کنند.[۱]

ازاین رو ایشان معتقد است که علمای اعلام و همه طبقه روحانیت باید به شناخت جامع و عمیق اسلام و ترویج آن در جامعه اهتمام داشته باشند:

باید اسلام را آن طور که هست معرفی کنند؛ مکلف‌اند اینها. کسانی که خدای تبارک و تعالی به آنها ریاست داده است مسئولیت دارند در مقابل ریاستشان؛ باید اسلام را آن طور که هست معرفی کنند. باید یک برنامه رادیویی برای معرفی اسلام تهیه کنند؛ باید به علمای اسلام رجوع کنند تا اینکه آنها حقایق اسلام را برایشان تشریح کنند و آنها در اذاعه و در رادیوها و در سایر مطبوعات نشر بدهند.

... دسته دیگر که علمای اسلام هستند و مراجع عالی‌مقام هستند، آنها هم مسئولیتشان خیلی زیاد است؛ خیلی زیاد. شاید به یک معنا مسئولیت علمای اسلام از همه کس زیادتر باشد. بر آنهاست که اسلام را آن طور که می‌دانند معرفی کنند بر دنیا؛ البته ما وسایل نداریم؛ این هم از بی‌عرضگیِ ماست؛ ما وسایل نداریم، همه وسایل دست دیگران است. مسلمین بِما هُمْ مُسْلِمین، علما بِما هُمْ عُلَما، ندارند یک دستگاهی که اسلام را ابلاغ کنند به دنیا و بگویند اسلام این است. یک کالای به این خوبی، یک کالای به این خوبی دست شما هست و نمی‌توانید عرضه کنید به عالَم که ما این را داریم. آنها انجیل خودشان را که تویش آن مطالبی است که ملاحظه فرمودید، هر کس دیده، آن انجیل دروغی را، آن انجیل اصلی که نیست، آن انجیل دروغی را آنها به تمام دنیا عرضه داشته‌اند و مبلغینشان در همه دنیا رفته، و از قراری که

۱. صحیفه‌ی امام، ج۱۵، ص٤۱۵.

گفتند همین اخیراً که این ممالک اسلامی، این ممالکی که در تحت اسارت بودند، اینها یکی یکی از اسارت بیرون آمدند، اصلاً دنبال آن مبلغین پاپ رفتند، و آنها را به صورت مسیحیت در آورد[ند] ما در محیط خودمان هم نمی‌توانیم، در محیط خودمان هم نمی‌توانیم احکام اسلام را آن طوری که هست عرضه بداریم. ما مباحثاتمان از حدود کتاب «طهارت» و کتابِ - عرض می‌کنم که - «خمس» و کتاب چه و چه، از این حدود تجاوز نمی‌کند. سیاست اسلام را بحثْ دیگر نمی‌کنیم از آن؛ حدود اسلامی دیگر بحث از آن نمی‌شود. اجرا نشدنْ غیر آن است که نباید عرضه داشت به دنیا؛ باید عرضه داشت آقا. این یک مطلبی است که باید دنیا بفهمد که اسلام برنامه دارد.

اسلام برای همه چیز، برای همه‌ی زندگی‌ها برنامه دارد. این را کی باید معرفی کند جز علمای اسلام؟ علمای اسلام - کثّر اللّه أمثالهم - با همه‌ی زحمت‌هایی که می‌کشند، با همه‌ی رنج‌هایی که می‌برند لکن مسئولیتشان زیادتر از این معانی است. خدای تبارک و تعالی به آنها عزت داده است، به آنها عظمت داده است، دیگران را تَبَع آنها قرار داده است، ملت را تابع آنها قرار داده است؛ اینها همه مسئولیت می‌آورد؛ همان طوری که رسول اکرم ﷺ مسئولیت داشت و قیام کرد بر مسئولیت خودش؛ قیام کرد به مسئولیت خودش. باید قیام کرد به مسئولیت؛ باید اسلام را آن طوری که هست، نه آن طوری که حالا در دست مثلًا چهار تا فرض کنید مقدس‌مآب فقط کتاب مفاتیح است، و عرض می‌کنم که باید آن طوری که هست احکام اسلام را معرفی کرد. گفت به دنیا که ما یک همچو کالای بزرگی داریم، یک همچو قوانین مترقی داریم؛ محتاج نیستیم به اینکه در قوانین به کسی دیگر مراجعه کنیم؛ در هر بابی از ابوابْ قانون داریم ما. اسلام تکلیف معین کرده است، قانون معین کرده است؛ مسلمین محتاج نیستند به اینکه در قوانین تبعیت از غیر بکنند. الآن جوان‌های ما، این جوان‌های دانشگاه‌ها، چه در اینجا، چه در

ایران، چه در سایر ممالکی که هستند، اینها نمی‌دانند که اصل اسلام چه چیز است یا اصلاً مطلع نیستند که اسلام یعنی چه. اسلام را غیر از یک نمازی و غیر از یک - عرض می‌کنم که - طهارات و امثال ذلک، چیز دیگری ادراک نکردند؛ و اعتقاداتشان این است که خوب، ما اگر چنانچه بخواهیم مسْلم بشویم و به اسلام عمل کنیم چیزی ندارد که عمل کنیم. می‌گویند این را، برای اینکه اسلام معرفی نشده است. این حرف، این مطلب را می‌گویندکه چه برنامه‌ای اسلام دارد که ما عمل کنیم؟ خوب، فلان طایفه برنامه دارد، فلان طریقه برنامه دارد، برنامه زندگی دارد، ما زندگی می‌خواهیم. اسلام یک مطلبی است فردی ما بین انسان و خدای تبارک و تعالی؛ بیش از این چیزی نیست، بنا بر این برنامه‌ای ندارد تا اینکه ما عمل بکنیم. این برای این است که مطلع نیستند از اسلام؛ اطلاعی از احکام اسلام ندارند؛ خیال می‌کنند که برنامه ندارد اسلام. بر علمای اسلام است که این مطلب را تصویب [کنند] البته خودشان با مسائلی که دارند نمی‌توانند؛ اما تصویب این مطلب بر علمای اسلام است که تصویب کنند این مطلب را، که اسلام را، همه‌ی شئون اسلام را، همه‌ی فنون اسلام را، همه‌ی احکام اسلام را بنویسند، بیان کنند، عرضه بدارند به دنیا. قوانین اسلام را در هر رشته‌ای که هست بنویسند، منتشر کنند؛ اگر موفق بشوند دستگاه فرستنده پیدا بکنند که به دنیا ابلاغ بکنند؛ اسلام را آن طور که هست معرفی کنند به دنیا؛ بفهمد دنیا که ما چه داریم و با اینکه این را داریم این طور زندگی می‌کنیم. این مسئولیت بزرگی است که به دوش علمای اعلام - أعلَی اللَّه کلِمَتَهُم - به دوش آنهاست و شما آقایان، شما فضلای اعلام و علمای جوان هم مسئولیت دارید؛ آتیه اسلام به دوش شماست مسئولیتش؛ الآن هم مسئولیت دارید و بسیار مسئولیت سنگینی است.[1]

۱. صحیفه‌ی امام، ج۲، ص۳۳-۳۷.

امام خمینی فقهایی را اسلام‌شناسان جامع می‌داند کـه «معـرف عقایـد و نظامـات اسلام و مدافع و حافظ آن باشند:

اسلام را عرضه بدارید و در عرضه‌ی آن به مردم نظیر عاشورا به وجود بیاورید. چطـور عاشورا را محکم نگهداشته و نگذاشته‌ایم از دسـت بـرود، چگونـه هنـوز مـردم بـرای عاشورا سینه می‌زنند و اجتماع می‌کنند. (سلام بر مؤسس آن) شما هـم امـروز کـاری کنید که راجع به حکومت موجی به وجود آید؛ اجتماعات برپـا گـردد؛ روضـه‌خوان و منبری پیدا کند؛ و در ذهن مردم مطرح بماند. اگر اسلام را معرفی نمایید و جهـان‌بینی (عقاید) و اصول و احکام و نظام اجتماعی اسلام را بـه مـردم بشناسـانید، بـا اشـتیاق کامل از آن استقبال می‌کنند... اسلام را که مکتب جهاد و دین مبارزه اسـت در اختیـار مردم قرار دهید تا عقاید و اخلاق خودشان را از روی آن تصحیح کننـد، و بـه صـورت یک نیروی مجاهد، دستگاه سیاسی جائر و اسـتعماری را سـرنگون کـرده، حکومـت اسلامی را برقرار سازند.

فقهایی «حصن اسلام» هستند که معـرف عقایـد و نظامـات اسـلام و مـدافع و حافظ آن باشـند؛ و ایـن تعریـف و دفـاع و حفاظـت را بـا نطقهـای پـر شـور و بیدارکننده و رهبری مردم ثابت کنند. در این صورت اسـت کـه اگـر بعـد از ۱۲۰ سال درگذشتند، مردم احساس خواهند کرد که مصیبتی بر اسـلام وارد و خـلأی ایجاد شده است، و به تعبیر روایت ثُلِمَ فِی الْاسْلامِ ثُلْمة لا یسدُّها شَـیءٌ. اینکـه می‌فرماید فقیه مؤمن اگر بمیرد، ثُلِمَ فیِ الْاسْلام، خلأی جبران‌ناپذیر در جامعه‌ی اسلام به وجود می‌آید، مردن بنده است که در خانه نشسته‌ام و کاری جز مطالعه ندارم؟ از رفتن من چه خلأی در جامعه اسلام ایجاد می‌شود؟ اسلام وقتی امـام حسین علیه‌السلام را از دست می‌دهد، ثُلم فیه ثلمة، خلأی جبران‌ناپذیر در آن به وجود می‌آید. کسانی که حافظ عقاید و قوانین و نظام اجتماعی اسـلام هسـتند، ماننـد

«خواجه نصیر» و «علامه» که خدمت شایان و نمایانی کرده‌اند، اگر بمیرند خلأی به وجود می‌آید.[۱]

ما الان موظف هستیم ابهاماتی را که نسبت به اسلام وجود دارد برطرف کنیم تا این ابهام را از اذهان بیرون نکنیم هیچ‌کاری نمی‌توانیم انجام دهیم. ما باید خود و نسل آتیه را وادار کنیم و به آن‌ها سفارش کنیم که نسل آتیه خویش را نیز مأمور کنند این ابهامی را که بر اثر تبلیغات سوء چند صد ساله، نسبت به اسلام در اذهان حتی بسیاری از روشن‌فکران ما پیدا شده است رفع کنند، اسلام و حکومت اسلامی را معرفی کنند، که اسلام چیست و حکومت اسلام چه می‌باشد و قوانین اسلام چگونه است و بسیاری از احکام عبادی اسلام با این‌که عبادت است، عبادت توأم با سیاست است. اجتماعی حج و جمعه و امثال آن، در عین معنویت از سیاسیات اسلام است... امروز حوزه‌ی نجف، حوزه‌ی قم و حوزه‌های دیگر موظف‌اند که اسلام را نشان دهند و این متاع را عرضه کنند.[۲]

حضرت امام در پیامی که به مناسبت شهادت سید عارف حسین حسینی از علمای پاکستان صادر کردند، بعد از مطرح کردن دوگانه‌ی اسلام ناب - اسلام امریکایی، از پیچیدگی مبارزه با اسلام امریکایی اینگونه می‌گویند:

راه مبارزه با اسلام امریکایی از پیچیدگی خاصی برخوردار است که تمامی زوایای آن باید برای مسلمانان پابرهنه روشن گردد؛ که متأسفانه هنوز برای بسیاری از ملت‌های اسلامی مرز بین «اسلام امریکایی» و «اسلام ناب محمدی» و اسلام پابرهنگان و محرومان، و اسلام مقدس‌نماهای متحجر و سرمایه‌داران خدانشناس و مرفهین بی‌درد، کاملاً مشخص نشده است. و روشن ساختن این حقیقت - که ممکن نیست

---

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، حکومت اسلامی، ص۱۳۳.

۲. به نقل از سید حمید روحانی در کتاب نهضت امام خمینی، ج۲ ص۷۲۲ و ۷۲۳.

در یک مکتب و در یک آیین دو فکر متضاد و رودررو وجود داشته باشد - از واجبات سیاسی بسیار مهمی است، که اگر این کار توسط حوزه‌های علمیه صورت پذیرفته بود، به احتمال بسیار زیاد سید عزیز ما، عارف حسین، در میان ما بود.

وظیفه‌ی همه‌ی علماست که با روشن کردن این دو تفکر، اسلام عزیز را از ایادی شرق و غرب نجات دهند؛ البته خون این شهیدان عزیز تمامی خاک و خاشاک‌ها را از مسیر اعتلای ارزش‌های معنوی ریشه کن می‌سازد، و همه مروجین باطل را به دریا می‌ریزد؛ ولی نباید از این مسئله غفلت کنیم که امروز روز آماده‌باش همه‌ی دشمنان اسلام است، روز بیدار باش همه‌ی جهان‌خواران است.[۱]

بعد از آنکه امام راحل دوگانه‌ی اسلام ناب - اسلام امریکایی را گفتمان کردند، بعضی از گروه‌ها، گروه‌های دیگر را متهم به اسلام امریکایی می‌کردند، تا از این رهگذر اسلام خود را اسلام ناب معرفی کنند. حضرت امام﵀ نسبت به این آسیب، شناخت کامل داشتند؛ لذا تمام تلاش خود را متوجه این مطلب کرده و سعی کردند با توصیه‌های خود، این گروه‌ها را به وحدت کشانده و آنها را متوجه دشمن اصلی نمایند:

باید توجه کنیم تا زمانی که شما اسلامِ سربازانِ انقلاب در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها را، اسلامی مارکسیستی بدانید، آنان اسلامِ سردارانِ خود را اسلام امریکایی می‌دانند، در حالی که نه اسلام آنها التقاطی و مارکسیستی است و نه اسلام شما امریکایی؛ بلکه دو نحو برداشت از اسلام عزیز است و برداشت‌های گوناگون از اسلام سابقه‌ی تاریخی دارد. من در ملاقات‌های مکرر به دوستان روحانی این امر را گوشزد کرده‌ام که باید به صورتی حرکت کنید که متهم به طرفداری از فئودال‌ها و سرمایه‌دارها نشوید. در بیش از بیست سال پیش، خیلی از افراد بزرگواری که در

---

۱. پیام به مناسبت شهادت آقای سید عارف حسین حسینی از علمای پاکستان، ۱۳٦۷/٦/۱٤ (صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص، ۱۲۱).

رده‌های بالای این حکومت بودند و به خیل شهدای عزیزمان پیوستند و یا فعلًا می‌باشند، از منافقین با عناوین انقلابیون صدر اسلام و یا انقلابیون حافظ قرآن و نهج‌البلاغه به نیکی یاد می‌کردند و پیغام‌های مکرر می‌دادند که اینجانب آنان را تأیید کنم، باید صریحاً بگویم از افرادی که امروز دایه‌ی مهربان‌تر از مادر شده‌اند و شعار عمل به رساله‌ی عملیه را سر داده‌اند و مانند منافقین می‌خواهند از روحانیون به نفع مقاصد خود استفاده کنند، پرهیز کنید. منافقین و این گروه، دو روی یک سکه‌اند. امروز خطر هدم اسلام در جهان بسیار قوی است. بدون جذب جوانان دلسوخته‌ی حوزه‌ها و دانشگاه‌ها و بازارها و خیابان‌ها نمی‌شود اسلام ناب محمدی ﷺ را در جهان مستضعفان و پابرهنگان پی‌ریزی کرد. بحث اینکه به من چه نوشتید و یا متأثر از تأثر من شدید نیست، بحث بر سر این است که چگونه باید جواب نسل‌های آینده را داد، بحث بر سر این است که اگر دیر بجنبیم اسلام امریکایی از جلسات سیاسیون ظاهرالصلاح وابسته به امریکا و نیز از همین حوزه‌ها و دانشگاه‌ها چنان زیبا برای جهان پابرهنگان تشنه عدالت ترسیم می‌گردد که همگی محکوم به فنا هستیم. امروز روز اتحاد است، روز خروش علیه استکبار شرق و غرب است، با محبت و دوستی نور صفا و پاکی را در دل‌های نورانی عاشقان اسلام بپاشید. من به شما بزرگان حوزه‌ها دعا می‌کنم و شما را یاران باوفای اسلام عزیز می‌دانم و از خداوند متعال می‌خواهم تا قلوب ما را به هم نزدیک و نزدیک‌تر گرداند. شما امیدهای آینده هستید. مردم و طلاب باید قدر شما عزیزان را بدانند باید آنها توجه کنند که خدای نخواسته به دست آنان مقاصد سوء دشمنان اسلام اجرا نگردد. خداوند همه را در کنف حمایت خویش نگه دارد. این نصیحتی بود از پدری پیر برای فرزندان واقعی اسلام.[۱]

۱. نامه به جامعه مدرسین حوزه‌ی علمیه قم، ۱۳٦۷/٤/۳ (صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص٦۸٤).

همچنین ایشان در منشور برادری، ضمن اینکه همگان را دعوت به وحدت کرده، می‌فرمایند:

برای من روشن است که در نهاد هر دو جریان اعتقاد و عشق به خدا و خدمت به خلق نهفته است. با تبادل افکار و اندیشه‌های سازنده مسیر رقابت‌ها را از آلودگی و انحراف و افراط و تفریط باید پاک نمود. من باز سفارش می‌کنم کشور ما در مرحله بازسازی و سازندگی به تفکر و به وحدت و برادری نیاز دارد. خداوند به همه کسانی که دلشان برای احیای اسلام ناب محمدی ﷺ و نابودی اسلام امریکایی می‌تپد، توفیق عنایت فرماید و شما و همه را در کنف عنایت و حمایت خویش محافظت فرماید و ان شاء اللّه از انصار اسلام و محرومین باشید.[۱]

این اسلامی که دولت‌های دست‌نشانده از آن دم می‌زنند، و کنفرانس به‌اصطلاح وحدت اسلامی تشکیل می‌دهند، اسلامِ ساخته و پرداخته سلاطین اموی و عباسی می‌باشد که در برابر قرآن و آیین مقدس پیامبر بزرگ اسلام درست شده است؛ و لذا می‌بینیم که استعمارگران و همان‌ها که قرآن را بالای دست بلند می‌کردند و اظهار می‌داشتند که تا این قرآن در میان مسلمین حکم‌فرماست ما نمی‌توانیم بر آنان دست یابیم، اکنون از چنین اسلام و اتحاد اسلامی پشتیبانی می‌کنند تا ملت اسلام را منحرف سازند؛ تا قرآن‌کریم را مهجور نمایند، تا دین خدا را از بین ببرند؛ تا راه را برای پیشبرد اغراض شوم و مقاصد استعماری خود هموار سازند.

چنانکه کراراً اعلام خطر کرده‌ام، اگر ملت اسلام بیدار نشوند و به وظایف خود آگاه نگردند، اگر علمای اسلام احساس مسئولیت نکنند و به پا نخیزند، اگر اسلام واقعی که عامل وحدت و تحرک کلیه فِرَق مسلمین در مقابل بیگانگان است، و ضامن سیادت و استقلال ملل مسلمان و کشورهای اسلامی می‌باشد، به دست عوامل

۱. نامه به آقای محمد علی انصاری (منشور برادری)، ۱۳۶۷/۸/۱۰ (صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۱۸۰).

وایادی اجانب همین طور در زیر پرده‌ی سیاه استعماری پوشیده بماند و آتش اختلاف و تشتت در میان مسلمین افروخته گردد، روزهای سیاه‌تر و نکبت‌بارتری برای جامعه‌ی اسلامی در پیش است، و خطر ویران‌کننده‌ای متوجه اساس اسلام و احکام قرآن می‌باشد.[۱]

شما باید نشان دهید که چگونه مردم، علیه ظلم و بیداد، تحجر و واپسگرایی قیام کردند و فکر اسلام ناب محمدی را جایگزین تفکر اسلام سلطنتی، اسلام سرمایه‌داری، اسلام التقاط و در یک کلمه اسلام امریکایی کردند.[۲]

اول باید طاغوت برود، و رفت. حالا وقت این است که ما به جای آن طاغوت، یک حکومت عدل اسلامی، یک حکومت انسانی، یک حکومت قرآنی جایگزین کنیم. و این حالا اول کار است؛ البته اصل تغییر رژیم و برقرار شدن جمهوری اسلامی الآن هست؛ یعنی اصل رژیم تغییر کرد و الآن رسماً ایران جمهوری اسلامی است و همه هم شناختند ایران را به این معنا؛ لکن ما فقط این معنا را نمی‌خواهیم که جمهوری اسلامیِ رأیی باشد، لفظی باشد. مهم همه‌ی ما و همه‌ی شما و همه‌ی ملت و همه‌ی علمای اعلام این است که اسلام به همه‌ی ابعاد تحقق پیدا بکند؛ به طوری که هر کس وارد این مملکت می‌شود، از سرحد که وارد شد، آثار اسلام ببیند تا مرکز که آمد آثار اسلام؛ دانشگاه رفت اسلامی؛ وزارتخانه‌ها رفت اسلامی؛ ادارات دولتی رفت اسلامی؛ بازار آمد اسلامی؛ [نزد] کشاورزها و پیش کارگرها رفت اسلامی. آنکه مقصد ما هست این معنا هست؛ نه فقط رفتن چپاولگرها. و ما راجع به این معنا در اول قدم هستیم، و مسائل پشت سر است. منتها بعض مسائل الآن وقت است که ما تمام همتمان را به آن مسئله بگماریم و با تمام قوا توجه بکنیم؛ و بعض مسائل بعد از

---

۱. پیام به انجمن‌های اسلامی دانشجویان مقیم خارج، ۱۳۵۱/۱۲/۲۴ (صحیفه‌ی امام، ج۲، ص۴۸۶).
۲. صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۲۴۰؛ نامه به آقای سید حمید روحانی، ۱۳۶۷/۱۰/۲۵.

این است؛ و بعض مسائل هم مسائل فرعی است که دنباله اینها باید تحقق پیدا بکند.[۱]

ویژگی‌های اسلام‌شناس

حضرت امام برای اسلام‌شناس حداقل پنج ویژگی و شاخصه‌ی اصلی بیان می‌کند:

۱. جامعیت

امام خمینی ﷺ فقیه جامع و اسلام‌شناس را کسی می‌داند که به همه‌ی ابعاد اصلی و معارف دین مسلط باشد و همواره به همه بخش‌های دین توجه داشته باشد:

منصب قضا برای فقیه عادل است. و این موضوع از ضروریات فقه است و در آن خلافی نیست. اکنون باید دید شرایط قضاوت در فقیه موجود است یا نه. بدیهی است منظور فقیه «عادل» است، نه هر فقیهی. فقیه طبعاً عالم به قضاست، چون فقیه به کسی اطلاق می‌شود که نه فقط عالم به قوانین و آیین دادرسی اسلام؛ بلکه عالم به عقاید و قوانین و نظامات و اخلاق باشد؛ یعنی دین‌شناس به تمام معنای کلمه باشد.[۲]

میراث و دانش فقهی فقط بخشی از ظرفیت و دارایی جهان اسلام برای اسلام‌شناسی و ساخت جامعه‌ی اسلامی و سامان دادن به نظامات اجتماعی است معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، نظام اخلاقی و سایر لایه‌های عمیق‌تر دین از دیگر ظرفیت‌های ضروری در کنار دانش فقه است که جامعه‌ی فکری ما می‌باید از آن‌ها استفاده کافی ببرد. از این رو امام در فرایند تحصیل به تحصیل و تدریس فقه و اصول و فلسفه اهتمام دارد:

من باز عرض می‌کنم که فقه را نباید فراموش کرد. فقه به همان صورتی که بوده است باید باشد. «فقه جواهری» باید تقویت شود. باید حوزه‌ها وقت وافرشان را صرف فقه

---

۱. بیانات در جمع علما، ۱۳۵۸/۳/۳۰ (صحیفه‌ی امام، ج۸، ص۲۱۷).
۲. ولایت فقیه، حکومت اسلامی، ص۷۸.

و اصول و فلسفه و مباحثه کنند زیرا فقه در رأس دروس است، ولی مسائل دیگر هم مهم است که باید به آنها عمل شود.[۱]

۲. تقوا و عدالت

امام خمینی، تقوا و عدالت را از دیگر شرایط اسلام‌شناس معرفی می‌کند؛ چرا که هدف اسلام‌شناسی، رساندن انسان به سعادت و تربیت فرد و جامعه است.

اگر گمان کنید که، یا ما گمان کنیم که، علم منشأ سعادت است و لو هرچه باشد، این یک اشتباهی است؛ بلکه گاهی علم منشأ بسیاری از شقاوت‌هاست: «چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا» حکیم سنائی، ظاهراً مال اوست. اگر روحانی علم داشته باشد لکن ایمان نداشته باشد، مسیرش مسیر انبیا نباشد، منشأ مفاسد بسیار می‌شود. اکثر این دین‌سازیها که بوده است اینها از طبقه ملّاها بودند، ملّاهایی که فقط علم به خیال خودشان کافی بوده است و دنبالش مسیر انبیا نبوده. اگر دانشگاه فقط دنبال این باشد که فرزندان ایران را با معلومات بار بیاورد، معلومات را هی روی هم بریزد، این برای سعادت ملت ما یا فایده ندارد، یا ضرر دارد. یک فرد دانشگاهی که انحراف پیدا بکند غیر از یک فرد بازاری است؛ غیر از یک فرد کشاورز است. یک فرد روحانی که انحراف پیدا کند غیر از یک فرد بازاری و کارگر است. کارگر و بازاری، کشاورز و امثال اینها، چنانچه یک انحرافی داشته باشند، انحراف شخصی برای خودش است؛ لکن انحراف اساتید دانشگاه انحراف خودش تنها نیست، انحراف یک گروه است. چه گروهی؟ آن گروهی که می‌خواهند مملکت را اداره کنند؛ گاهی به انحراف یک کشور منجر می‌شود. انحراف یک روحانی انحراف خودش تنها نیست، انحراف یک ملت است. بنا بر این، این دو طایفه هستند که می‌توانند خدمت بکنند و کشور را

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۱۸، ص۷۲.

نجات بدهند و ممکن است که مسیرشان مسیر حق نباشد و کشور را به تباهی بکشند.[۱]

امام با اشاره به خطرات علم بدون تزکیه و تربیت می‌فرماید:

گاهی ضرر از این قشر به اسلام و به کشور از قشرهای دیگر بیشتر می‌خورد. اکثر این دین‌هایی که باطل بوده و درست شده است به وسیله اهل علم درست شده است. غیر اهل علم دین‌سازی نکرده. اهل علم دین‌سازی کرده و بسیار از این خیانتهایی که به کشور ما شده است، از همین درس خوانده‌هاست. این درس خوانده‌ها هستند که کمک کردند.[۲]

ایشان با اشاره به سخت بودن اسلام‌شناسی و معارف قرآنی معتقد است که مطالعه و تحقیق در معارف اسلام باید با «اسم رب» باشد:

یک راه مستقیم، که اوصافش هم که گفتند و شنیدید و دقیق‌تر از موست، راه باریک است و تاریک است، و نور «هدایت» می‌خواهد. اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. خداوند هدایت کند ما را. شما آقایان، که در راه اسلام و علم قدم برمی‌دارید، و متلبس به لباس اسلام و لباس انبیا شده‌اید و متلبس به لباس روحانیت شده‌اید، گمان نکنید که درس خواندن بدون اینکه قرائت به اسم رب باشد برایتان فایده دارد. گاهی ضرر دارد. گاهی علم غرور می‌آورد. گاهی علم انسان را پرت می‌کند از «صراط مستقیم». اینهایی که دین‌ساز بودند، اکثراً اهل علم بودند. اینهایی که دعوت بر خلاف واقع کردند، اکثراً از اهل علم هستند. چون علم قرائت به اسم رب نبوده است. انحراف داشته است از اول. این راه انحرافی هرچه پیش رفت، بیشتر انحراف حاصل می‌شود؛ دورتر می‌شود از انسانیت. چه بسا یک نفر آدم فیلسوفِ اعظم است، به حسب نظر مردم، فقیه اکرم است به حسب نظر مردم، همه چیز می‌داند، انبار معلومات است،

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۷، ص٤٦٨.
۲. صحیفه‌ی امام، ج۹، ص۲.

لکن چون قرائت به اسم رب نبوده است، از صراط مستقیم دورتر شده است. و از همه دورتر. هرچه انبار زیادتر وِزرش زیادتر. هرچه انبار بزرگ‌تر وِزر و ظلماتش بیشتر. ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ. گاهی علم ظلمت است؛ نور نیست. آن علمی که شروع بشود به اسم رب، آن نور هدایت دارد. آن علمی که برای این است که یاد بگیرد، آن خوبش این است که می‌خواهد یاد بگیرد. و الّا می‌خواهم مسند بگیرم؛ می‌خواهم امام جماعت بشوم؛ می‌خواهم اهل منبر باشم؛ می‌خواهم مقبول عامه باشم، مقبول مردم باشم. انحراف است. اینها انحرافات است و همه دقیق! صراط مستقیم، به حسب وصفی که شده است، باریکتر از موست. بسیار دقیق است. چه بسا انسان یک عمر در ریا بوده و خودش نفهمیده. یک عمر هر عملی کرده ریا بوده است، و نفهمیده خودش ریا است. این قدر دقیق است که خود آدم هم نمی‌فهمد! موازین دارد برایش. آنهایی که اهل عمل هستند موازین تعیین نکردند که ما بفهمیم که چه هستیم و خودمان را تشخیص بدهیم. در علم انبیا که علم انسان‌سازی است، موازین دارد اینها.

اسلام را به این زودی نمی‌شود شناخت. اسلام را با دو تا جنگ نمی‌شود [شناخت]. اسلام جنگ نیست. جنگ به اسلام مربوط نیست. مکتب اسلام - اینکه حالا به آن گفته می‌شود «مکتب» - این یک چیزی است که مقدمه برای آن مکتبی است که اسلام دارد. آن مکتب را من و تو نمی‌شناسیم. چنانکه انسان را ما نمی‌شناسیم، آنکه می‌شناسیم همین موجود طبیعی است. این «انسان» نیست. از «عَلَق» می‌آید یک قدری بالاتر، می‌آید یک قدری بالاتر، تا می‌شود حیوان. این حیوانی‌اش خیلی طولانی است. این مقام «حیوانیت» خیلی طولانی است. و انسان ممکن است تا آخر عمرش در همین حیوانیت متوقف شده باشد. تا قرائت به اسم رب نباشد فایده ندارد. همه چیز باید به اسم رب باشد.[۱]

---

۱. امام خمینی، تفسیر سوره‌ی حمد، ص۲۳۹؛ صحیفه‌ی امام؛ ج۸، ص۳۲۷-۳۲۹.

۳. التزام روش اجتهاد جواهری

امام در پیام به شورای مدیریت حوزه‌ی علمیه قم بر حفظ ارکان فقه و اصول در حوزه‌ها بر منهج اجتهاد جواهری و ضرورت به کارگیری آن مطالعات اسلامی تأکید می‌کند:

> این مسئله نباید فراموش شود که به هیچ وجه از ارکان محکم فقه و اصول رایج در حوزه‌ها نباید تخطی شود؛ البته در عین اینکه از اجتهاد «جواهری» به صورتی محکم و استوار ترویج می‌شود، از محاسن روش‌های جدید و علوم مورد احتیاج حوزه‌های اسلامی استفاده گردد.[۱]

در منشور روحانیت نیز تأکید می‌کند:

> در مورد دروس تحصیل و تحقیق حوزه‌ها، این جانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی‌دانم.[۲]

٤. زمان‌شناسی و اجتهاد تمدنی

نکته‌ی بسیار مهم در اندیشه‌ی امام خمینی، توجه به اجتهاد تمدنی و ناظر به شرایط بین‌المللی است. از دیدگاه ایشان زمان‌شناسی و شناخت اوضاع و احوال جهان و سیاست‌های حاکم بر روابط بین‌الملل و نهادهای جهانی نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در شناخت جامع و عمیق اسلام دارد:

> اما در مورد دروس تحصیل و تحقیق حوزه‌ها، این جانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی‌دانم. اجتهاد به همان سبک صحیح است ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست، زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند. مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۳۸۰.
۲. صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۲۸۹.

حکم جدیدی پیدا کند، بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد. مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهار نظر نمی‌کنم. آشنایی به روش برخورد با حیله‌ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاست‌ها و حتی سیاسیون و فرمولهای دیکته‌شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوّت و ضعف دو قطب سرمایه‌داری و کمونیزم که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می‌کنند، از ویژگیهای یک مجتهد جامع است. یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیر اسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوا و زهدی که در خور شأن مجتهد است واقعاً مدیر و مدبر باشد.[۱]

حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است، فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است. هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم و همه ترس استکبار از همین مسئله است که فقه و اجتهاد جنبه عینی و عملی پیدا کند و قدرت برخورد در مسلمانان به وجود آورد.[۲]

خلاصه کلام اینکه ما باید بدون توجه به غرب حیله‌گر و شرق متجاوز و فارغ از دیپلماسی حاکم بر جهان در صدد تحقق فقه عملی اسلام برآییم و الّا مادامی که فقه

۱. صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۲۸۹.
۲. صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۲۹۰.

در کتاب‌ها و سینه علما مستور بماند، ضرری متوجه جهان‌خواران نیست و روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد، نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست. حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مهیای عکس‌العمل مناسب باشند. چه بسا شیوه‌های رایج اداره امور مردم در سال‌های آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کند. علمای بزرگوار اسلام از هم اکنون باید برای این موضوع فکری کنند.[۱]

تذکری پدرانه به اعضای عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها، مصلحت نظام را در نظر بگیرند، چرا که یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌ها است. حکومتْ فلسفه عملیِ برخورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند. و این بحث‌های طلبگی مدارس، که در چهارچوب تئوریهاست، نه تنها قابل حل نیست، که ما را به بن‌بستهایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد. شما در عین اینکه باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد - و خدا آن روز را نیاورد - باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده اسلام در پیچ و خم‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی، متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد. خداوند به همه اعضای محترم مجمع تشخیص مصلحت توفیق دهد تا هرچه بهتر به اسلام خدمت کنید.[۲]

کتاب‌های فقهای بزرگوار اسلام پر است از اختلاف نظرها و سلیقه‌ها و برداشت‌ها در زمینه‌های مختلف نظامی، فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و عبادی، تا آنجا که در

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۲۹۲.
۲. صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۲۱۷ ۲۱۸.

مسائلی که ادعای اجماع شده است قول و یـا اقـوال مخـالف وجـود دارد و حتـی در مسائل اجماعی هم ممکن است قـول خـلاف پیـدا شـود، از اخـتلاف اخباری‌هـا و اصولی‌ها بگذریم. از آنجا که در گذشـته ایـن اختلافـات در محـیط درس و بحـث و مدرسه محصور بود و فقط در کتاب‌های علمی آن هم عربی ضـبط مـی‌گردیـد، قهـراً توده‌های مردم از آن بی‌خبر بودند و اگر بـاخبر هـم مـی‌شـدند، تعقیـب ایـن مسـائل برایشان جاذبه‌ای نداشت. حال آیا می‌توان تصـور نمـود کـه چـون فقهـا بـا یکـدیگر اختلاف نظر داشته‌اند - نعوذ باللّه - خلاف حق و خلاف دین خـدا عمـل کـرده‌انـد؟ هرگز؛ اما امروز با کمال خوشحالی به مناسبت انقـلاب اسـلامی حرف‌هـای فقهـا و صاحب‌نظران به رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها کشیده شده است، چرا که نیاز عملی به این بحث‌ها و مسائل است؛ مثلًا در مسئله‌ی مالکیت و محدوده آن، در مسئله زمـین و تقسیم‌بنـدی آن، در انفـال و ثروت‌هـای عمـومی، در مسـائل پیچیـده پـول و ارز و بانکداری، در مالیات، در تجارت داخلی و خارجی در مزارعـه و مضـاربه و اجـاره و رهن، در حدود و دیات، در قوانین مدنی، در مسـائل فرهنگـی و برخـورد بـا هنـر بـه معنـای اعـم؛ چـون عکاسـی، نقاشـی، مجسـمه‌سـازی، موسـیقی، تئـاتر، سـینما، خوشنویسی و غیره. در حفظ محیط زیست و سالم‌سازی طبیعت و جلوگیری از قطـع درختها حتی در منازل و املاک اشخاص، در مسائل اطعمه و اشربه، در جلـوگیری از موالید در صورت ضرورت و یا تعیـین فواصـل در موالیـد، در حـل معضـلات طبـی همچون پیوند اعضـای بـدن انسـان و غیـر بـه انسـان‌های دیگـر، در مسـئله معـادن زیرزمینی و روزمینی و ملی، تغییر موضوعات حرام و حلال و توسیع و تضییق بعضـی از احکام در ازمنه و امکنه مختلف، در مسائل حقوقی و حقوق بین‌المللی و تطبیـق آن با احکام اسلام، نقش سازنده زن در جامعه‌ی اسلامی و نقش تخریبـی آن در جوامـع فاسد و غیر اسلامی، حدود آزادی فردی و اجتماعی، برخورد با کفر و شـرک و التقـاط و بلوک تابع کفر و شرک، چگونگی انجام فرایض در سِیر هوایی و فضایی و حرکت بـر

خلاف جهت حرکت زمین یا موافق آن با سرعتی بیش از سرعت آن و یا در صعود مستقیم و خنثی کردن جاذبه زمین و مهم‌تر از همه اینها، ترسیم و تعیین حاکمیت ولایت فقیه در حکومت و جامعه که همه اینها گوشه‌ای از هزاران مسئله مورد ابتلای مردم و حکومت است که فقهای بزرگ در مورد آنها بحث کرده‌اند و نظراتشان با یکدیگر مختلف است و اگر بعضی از مسائل در زمان‌های گذشته مطرح نبوده است و یا موضوع نداشته است، فقها امروز باید برای آن فکری بنمایند.

لذا در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می‌کند که نظرات اجتهادی - فقهی در زمینه‌های مختلف و لو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد ولی مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که بر اساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه‌ریزی کند که وحدت رویه و عمل ضروری است و همین جا است که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد بلکه یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد.

اما شما باید توجه داشته باشید تا زمانی که اختلاف و موضع‌گیری‌ها در حریم مسائل مذکور است، تهدیدی متوجه انقلاب نیست. اختلاف اگر زیربنایی و اصولی شد، موجب سستی نظام می‌شود و این مسئله روشن است که بین افراد و جناحهای موجود وابسته به انقلاب اگر اختلاف هم باشد، صرفاً سیاسی است و لو اینکه شکل عقیدتی به آن داده شود، چرا که همه در اصول باهم مشترکند و به همین خاطر است که من آنان را تأیید می‌نمایم. آنها نسبت به اسلام و قرآن و انقلاب وفادارند و دلشان برای کشور و مردم می‌سوزد و هر کدام برای رشد اسلام و خدمت به مسلمین طرح و

نظری دارند که به عقیده خود موجب رستگاری است. اکثریت قاطع هر دو جریان می‌خواهند کشورشان مستقل باشد، هر دو می‌خواهند سیطره و شرّ زالوصفتان وابسته به دولت و بازار و خیابان را از سر مردم کم کنند. هر دو می‌خواهند کارمندان شریف و کارگران و کشاورزان متدین و کسبه صادق بازار و خیابان، زندگی پاک و سالمی داشته باشند. هر دو می‌خواهند دزدی و ارتشا در دستگاه‌های دولتی و خصوصی نباشد، هر دو می‌خواهند ایران اسلامی از نظر اقتصادی به صورتی رشد نماید که بازارهای جهان را از آنِ خود کند، هر دو می‌خواهند اوضاع فرهنگی و علمی ایران به گونه‌ای باشد که دانشجویان و محققان از تمام جهان به سوی مراکز تربیتی و علمی و هنری ایران هجوم آورند، هر دو می‌خواهند اسلام قدرت بزرگ جهان گردد. پس اختلاف بر سر چیست؟ اختلاف بر سر این است که هر دو عقیده‌شان است که راه خود باعث رسیدن به این همه است. ولی هر دو باید کاملاً متوجه باشند که موضع‌گیری‌ها باید به گونه‌ای باشد که در عین حفظ اصول اسلام برای همیشه تاریخ، حافظ خشم و کینه انقلابی خود و مردم علیه سرمایه‌داری غرب و در رأس آن امریکای جهان‌خوار و کمونیسم و سوسیالیزم بین‌الملل و در رأس آن شوروی متجاوز باشند.[۱]

۵. اطلاع از تاریخ و حرکت تکاملی انبیا و معصومین

از منظر امام خمینی از جمله ویژگی‌های اسلام‌شناس، اطلاع از تاریخ و خط سیر حرکت انسان و نقش انبیای الهی و اولیای معصومین در حرکت تکاملی بشریت است. چرا که نظام اندیشه‌ی اسلامی توسط ایشان و در بستر تاریخ و مواقف اجتماعی تکوّن یافته است و انبیاء و اولیای معصومین بر همین اساس بشر را از مواقف و موقعیت‌های مختلف گذرانده و به رشد و تکامل نزدیک ساخته‌اند.[۲] از این رو اطلاع از تاریخ و حرکت تکاملی انبیا و

۱. صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۱۷۶-۱۷۹.
۲. ر.ک: خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی، ص۴۵۰.

معصومین و پیروان ایشان، در فهم عمیق اسلام و معارف دینی بسیار تأثیرگذار است.

نهضت‌هایی که به وسیله انبیا و اولیا علیهم‌السلام واقع شده است قابل مطالعه است. ما که تابع مکتب انبیا هستیم باید آن نهضت‌ها را مطالعه کنیم، و بفهمیم نهضت چه بوده است؛ و برای چه بوده است؛ مقصد انبیا از نهضت چه بوده است، مقصد پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله از نهضت اسلامی چه بوده است؛ مقصد ائمه ما علیهم‌السلام چه بوده است. آیا فقط این بوده است که دست ستمکاران را کوتاه کنند؟ آیا دعوت انبیا فقط برای این بوده است که مزاحمین با مستضعفین را کنار بزنند؛ و همین که غلبه بر آنها کردند و کار را به پیروزی و راندن آنها رساندند، کار تمام است؟ آیا مقصد انبیا این است که ظالم نباشد فقط، یا مقصد بالاتر از این است. اگر مقصد بالاتر از این است، باید ما هم که تابع انبیا هستیم و تابع مکتب اسلام هستیم، به تبعیت از آن بزرگان دین و دنیا مقصدمان همان مقاصد باشد. آیا راندن رژیم پهلوی و ابطال رژیم شاهنشاهی تمام مقصد بود؟ آیا رفاه ملت و رسیدن ملت به چیزهای مادی آخر مقصد است؟ انبیا آمده‌اند تا مردم را، تا جامعه را، ترتیبی بدهند که رفاه زندگی مادی آنها باشد؟ مقصد انبیا این بوده است که مستکبرین بروند، و مستضعفین به نوای دنیایی برسند یا مقصد بالاتر از اینهاست؟ این همه انبیا آمده‌اند و دعوت کردند و کشته شدند، جنگ‌ها کردند و زحمت‌ها کشیدند، فقط برای این بود که مستکبرین را کنار بزنند، و توده‌های مردم را برای آنها رفاه حاصل کنند یا مقصد بالاتر از اینهاست؟ خدای تبارک و تعالی که انبیا را فرستاده است برای تعمیر دنیا فقط فرستاده است یا مقصد بیشتر از اینهاست، بالاتر از اینهاست؟ اگر مقصد همین شکست مستکبرین بود، ما به مقصد تقریباً رسیدیم و آنها را شکست داده‌ایم. ملت ما شکست داد اجانب را. دست خیانتکاران را قطع کرد. و این ریشه‌هایی هم که مانده است این را هم قطع می‌کنند. لکن مقصد همین نیست. اگر مقصد این بود که زاغه‌نشینها از زاغه‌نشینی بیرون بیایند و یک سر و سامانی پیدا بکنند، این هم ان شاء اللّٰه می‌شود و با همت همه باید بشود،

لکن باز مقصد این نیست. مقصد این است که کشور ما یک کشور اسلامی باشد؛ کشور ما در تحت رهبری قرآن، تحت رهبری پیغمبر اکرم و سایر اولیای عظام، اداره بشود. رفتن مستکبرین مقدمه است. رفاه مستضعفین یکی از مقاصد اسلام است.[۱]

وظیفه‌ی نسل جوان

امام راحل از همان ابتدا بر این مطلب تأکید داشته‌اند که نسل جوان باید به دنبال شناخت اسلام واقعی و اصیل باشد و نباید تحت تأثیر روش‌های فرهنگی استعمار در تحریف چهره‌ی اسلام اصیل قرار بگیرد.

جوانان دبیرستانی با هوشیاری کامل توجه داشته باشند که عمال اجنبی آنان را، حتی با اسم اسلام راستین به دام شرق و غرب نیندازند، و توجه کنند آنان که از اسلام راستین دم می‌زنند خودشان از اسلام چه می‌دانند و از قوانین و احکام اسلام چه اطلاعی دارند و به اوامر و نواهی قرآن کریم و اسلام بزرگ تا چه اندازه پای‌بند هستند.[۲]

ایشان در نامه‌ای خطاب به دانشجویان همین مطلب را اینگونه تأکید کرده‌اند:

فرزندان عزیز جهادی‌ام به تنها چیزی که باید فکر کنید به استواری پایه‌های اسلام ناب محمدی ﷺ است. اسلامی که غرب، و در رأس آن امریکای جهان‌خوار، و شرق و در رأس آن شوروی جنایتکار را به خاک مذلت خواهد نشاند. اسلامی که پرچمداران آن پابرهنگان و مظلومین و فقرای جهانند و دشمنان آن ملحدان و کافران و سرمایه‌داران و پول‌پرستانند. اسلامی که طرفداران واقعی آن همیشه از مال و قدرت بی‌بهره بوده‌اند؛ و دشمنان حقیقی آن زراندوزان حیله‌گر و قدرت‌مداران بازیگر و مقدس نمایان بی‌هنرند.[۳]

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۷، ص۵۳۱.
۲. پیام به دانش آموزان و دانشجویان، ۱۳٦۰/٦/۳۱ (صحیفه‌ی امام، ج۱۵، ص، ۲٤٦).
۳. پیام به مسئولان برگزاری سمینار جهاد سازندگی، ۱۳٦۷/۹/۱٤ .

توجه نسل جوان به شناسایی و شناساندن چهره‌ی واقعی اسلام موجب تقدیر است. ما امروز قبل از هر چیز وظیفه داریم تبلیغات چند صد ساله اجانب و عمال استعمار را خنثی کنیم. کارشناسان استعمار با کمال تزویر و حیله، با اسم اسلام‌دوستی و شرق‌شناسی پرده‌های ضخیمی بر چهره‌ی نورانی اسلام کشیده و اسلام را با معماری‌ها و نقاشی‌ها و ابنیه‌ی عالیه و هنرهای زیبا معرفی نموده و حکومت‌های جائرانه ضد اسلامی اموی و عباسی و عثمانی را به اسم خلافت اسلامی به جامعه‌ها تحویل داده‌اند، و چهره‌ی واقعی اسلام را در پشت این پرده‌ها پنهان نگاه داشته؛ به طوری که امروز مشکل است ما بتوانیم حکومت اسلام و تشکیلات اساسی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن را بر جوامع بشری - حتی مسلمین - بفهمانیم. باید کوشش کرد و پرده از تبلیغات مسموم چند صد ساله اجانب برداشت.[۱]

پس دغدغه‌ی اصلی ایشان، شناساندن اسلام اصیل و واقعی به همگان می‌باشد؛ لذا برای رسیدن به این مطلب از اصطلاحات و واژه‌هایی استفاده می‌کنند تا مرز بین این دو اسلام به معنای واقعی مشخص بشود و در مرحله‌ی بعد تلاش برای گفتمان کردن این مفاهیم می‌کنند تا غرض استعمار و استکبار حاصل نشود.

طلاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاه‌ها باید دقیقاً روی مبانی اسلامی مطالعه کنند و شعارهای گروه‌های منحرف را کنار گذارند و اسلام عزیز راستین را جایگزین تمام کج‌اندیشی‌ها نمایند. این دو دسته باید بدانند اسلام خود مکتبی است غنی که هر گز احتیاجی به ضمیمه کردن بعضی از مکاتب به آن نیست. و همه باید بدانید که التقاطی فکر کردن خیانتی بزرگ به اسلام و مسلمین است که نتیجه و ثمره تلخ این نوع تفکر در سال‌های آینده روشن می‌گردد. با کمال تأسف گاهی دیده می‌شود که به علت عدم درک صحیح و دقیق مسائل اسلامی، بعضی از این مسائل را با مسائل

۱. نامه به انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا، ۱۳٤۹/٤/۲۷ (صحیفه‌ی امام ج۲ص۲۸۲).

مارکسیستی مخلوط کرده‌اند و معجونی به وجود آورده‌اند که به هیچ وجه با قوانین مترقی اسلام سازگار نیست.[۱]

جمع‌بندی

از مجموعه مباحث و کلمات گذشته روشن می‌شود که امام خمینی از معدود متفکران معاصر اسلامی است که توجه ویژه‌ای به اسلام‌شناسی دارد و با نگاه درجه دوم سعی در آسیب‌شناسی اسلام‌شناسی‌های تقلیل‌گرایانه موجود و بیان خطرات اسلام‌شناسی‌های التقاطی و انحرافی دارد. از این رو ایشان با طرح «اسلام ناب محمدی» در مقابل «اسلام آمریکایی»، مطالعات و مباحث اسلام‌شناسی را در عصر جدید، وارد عرصه‌های نوینی کرده است.

نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی در اندیشه و آثار امام خمینی ریشه در طرح «انسان‌شناسی» ایشان دارد؛ چرا که ایشان معتقد است انسان موضوع همه‌ی مکاتب انبیاست و اسلام نیز در صدد ارائه‌ی طرح جامع از برنامه‌ی رشد و تعالی انسان است. طرح انسان‌شناسی امام خمینی برآمده از نگرش عمیق و اجتهادی ایشان به قرآن و حدیث و بهره‌گیری از عرفان و حکمت اسلامی است. امام خمینی مبتنی بر انسان‌شناسی جامع معتقد است که اسلام، جامع جمیع جهات مادی و معنوی ظاهری و عینی و فردی و اجتماعی است و هدف آن انسان‌سازی و رشد و تعالی انسان و اصلاح و تربیت جامعه است. از این رو تمام دعوت انبیا برای انسان کردن انسان است و تمام عبادات و تمام معارف عبادی و احکام اجتماعی و سیاسی برای تربیت فرد و جامعه است.

مهم‌ترین مفهوم و معنایی که می‌تواند مسیر رشد و ترقی انسان را هموار کند مفهوم «توحید» و بسط توحید و گسترش شناخت توحیدی مردم از همه‌ی عالم و روابط انسانی است. این معرفت ناب موجب می‌شود حجاب‌های ظلمانی و تاریکی‌های روحی و

---

۱. پیام به ملت ایران به مناسبت سال نو، ۱۳۵۹/۱/۱ (صحیفه‌ی امام، ج۱۲، ص۲۰۸).

اجتماعی کنار رود و حقیقت خود را آشکار سازد. به واسطه‌ی توحید همه‌ی مراتب انسان از مرتبه‌ی طبیعت و ملک، وجود برزخی تا وجود روحانی و عقلی انسان در مسیر واحد هماهنگ قرار می‌گیرد. بر این اساس فرق مکتب توحیدی با سایر مکاتب در این نکته است که مکتب توحیدی همه‌ی حقایق و علوم و معارف بشری را به توحید بازمی‌گرداند و نشان می‌دهد که همه‌ی موجودات عالم و همه‌ی مراتب وجودی انسان سایه و ظلّ حقیقت نورانی الوهیت هستند. این همان حقیقتی است که در نهاد و سرشت همه‌ی انسان‌ها موجود است؛ چرا که انسان فطرتاً کمال‌خواه و متنفّر از نقص‌ها، تکثّر و بدی‌هاست. فطرت که حقیقتی ثابت و مشترک در وجود همه‌ی انسان‌های عالم است بنیان و اساس دین و شریعت الهی محسوب می‌شود. از نگاه امام خمینی، توحید نظری مقدمه توحید عملی و شرط حصول توحید و قلبی و رفتاری است و علم فقه و احکام شرعی مقدمه‌ی اصول معارف و تحصیل توحید و تجرید است. حتی دانش سیاست مدن، تدبیر منزل، تعمیر بلاد و تنظیم عباد همه مقدمه برای تحقق توحید عملی است و همه‌ی این امور دخالت تام و تمام در حصول توحید و تحقق عینی آن دارد.

بر این اساس تربیت فرد و تربیت جامعه توأمان موجب ترقی و رشد بشریت است و احکام و حدود الهی برای مصلحت جامعه است و سیاست الهی عهده‌دار تربیت همه‌ی شئونات اجتماعی است. سیاست و حاکمیت یکی از بخش‌های بسیار مهم اسلام است و در اسلام‌شناسی باید توجه جدی و اساسی بدان داشت. در واقع این همان طرح «اسلام ناب محمدی» است که شامل همه ابعاد زندگانی انسان اعم از اخروی و دنیوی، فردی و اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در راستای تحقق توحید و نفی همه شرکت‌ها و عبودیت غیر خداست.

از نظر امام خمینی اسلام دین کامل و جامع است و به هیچ وجه نباید آن را در حاشیه‌ی مکاتب مادی همچون لیبرالیسم و کمونیسم فهم کرد که در این صورت موجب التقاط و کج‌فهمی و انحراف می‌شود. اسلام‌شناسی‌های التقاطی، تک‌بعدی و منحرف

مشکل اساسی در راه فهم دین و اقامه‌ی دین در طول تاریخ است. ایشان خطر اسلام‌شناسی‌های ادعایی و التقاطی را از خطر حمله نظامی و قدرت ابرقدرت‌های جهانی بیشتر می‌داند و به مراقبت و مواظبت در امر اسلام‌شناسی فرا می‌خواند؛ چون که التقاط موجب تحریف، فساد درونی و غفلت از جامعیت دین و اهداف رهایی بخش و سازنده‌ی اسلام می‌شود. از این رو حوزه‌های علمیه رسالتی مهم و وظیفه‌ای استوار در امر انسان‌شناسی جامع و اسلام‌شناسی ناب دارند و می‌بایست شناخت عمیق و جامع از انسان و اسلام را بر اساس روش‌شناسی اجتهادی به دست آورند و در جامعه تبلیغ و ترویج کنند. امام خمینی حداقل پنج ویژگی اساسی را برای اسلام‌شناسی و اسلام‌شناس مطرح می‌کند: ۱. توجه به جامعیت دین و تعمق در همه‌ی بخش‌های آن؛ ۲. رعایت تقوا و عدالت؛ ۳. التزام به روش اجتهاد جواهری؛ ٤. زمان‌شناسی و اجتهاد تمدنی؛ ۵. اطلاع از تاریخ و حرکت تکاملی انبیا و اولیا معصومین علیهم‌السلام.

فصل سوم:

نظام اندیشه‌ی اسلامی از منظر آیت‌الله خامنه‌ای

این انقلاب، یک تفکّرِ صحیحِ درستِ تعریف شده‌ی متّکی بر یک جهان‌بینی صحیح و یک تلقّیِ مستدل و متین از آفرینش عالم دارد. بر اساس این مجموعه، هرکسی می‌داند کجای دنیا و کجای راه قرار دارد و به سمتِ کدام هدف حرکت می‌کند. زندگی، هدفدار و مبارزه نیز هدفدار می‌شود... تفکّر فلسفی اسلام و فهم درست از مبانی اسلامی، کاری می‌کند که انسان در هر لحظه‌ای از لحظات، احساس می‌کند در کجای راه و به سمت کدام هدف حرکت می‌کند؛ قدرت تحلیل برای حوادث می‌یابد و وظیفه‌ی خودش را در هر شرایطی تشخیص می‌دهد. امروز باید جوان ما این‌گونه باشد.[۱]

آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی از دوران جوانی به مسئله «نظام اندیشه‌ی اسلامی» توجه داشته‌اند و خود در این راه تلاش‌های بسیار مهمی انجام داده‌اند و آثار ارزشمندی را تولید کرده‌اند. به اعتقاد ایشان مباحث فلسفی و کلامی اسلام از ظرفیت فوق‌العاده‌ای برای ارائه نظام اندیشه‌ی اسلامی برخوردار است و می‌تواند پاسخ گوی بسیاری از نیازهای جهان معاصر و شبهات انسان جدیدباشد. از این رو حوزه‌های علمیه باید به طور جدی وارد این عرصه شوند و با یک حالت بُرندگی و تهاجمی حضور فعالی داشته باشند:

امروز مباحث کلامی که برای دفاع از عقاید دینی مطرح است، غیر از مباحثِ آن‌وقت‌هاست. چه کسی حالا شبهه‌ی «ابن‌کمونه» را مطرح می‌کند؟! امروز شبهات

۱. بیانات مقام معظم رهبری ۱۳۷۹/۶/۱۳.

فراوانی در عالم ذهنیات و معارف بشری هست. حوزه‌های علمیه باید این شبهات و راه مقابله‌ی با آنها را بدانند و در مقابل فلسفه‌ها و گرایش‌ها و مذهب‌ها، همیشه یک حالت بُرندگی و تهاجمی داشته باشند.[۱]

ایشان معتقد است که حوزه‌های فلسفی و کلامی و فقهی تشیع نباید در صحنه مباحثات علمی دنیا غایب باشد و باید فکر نو تولید کند و به پرسش‌های که مکاتب و فرقه‌های گوناگون پاسخ صحیح و قانع کننده بدهد:

امروز حوزه نباید در صحنه‌های متعدد فلسفی و فقهی و کلامی در دنیا غائب باشد. این همه سؤال در دنیا و در مسائل گوناگون مطرح است؛ پاسخ حوزه چیست؟ نه باید غائب باشد، نه باید منفعل باشد؛ هر دو ضرر دارد. فکر نو لازم است، پاسخ به نیازهای نو به‌نو لازم است که دارد مثل سیل در دنیا مطرح می‌شود؛ باید شما برایش جواب فراهم کنید. جواب شما باید ناظر باشد به این نیاز، و نیز ناظر باشد به پاسخ‌هایی که مکاتب و فرقه‌های گوناگون میدهند. اگر از جوابهای آنها غافل باشید، پاسخ شما نمی‌تواند کار خودش را انجام دهد. باید پاسخ قوی، منطقی و قانع کننده بیاورید وسط. باید پاسخ‌ها در دنیا مطرح شود. دائم بایستی صادرات قم - همان طور که عرض کردیم، این قلب معرفتی دنیای اسلام - پمپاژ بشود. امروز خوشبختانه وسائل ارتباطی سریع در اختیار همه هست. شما می‌توانید اینجا اقدامی بکنید، در آن طرف دنیا در همان ساعت از شما بشنوند و استفاده کنند.[۲]

آیت‌الله خامنه‌ای بر اساس شناخت عمیقی که از دنیای جدید و تمدن غرب دارد تصریح می‌کند که خلاء بزرگ انسان معاصر، نبود نظام فکری و دوری از یک اندیشه‌ی راهنما مبتنی بر یک جهان‌بینی صحیح و یک تلقّیِ مستدل و متین از آفرینش عالم است. ظرفیتی که به طور متراکم در معارف اسلامی و علوم اسلامی موجود است.

---

۱. بیانات در آغاز درس خارج فقه ۱۳۷۰/۶/۳۱.

۲. بیانات در دیدار طلاب و فضلا و اساتید حوزه‌ی علمیه قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹.

دنیای اروپا، دنیای مسلّط امروز - که عمدتاً همان دنیای غرب و مَن تَبَعش هستند - مهم‌ترین خلأ را دارند و آن، خلاءِ یک فکر، یک اندیشه‌ی راهنما و به‌اصطلاحِ متداول، یک ایدئولوژی است که متّکی به یک فکر صحیح و یک تلقّی درست از عالَم وجود باشد. مهم‌ترین خلاءِ آنها نداشتن این است؛ لذا مرتّب سعی می‌کنند ایدئولوژی‌های دروغی، درست و تزریق کنند. یک علّت عمده‌ای که از این انقلاب می‌ترسند، همین است که این انقلاب، یک تفکّرِ صحیحِ درستِ تعریف شده‌ی متّکی بر یک جهان‌بینی صحیح و یک تلقّیِ مستدل و متین از آفرینش عالم دارد. بر اساس این مجموعه، هرکسی می‌داند کجای دنیا و کجای راه قرار دارد و به سمتِ کدام هدف حرکت می‌کند. زندگی، هدفدار و مبارزه نیز هدفدار می‌شود. در مبنا و تفکّر اسلامی، هدفِ حیات انسان، رسیدن به درجات کمال است؛ کمال معنوی که حتماً آراستگی مادّی را با خودش دارد؛ یعنی به تعبیر رایج، آخرتی که از دنیا عبور می‌کند. ایجاد یک جامعه‌ی عادلانه، یک جامعه‌ی صالح، یک کشور پیشرو و معنوی، درعین‌حال دارای قدرت‌های والای مادّی، با جهت‌گیری معنوی، با اخلاق انسانی و با احساس حقیقی انسانیت. ببینید چه هدف والا و زیبایی است! غربی‌ها این را ندارند. همه‌ی این تمدّنی که آنها روی هم سوار کرده‌اند و این مسابقه‌ای که وجود دارد، بر اساس فردپرستی و سودپرستی شخصی استوار است؛ لذا در این مسابقه، در یک جا پیشرفت‌هایی به‌دست می‌آورند؛ اما در چند جای دیگر، دچار اختلال می‌شوند. این اختلالهای اخلاقی، این خلأهای فکری، این اختلالات عصبی جوانان و این آشفتگی و بی‌هدفی جوانان ناشی از آن سودپرستی و خودپرستی و شخص‌پرستی است. در نظام اسلامی، این‌گونه نیست. تفکّر فلسفی اسلام و فهم درست از مبانی اسلامی، کاری می‌کند که انسان در هر لحظه‌ای از لحظات، احساس می‌کند در کجای راه و به سمت کدام

هدف حرکت می‌کند؛ قدرت تحلیل برای حوادث می‌یابد و وظیفه‌ی خودش را در هر شرایطی تشخیص می‌دهد. امروز باید جوان ما این‌گونه باشد.[۱]

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار با کارگزاران نظام در ۱۲/ ۹/ ۱۳۷۹ مجموعه معارف اصلی اسلام که در عمل فردی و نیز اقدام دولت اسلامی دارای تأثیر است را به این شرح خلاصه می‌کنند: ۱. توحید به عنوان رکن اصلی بینش و تلقّیِ اسلام؛ ۲. تکریم انسان؛ ۳. تداوم حیاتِ بعد از مرگ؛ ۴. استعداد بی‌پایان انسان؛ ۵. جریان عالم به سمت حاکمیت حق و به سمت صلاح. سپس بر اساس این جهان‌بینی وظایف پنج‌گانه زیر را نتیجه می‌گیرند: ۱. عبودیت و اطاعت خداوند؛ ۲. هدف گرفتن تعالیِ انسان؛ ۳. ترجیح فلاح و رستگاری اُخروی بر سود دنیوی؛ ۴. مجاهدت و تلاش و مبارزه؛ ۵. امید به پیروزی در همه شرایط به شرط جهاد فی سبیل‌اللّه. پس از آن مراحل رسیدن به تمدن اسلامی را بیان می‌کنند: ۱. انقلاب اسلامی؛ ۲. نظام اسلامی: ۳. دولت (حاکمیت) اسلامی؛ ۴. کشورِ اسلامی؛ ۵. دنیای اسلامی.

رویکردشناسی آیت‌الله خامنه‌ای

در مجموع مکتوبات و سخنان آیت‌الله خامنه‌ای پیرامون دین‌شناسی مطالب فراوانی وجود دارد. در کلان‌نظریه‌ی آیت‌الله خامنه‌ای بیش از هر چیزی بر انسان، جامعه‌ی توحیدی و حیات اجتماعی انسان تأکید شده است و در این فضای بحث، دین نقش تعیین کننده‌ای در مناسبات اجتماعی و خط مشی عمومی دارد و نمی‌توان به سادگی از کنار آن رد شد. بر این اساس مسئله‌ی «جامعه‌ی اسلامی» شاید عنصر محوری و مهم نظام اندیشگی ایشان باشد. کل نظام فکری آیت‌الله خامنه‌ای را می‌توان نوع خاصی از الاهیات اجتماعی مبتنی بر معارف قرآنی و حکمت اسلامی دانست.

کوشش آیت‌الله خامنه‌ای در نظام فکری خود کوششی برای خروج اندیشه‌ی اسلامی

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با دانشجویان و دانش آموزان بسیجی طرح ولایت، ۱۳/٦/۱۳۷۹.

از انگاره‌های بن بست‌نما در بعد عملی و مدنی دین محسوب می‌شود که به تجدید مبانی نگرش تاریخی و فرهنگی و شکل‌گیری نهضت علمی و تولید علوم انسانی متناسب با تاریخ و فرهنگ و تبدیل آن به یک گفتمان علمی و خواسته عمومی می‌انجامد.

در نظر آیت‌الله خامنه‌ای دست‌یابی به این مهم، مستلزم دگرگونی بنیادین در بنیادهای فلسفی و کلامی اندیشه‌ی اسلامی نیست آنچنان که غرب چنین کرد و یا برخی از روشن‌فکران و نویسندگان داخلی انتظار دارند بلکه نیازمند روشی جدید برای مواجه با معارف و مفاهیم اسلامی است تا غبار غفلت از آنها زدوده شود. آیت‌الله خامنه‌ای با فهم مشکل بنیادین فرهنگ، جامعه و تمدن اسلامی، به دنبال پیدا کردن راه برون رفت از بن بست اندیشه‌ای است؛ بنابراین نظریه ایشان در تناسب با حرکت و کنش در جامعه و هماهنگ با فهم دقیق از تحولات اجتماعی است؛ البته این مطلب به این معنا نیست که ایشان به مباحث عمیق فلسفی و نظری در حوزه معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و فلسفه علم توجه ندارد بلکه چنان که در بخش‌های بعدی روشن خواهد شد ایشان به این مباحث توجه داشته و اتخاذ مبنا کرده‌اند و بر اساس یک سلسله مبانی معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و علم‌شناسی وارد نظریه‌پردازی و سیاست گذاری علم شده‌اند اما ایشان معتقدند در مبانی و مباحث کاملاً و مفهومی و انتزاعی نباید توقف کرد بلکه باید با دقت و سرعت، نظر را به عمل گره زد و به حل مسائل عینی و برنامه ریزی عملیاتی شد.

آیت‌الله خامنه‌ای در تبیین نظام فکری خود از مفاهیم متعددی بهره گرفته که لازم است پیش از ورود به آن نظریه‌ی به تبیین مفاهیم و چارچوب فکری برآمده از آنها در دستگاه فکری و الاهیاتی وی پرداخته شود. از این رو شناخت نظریه ایشان متوقف بر آشنایی اجمالی با دستگاه فکری و شبکه مفهومی اندیشه ایشان است. چرا که ارتباط جدی با مفهوم «انسان»، «جامعه»، «فرهنگ»، «تحول و رکود»، «تعالی و انحطاط»، «اصلاح و انقلاب» «اسلام» و «هویت انقلاب اسلامی» دارد. نویسنده معتقد است دستگاه فکری آیت‌الله خامنه‌ای نوع خاصی از «الاهیات اجتماعی» است.

آیت‌الله خامنه‌ای را می‌توان یک «فیلسوف اجتماعی» و یا «الاهی‌دان اجتماعی» دانست. ایشان در پروژه‌ی فکری خود بیش از هر مسئله‌ای درصدد ارائه دریافت و برداشتی از عالَم، جهان و جهانیان است که در سازندگی زندگی[۱] و شناخت طرح‌های عملی برای جامعه[۲] مفید باشد. ایشان به دنبال بحث از جهان‌بینی به عنوان «بینش فلسفی و زیربنایی» و «قاعده‌ی اساسی تمام طرح‌ها و برنامه‌ها و افکار عملی و زندگی‌ساز» در اسلام است[۳] تا به یکی از فوری‌ترین ضرورت‌های تفکر مذهبی یعنی «طرح اسلام به صورت مسلکی اجتماعی و دارای اصولی منسجم و یک‌آهنگ و ناظر به زندگی جمعی انسان‌ها»[۴] دست پیدا کند؛ بنابراین مباحث اعتقادی و جهان‌بینی اسلامی را از منظر اجتماعی و زندگی‌سازی می‌توان طرح و تبیین کرد. ایشان می‌کوشد در خلال بازخوانی اجتماعی معارف اسلامی، آگاهی لازم برای شکل‌دهی به کنش اجتماعی و بنای زندگی اجتماعی را فراهم آورد. به نظر ایشان جهان‌بینی اسلام «غیر آنکه یک بینش فلسفی است، یک شناخت عمل‌زا و زندگی‌ساز نیز هست؛ یعنی عقیده‌ای که بنای زندگی اجتماعی و فردی انسان‌ها باید بر پایه‌ی آن نهاده شود».[۵] به نظر ایشان منطق عمیق اسلام را نمی‌توان به چنگ آورد مگر این‌که به واقعیت اجتماعی و حیات انسان توجه جدی شود.

بازخوانی نظام فکری آیت‌الله خامنه‌ای که از خاستگاه عقل، قرآن و سنت است. نیازمند توجه نظام‌مند به آثار ایشان است. آراء و اندیشه‌های آیت‌الله خامنه‌ای علی‌رغم پراکندگی‌های که در زمان و چگونگی ارائه‌شان وجود دارد، از یک چینش منظومه‌وار و

---

۱. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۱۸۷.
۲. همان، ص۱۹۱.
۳. همان، ص۱۹۷.
۴. همان، ص۳۳.
۵. همان، ص۲۳۹.

پیوسته برخوردارند که بر اساس نظریه‌ای نظام‌مند تحلیل و تدوین شده است. نمونه آن را می‌توان در کتاب «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن» جستجو کرد که از مهم‌ترین محصولات فکری دوران جوانی آیت‌الله خامنه‌ای است. ایشان در این کتاب می‌کوشد «معارف و دستگاه فکری اسلامی را از ذهنیت محض» خارج کرده و به صورت «پیوسته» و در قالب «اجزای یک واحد» در ارتباط با «تکالیف عملی و به ویژه زندگی اجتماعی» صورتبندی کند. اگرچه این کتاب محصول سخنرانی‌های ایشان در سال ۱۳۵۳ است، اما تداوم آن را در تمام آثار و سخنان اندیشه‌ای وی در سال‌های اخیر می‌توان ردیابی کرد. شاهد بهتر آنکه خود ایشان در سال ۱۳۸۱ فرمودند:

> الآن هم اگر بخواهم در آن مقام حرف بزنم، همان حرف‌ها را می‌زنم و حرفم عوض نشده است... این سخنرانی‌ها منبع خیلی خوبی برای مچ‌گیری ماست. در آن سخنرانی‌ها راجع به توحید، امامت، ولایت، نبوت و سایر مباحث اساسی بحث شده است که الان هم آنها را تأیید می‌کنم. اینها پایه‌های فکری برای ایجاد یک نظام اسلامی بود.[۱]

وی در این اثر کوشیده شده است نوعی تغییر کیفی در مباحث الاهیاتی دنبال شود که بیش آنکه انتزاعی و کلی و بر پایه ارائه استدلالات خشک اصول عقاید باشد، تبیین و توضیحی از عناصر الاهیاتی در نسبت با نظام اجتماعی و زندگی انسان باشد تا اندیشه دینی بتواند از این رهگذر در خط‌مشی‌گذاری عمومی و راهبرد اجتماعی نقش‌آفرین باشد. گوینده با حفظ بنیان‌های اصیل و استدلال‌های عمیق اسلامی، موضوعات جدیدی که جهان معاصر فراروی انسان نهاده است را به استخدام گرفته و به بازخوانی و سازماندهی الاهیات اسلامی در راستای جامعه‌سازی آرمانی در افق جهانی و سطح بین‌المللی پرداخته است.

---

۱. همان، ص۱۹. بیانات در ۱۳۸۱/٤/٤.

بـر ایـن مبنـا، منظومـه‌ی فکـری آیت‌اللـه خامنـه‌ای را در واقـع بایـد نـوعی «فلسـفه‌ی اجتماعی» و «الاهیات اجتماعی» سازمان‌یافته، منسـجم و منطقـی دانسـت کـه دارای روح واحد و هدف مشخص است. مجموعه‌ای از گزاره‌ها، مفاهیم و سازه‌ها که بـا صـورت‌بندی منسجم و با روشی ویژه، برای درک و تبیین واقعیت‌های اجتماعی و فهم روابط میان پدیـدها و برای ارائه قوانین اجتماعی صورتبندی شده اسـت تـا بـه بیـان چگـونگی و چرایـی وقـایع اجتماعی و انسانی (خرد و کلان) و چگونگی و چرایی تغییر و تحول بپردازد.

آیت‌الله خامنه‌ای با برگزیدن این روش در اندیشه ورزی، درصدد ارائه برنامه جـامع و محکم برای حیات پایدار در جامعه امروز در نسبت با مسائل اساسـی دینـی، اجتمـاعی، فرهنگی و سیاسی و موقعیت تاریخی حساس و سرنوشـت سـاز جوامـع اسـلامی اسـت چراکه معرفت و علم، نقش تعیین کننده‌ای در ایجاد یک نظام اجتماعی و حرکت و انتقال وگسترش آن دارد و الا جامعه تحت یک معرفت و علم دیگری سـامان می‌یابـد و حرکـت می‌کند. به همین جهت از منظر ایشان ارائه نظریه‌ی اجتمـاعی یـک ضـرورت در حیـات انسان است و الاهیات باید بدان بپردازد.

به عقیده‌ی آیت‌الله خامنه‌ای «حکومت و نظام اجتماعی، بدون نظریـه امکـان نـدارد که اولا به وجود بیاید و یا باقی بماند و یا رشد کند».[۱] نظریـه‌ی زمینـه و عامـل معنـاداری مفاهیم، ایده‌ها و ربط میان عناصر مختلف یک اندیشه است کـه بـه ۱. چـارچوبی بـرای درک واقعیت، ۲. ابزاری برای بیان حقیقت، ۳.عامل انسجام دهنده به در اندیشه و ایـده‌ها ٤. راهنمای تحقیق در اندیشه‌ای ایشـان منجـر می‌شـود. بـر ایـن اسـاس مسـئله «علـوم انسانی» نیز در درون نظریه‌ی اجتماعی قابل فهم و تبیین است. بـدون توجـه بـه نظریـه و دستگاه فکری آیت‌الله خامنه‌ای، فهم نگرش ایشان به علوم انسانی امکـان پـذیر نخواهـد بود و با بدفهمی وتفسیرهای غلط همراه خواهد شد.

---

۱. بیانات رهبری در دیدار اعضای پژوهشگاه شهید صدر، ۱۳۹۵/۵/۲۵.

در دل نظـم اجتمـاعی و قـواره‌ی اجتمـاعی و انـدام‌های اجتمـاعی، حرف‌هـا و بحث‌هاست که می‌توان با استمداد از فرهنگ‌های جدید و نوینِ رایج دنیا و بیشـتر بـا استمداد از قرآن و منابع حدیث، این مسائل را فهمید و درک کرد.[۱]

الاهیات اجتماعی یا روشن‌فکری اسلامی به تبیـین دیـن در عصـر جدیـد می‌پـردازد یعنی تلاش می‌کند تا مسائل عصری را از سطح بالاتری به درستی تشخیص دهد و بـرای این مسائل راه حل‌های دینی ارائه دهد. او نـه بـه دنبـال عصری‌سـازی دیـن بلکـه در پـی دینی‌سازی عصر و زمانه است که در آن قرار دارد. او دین را با روش‌های عمیق و اجتهادی می‌شناسد و ضمن حفظ خلوص و غایت آن، آن را به زبان امروزی بیان کند.

او به تحول فکر انسان‌ها و تعالی و ترقی اندیشه و راه‌های زندگی باور دارد به همین جهت به پیراستن دین از انحرافات و تحریفات و بدفهمی‌ها می‌پردازد و آنچـه را کـه از آداب و رسوم به دین تحمیل شده است از متن دین جدا می‌سازد.

سنت‌های ملی غالبا با تعصبات و خرافات آلوده است همه جای دنیا این طور اسـت. سنت‌های ملی ثبات دارند اما این توانایی را ندارند که بتوانند فکرهـا را هـدایت کننـد. می‌ماند دین. دین، هم دارای ثبات است هم اگر معرفت دینی، معرفـت روشـنی بـود، می‌تواند حرکت‌های روشن‌فکری را دستگیری کند خیزهای روشن‌فکری را هـدایت و جمع و جور کند و از آسیب‌هایش بکاهد.[۲]

در این نگرش، بزرگ‌ترین انحراف و تحریف در دین، عـدم توجـه بـه جامعـه و غلبـه نگاه‌های فردگرایانه و انتزاعی است. تقلیل دادن دین به زندگی شخصی و جداسـازی آن از جهاد و مبارزه و استقامت و عرصه وسیع زندگی جمعی انسان‌ها و جامعه خطـایی بـزرگ است؛ بنابراین باید به احیای بخش‌های فراموش شده دین که عموما طرح کلی و مفـاهیم و آموزه‌های اجتماعی و اخلاق و معنویت رهایی بخش است پرداخـت. احیـای دیـن بـه

۱. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۲۲۵.
۲. بیانات در دیدار مسئولان دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه قم ۱۳۸٤/٦/۲۸.

فهم صحیح و درک درست از طرح کلی دین و مقاصد و غایات آن و تفسیر آموزه‌ها بر اساس آن طرح دارد. و ثانیا به شناخت زمانه و پرسش‌های بنیادین مخاطبان دارد. باید مخاطب را که انسان معاصر و جوان دردمند و دغدغه‌مند است و پرسش‌های او را در عصر جدید، پرسش‌های عقیدتی، اخلاقی، اجتماعی شناخت و همچنین می‌بایست تهاجمات فرهنگ غرب را به درستی تشخیص داد و نسبت به آن مواجه فعّال، عقلانی و تهاجمی داشت. او دشمنی‌ها را می‌شناسد و می‌بیند و زودتر از همه فریاد می‌زند و مردم را مسلح و بسیج می‌کند. بر الاهیات اجتماعی نه ترس و انفعال و گوشه نشینی و پنهان شدن؛ بلکه تعامل سازنده و تبادل فرهنگی میان فکر و جامعه و میان افکار گوناگون و مکاتب فکری حاکم است.

به نظر ایشان ما به حرکت نوین کلامی و الاهیاتی و جریان روشن‌فکری اسلامی نیازمند هستیم و این جریان باید ادامه پیدا کند و باید در یک حد متوقف نماند و باید پیش برود. به اعتقاد ایشان حقیقت روشن‌فکری یک جریان اسلامی، آگاهانه، هوشیارانه است که باید در همین خط مستقیم، خط مرکزیت دادن به روحانیت بزرگ اسلام پیش برود و روحانی و دانشگاهی هر دو بار هم و در کنار هم بایستی کوشش کنند جریان روشن‌فکری مذهبی را هرچه بتوانند بیشتر و بیشتر ببرند.[۱] و از آسیب‌های روشن‌فکری رایج در کشور ما و کشورهای اسلامی مصون و محفوظ باشد.[۲] حرکت نوین کلامی و اندیشه نوین و مهاجم اسلامی و جریان روشن‌فکری اصیل اسلامی و حوزوی به پر مغز بودن، حرف نو داشتن، میدان‌های جدید و آفاق‌های جدید را جستن و ارائه کردن مسیرهای جدید به روی بشریت است.

جوهر روشن‌فکری این است نوآوری، تحول در نگاه‌ها و باز بودن افق دید. بدون این، پیشرفت فکری و به تبع آن، پیشرفت علمی و عملی در جامعه امکان پذیر نخواهد

۱. سخنرانی در سومین سال فوت علی شریعتی، در مسجد اعظم، قم تیرماه ۱۳۵۹.
۲. بیانات در دیدار مسئولان دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه قم ۱۳۸٤/٦/۲۸.

بود... باید جوهر روشن‌فکری و نقاط مثبت آن در شما وجود داشته باشد و از نقاط منفی که در یک جمله، پریشانی و پراکندگی و هرزه رفتاری است برکنار باشید. ببینید این به چه چیزی احتیاج دارد. به تأمل، به فکر، به متصل شدن به شاخص اصلی یعنی اعتصام به حبل اللّه و حبل معرفت الهی و به طور دایم مراقبت از خود و فرآورده فکری خود کردن احتیاج دارد؛ که ضمن اینکه دارد پرواز می‌کند، این پرواز منتهی به یک سقوط و یک آسیب فراوان نشود؛ البته اشتباه و خطا قابل قبول است؛ اما انحراف قابل قبول نیست. بالاخره بدون در نظر گرفتن امکان خطا اصلاً نمی‌شود حرکت کرد؛ ولی خطا نباید در حدی باشد که منتهی به سقوط شود یا اصلاً به معنای سقوط باشد.

آفات نظام فکری

دست‌یابی به این هدف، منوط به پرهیز از ۱. سطحی‌نگری و ۲. جزئی‌نگری، ۳. انتزاعی‌اندیشی و ٤. التقاط است.

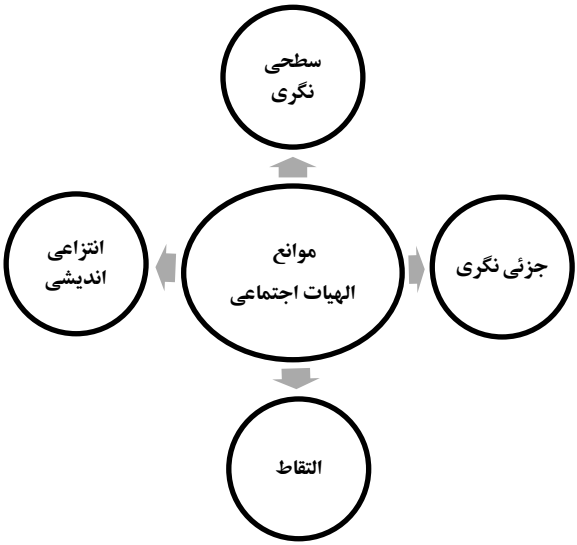

۱. سطحی‌نگری

به نظر ایشان سطحی‌نگری آفت بزرگ یک نظام فکری و الاهیاتی است و موجب انحراف و کج فهمی و لغزش می‌شود:

> کسانی که پایشان لغزید، خیلی از مواردش را که ما دیدیم، ناشی بود از عدم تعمق در امر دین و معارف اسلامی؛ شعائری بود، شعارهایی بود، احساساتی بود، بر زبانشان بود؛ اما در دلشان عمق نداشت؛ لذا در گذشته ما کسانی را دیدیم که آدم‌های خیلی تند و داغ و پُرشوری هم بودند، بعد صد و هشتاد درجه وضع این‌ها عوض شد.[۱]

۲. جزئی‌نگری

ایشان همچنین جزئی‌نگری صرف و پرهیز از نگرش کل‌نگر و جامع‌نگر را موجب گمراهی می‌داند.

> گاهی جزئی‌نگری و نگاه نکردن مسیر مستمرِ از ابتداء تا انتهاء، انسان را گمراه می‌کند؛ حتّی گاهی آدم راه را گم می‌کند، هدف را گم می‌کند. نمی‌خواهیم بگوییم جزئی‌نگر نباشیم؛ چرا، نگرش به جزئیات؛ یعنی همان برنامه‌ریزی؛ این را ما منکر نیستیم. برنامه‌ریزی، نگاه به فصول مختلف و بخش‌های مختلف؛ یعنی جزئی‌نگری. می‌خواهیم بگوئیم این نگاه به بخش‌ها و اجزا و ابعاض موجب نشود که ما غافل بشویم از نگاه به کل. چون نگاه به کل برای ما درس‌آموز است.[۲]

۳. انتزاعی‌اندیشی

آیت‌الله خامنه‌ای سرگرم شدن به «یک سلسله پندارهای عامیانه و سست که در پوچی و بی‌اساسی و بی‌بنیادی، از هر پوچی پوچ‌تر است و توأم با پندارهای باطل» را انحراف

---

۱. بیانات در دیدار هیئت دولت، ۱۳۸٤/۷/۱۷.

۲. بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های شیراز ۱۳۸۷/۲/۱٤.

می‌داند و آن را عامل عقب‌نشینی در برابر موج‌های مادی‌گرای می‌داند چرا که «این ظاهر فریبنده و باطن پوچ، در مقابل موج‌های مادیگری تاب و توان نیاورد و دیدیم که چگونه از بین رفت».[۱] ایشان همچنین «استدلالات بی‌روحِ بی‌اثرِ بی‌مسئولیت در زمینه‌ی توحید و «بحث‌های فلسفی بی‌اثر و خشکی».. را درباره‌ی مسائل زندگی و اجتماعی ناکافی می‌داند و معتقد است که این بحث‌ها چون فارغ از ارتباطات ِبا دنیای واقعیت و خارج است به صورت مجرد و بی‌اثر باقی می‌ماند.[۲] بر همین اساس، آیت‌الله خامنه‌ای به مطالعه ایجاد و رشد جریان «مادیگری» و «بی‌دینی» در عصر جدید می‌پردازد و معتقد می‌شود شکل‌گیری این جریان ناشی از سرخوردگی انسان از مکتب‌های الهی است. این سرخوردگی نیز ناشی از نبود فلسفه‌ی خرد پسند و استدلال قانع کننده‌ی فکری بر وجود خداوند یا نفی خداوند و مادیگری نیست؛ بلکه انسان مادی «علت گرایشش به چیزی که به آن مکتب مادی می‌گویند این است که خیال می‌کند، امروز این مکتب مادی، بهتر می‌تواند دنیا را اداره کند. می‌گوید بهتر می‌تواند ظلم را از بین ببرد، بهتر می‌تواند تبعیض و نابرابری را نابود کند، بهتر می‌تواند ظلم و خودکامگی را ریشه کن و زایل و فانی کند. می‌گوید دین این کارها را نمی‌تواند بکند».[۳] و این ناشی از تفسیر غلط و خشک و غیر انقلابی و غیر اجتماعی از دین است؛ البته این به معنای مخالفت آیت‌الله خامنه‌ای با بحث‌های عقلی و فلسفی و تبیین فلسفی از واقعیت و دفاع فلسفی از این نیست؛ بلکه ایشان این مقوله را امری لازم و ضروری می‌داند.[۴] نقد ایشان در توقف در این مباحث و عدم توجه به امتداد اجتماعی و تأثیر آنها در زندگی و زیست این جهانی انسان است.

---

۱. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۲۲۸.
۲. همان، ص۲۲۸.
۳. همان، ص۲۰۲.
۴. همان، ص۳۱۶-۳۱۷.

برای اینکه ما بتوانیم نسخه‌ی درست پیشرفت را پیدا کنیم، چه لازم داریم؟ بحث نظری. این، یکی از آن کارهایی است که شماها باید بکنید. پیشرفتِ یک کشور چیست؟ البته مقصودم این نیست که در بحث‌های ذهنی و باز بیفتیم و همین طور خودمان را معطل مباحث ذهنی بکنیم؛ مباحث تئوریکِ بدون توجه به خارج و واقعیات؛ نه، اینها را نمی‌خواهم، این غلط است... نقل می‌کنند قدیم‌ها که در یک شهری، یک سینما درست کرده بودند؛ یک عده‌ای رفتند پیش عالِم شهر - که آدم گوشه‌گیری بود - تا وادارش کنند که با این سینما مخالفت کند. گفتند: آقا! در این شهر سینما ساخته‌اند، شما یک اقدامی بکنید. عالِم یک فکری کرد، گفت: حالا ببینیم این سی نُماست یا سی نَماست یا سی نِماست! کدام درست است!؟ بنا کردند بحث نظری کردن که ضبط لفظ سینما را پیدا کنند! بنده طرفدار بحث‌های نظریِ این طوری نیستم که برویم در آنها غرق بشویم؛ اما به هر حال باید بحث‌های نظری انجام بگیرد تا معلوم شود که پیشرفت به چیست.[۱]

٤. جمود، التقاط، سهل‌انگاری و تحریف

آیت‌الله خامنه‌ای:

شما ببینید امام حسین علیه‌السّلام، در این ده سال قبل از عاشورا چه می‌کرد. آن عبادت و تضرّع، آن توسّل و اعتکاف در حرم پیغمبر و آن ریاضت معنوی و روحانی، یک طرف قضیه است. از طرف دیگر تلاش آن بزرگوار در نشر علم و معارف و مبارزه با تحریف است. تحریف در آن روز، بزرگ‌ترین بلای معنوی برای اسلام بود که مثل سیلابی از فساد و گنداب، به سمت اذهان جامعه‌ی اسلامی سرازیر شده بود. دورانی بود که به شهرهای اسلامی و کشورها وملت‌های مسلمان آن روز سفارش میشد بزرگ‌ترین شخصیت اسلام را لعن کنند! اگر کسی متّهم میشد به این‌که طرفدار

۱. بیانات در دیدار دانشگاهیان سمنان ۱۳۸۵/۸/۱۸.

جریان امامت و ولایت امیرالمؤمنین است، تحت تعقیب قرار میگرفت. «القتل بالظّنة و الأخذ بالتهمة».در چنین دورانی این بزرگوار، مثل کوه ایستاد و مثل فولاد پرده‌های تحریف را برید. کلمات و فرمایشات و خطاب آن بزرگوار به علما، چیزهایی است که بعضی از آنها که در تاریخ مانده است، نشان می‌دهد ایشان چه حرکت عظیمی را در این زمینه داشته است.[۱]

از جمله خصوصیات و جهت‌گیری «خطّ امام» و حرکت نظام جمهوری اسلامی عبارت است از:

اصرار بر شکستن حصار تحجّر و التقاط در فهم و عمل اسلامی و التزام به اسلام ناب. هم تحجّر، از دیدگاه امام - در بیان و عمل - مردود بود، هم التقاط.[۲]

نکته‌ی بعدی این است: در مرحله‌ی نظری، آنچه که ما می‌خواهیم به آن برسیم، رسیدن به نظریه‌ی اسلامیِ ناب در باب عدالت است؛ البته باید با نگاه متجددانه، با نگاه نوآورانه، به منابع اسلامی مراجعه کرد و آن نظریه را از متن منابع اسلامی - در چهارچوبهای علمی و فنی خودش، که بعضی از دوستان اشاره کردند - استخراج کرد. ما برای استنباط، شیوه‌ها، متدها و روش‌های علمیِ تجربه‌ی شده‌ی کاملاً حساب‌شده‌ای داریم؛ از اینها باید استفاده شود؛ بنابراین در مرحله‌ی نظری و نظریه‌سازی، باید از منابع اسلامی و از متون اسلامی، نظریه‌ی ناب اسلام در باب عدالت به دست بیاید. من تکیه‌ام در این نکته این است که نمی‌خواهیم از مونتاژ و کنار هم چیدن نظریات گوناگونِ متفکرین و حکمایی که در این زمینه حرف زدند، یک نظریه به وجود بیاوریم و تولید کنیم؛ یعنی در این قضیه باید جداً از التقاط جلوگیری کرد، باید پرهیز کرد. در موارد متعددی ما دچار این اشتباه شدیم. بدون اینکه بخواهیم، در مرداب التقاط لغزیدیم. بیرون آمدنش خیلی سخت خواهد بود.

---

۱. بیانات در دیدار جمعی از پاسداران ۱۳۷۵/۹/۲۴.

۲. بیانات در مراسم سومین سالگرد رحلت امام خمینی ۱۳۷۱/۳/۱۴.

نه، حقیقتاً باید در منابع اسلامی جستجو کنیم. این منابع، فراوان هم هست؛ که دوستان هم اشاره کردند. در قرآن، در حدیث، در نهج‌البلاغه، در نوشته‌های فقهی، کلامی و حِکمی بحث‌های زیادی وجود دارد که همه‌اش می‌تواند منبع مورد استفاده‌ی ما در پیدا کردن نظریه‌ی ناب اسلامی باشد؛ البته مثل همه‌ی موارد دیگر، آشنایی با نظرات دیگران می‌تواند در فهم متون اسلامی به ما کمک کند. در همه جا همین جور است، در بحث‌های حقوقی و فقهی ما هم همین جور است. ما وقتی با یک نظرِ بیگانه آشنا میشویم و ذهن ما آن اتساع لازم را پیدا می‌کند، از منبع اسلامیِ خودمان استفاده‌ی بهتر و کاملتری میکنیم؛ اینجا هم همین جور است. لکن ما باید دنبال رسیدن به نظریه‌ی اسلامیِ ناب باشیم و از التقاط بپرهیزیم؛ البته بدیهی است که علت اینکه می‌گوییم نظریه‌ی اسلامی باید خالص و ناب باشد، این است که مسئله‌ی عدالت مبتنی است بر پایه‌ها و مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و پایه‌های اساسی؛ و اگر بخواهیم به نظریات غربی - که عمدتاً آنهاست - استناد کنیم، در واقع تکیه کردیم به مبانی فلسفی ای که قبول نداریم و نمی‌توانیم آنها را بپذیریم، که همان نظرات هستی‌شناسی است.[۱]

یکی از موانع در این راه (اسلام ناب)، عبارت است از سهل‌انگاری؛ یعنی هر حرفی که به ذهن کسی برسد و به عنوان دین بگوید؛ هر غیر متخصّص و ناواردی، آنچه را که به سلیقه‌ی خودش خوب می‌آید، به دین نسبت دهد و منعکس کند. این آفت است که به اشتباهها، به انحراف‌ها، به التقاط‌ها، به کج‌روی‌های فکری و علمی و به دنبال آن به فاجعه‌های اجتماعی منتهی می‌شود.

آفت دوم، تحجّرها، بدفهمی‌ها، تشخیص ندادن مطالب مهم و عمده کردن مطالب کوچک است. بین این دو، صراط مستقیم الهی را بایستی پیدا کرد و این کار، کارِ شما جوانان است؛ کار شما فضلای حوزه است؛ کار شما علمای معظّم است که باید

۱. بیانات در دومین نشست راهبردی، ۱۳۹۰/۲/۲۷.

تحتِ اشراف بزرگان و اعلام و مَراجع بزرگ دینی، در حوزه‌ها انجام گیرد که بحمد اللّه به برکت انقلاب، این کارها شروع شده است. حالا با روندهای کُند یا تند یا متناسب، به‌هرحال این کارها شروع شده است؛ باید این‌ها را دنبال کنید.[۱]

البته در دنیای اسلام کم نیستند کسانی که با روحیه‌ی تحجر و ارتجاع و جمود و عدم قدرت اجتهاد، توانسته‌اند این حرف دشمن[۲] را به نحوی تبیین و اثبات کنند. اینها مسلمان‌اند؛ اما در خدمت آنهایند. ما در اطراف خودمان، در برخی از این کشورهای اسلامی، از این قبیل داریم؛ اسمشان مسلمان است؛ اما یک ذره فکر نو، نگاه نو، فهم نو از معارف اسلامی، انسان در آنها مشاهده نمی‌کند. اسلام مال همیشه‌ی دنیاست، اسلام مال همه‌ی قرن‌هاست، اسلام مال همه‌ی دوران‌های پیشرفت بشری است؛ جواب‌گوست. آن فکری که بتواند پاسخ‌گویی اسلام را به این نیازها بفهمد، باید آن را پیدا کرد. بعضی‌ها این فکر را ندارند؛ فقط بلدند این را تکفیر کنند، آن را تفسیق کنند، اسم خودشان را هم مسلمان بگذارند. در نهایت هم یک وقتهایی انسان می‌بیند که در یک مواردی سرشان با سر مزدوران دشمن در یک آخور است![۳]

بایسته‌های الاهیات اجتماعی

چنانکه روشن شد از منظر آیت‌الله خامنه‌ای الاهیات اجتماعی یکی از فوری‌ترین ضرورت‌های تفکر مذهبی است و هدف آن عبارت است از: «طرح اسلام به صورت مسلکی اجتماعی و دارای اصولی منسجم و یک آهنگ و ناظر به زندگی جمعی انسان‌ها».[۴]

---

۱. بیانات رهبری در دیدار روحانیون و مبلغان در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان، ۱۳۷۷/۹/۲۳.

۲. اینکه شریعت اسلامی با پیشرفت، تحول، تمدن و... سازگار نیست.

۳. بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در اجلاس جهانی اساتید دانشگاه‌های جهان اسلام و بیداری اسلامی، ۱۳۹۱/۹/۲۱.

۴. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۳۳.

روشن شد نظریه‌ی آیت‌الله خامنه‌ای یک نظریه‌ی انتزاعی محض و یک سری حدسیات بدون توجه به وضع طبیعی انسان‌ها و تاریخ و جامعه نیست. چرا که ایشان خود این روش را نقد می‌کند و می‌گوید: «در مسائل جامعه‌شناسی، اگر بدون مطالعه و از بَر کسی حرف زد همین جور در می‌آید، مایه‌ی خنده و مسخره است. راجع به تفسیر تاریخ حرف می‌زنند، بدون مطالعه‌ی یک قسمت مهمی از تاریخ، راجع به مسائل پدیده‌های دین و مذهب و این چیزها حرف می‌زنند، بدون توجه به ادیان تاریخ می‌گویند».[۱] از این رو آیت‌الله خامنه‌ای از روش‌ها و مسلک‌های عوام‌گرایانه و انتزاع‌گرایانه در تبیین واقعیت و تفسیر دین جدا می‌شود و به طرح و روشی دیگر روی می‌آورد که به اذعان ایشان برگرفته از منطق و روش قرآن کریم است.

دست‌یابی الاهیات اجتماعی در گرو مقدمات و اقداماتی است که مهم‌ترین آن عبارت‌اند از:

۱. امتداد اجتماعی

آیت‌الله خامنه‌ای در نظام فکری خود تلاش دارد تا میان ذهن و واقعیت، اندیشه و عمل، فلسفه و فرهنگ، عامل و ساختار ارتباط و تناسب برقرار سازد.[۲] به این جهت هر دو طرف این دوگان‌ها برای او مهم تلقی می‌شوند. به نظر ایشان، شبکه‌ای از روابط مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی... در زندگی انسان وجود دارد که می‌بایست در دستگاه فکری منسجم به صورت پیوسته و به عنوان اجزای یک واحد صورتبندی شود. آیت‌الله خامنه‌ای انتزاعی‌ترین مفاهیم و امور را در کنار ملموس‌ترین امور قرار می‌دهد لذا به تحلیل بینش‌ها، سلیقه‌ها، کنش‌ها، رابطه‌ها، ساختارهای اجتماعی می‌پردازد.

بدین جهت دستگاه فکری آیت‌الله خامنه‌ای یک نظام نظری صرف و انتزاعی

---

۱. همان، ص۴۱۳.

۲. خامنه‌ای، روح توحید نفی عبودیت غیرخدا، ص۱۱.

محضِ بریده از زندگی انسان نیست؛ بلکه آن را یک رشته مسائل مبنای، حیاتی و... مرتبط با زندگی اجتماعی انسان می‌سازد و در نتیجه از افتادن در مباحث انتزاعی صرف پرهیزدارد.

دستگاه فکری باید از تجرد و ذهنیت محض خارج شود و ناظر به تکالیف عملی و به‌ویژه زندگی اجتماعی باشد؛ بنابراین هریک از مباحث نظری آن دستگاه فکری باید امتداد عینی و اجتماعی داشته باشد. «هر یک از مباحث نظری، از این دیدگاه که چه طرحی برای زندگی انسان و چه هدفی برای بودن او و چه راهی برای رسیدن به این هدف ارائه می‌دهد، مورد بررسی و تأمل و تحقیق قرار گیرد».[۱] ایشان دلخوش کردن به یک تفکر مجرد را یک آسیب و آفت مهم برای دستگاه فکری می‌داند بلکه «بایستی طرز فکر، طرز فکرِ مماس‌تر، عملی‌تر، قابل تطبیق‌تر و بیشتر متناسب با نیازها باشد... این فکر باید ناظر به زندگی و منطبق با نیازها و مماس با مسائل عملی مردم باشد».[۲] بنابراین باید با مسائل جاری جامعه‌ی خود در تماس بود و سعی شود نیازهای فکری و عملی و اشکالات و نیازهای جامعه شناخته شود. از این رو آیت‌الله خامنه‌ای اولین شرط الاهیات اجتماعی را توجه به عینیت اجتماعی و تکالیف اجتماعی می‌داند و می‌نویسد:

> نخست آنکه معارف و دستگاه فکری اسلامی از تجرد و ذهنیت محض خارج گشته و همچون همه‌ی مکاتب اجتماعی - ناظر به تکالیف عملی و به ویژه زندگی اجتماعی باشد و هر یک از مباحث نظری، از این دیدگاه که چه طرحی برای زندگی انسان و چه هدفی برای بودن او و چه راهی برای رسیدن به این هدف ارائه می‌دهد، مورد بررسی و تأمل و تحقیق قرار گیرد.[۳]

---

۱. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۳٤.
۲. خامنه‌ای، گفت‌وگوی چهارجانبه، ص۳۰.
۳. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۳٦.

به نظر ایشان امتداد عینی و اجتماعی می‌بایست در همه اجزا دستگاه فکری اسلام مد نظر باشد:

معارف اسلامی فقط برای ذهنیات نیست. ما توحید اسلامی را فقط به این دلیل قبول نمی‌کنیم که یک واقعیتی است که خدا وجود دارد و یکی است و دو تا ندارد. ما در ذهنمان باید این را قبول داشته باشیم. مسئله توحید فقط این نیست. توحید اسلامی، شخصیت فردی ما را می‌سازد؛ روح‌ها و دل‌ها را شکل می‌دهد؛ عمل‌ها را معین می‌کند؛ ارتباطات بین بشری را ترسیم می‌کند؛ قالب کلی جامعه و کیفیت اداره جامعه‌ها را معین می‌کند.[۱]

۲. توجه به متون اساسی دین به‌خصوص قرآن و حدیث

آیت‌الله خامنه‌ای معتقد است:

ما حکمت الهی را از خلال قرآن و حدیث باید به دست آوریم. پس حدیث یک رکن اساسی است و بسیار هم گسترده است... فهم قرآن و آشنایی با قرآن و حکمت و کلام لازم است.[۲]

در دستگاه فکری آیت‌الله خامنه‌ای قرآن کریم، کتاب هدایت و برنامه زندگی انسان است و اصول صحیح کنش و الگوی جامع زندگی را برای بشر به ارمغان آورده است. به نظر ایشان قرآن گنج بی‌پایان و دریای عظیم و بی‌کران و اقیانوس بی‌ساحل است که هر کس از هر طرفی وارد آن شود استفاده می‌برد. قرآن انسان را روشن و آگاه می‌کند.[۳]

در استنباط و فهم اصول اسلامی، مدارک و متون اساسی دین، اصل و منبع باشد، نه سلیقه‌ها و نظرهای شخصی یا اندوخته‌های ذهن و فکر این و آن... تا حاصل کاوش

---

۱. بیانات در ۱۳۸۳/۶/۹.
۲. بیانات در روز اوّل شروع درس خارج فقه، ۱۳۷۲/۶/۲۱.
۳. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۲۴۹.

و تحقیق، به راستی «اسلامی» باشد و نه هر چیز جز آن. بـرای برآمـدن ایـن منظـور، قرآن کامل‌ترین و موثق‌ترین سندی است که می‌توان به آن متکی شد کـه: «باطـل را از هیچ سوی بدان راه نیست»[۱] و «در آن، مایه‌ی روشنگری هر چیز هسـت»[۲] و البتـه در پرتوی تدبیری ژرف‌پیما که خود، ما را به آن فرمان داده است.[۳]

آیت‌الله خامنه با توجه به شرایط امروز جهان و انسان معاصر بر این عقیده است که قرآن می‌تواند پاسخ گوی نیازهای اساسی بشر باشد. ایشان دوران جدید را دوران قـرآن می‌نامد و می‌گوید:

این دوران، دوران قرآن است؛ زیرا پس از تجربه‌های ناموفق بشر در قرن‌های بیداری و شکوفایی وجهش؛ یعنی پـس از آنکـه بشـر نتوانسـته اسـت نظـام زنـدگی انسـانی و تسلابخشی متناسب با رشد طوفانی و شگفت‌آور علم بـرای خـود پدیـد آورد، اکنـون راه‌ها به‌تدریج به طریقه‌ی توحید و راه دین می‌گراید و انسـان کـه بـه پختگـی نزدیـک شده، آنچه را در دوران غرور جاهلانه‌ی آغاز شکوفایی علم به فراموشی سپرده، دوبـاره باز می‌جوید و این در همان دورانی است که دین در نقطه‌یـی از جهـان بـه حاکمیـت رسیده و با انقلابی عظیم و استثنایی، زمام زندگی میلیونهـا انسـان را بـه دسـت گرفتـه است.پس امروز فرصتی تاریخی و استثنایی است؛ برای اینکه قرآن در هـدایت فکـر و عمل انسان‌ها، قدرت و چیره‌گی خود را نشان دهد؛ اما این متوقف است بر اینکـه مـا خود، به چشمه‌ی جوشان معارف و هدایت قرآن دست‌یابیم، قـرآن را بفهمـیم، در آن تدبر کنیم، آن را محور بحث و فحص سازیم و در اعماق آن غور کنیم.[۴]

امروز دنیا محتاج قرآن است؛ چه قبول کند و اعتراف کند و چه اعتـراف نکنـد. امـروز

---

۱. فصلت: آیه ۴۲.

۲. نحل: آیه ۸۹.

۳. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۳۷.

۴. پیام به گردهمایی توجیهی دبیران قرآن اول دبیرستان ۱۳۶۸/۰۷/۲۰.

دنیا در خلأ هویتی است، در خلأ فکری است، در خلأ ایمانی است؛ انسان بی‌ایمان مثل یک میوه‌ی پوک و از درون خالی می‌مانَد. اینکه شما می‌بینید قتل و جنایت در کشورهای غربی روزبه‌روز زیاد می‌شود به خاطر این است، یکی از عللش این است؛ اینکه می‌بینید خودکشی زیاد می‌شود، یکی از عللش این است. بشر دیگر متاعی برای قانع کردن ذهن و دل و جان انسان‌ها ندارد که ارائه کند. می‌گویند، میبافند، امّا در دل‌های مردم قبول پیدا نمی‌کند.قرآن چرا. اگر چنانچه رشحه‌ای از رشحات قرآن - نه کلّ قرآن، [فقط] یک رشحه‌ای از رشحات قرآن - با بیان متناسبِ امروز فرستاده بشود، دل‌ها جذب می‌شود؛ ما خودمان این را داریم تجربه میکنیم، این را داریم می‌بینیم؛ امروز بشر، محتاج قرآن است. و قرآن در دنیای امروز می‌تواند فعّال‌مایشاء باشد؛ می‌تواند کار بکند، می‌تواند پیش برود. قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها و بمب اتم و رژیم صهیونیستی و امثال اینها، هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند؛...برکات قرآن در این چیزهایی که بنده با بیان قاصر عرض کردم، محدود نمی‌شود؛ برکات قرآن برکات بی‌انتهایی است. در قرآن و با قرآن عزّت هست، قدرت هست، پیشرفت هست، رفاه مادّی هست، تعالی معنوی هست، گسترش فکر و عقیده هست، شادی و سکینه‌ی روح هست؛ سکینه و آرامش روح.[۱]

بر این اساس لازم است تا معارف قرآن کریم به صورت روشمند و با زبان گویا، علمی و روز آمده به جهانیان منتقل شود؛ لذا توجه به مقوله روش در فهم و تفسیر قرآن بسیار مهم است و بدون تخصص در فهم قرآن نمی‌توان معارف قرآن را استنباط کرد.[۲] ایشان می‌گوید: «مهم این است که ما پایه‌های ایمانی قرآنی خودمان را روزبه‌روز مستحکم‌تر کنیم، و زبان انتقال قرآن را بلد بشویم و مفاهیم قرآن را منتقل کنیم؛ مثل یک داروی مقوّی که شما یک قطره‌اش را در یک لیوان میریزید میدهید طرف میخورد و

۱. بیانات در محفل انس با قرآن کریم ۱۳۹۵/۳/۱۸.
۲. بیانات در درس خارج ۱۳۷٤/٦/۱٤.

استفاده می‌کند؛ [امّا] اگر پنج قطره به جای یک قطره ریختید ممکن است ضرر کند و نتواند هضم کند؛ آن زبان مناسب را باید پیدا کرد؛ منتها ما باید خودمان را اشباع کنیم، دلهایمان را اشباع کنیم، روحمان را اشباع کنیم و پُرکنیم از معارف قرآنی؛ ما خودمان هم خیلی محتاجیم».[۱] ایشان مشکل بزرگ جهان اسلام و مراکز حوزوی و دانشگاهی را در دوری از قران و عدم ارتباط علمی و عمیق با آن می‌داند[۲] و به همین جهت جامعه‌ی اسلامی و هویت جمعی مسلمین دچار آسیب‌های فراوان شده است.

> ما از قرآن دوریم؛ ما از قرآن بیگانه‌ایم؛ ما با مفاهیم قرآن ناآشناییم؛ باید کاری کنیم؛ آن‌قدر تلاش کنیم که مفاهیم قرآنی جزو مفاهیم رایج و گفتمانهای عمومی ملت‌های مسلمان و کشورهای ما قرار بگیرد.[۳]

به نظر ایشان، اگر چه امروزه در جوامع اسلامی مناسک دینی انجام می‌پذیرد اما چون روح قرآن و مفاهیم رهایی بخش آن در جامعه نیست و در عوض سلطه علمی، سیاسی و اقتصادی غرب بر جهان اسلام برقرار است هویت جمعی اسلامی وجود ندارد.

> امروز در بسیاری از کشورهای اسلامی چیزی به نام هویت اسلامی وجود ندارد؛ بله، مردم مسلمانند، نماز هم می‌خوانند، روزه هم می‌گیرند، شاید زکات هم میدهند امّا مجموعه‌ی جامعه، هویت اسلامی ندارد؛ یعنی یک شخصیتی، یک حقیقتی قرار گرفته‌ی در مقابل حقیقت کفر و حقیقت طاغوت وجود ندارد؛ لذا شما می‌بینید آنها دخالت می‌کنند؛ در فرهنگِ اینها دخالت می‌کنند، در باورهایشان دخالت می‌کنند، در اقتصادشان دخالت می‌کنند، در روابط اجتماعی‌شان دخالت می‌کنند، سیاست‌هایشان را در مشت می‌گیرند. آن‌وقت نتیجه این می‌شود که چون درون

---

۱. بیانات در محفل انس با قرآن کریم ۱۳۹۵/۳/۱۸.
۲. پیام به گردهمایی توجیهی دبیران قرآن اول دبیرستان، ۲۰/ ۷/ ۱۳۶۷.
۳. بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در مسابقات بین‌المللی قرآن ۱۳۹۶/۲/۷.

مجتمع اسلامی و امّت اسلامی هویت واحدی وجود ندارد، دعوا به وجود می‌آید، جنگ به وجود می‌آید، تنافر به وجود می‌آید، عدم تفاهم به وجود می‌آید؛ این[جوری] می‌شود...این ناشی از دوری از قرآن است. ما اگر به قرآن نزدیک بشویم، همه‌ی این حفره‌ها پُر خواهد شد؛ همه‌ی این خُلل و فُرَج بسته خواهد شد؛ هویت اسلامی در مقابل هویت کفر خودش را نشان خواهد داد. معنای اینکه ما می‌گوییم [اگر] به قرآن عمل کنیم، زندگی درست خواهد شد، این است.[۱]

آیت‌الله خامنه‌ای معتقد است که نگرش فهم‌ناپذیری قرآن مانع بزرگی بر سر راه فهم قرآن بوده است و همین عاملی بوده تا مجموع معارف مسلمین از قرآن دور شود و مفاهیم اسلامی از بار معنایی و فلسفه وجودی خود منعزل شوند. نمونه این انحراف را می‌توان در مسئله «توحید» مشاهده کرد. تفاوت بسیار زیادی میان توحید قرآنی با توحید کلامی وجود دارد و این تفاوت به جهت دور شدن از قرآن بوده است.ازاین‌رو ایشان معتقد است «یک قدری با آهنگ توحید در قرآن باید آشنا شد».[۲] چرا که توحید مهم‌ترین بحث قرآن است.[۳] ایشان ادامه می‌دهد:

اگر توحید را از قرآن می‌خواستیم، قرآن ابعاد و رویه‌ها و اندام‌های مختلف این پیکر و این هیکل را، این بنای توحید را، در ضمن صدها آیه، با بهترین بیان، با رساترین شیوه‌ها بیان کرده. آن وقت معلوم می‌شود که زندگی توحیدی و انسان موحد کیست».[۴] اگر تفسیر توحید قرآنی بر نظام فکری مسلمین حاکم بود در آن صورت امکان تبیین نظم اجتماعی و ساخت جامعه آرمانی ممکن می‌شد. به نظر آیت‌الله خامنه‌ای نظم و شکل اجتماعی برآمده از قرآن یک چیز متفاوت و مغایر با نظم

---

۱. بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در مسابقات بین‌المللی قرآن ۱۳۹٦/۲/۷.
۲. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۲۲۸.
۳. همان، ص۲۲۳.
۴. همان، ص۲۲۸.

جامعه غیر توحیدی است. فهم این نکته نیازمند مطالعه عمیق و مراجعه مداوم به قرآن است.[۱]

از منظر آیت‌الله خامنه‌ای، بعد از قرآن کریم، احادیث پیامبر اسلام و ائمه‌ی معصوم علیهم‌السلام مهم‌ترین منبع معرفتی و علمی اسلام است و پس از قرآن، بیشترین سهم را در تفسیر قرآن، بیان آموزه‌های اسلام و شکل‌گیری و بالندگی علوم اسلامی داشته است. ریشه این نگاه در مبانی اعتقادی و فلسفی و کلامی اسلام است که پیامبر اکرم و ائمه معصوم را مؤید به الهام الهی و علم الهی می‌داند و از این رو عالم به حقایق اشیا هستند:

امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام،...آن کسی که فکر و ذهن و عقل و حکمت و درس و معارف او برای فرزانه‌ترین فلاسفه و حکمای عالم درس است و باید زانو بزنند و یاد بگیرند.[۲]

حدیث، از یک سو کلید فهم قرآن کریم است و از سوی دیگر بیان کننده رهنمودهای پیشوایان اسلام و سرچشمه زلال معارف اسلامی است که انوار علم و حکمت از آن ساطع است و

خرد و اندیشه‌ی انسانی را دستگیری و راهنمایی، و زندگی بشر را برخوردار از سلوک حکیمانه و خردمندانه می‌کند. به نظر ایشان با یک نگاه دقیق به تاریخ علوم اسلامی روشن می‌شود که حدیث، مادر بسیاری از علوم اسلامی یا همه‌ی آنهاست.[۳]

ایشان همچون صاحب کافی، حدیث را برابر با علم دین و محور علم و ایمان اسلامی معرفی می‌کند و تأکید پیشوایان اسلام بر فراگیری، فهم، مذاکره و انتقال آن به نسل‌های بعدی را نشانگر اهمیت جدیث در شکل‌دهی به نظام عقیدتی و الگوی زندگی مسلمین می‌داند و تلاش عالمان، محدثان، حافظان و شارحان را در جمع حدیث و

---

۱. همان، ص۲۲۵.

۲. بیانات در خطبه‌های نمازجمعه ۱۳۷۱/۱۲/۷.

۳. پیام به مناسبت تأسیس مؤسسه فرهنگی دارالحدیث در شهرستان قم ۱۳۷٤/۸/۲۲.

حمل و فهم و درک و شرح آن را یکی از بزرگ‌ترین و طولانی‌ترین فصول تاریخ علم اسلامی بر می‌شمارد که باید بدان توجه جدی کرد.

«دقت و باریک‌بینی فقها و علمای برجسته‌ی سلف در امر حدیث و چگونگی تحمل آن و شرایط وثوق به روایت و دیگر آنچه در این باب بر اهلش آشکار است، همه از همین اهمیت و عظمت شأنی که درباره‌ی حدیث و تأثیر آن در سرنوشت فرد و جامعه‌ی اسلامی گفته شد، سرچشمه می‌گیرد.[۱]

آیت‌الله خامنه‌ای، معتقد است امروز نیز معارف اسلامی و حدیث می‌تواند در زمینه تولید علم و پاسخ به نیازهای انسان معاصر و جوامع اجتماعی پاسخ مناسب و در خور بدهد.

در همه‌ی زمان‌ها این امکان برای متفکّران آگاه، قرآن‌شناسان، حدیث‌شناسان، آشنایان با شیوه‌ی استنباط از قرآن و حدیث، آشنایان با معارف اسلامی و مطالبی که در قرآن و در حدیث اسلامی و در سنّت اسلامی هست، وجود دارد که اگر به نیاز زمانه آشنا باشند، سؤال زمانه را بدانند، درخواست بشریت را بدانند، می‌توانند سخن روز را از معارف اسلامی بیرون بیاورند. حرف نو همیشه وجود دارد؛ تولید فکر، تولید اندیشه‌ی راهنما و راهگشا برای بشریت.[۲]

در نظریه علوم انسانی اسلامی آیت‌الله خامنه‌ای، بدون توجه به احادیث نمی‌توان به فهم دقیق و همه‌جانبه‌ای نسبت به معارف اسلامی و پاسخ‌های اسلام به مسائل زندگی دست یافت. بدین جهت ایشان ورود غیرتخصصی و بدون تتبع در معارف اسلامی و روایات را غیر علمی و خطرناک می‌دانند.

من کسانی را می‌شناختم که درباره‌ی مسائل اسلامی عن عقیدةٍ و اجتهادٍ حرف می‌زدند. ده حدیث بیشتر بلد نبودند، از اوّل تا آخر یک کتاب حدیث را نخوانده

---

۱. همان.

۲. بیانات در جمع اساتید، فضلا و طلاب حوزه‌ی علمیه قم در مدرسه فیضیه ۱۳۷۹/۷/۱۴.

بودند و یک بار قرآن را با تأمّل دوره نکرده بودند؛ بلکه از دهـان دیگـران حرف‌هـایی را شنیده بودند و بعد به ذهن خودشـان تطبیـق می‌کردنـد و دربـاره‌ی اسـلام چیزهـایی می‌بافتند! آیا باید اینها درباره‌ی اسلام حرف بزننـد یـا علمـای باللّـه و علمـای دیـن و کسانی که با مسائل دینی سروکار عمیق دارند و در کار خود خبره و متخصّص‌اند؟[۱]

پاسخ ایشان به این پرسش کاملاً روشن است. ایشـان بـا اشـاره بـه عمـق معـارف نهج‌البلاغه[۲] و ادعیه امیر مؤمنان علی علیه‌السلام و صـحیفه‌ی سـجادیه[۳] توجـه و پـرداختن بـه احادیث اهل بیت علیهم‌السلام را به عنوان یک منبع بسـیار معتبـر و بـی‌نظیـر، کـاملاً ضـروری می‌خواندند.

۳. توجه جدی و اساسی به میراث فلسفی و کلامی

از منظر مقام معظم رهبری «فلسفه‌ی اسلامی... فقه اکبـر اسـت؛ پایـه‌ی دیـن اسـت؛ مبنای همه‌ی معارف دینی در ذهن و عمل خارجی انسان است؛ لذا این باید گسترش و استحکام پیدا کند و بروید و این به کار و تلاش احتیاج دارد».[۴] «تفکـر فلسـفی اسـلام کاری می‌کند که انسان قدرت تحلیل پیدا کند و در هر لحظه بدانـد در کجـای راه و بـه سمت چه هـدفی حرکـت می‌کنـد و وظیفـه خـود را تشـخیص بدهـد!»[۵] و «سیاسـت اسلامی بر مبنای فلسفه‌ی اسلامی استوار است»[۶]

حکمت و کلام هم به مثابه‌ی تأمین کننده‌ی شـالوده‌ی اساسـی نظـام فکـری و نظـام عملی و نظام سیاسی امروز است. مبادا تصوّر شود که مـا یـک عـدّه فقیـه عالی‌مقـام

---

۱. بیانات در درس خارج ۱۳۷٤/٦/۱٤.
۲. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران۱۲/۷/ ۱۳۷۱.
۳. بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۷۲/٤/۲۳؛ بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت ۱۳۸٤/۷/۱۷.
۴. بیانات در دیدار جمعی از نخبگان حوزوی ۱۰/۲۹/ ۱۳۸۲.
۵. بیانات در ۱۳۷۸/٦/۱۳.
۶. بیانات در ۱۳٦۰/۱۰/۱۷.

تربیت کنیم و حکمت و کلام را کنار بیندازیم. ابداً! این اشتباه بزرگی است. البته مذاق‌های افراد در زمینه‌ی حکمت الهی متفاوت است. بعضی معتقد به شیوه‌ای در کار فهم فلسفه‌ی اسلامی‌اند؛ برخی معتقد به شیوه‌ی دیگری هستند. ما نمی‌خواهیم وارد آن مباحث شویم؛ اما به‌هرحال، فلسفه‌ی اسلامی و کلام اسلامی که به گفته‌ی بعضی از صاحب‌نظران، کلام اسلامی در دوره‌های متوسّط و اخیر، در حقیقت همان فلسفه است که لباس کلام پوشیده است؛ که حرف بی‌راهی هم نیست را باید در حوزه‌ها تقویت کنیم.[۱]

یک عده‌ای البته معتقدند که اسلام فلسفه نمی‌خواهد. این مثل این است که آدم بگوید که این دندان انسان مینا نمی‌خواهد. مینا که دندان نیست که، اصل دندان است؛ یعنی واقعاً مثل این است. فلسفه، حفاظ است؛ حفاظ اعتقادی است.[۲]

ایشان غفلت از منطق و فلسفه‌ی اسلامی را خطر می‌داند[۳] و دست زدن به بنیان‌های معرفتی علوم اسلامی را خطرناک معرفی می‌کند و در دیدار یکی از مجموعه‌های حوزوی مخالف فلسفه‌ی اسلامی می‌فرماید:

در آموزش‌های بنیانی با طلبه‌ها سر و کار دارد، دست زدن به پایه‌های اساسی کار خطرناک است، توجه می‌کنید؟ چه در زمینه‌ی منطق، چه در زمینه‌ی اصول، چه حتی گاهی در زمینه‌ی نحو و ادبیات. یک وقت آدم می‌بیند که به یک پایه‌ای دست می‌زنند و یک چیزی کنارش درست می‌کند این پایه‌ها طاقت نمی‌آورد و سقف می‌آید پایین؛ یعنی خیلی باید به این توجه داشت. چون پایه‌ها هم در طول سال‌های متمادی و با تراکم اذهان بسیار برجسته و پیچیده و والا به وجود آمده؛ یعنی واقعاً "شیخ‌انصاری" را هیچ نمی‌شود دست کم گرفت، یا فرض کنید "صاحب جواهر" را یا

۱. بیانات در روز اوّل شروع درس خارج فقه، ۱۳۷۲/۶/۲۱.
۲. بیانات در دیدار هیات امنای مذاهب اسلامی. ۲۱ / ۱۲ / ۱۳۸۰.
۳. ر.ک: فلسفه‌ی سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای، محسن مهاجرنیا.

مثلاً فرض کنید در زمینه مسائل عقلی منطق "خواجه‌نصیر" را یا "علامه‌حلی" را یا "ملاصدرا" را. اینها خیلی مغزهای برجسته و بزرگی بودند آنی هم که الان دست ماست این محصول و این کار متراکم و در هم تنیده مجموعه‌ی این‌هاست. اگر چنانچه بنا کنیم این پایه‌ها را دستکاری کردند یک وقتی می‌بینیم که نتوانستیم آن پایه‌ی مناسب محکم را کنارش درست کنیم آن وقت سقف می‌آید پایین؛ یعنی به این باید توجه بشود! دو سه سال قبل از این، بعضی از این نوشته‌ها را (که نمی‌دانم مربوط به منطق بود یا چی بود) آوردند پیش من، به نظرم این معنا آمد و منتظر بودم یک وقتی با جنابعالی ملاقات بشود و این را عرض بکنم. خیلی خوب، حالا غرض همین؛ مهم است این خیلی نکته؛ مهم است که این را [توجه بکنید].[۱]

به اعتقاد آیت‌الله خامنه‌ای فلسفه و کلام اسلامی، ازجمله دانش‌های عمیق و دقیق برآمده از فرهنگ اسلام است که به‌دست حکمای بزرگ مسلمان، توسعه یافته و تقویت شده است و هیچ یک از فلسفه‌های شرق و غرب را یارای مقابله با آن نیست.به نظر ایشان هر تمدنی که بخواهد بشریت را به فلاح و استقامت و طمأنینه‌ی روحی برساند نیازمند فلسفه‌ی الهی است که به نظر ایشان متعالی‌ترین آن در حکمت متعالیه متبلور شده است.

همان‌گونه که فلسفه‌ی صدرایی که خود او به حق آن را حکمت متعالیه نامیده در هنگام پیدایش خود، نقطه‌ی اوج فلسفه‌ی اسلامی تا زمان او و ضربه‌ای قاطع بر حملات تخریبی مشککان و فلسفه‌ستیزان دوران‌های میانه‌ی اسلامی بوده است، امروزه پس از بهره‌گیری چهارصدساله از تنقیح و تحقیق برجستگان علوم عقلی، و نقد و تبیین و تکمیل در حوزه‌های فلسفه، و ورزیافتن با دست توانای فلاسفه‌ی نامدار حوزه‌های علمی به‌ویژه در اصفهان و تهران و خراسان، نه‌تنها استحکام بلکه شادابی و

۱. بیانات مقام معظم رهبری در ۱۴/۴/۱۳۸۹. ر.ک: منشور حوزه و روحانیت، ص۷.

سرزندگی مضاعفی گرفته و می‌تواند در جایگاه شایسته‌ی خود در بنای فرهنگ و تمدن بایستد و چون خورشیدی در ذهن انسان‌ها بدرخشد و فضای ذهنی را تابناک کند. مکتب فلسفی صدرالمتالهین همچون همه‌ی فلسفه‌ها در محدوده‌ی ملیت و جغرافیا نمی‌گنجد و متعلق به همه‌ی انسان‌ها و جامعه‌ها است. همواره همه‌ی بشریت به یک چهارچوب و استخوان‌بندی متقن عقلایی برای فهم و تفسیر هستی نیازمندند. هیچ فرهنگ و تمدنی بدون چنین پایه‌ی مستحکم و قابل‌قبولی نمی‌تواند بشریت را به فلاح و استقامت و طمأنینه‌ی روحی برساند و زندگی او را دارای هدفی متعالی کند و چنین است که به گمان ما فلسفه‌ی اسلامی به‌ویژه در اسلوب و محتوای حکمت صدرایی، جای خالی خویش را در اندیشه‌ی انسان این روزگار می‌جوید و سرانجام آن را خواهد یافت و در آن پابرجا خواهد شد.[۱]

فلسفه‌ی اسلامی، پایه و دستگاهی بوده که انسان را به دین، خدا و معرفت دینی نزدیک می‌کرده است. فلسفه برای نزدیک شدن به خدا و پیدا کردن یک معرفتِ درست از حقایق عالم وجود است؛ لذا بهترین فلاسفه‌ی ما - مثل ابن‌سینا و ملاصدرا - عارف هم بوده‌اند. اصلاً آمیزش عرفان با فلسفه در فلسفه‌ی جدید - یعنی فلسفه‌ی ملاصدرا - به‌خاطر این است که فلسفه وسیله و نردبانی است که انسان را به معرفت الهی و خدا می‌رساند؛ پالایش می‌کند و در انسان اخلاق به‌وجود می‌آورد. ما نباید بگذاریم فلسفه به یک سلسله ذهنیات مجرّد از معنویت و خدا و عرفان تبدیل شود. راهش هم تقویت فلسفه‌ی ملاصدراست؛ یعنی راهی که ملاصدرا آمده، راه درستی است. آن فلسفه است که انسان را وادار می‌کند هفت سفر پیاده به حج برود و به همه‌ی زخارف دنیوی بیاعتنایی کند؛ البته نمی‌خواهیم بگوییم هرکس در این دستگاه فلسفی قرار نداشته باشد، اهل دنیاست؛ نه؛ اما این راه خوبی است. راه فلسفه باید راه تدین و افزایش ارتباط و اتّصال انسان به خدا باشد؛ این را باید در آموزش

۱.. پیام به کنگره بزرگداشت ملاصدرا، ۱۳۷۸/۳/۱.

فلسفه، در تدوین کتاب فلسفی، در درس فلسفی و در انجمن فلسفه - همین که بـه آن اشاره شد - رعایت کرد. اهل فلسفه‌ای که ما قبلاً دیده بودیم، همه همـین‌طـور بودنـد؛ کسانی بودند که از لحاظ معنوی و الهی و ارتباطـات قلبـی و روحـی بـا خداونـد، از بقیه‌ی افرادی که در زمینه‌های علمیِ حوزه کار می‌کردند، بهتر و زبـده‌تـر و شـفّاف‌تـر بودند.[۱]

ازاین‌رو، ایشان تقویت و گسترش فلسفه‌ی اسلامی را به‌عنوان مبنای عمیق و دقیـق هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی علوم، یکی از واجبات حوزه و دانشگاه می‌داند.[۲] ایشان با اشاره به نهضت علمی - فلسفی علامه طباطبایی معتقد است:

با بودنِ استادی مثل آقای طباطبایی، جا داشت امروز تعداد زیادی استاد درجه‌ی یـک از تلامذه‌ی ایشان در قم و دیگر شهرستان‌ها داشته باشیم. آقای طباطبـایی فـرد فعّـالی بود؛ بنابراین جریان فلسفی‌ای که به وسیله‌ی ایشان پایه‌گـذاری شـد، بایـد بـه شـکل وسیعی گسترش پیدا می‌کرد، که نکرده است... این باید گسترش و استحکام پیدا کنـد و بروید و این به کار و تلاش احتیاج دارد.[۳]

ایشان جدایی میان فلسفه و کلام را نمی‌پذیرد و معتقد است:

به نظر من بین فلسفه و کلام هم نباید دعوا قائل شد. مهم‌ترین کتاب کلامی ما را یـک فیلسوف - یعنی خواجه‌نصیر - نوشته؛ اما در واقـع فلسـفه اسـت. مـا بایـد اینهـا را بـه همدیگر نزدیک کنیم؛ هیچ مانعی ندارد. فلسفه و کلام و عرفان وجـوه تفـارقی دارنـد، وجوه اشتراکی هم دارند؛ ما باید اینها را به عنوان علوم عقلی - همین تعبیری که آقایـان داشتند و کاملاً تعبیر خوبی است - یا به یک معنا حکمـت، کـه شـامل همـه‌ی اینهـا بشود، مورد توجّه قرار دهیم و دنبال کنیم.[۴]

---

۱. بیانات در دیدار جمعی از نخبگان حوزوی ۱۰/۲۹/ ۱۳۸۲.
۲. بیانات در دیدار طلاب، فضلا و اساتید حوزه‌ی علمیه قم، ۲۹/ ۷/ ۱۳۸۹.
۳. بیانات در دیدار جمعی از نخبگان حوزوی ۱۰/۲۹/ ۱۳۸۲.
۴. بیانات در دیدار جمعی از نخبگان حوزوی ۱۰/۲۹/ ۱۳۸۲.

یکی مسائل مورد توجه آیت‌الله خامنه‌ای عدم تفکیک میان علوم عقلی و علوم نقلی در حوزه است ایشان این تفکیک را ناپسند می‌داند و بازگشت به سیره علمای سابق را رمز موفقیت می‌داند.[۱] بر همین اساس ایشان معتقد است که فلسفه و کلام اسلامی هرچند انتزاعی‌اند اما بسیار مهم هستند و نباید تخریب و یا تغییر داده شود بلکه باید به امتداد اجتماعی آنها توجه کرد.

---

۱. « اگر چنانچه فلسفه حساب خودش را از حوزه جدا نکند - یعنی همان دعوای قدیمی و سنتیِ علوم عقلی و علوم نقلی تشخص پیدا نکند - بهتر است. مثلاً امام (رضوان الله تعالی علیه) صبح و عصر به مسجد سلماسی می‌آمد و درس می‌گفت - صبح فقه می‌گفت، عصر هم اصول می‌گفت - مرحوم آقای طباطبائی هم پیش از ظهر در همان مسجد فلسفه می‌گفت؛ فقط تفاوتش این بود که امام آنجا مینشست، آقای طباطبائی اینجا مینشست؛ جایشان فرق داشت. هر دو، روی زمین مینشستند - هم امام روی زمین می‌نشست، هم آقای طباطبائی - و درس می‌گفتند؛ آن هم در «مسجد». واقعاً چه اشکالی دارد که ما درس فلسفه را در مسجد آقای بروجردی بگوئیم؟ بزرگان فلسفه‌ی ما - آقای جوادی، آقای مصباح، آقایان دیگر - آنجا فلسفه بگویند؟ فلسفه را باید به عنوان یک علم دینیِ محض به حساب آورد. خب، جایش کجاست؟ جایش در مسجد است. گذشتگان ما هم همین جور بودند. خب، شما ملاحظه کنید مرحوم فخرالمحققین اجازه‌ی روایتی می‌گیرد از سید حیدر آملی، و به او اجازه‌ی روایتی می‌دهد، با چه تجلیلی. سید حیدر یکی از آن قلندرهای درجه‌ی یک عرفان است، لکن فخرالمحققین آن جور از او تجلیل می‌کند. مرحوم علامه‌ی حلی (رضوان الله علیه) شرح «حکمت‌العین» دارد. خود ایشان هم شاگرد کاتبی است، شرح «حکمت‌العین» هم دارد. به نظر من باید برگردیم به همین مبنا و همین معنا. این‌که ما بگوئیم فقه، مجرد از فلسفه، یک قداستی دارد؛ فلسفه هم دامن خودش را منزه نگه می‌دارد که داخل وادی فقه و اصول و حدیث و اینها نیفتد، درست نیست؛ اینها همه‌اش یکی است، یک هدف دارد. یا مثلاً کلام. همین طور که آقایان فرمودند، کلام مسئله‌ی مهمی است. امروز شبهات کلامی، حرف‌های کلامی، مباحث جدید کلامی، که هرگز فکرش نمی‌شد، آمده وارد ذهنیات جامعه‌ی ما شده. خب، باید روی اینها بحث شود؛ و جایش مسجد است؛ البته این هم که فلسفه دچار غربت نشود، حرف درستی است؛ یعنی فرض کنید یک مدارسی یا مَدرس‌هایی وجود داشته باشد که معلوم باشد اینجا استاد فلسفه درس می‌گوید - مثلاً صبح تا شب پنج تا، ده تا درس فلسفه گفته شود - این بسیار خوب است، حرفی نیست؛ لکن به جدا شدن و مجزا شدن اینها از یکدیگر منتهی نشود. اگر چنانچه توفیق پیدا کردیم آن کارهایی که می‌خواهیم در قم انجام بگیرد، انجام گرفت، خب بله، یک بخشی از آن هم می‌تواند مربوط به این باشد؛ من این را می‌پذیرم» بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی ۱۳۹۱/۱۱/۲۳.

همچنین، ایشان واردکـردن فلسـفه‌ی اسـلامی بـه گفتمـان‌هـای فرهنگـی، سیاسـی، اجتماعی و اقتصادی و ارائه‌ی چشم‌اندازهای روشن برای مدیران و نهادهـای مختلـف در خروج از بن‌بست‌ها و گشایش راه‌های بهتر در تحقق اهداف و اجرای بهتر امور بر اسـاس مبـانی معرفتـی و فلسـفی حکمـت اسـلامی را رسـالت مهـم فلسـفه در تولیـد علـوم انسانی‌اسلامی می‌داند. مقام معظم رهبری در این‌باره می‌فرماید:

ما به رنسانس فلسفی یا واژگون کردن اساس فلسفه‌مان احتیاج نداریم. نقصِ فلسفه‌ی ما این نیست که ذهنی است؛ زیرا فلسفه طبیعتش ذهنی است و طبعاً با ذهـن و عقـل سروکار دارد. نقص فلسفه‌ی ما آن است که این ذهنیت، امتـداد سیاسـی و اجتمـاعی ندارد. فلسفه‌های غربی برای همه‌ی مسائل زندگی مـردم، کـم‌وبـیش تکلیفـی معـین می‌کنند: سیستم اجتماعی را معین می‌کنند، سیستم سیاسی را معـین می‌کننـد، وضـع حکومت را معین می‌کنند، کیفیت تعامـل مـردم بـا همـدیگر را معـین می‌کننـد؛ امـا فلسفه‌ی ما به‌طورکلّی در زمینه‌ی ذهنیاتِ مجرّد باقی می‌ماند و امتداد پیـدا نمی‌کنـد. شما بیایید این امتداد را تأمین کنید، [...] در مبانی فلسفی ما نقاط مهمـی وجـود دارد که چنانچه گسترش و تعمق یابد، جریان‌های بسیار فیاضی در خارج از محـیط ذهـن پدید می‌آورد که تکلیف جامعه و حکومت را معین می‌کند، تکلیف اقتصاد و... را نیـز روشن می‌کند. شما باید دنبال این نقاط بگردید و آنها را مشخص کرده، روی آنها کـار کنید و بر اساس آن، یک دستگاه فلسفی طراحی کنید. از وحـدت وجـود، از «بسـیط الحقیقة کلّ الاشیاء»، از مبانی ملاّصدرا اگـر نگـوییم از همـه‌ی اینهـا، از بسـیاری از اینها می‌شود یک دستگاه فلسفیِ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی درست کرد».[۱]

از نظر ایشان رصد فلسـفه‌هـای غربـی و جـذب نقـاط برجسـته‌ی آنهـا در فلسـفه‌ی اسـلامی از دیگـر امکـان‌هـای امکـان‌هـای نقـش‌آفرینـی فیلسـوفان در تولیـد علـوم

۱. بیانات در دیدار جمعی از نخبگان حوزوی ۲۹/ ۱۰/ ۱۳۸۲.

انسانی‌اسلامی است.[۱] در همین راستا آیت‌الله خامنه‌ای نکاتی را برای فعال شدن دستگاه فلسفی و کلامی اسلام ارائه می‌دهد که مهم‌ترین آن عبارت‌انداز:

۱ـ از آنجا که جمهوری اسلامی ایران دارای یک رسالت بزرگ جهانی است و به‌عنوان پایگاه دین اسلام و نقطه‌ای که ادعا می‌کند اسلام در این‌جا تحقق پیدا کرده است، فیلسوفان حوزوی در عرضه صحیح و مستدل جهان‌بینی اسلامی و بر خورد با اندیشه‌ها و افکار گوناگون در دنیای امروز دارای نقش و وظیفه هستند.[۲]

۲ـ تبیین تئوریک مبانی نظری و تقویت علمی مشروعیت حکومت، همراه با پاسخ فلسفی و عقلانی به شبهات وارده بر مشروعیت نظام و ارکان قدرت؛[۳]

۳ـ وارد نمودن گفتمان فلسفی به گفتمان‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و ارائه چشم‌اندازهای روشن برای مدیران و نهادهای مختلف در خروج از بن بست‌ها[۴] و

---

۱. بیانات در آغاز درس خارج فقه، ۱۳۷۰/۶/۳۱.

۲. «سؤالم این است که در مقابل این همه نیاز و استفهام در داخل و خارج و برحسب اوضاع جدید اعتقادی و سیاسی عالم، جمهوری اسلامی به‌عنوان پایگاه دین اسلام و نقطه‌ای که ادعا می‌کند اسلام در این‌جا تحقق پیدا کرده است، برای عرضه کردن چه چیزی را در آستین خود آماده دارد و برای این همه دهان‌های باز، کدام غذا را آماده کرده است؟ ما چه چیزی داریم؟ چه می‌خواهیم عرضه کنیم؟ البته برای عرضه کردن، ما خیلی چیزها داریم. اگر همین مواد خامی که در اختیارمان است - مثل عنصر از معدن درآمده‌ی طلا؛ یعنی همین آیات قرآن و احادیث - در سطح دنیا منتشر کنیم، خودش خیلی چیز است» سخنرانی در دیدار با اساتید، مسؤولان، فضلا و طلاب بنیاد فرهنگی باقرالعلوم، ۱/ ۱۱/ ۱۳۶۸.

۳. «باید انسان بتواند در میدان چالش‌های فکری امروز دنیا سینه سپر کند. امروز دنیا، دنیای تعارض فلسفه‌ها و فکرهاست. یکی از دلایلی که انقلاب اسلامی توانسته است در مقابل کارشکنی‌های غرب ایستادگی کند ... همین است؛ ما فکر به میدان آوردیم؛ ما مثل یک کودتا عمل نکردیم. امروز تفکرات اجتماعی و سیاسی جمهوری اسلامی، تفکرات سیاسی و اجتماعی غرب را به طور جد به چالش کشیده است؛ همین مسئله‌ی مردم‌سالاری دینی و مسئله‌ی پیگیری عدالت. ... پس پایه‌ی فکری را باید قوی کرد تا انسان در پیکار اندیشه‌ها و افکار گوناگون در امروز دنیا بتواند بایستد و جبهه‌ی خودش را حفظ کند» سخنرانی در دیدار با روحانیون، ۱۳۸۵/۰۸/۱۷.

۴. «فلسفه، حفاظ جنگ اعتقادی است؛ شما الآن ببینید جُرج بوش یک حرفی می‌زند فوراً شصت تا آدم ←

گشایش راه‌های بهتر در تحقق اهداف و اجرای بهتر امور بر اساس مبانی معرفتی و فلسفی حکمت اسلامی.[۱]

٤ـ در نقش چشم بیدار جامعه به آسیب‌شناسی گذشته و آینده‌بینی حرکت نظام سیاسی و شناخت موانع پیش رو بپردازد و امکان‌های مختلف بر سر راه نظام را معرفی نمایند.[۲]

٥ـ رصد فلسفه‌های غربی و جذب آن در فلسفه‌ی اسلامی از دیگر امکان‌های

→

برایش فلسفه و زیرساخت ایدئولوژیک می‌سازند و پخش می‌کنند. ما هم باید فلسفه‌مان به همین طرف برود که امتداد سیاسی و اجتماعی داشته باشد؛ اما متأسفانه فلسفه ما از ذهنیات بیرون نمی‌آید و صورت واقعی اجتماعی و سیاسی ندارد». بیانات در ۱۳۷٦/۱/۱۸.

۱. « فلسفه‌های مضاف - مثل فلسفه‌ی علوم انسانی، فلسفه‌ی روانشناسی - خوب و لازم است؛ اینها همان چیزهائی است که امتداد حکمت ما محسوب می‌شود؛ منتها تکیه‌ی اساسی را باید بگذارید روی مسائل کلان جامعه‌ی اسلامی؛ مثل حکومت. ما وقتی به فلسفه‌های غرب نگاه می‌کنیم، می‌بینیم مسائلی مثل حکومت، اقتصاد، شأن مردم، شأن انسان، طبق نظرات آنها، حل می‌شود. اینها مسائل بنیادی شاخه‌های اصلی زندگی و جامعه است؛ اینها باید در فلسفه پاسخ پیدا کند... واقعاً برویم ببینیم بر اساس فلسفه‌ی ما، شکل جامعه، بنیان سیاسی جامعه، حکومت در جامعه، به چه شکلی خواهد بود؛ یعنی ما برای مسئله‌ی حکومت، در فلسفه چه پاسخی داریم. نمی‌شود بگوئیم آقا فلسفه ذهنیات محض است و به مسائل زندگی و جامعه ارتباطی ندارد؛ این معنی ندارد. به نظر من بخش عمده‌ای از جاذبه‌ی فلسفه‌ی غرب، مربوط به این است. همچنین مسئله‌ی اقتصاد؛ بنابراین به طور کلی جهان‌بینی اسلام تبیین شود. مواد اصلی جهان‌بینی اسلام را مشخص کنید - مسئله‌ی انسان، مسئله‌ی خدا، مسئله‌ی ارتباط انسان و خدا، مسئله‌ی تکلیف - در فلسفه‌ی اسلامی روی اینها کار شود؛ البته اینها پاسخ‌های روشنی هم دارد، در فلسفه‌ی ما خیلی از اینها مسائل مبهمی نیست؛ اما باید این پاسخ‌ها منعکس شود، گفته شود» بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی ۱۳۹۱/۱۱/۲۳.

۲. « این انقلاب باید بماند و برنامه تاریخی و جهانی خویش را به بار نشاند...لذا باید تولید نظریه و فکر، تبدیل به یک ارزش عمومی در حوزه و دانشگاه شود و در قلمروهای گوناگون عقل نظری و عملی، از نظریه‌سازان، تقدیر بعمل آید ... باید ایده‌ها در چارچوب منطق و اخلاق و در جهت رشد اسلامی با یکدیگر رقابت کنند و مصاف دهند تا جهان اسلام، اعاده هویت و عزت کند و ملت ایران به رتبه‌ای جهانی که استحقاق آن را دارد بار دیگر دست یابد» پاسخ به نامه جمعی از دانش آموختگان و پژوهشگران حوزه‌ی علمیه ۱۳۸۱/۱۱/۱٦.

نقش‌آفرینی فیلسوفان در گفتمان جمهوری اسلامی است[۱] و موجب طرح مسائل جدید[۲] و شکل‌گیری فلسفه‌ی تطبیقی[۳] می‌شود. ایشان علامه طباطبایی و شهید

---

۱. «فلسفه هم اگرچه در حوزه‌ها رایج است؛ اما در حقیقت باید گفت که مهجور است. فلسفه باید در حوزه‌ها رواج پیدا کند. فلسفه فقط این نیست که ما کتاب منظومه یا اسفار را بگیریم و از اول تا آخر بخوانیم؛ نه، تبحر در فلسفه به این معناست که ما بتوانیم از تمام افکار فلسفی موجود دنیا - که به شکل ساعت‌نگاری پیش می‌رود و ساعت‌به‌ساعت فکر فلسفی مطرح می‌شود - و از ماده‌ی فلسفه‌ی موجود خودمان مطلع باشیم و در مقابل فلسفه‌های غلط و انحرافی، خودمان را در حال آماده‌باش نگهداریم و احیانا اگر نقطه‌ی مثبتی در آنها هست، از آن نقطه‌ی مثبت استفاده بکنیم. فلسفه‌ی ما این‌طوری پیشرفت می‌کند؛ والا در حد شناخت افکار و کلمات بزرگان به این اندازه ارزشی ندارد. فلسفه باید ما را به معرفت کامل برساند. باید دید در وادی معرفت در سطح بشری، چه‌کار دارد می‌شود. بایستی پی‌درپی کارهای جدید، افکار جدید، روش‌ها و متدهای جدید در حوزه مطرح بشود». بیانات در آغاز درس خارج فقه،۱۳۷۰/۰۶/۳۱.

۲. «در مباحث حکمی و کلامی، نباید لزوماً سراغ همان مباحث سنّتی برویم که همیشه در کتب کلامی ما وجود داشته است؛ بلکه باید در کنار مباحث اساسی و اصلی، به مباحثی بپردازیم که پیشرفت علم و فلسفه در دنیا پیش آورده است. فلسفه‌ی غرب، تحوّلات و تطوّراتی داشته است. تفکّر غربی، راه‌های ناپیموده را در طول صدسال اخیر پیموده است. حرف‌های جدیدی پیدا شده است. مارکسیسم، یک مقطع مهم در تفکّر و فلسفه‌ی غربی بود. بعد از مارکسیسم، تفکّرات جدید دیگری به وجود آمده است که بعضی در جهت عکس آن هستند. بعضی در جهت مخالف آن هستند؛ ولو تماماً عکس نیستند. اینها همه‌اش تأثیر می‌گذارد.یک دانشمند، یک متفکّر، بی‌خبر از فلسفه‌ی اسلامی، می‌رود آن‌جا، حرف‌های فلان متفکّر یا فلان فیلسوف غربی را یاد می‌گیرد و می‌آید در هر مکتبی هم بالاخره چهار کلمه حرف حساب و بیشتر از آن حرف حساب‌نما؛ ولو واقعاً ناحساب وجود دارد اینها را می‌آورد در جامعه‌ی فکری ما پخش می‌کند و ذهن بی‌دفاع و غیرمسلّح جوان ما، این را صددرصد می‌پذیرد.چطور ممکن است از یک فکر مادّی و بی‌اعتقاد به خدا، یک نظام خدایی و الهی و مبتنی بر فقه درست کرد!؟ اگر بخواهید زندگی اسلامی داشته باشید، ناگزیر باید فکر الهی داشته باشید. فلسفه‌ی ما این‌جاست که باید به میدان بیاید؛ ذهن‌ها را مسلّح و مجهّز کند؛ سؤال‌ها را پاسخ گوید و بلکه سؤال مطرح کند. متفکّرین فلسفه‌دان ما؛ دانشجویان حوزه‌ی علمیه‌ی ما که طلّاب رشته‌ی فلسفه و کلام‌اند، باید حرف‌های متفکّرین فلاسفه‌ی غربی را بشناسند و بدانند اینها چه می‌گویند و حرفشان چیست. تازه‌های آنها را بدانند. سفرهای علمی و کارهای فراوانی در حوزه لازم است».بیانات در روز اوّل شروع درس «خارج فقه، ۱۳۷۲/۶/۲۱.

۳. «یک کار دیگری هم که به نظر من جایش خالی است، نوشته‌هائی درباره‌ی فلسفه‌ی تطبیقی است؛ شبیه ←

مطهری را نمونه‌های این مسیر معرفی می‌کند.[۱]

→

آن کاری که ویل دورانت در «لذات فلسفه» کرده، که لابد ملاحظه کرده‌اید. «لذات فلسفه» یک کتابی است که با ادبیات خیلی شیوا و شیرینی نوشته شده و مرحوم دکتر عباس زریاب هم ترجمه‌ی خیلی خوبی کرده؛ انصافاً خیلی خوش‌قلم ترجمه کرده. این کتاب، مباحثه و مناظره‌ی بین فلاسفه‌ی قدیم و جدید غرب است در یک مسئله‌ی خاصی؛ مثل اینکه اینها یک جلسه‌ای تشکیل داده‌اند و دارند با هم بحث می‌کنند؛ هگل یک چیزی می‌گوید، بعد کانت جواب او را می‌دهد، بعد دکارت حرف خودش را می‌زند؛ همین طور دانه دانه اینها شروع می‌کنند با همدیگر بحث کردن. اگر یک چنین کار شیرین و شیوایی انجام بگیرد، چقدر خوب است. فرض کنید این کار درباره‌ی موضوع «اصالةالوجود» انجام بگیرد؛ ملاصدرا یک حرف دارد، همین مرحوم آقا علی حکیم یک حرف دارد، مرحوم جلوه یک حرف دارد؛ بعد، از قدما، شیخ اشراق یک حرف دارد - که منکر این معناست - میرداماد یک حرف دارد. اگر فرضاً اینها با همدیگر بحث کنند، چقدر چیز قشنگی از آب در می‌آید. اینها حکمت را ترویج می‌کند، و ما امروز به این ترویج احتیاج داریم». بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی ۱۳۹۱/۱۱/۲۳.

۱. «مرحوم علامه‌ی طباطبایی (رضوان اللّه تعالی علیه)...هم فقیه بود و هم اصولی؛ هم می‌توانست درس خارج فقهِ مفصلی بدهد؛ هم می‌توانست درس خارجِ اصول مفصلی ترتیب دهد و فضلا را جمع کند؛ اما او به کاری پرداخت که آن روز آن را لازم می‌دانست. بعد هم حوادث و وقایع شهادت داد بر این‌که اینها لازم است. او گفت من می‌بینم که دارند تفکرات و فلسفه‌ی کاذب مارکسیستی را در ذهن‌ها جا می‌دهند؛ نمی‌شود با توضیح‌المسائل اینها را پاسخ دهیم؛ توضیح‌المسائل جای خودش را دارد؛ جواب این شبهه‌ها را با چیز دیگری باید داد. ایشان «اصول فلسفه و روش رئالیسم» را نوشت. یکی از تربیت‌شده‌های او مرحوم شهید مطهری (رضوان‌اللّه‌علیه) است. کاری که شهید مطهری کرد، امروز باید همه‌ی فضلای جوان در صدد باشند خود را برای آن آماده کنند؛ و اگر آماده هستند، اقدام کنند. شهید مطهری به عرصه‌ی ذهنیت جامعه نگاه کرد و عمده‌ترین سؤالات ذهنیت جامعه‌ی جوان و تحصیلکرده و روشن‌فکر کشور را بیرون کشید و آنها را با تفکر اسلامی و فلسفه‌ی اسلامی و منطق قرانی منطبق کرد و پاسخ آنها را در سطوح مختلف در مقابل افراد گذاشت؛ از مسئله‌ی عدل الهی و قضا و قدر و علل گرایش به مادیگری بگیرید - که مسائل، بیشتر ذهنی و عقلی است - تا مسائل مربوط به زنان، تا مسائل مربوط به خدمات متقابل ایران و اسلام، که این هم تلاشی بود برای روشن کردن ذهن‌ها». بیانات در دیدار جمعی از روحانیون استان همدان ۱۳۸۳/٤/۱۵.

۶. گسترش تفکر فلسفی در سطح جامعه و جهان اسلام[۱]
۷. منظومه‌سازی و تألیف کتاب‌های آموزشی[۲]

---

۱. «امروز در ایران مثلاً در محیط‌های دانشگاهی و علمی ما فلسفه‌ی کانت به مراتب رائج‌تر و شناخته شده‌تر است از فلسفه‌ی بوعلی سینا؛ یعنی ابن‌سینای با این عظمت که همه‌ی تاریخ بشر، از هزار سال پیش به این طرف، با اسم او درگیر است، در مجامع دانشگاهی ما حکمت و فکر فلسفی‌اش شناخته شده نیست به آن اندازه‌ای که کتاب فکر فلسفیِ مثلاً کانت شناخته شده است. این یک مسئله‌ی مهمی است. ما باید عکس این را عمل کنیم؛ یعنی باید هدف را این قرار بدهیم که تفکر فلسفه‌ی اسلامی - حالا با همان مشخصاتی که دارد؛ که خود این، جای بحث و گفتگو دارد که فلسفه‌ی اسلامی چیست - در دنیا به عنوان گفتمان فلسفی شناخته شود، در دانشگاه‌ها رواج پیدا کند، متفکرین عالم از آنها مطلع باشند، روی آنها بحث کنند، نقد و انتقاد کنند، در مجلات علمی‌شان منعکس شود. خب، این کار طبعاً متوقف به این است که شما کارهای بین‌المللی داشته باشید؛ که حالا یکی از آقایان گفتند که ما این قضیه را نداریم. به نظر من ارتباطات بین‌المللی شما با مجامع علمی باید زیاد باشد. امروز هم زمینه‌ی دنیای اسلام آماده است». بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی ۱۳۹۱/۱۱/۲۳.

۲. «ما در مورد کتاب واقعاً مشکل داریم. حالا مثلاً آقایان فرمودند که ما می‌خواهیم فلسفه‌ی مشّاء یا فلسفه‌ی اشراق را برای طلبه‌ها تبیین کنیم. طلبه‌های ما از فلسفه‌ی مشّاء خبری ندارند. خب، چگونه تبیین می‌کنید؟ حتماً «شرح اشارات» بخوانیم؟ یا فرض کنید که «شفاء» بخوانیم؟ باید حتماً این متن طولانیِ مفصلِ محتاج به تبیین کان یکون را خواند؟ راهش این است؟ یا نه، راه دیگری هم وجود دارد. امروز خواندن تفکراتِ مثلاً فرض کنید مارکسیستی حتماً متوقف به این نیست که انسان بردارد کتاب «سرمایه» را تدریس کند، یا بردارد متن کتاب‌های کانت یا هگل را بخواند. چه لزومی دارد که حتماً متن مطرح شود؟ متن باید در اختیار باشد؛ هر کس می‌خواهد، مراجعه کند. من قبلاً در جمع آقایان راجع به فلسفه‌ی ملاصدرا مطالبی گفتم و خب، یکی دو تا کارِ خوب شد. جناب آقای مصباح هم یکی از کتاب‌هایی را که یکی از آقایان نوشتند - آقای عبودیت - که خلاصه‌ی آراء ملاصدرا در مسائل گوناگون فلسفی است، برای من آوردند. اینها خوب است؛ اما کم است. به یک کتاب اکتفا نشود؛ از نگاه‌های مختلف نوشته شود. در خود فلسفه‌ی ملاصدرا، در بخش‌های مختلف می‌تواند یک منظومه‌سازی‌هایی بشود. عین همین قضیه، در مورد فلسفه‌ی اشراق است؛ عین همین قضیه، در مورد فلسفه‌ی مشّاء است. ما باید منظومه‌سازی کنیم. بالاخره مجموعه‌ی تفکرات فلسفی و عرفانی ابن‌سینا با همدیگر همراه است، غیر قابل انفکاک است. اینها چیست؟ کسی بخواهد اینها را بداند، حتماً لازم نباشد که برود بنشیند مثلاً «شفاء» را بخواند؛ این خیلی لازم نیست. گاهی اوقات خواندن کتابی که در هزار سال پیش نوشته شده ←

۸. توجه به فلسفه برای کودک[۱]

→

است، با ادبیات آن روز، با مشکلاتی که فهم این کلمات دارد، اصلاً خودش تضییع وقت محسوب می‌شود؛ ممکن است افرادی را از فلسفه دور کند؛ در حالی که اگر شما بنشینید مثلاً یک کتابی درباره‌ی آراء فلسفی ابن‌سینا تبیین کنید، از آرای او منظومه‌سازی کنید، این مسلّماً جاذبه‌ی زیادی خواهد داشت. این جزو کارهای لازم است؛ اما این کار در حوزه انجام نمی‌گیرد. خب، مرحوم آقای طباطبائی این کار را در «بدایة» و «نهایة» به یک شکلی انجام دادند؛ منتها این کارِ آقای طباطبائی است، این‌که کار نهایی نیست؛ کار یکی از بزرگانِ این قضیه است؛ و تازه، آرای خود آقای طباطبایی است، آراء ملاصدرا نیست؛ یعنی در کتاب «بدایة» و «نهایة» برای آرای ملاصدرا منظومه‌سازی نشده؛ بلکه خود ایشان نظراتی دارند، نظرات ابتکاری هم دارند، حرف‌های خاصی هم دارند، چیزهایی هم اضافه کردند، اینها را ایشان بیان کردند. فرق می‌کند که انسان خودش در فلسفه تألیفی بکند، یا اینکه یک فلسفه‌ی معروفی را تبیین و ارائه کند. این دومی جایش خالی است».بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی ۱۳۹۱/۱۱/۲۳.

۱. «یک مسئله، مسئله‌ی نوشتن کتاب فلسفی برای کودکان است، که غربی‌ها دارند این کار را می‌کنند. دو سه سال قبل از این، یک کتابی برای من آوردند، من مبالغی نگاه کردم. خب، از همان اوّلی که شروع می‌کند، واقعاً فلسفه است؛ لکن باب کودکان است. این کتاب، یک کتاب خیلی قشنگی است در باب فلسفه - حالا اسمش یادم نیست؛ توی کتاب‌هایم هست - به نظرم یک آمریکایی این را نوشته. ما به اینجور کتابی احتیاج داریم. بچه‌های ما ذهنشان دارد فلسفی می‌شود. خوشبختانه حرکت جامعه و نظام موجب شده که ذهن‌ها عقلانیت پیدا کند. جوان‌های ما واقعاً سؤال می‌کنند. این سؤال‌هائی که زیاد شده، این را باید مبارک دانست؛ منتها ما باید جوابگوئی داشته باشیم. حس سؤال‌کنندگی دارد زیاد می‌شود، و این همینطور دارد به نسل‌های پائین‌تر منتقل می‌شود».بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی ۱۳۹۱/۱۱/۲۳.

«یکی از رشته‌های تألیف و کار فلسفی، نوشتن فلسفه برای کودکان است. کتاب‌های فلسفیِ متعدّدی برای کودکان نوشته‌اند و ذهن آنان را از اوّل با مبانی فلسفی‌ای که امروز مورد پسند لیبرال دمکراسی است، آشنا می‌کنند. یقیناً در نظام شوروی سابق و دیگر نظام‌های مارکسیستی اگر دستگاه فلسفه برای کودکان و جوانان بود، چیزی بود که مثلاً به فلسفه‌ی علمی «مارکس» منتهی شود. ما از این کار غفلت داریم. من به دوستانی که در بنیاد ملاّصدرا مشغول کار هستند، سفارش کردم، گفتم بنشینید برای جوانان و کودکان کتاب بنویسید. این کاری است که قم می‌تواند بر آن همّت بگمارد؛ بنابراین از جمله کارهای بسیار لازم، بسط فلسفه است؛ البته با مبانی مستحکم و ادبیات خوب و جذّاب».

٤. منظومه‌سازی

ایشان معتقد است یک مکتب و نقشه‌ی فکری هنگامی درست فهمیده می‌شود که مسائل و اجزا آن به صورت پیوسته و به عنوان یک واحد مورد مطالعه قرار بگیرد و هر مسئله به لحاظ آنکه جزئی از یک مجموعه واحد و عنصری از یک مرکب و بنای منسجم و هم آهنگ است بررسی شود. بر این اساس آیت‌الله خامنه‌ای یکی دیگر از اقدامات مهم در الاهیات اجتماعی و دستگاه حکمی را منظومه‌سازی می‌داند:

> دیگر آنکه مسائل فکری اسلام، به صورت پیوسته و به عنوان اجزای یک واحد، مورد مطالعه قرار گیرد و هر یک به لحاظ آنکه جزئی از مجموعه‌ی دین و عنصری از این مرکب و استوانهای در این بنای استوار است و با دیگر اجزا و عناصر، هم آهنگ و مرتبط است - و نه جدا و بی‌ارتباط با دیگر اجزا - بررسی شود تا مجموعاً از شناخت این اصول، طرح کلی و همه‌جانبه‌ای از دین، به صورت یک ایدئولوژی کامل و بی‌ابهام و دارای ابعادی متناسب با زندگی چند بعدی انسان، استنتاج شود.[۱]

هدف الاهیات اجتماعی دست‌یابی به یک منظومه‌ی فکری منسجم، هماهنگ و دارای جهت واحد است «تا مجموعاً از شناخت این اصول، طرح کلی و همه‌جانبه‌ای از دین، به صورت یک ایدئولوژی کامل و بی‌ابهام و دارای ابعادی متناسب با زندگی چند بعدی انسان، استنتاج شود».[۲] ازاین رو ایشان خطاب به متفکران و نظریه‌پردازان اسلامی می‌گوید: «ما باید برویم به سمت منظومه‌سازی؛ یعنی قطعات مختلف این پازل را در جای خود بنشانیم، یک ترسیم کامل درست کنیم».[۳]

چرا که به نظر مقام معظم رهبری دین اسلام یک بسته‌ی کامل و جامع است و همه ابعاد آن به هم ربط دارد. ایشان همین مسئله را درباره‌ی نظام اسلامی و متفکران

---

۱. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۳٦.
۲. همان، ص۳۵.
۳. بیانات در چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع آزادی، ۱۳۹۱/۸/۲۳.

صاحب‌نظر می‌پذیرد و می‌گوید:

آرمان‌های نظام اسلامی - که در حقیقت آرمان‌های اسلامی است - یک منظومه‌ای است، یک مجموعه‌ای است، مراتب مختلفی هم دارد؛ بعضی از اینها اهداف غایی تر و نهایی‌ترند، بعضی‌ها اهداف کوتاه‌مدت‌اند؛ اما جزو آرمان‌هایند؛ همه‌ی اینها را باید دنبال کرد.[۱]

ایشان در جای دیگری می‌نویسد: «اثر یک نویسنده‌ی متفکر، یک «کل» منسجم است که هر قسمتش را بزنی، دیگر آن نخواهد بود».[۲] آیت‌الله خامنه‌ای خود بر روش منظومه‌سازی تأکید دارند و در شناخت مکتب فکری حضرت امام خمینی این روش را پیشنهاد داده‌اند. «مکتب امام یک بسته‌ی کامل است، یک مجموعه است، دارای ابعادی است؛ این ابعاد را باید باهم دید، باهم ملاحظه کرد».[۳] از لوازم منظومه‌سازی نگاه کامل و جامع به منابع دینی برای کشف نظام اسلامی و ایجاد آن به نحو کامل است:

آنچه ما از مجموع معارف قرآنی استفاده می‌کنیم و درمی‌یابیم، این است که مطالبه‌ی اسلام از مسلمین، ایجاد نظام اسلامی به‌نحو کامل است؛ مطالبه‌ی اسلام، تحقّق کامل دین اسلام است. این آن چیزی است که انسان در مجموع آن را احساس می‌کند.[۴]

مقام معظم رهبری نیز در تبیینی جامع و متقن به این ویژگی جامعیت اسلام ناب و مکتب امام پرداخته‌اند:

خصوصیت دین مقدّس اسلام، به‌خصوص مجموعه‌ی فکری و عقیدتی شیعه - که امتیازاتی دارد - این است که همه‌ی عوامل لازم برای رشد فردی و اجتماعیِ انسان را

---

۱. بیانات در دیدار دانشجویان ۱۳۹۲/۵/۶.
۲. یادداشت آیت‌الله خامنه‌ای درباره‌ی جلال آل‌احمد ۱۳۵۸.
۳. بیانات در سالگرد امام ۱۳۹۰/۳/۱۴.
۴. دیدار مجلس خبرگان رهبری ۲۱/ ۱۲/ ۱۳۹۳.

در خودش جمع دارد. این، نکته‌ی خیلی مهمّی است. ملاحظه کنید: یک‌وقت فرهنگی، تمدّنی، عقیده‌ای و یا مکتبی بر بشر عرضه می‌شود که ممکن است جهات خیلی خوبی هم در آن باشد..؛ اما همین مکتب، عیبی هم در درون خود داشته باشد، که موجب شود همین مردمی که این بهره‌ها را از قِبَل این مکتب می‌برند، زیان‌های سختی تحمّل کنند که گاهی آن زیان‌ها، از این منافع هم بیشتر می‌گردد. مثال واضحش، تفکّر غرب و فرهنگ سرمایه‌داری و آزادی فردی و لیبرالیِ رایج در غرب است... نتیجه‌ی این فرهنگ، با همه خصوصیاتی که دارد چیست؟ این است که جامعه‌ای دارای ثروت و پیشرفت و علم و فناوری به وجود می‌آید. همین جاذبه‌ها، چشم آحاد مردم و متفکّرین غرب را در دو، سه قرن پیش، که این افکار در امریکا و اروپا مطرح بود، گرفت و همه از این روش زندگی و از این مکتب و فرهنگ و مجموعه خوششان آمد و آن را پذیرفتند.

اما این فرهنگ، عوامل حفظ رشد حقیقی انسان را در خود نداشت. آن‌ها غافل بودند و متوجّه این نکته نشدند... اغلب مکاتب بشری، از جمله مکتب سرمایه‌داری غرب هم، همین‌طور است. یک طرفش را دیده‌اند. آن طرفی که انسان‌ها را به کار و تلاش و پیشرفت و رشد مادّی و ثروت و علم می‌کشاند، دیده‌اند و درست هم بوده است؛ اما طرف دیگرش را ندیده‌اند، که در این جامعه‌ای که آسمان‌خراش‌ها وجود دارد و ثروت‌ها و تجمّلات هست، فقر و بیچارگی افراد زیادی از انسان‌ها هم هست. از گرسنگی مردن هم هست. ظلم هم هست. بدتر از همه، فساد همه‌گیری هست که به داخل خانه‌ی همه کسانی که از این وضع لذّت می‌برند، نفوذ می‌کند و زندگی را بر آن‌ها تلخ خواهد کرد. خوب؛ این معضل، گریبان‌گیر شد و کار را خراب کرد. هنرِ یک مجموعه و یک مکتب، این است که همه‌ی عوامل در آن جمع باشد. و الّا اگر یک مکتب، فقط جهان‌گیری‌اش خوب باشد، می‌تواند فتوحات کند؛ اما نمی‌تواند نگهدارد. منابع طبیعی را خوب می‌تواند حفظ کند؛ ولی از حفظ منابع انسانی، ناتوان

است. رشد مادّی می‌تواند بدهد؛ اما در دادنِ رشد معنوی می‌ماند.
آری؛ وقتی یک مکتب ناقص باشد، وضعیت، بهتر از این نمی‌شود. یک طرف را درست می‌کند، طرف دیگر خراب می‌شود! اسلام خصوصیتش این است که همه‌ی عوامل رشد انسانی را در خود دارد. هم رشد مادی در آن هست و هم رشد معنوی.[۱]

۵. روش‌شناسی اجتهادی

ایشان اتخاذ روش‌شناسی جامع‌نگر[۲] برای مراجعه به معارف دینی و استفاده از دست آوردهای بشری و مراجعه به واقعیت‌های تاریخی[۳] برای کشف احکام الهی و سنت آفرینش و تاریخ با توجه به واقعیت‌های زندگی و اولویت‌های را حیات یک ضرورت و نیازمند می‌داند و بهترین روش برای این مهم را «اجتهاد» میعرفی می‌کند چرا که در اجتهاد نگرش منظومه‌ای و نظام‌مند به مسائل و منابع برای رسیدن به نظریه‌ی اسلامیِ ناب نهفته است. اجتهاد روش علمیِ تجربه‌ی شده‌ی کاملاً حساب‌شده‌ای برای استنباط در چهارچوبهای علمی و فنی است[۴] ایشان در تبیین اجتهاد می‌گوید:

شیوه‌ی اجتهادی که امروز در حوزه‌های علمیه رایج است و علمای دین به آن متکی هستند، یکی از قوی‌ترین و منطقی‌ترین شیوه‌های اجتهاد است؛ اجتهاد متکی به یقین و علم، با اتکای به وحی؛ یعنی از ظن به دور است و استنباط ما استنباط علمی و یقینی است... اگر اجتهاد با همان شیوه‌ی درست و صحیح خود که تکیه‌ی به کتاب و سنت است، و با آن متد معقولِ صحیحِ منطقیِ حساب شده‌ی پخته انجام بگیرد، بسیار خوب است. اجتهادها ولو نتائج مختلفی هم داشته باشد، موجب بالندگی

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار روحانیون و مبلغان، در آستانه‌ی ماه محرم، ۱۳۷۵/۲/۲۶.
۲. ر.ک: سید مهدی موسوی، روش‌شناسی مقام معظم رهبری در تبیین فریضه حج، مجموعه مقالات: در کتاب حج در اندیشه‌ی سیاسی اجتماعی مقام معظم رهبری، تهران: مشعر ۱۳۹۳، ص۲۳-٤٦.
۳. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص٦۰۰.
۴. بیانات در دومین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع عدالت، ۱۳۹۰/۲/۲۷.

است، موجب پیشرفت است. مجتهدین ما، فقهای ما در طول تاریخ فقاهت ما در مسائل گوناگون نظرات مختلفی ایراد کردند. شاگرد بر علیه نظر استاد، باز شاگرد او بر علیه نظر او حرف‌هایی زده‌اند، مطالبی گفته‌اند؛ هیچ اشکالی ندارد؛ این موجب بالندگی و پیشرفت است. این اجتهاد باید در حوزه تقویت شود. اجتهاد مخصوص فقه هم نیست؛ در علوم عقلی، در فلسفه، در کلام، اجتهاد کسانی که فنان این فنون هستند، امر لازمی است. اگر این اجتهاد نباشد، خواهیم شد آب راکد... در زمینه‌های گوناگون، امروز نیاز وجود دارد؛ هم برای نظام اسلامی، هم در سطح کشور، هم در سطح جهان. تبیین معرفت‌شناسی اسلام، تفکر اقتصادی و سیاسی اسلام، مفاهیم فقهی و حقوقی‌ای که پایه‌های آن تفکر اقتصادی و سیاسی را تشکیل می‌دهد، نظام تعلیم و تربیت، مفاهیم اخلاقی و معنوی، غیره، غیره، همه‌ی اینها باید دقیق، علمی، قانع‌کننده و ناظر به اندیشه‌های رایج جهان آماده و فراهم شود.[۱]

ایشان می‌گوید:

چقدر خطا یعنی کسانی که به اسم روشن‌فکری و به عنوان تجدّدطلبی می‌آیند و عقاید اسلامی را بدون مطالعه، بدون اطّلاع و بدون انسان بدانند چه‌کار یعنی، مورد تردید و تشکیک قرار می‌دهند.[۲]

ایشان عدم توجه به اجتهاد و منطق فقاهت را رهزن فهم دینی می‌داند که به التقاط می‌برد و از فهم شبکه‌ای و منسجم دین باز می‌دارد:

فقاهت یک روش و شیوه‌ی استنباط است؛ علم است. این علم را باید آموخت. برای همه راه باز است که دین را یاد بگیرند و از آن استنباط کنند؛ اما استنباط از دین یک روش علمی دارد و کار عامیانه‌ای نیست. هرکس از هرجا رسید نمی‌تواند از قرآن و

---

۱. بیانات در دیدار طلاب، فضلا و اساتید حوزه‌ی علمیه قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹.

۲. بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد حضرت مهدی (عجّل الله فرجه) ۲۵/ ۰۹/ ۱۳۷٦.

سنّت استنباط کند. [...]؛ البته فلسفه و عرفان اسلامی نیز هست که هر دو بـه معنـای وسیع فقاهت، داخل در فقاهتند. اگر روش فقاهت را از میان بردارند، دیگـر چیـزی از دین باقی نمی‌ماند. عدّه‌ای از آن طرف می‌آمدند و دین را با تفکّـر مارکسیسـتی تفسـیر می‌کردند. این عدّه ظاهرِ اسلامی و باطنِ مارکسیستی داشتند و از ایـن جهـت منـافق بودند. وقتی کتاب آن‌ها را در مقابل کتاب‌های فکری و نوشته‌های ایدئولوژیکِ حـزب توده و گروه‌های کمونیستی مـی‌گذاشـتیم، بـاهم مـو نمی‌زدنـد. ایـن شـباهت‌هـا در زمینه‌های اقتصادی، تاریخ، فلسفه‌ی تاریخی و اقتصاد سوسیالیستی چشمگیرتر بـود. تفاوت در این بود که این عدّه اسم خدا و پیغمبر را به کتاب‌هایشان اضافه کرده بودنـد. وقتی دین، مفسّر و متصدّی و متولّیِ رسمی نداشته باشد، کار به اینجـا مـی‌رسـد کـه عدّه‌ای از راه می‌رسند و دین را بـا تفکّـر مارکسیسـتی و یـا دمکراسـی و سـرمایه‌داری غربی تطبیق می‌دهند. امروز در دنیا کسانی هستند کـه اسـلام - و نـه مطلـق دیـن - را درست با آنچه که شرکتها و کمپانیهای بزرگ می‌خواهند، تطبیق می‌دهند.[۱]

اسلام ناب از نظر امام بزرگوار، آن اسلام متّکی به کتـاب و سـنّت اسـت کـه بـا فکـر روشن، با آشنایی با زمان و مکان، با شیوه و مِتُد علمـیِ جاافتـاده و تکمیـل‌شـده‌ی در حوزه‌های علمیه، استنباط می‌شود و به‌دست می‌آید. این‌جور نیست که روش اسـتنباط مورد توجّه نباشد و هرکسی بتواند قرآن را باز کند و اصول حرکت اجتماعی را اسـتنباط بکند؛ نه، این یک مِتُد دارد، ایـن یـک روش دارد؛ ایـن روش علمـی اسـت، کارشـده است، کسانی هستند که می‌توانند این روش را دنبال کننـد. اسـلام نـاب از نظـر امـام بزرگوار این است؛ البته هرکسی هم که آن مِتُد را بلد است، آن روش را بلد است، قـادر نیست؛ باید فکر روشن داشته باشد، باید آشنا با زمـان و مکـان باشـد، بایـد نیازهـای بالفعل جوامع بشری و جوامع اسلامی را بشناسد، بایـد دشـمن را بشناسـد، نحـوه‌ی

۱. بیانات در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان ۱۰/ ۰۸/ ۱۳۷٤.

دشمنی‌های او را بداند، آن‌وقت می‌تواند اسلام ناب را مشخّص کند و بشناسد و بشناساند. اسلام آخوندهای درباری - که امام مکرّر با همین تعبیر از آنها اسم می‌آوردند - اسلام داعشی؛ از آن طرف، اسلامِ بی‌تفاوت در مقابل جنایات صهیونیستی، در مقابل جنایات آمریکا، اسلامِ چشم‌دوخته‌ی به آمریکا و قدرت‌های بزرگ و به اشاره‌ی آمریکا، اینها همه سر در یک آخور دارند؛ در یک جا اینها همه به هم می‌رسند؛ از نظر امام اینها همه مردودند. اسلامی که امام معرّفی می‌کند، در مقابل همه‌ی اینها است. پیرو امام، آن کسی که دنباله‌رو امام است، باید مرزبندی داشته باشد؛ هم با اسلام متحجّر، هم با اسلام سکولار؛ اسلام ناب را شناسایی کند و دنبال کند.[۱]

ما از اسلام دفاع می‌کنیم؛ اما منظور ما از اسلام چیست؟ اسلامِ ما با اسلام متحجر از یک‌سو و اسلام لیبرال از سوی دیگر، در اصول و مبانی کاملاً متفاوت است. ما هم این را رد می‌کنیم و هم آن را. اسلام ما اسلامی است متکی به معنویت، عقلانیت و عدالت؛ این سه شاخص عمده در آن هست. ما از معنویت به هیچ عنوان صرف‌نظر نمی‌کنیم؛ روح و اساس کار ما معنویت است. عقلانیت مهم‌ترین ابزار کار ماست؛ عقل را به کار می‌گیریم. همین‌طور که در اصول سیاست خارجی بارها گفته‌ایم، حکمت یکی از اصول سه‌گانه‌ی ماست، و در کنار آن، مصلحت. ما حکیمانه و مدبرانه عمل می‌کنیم. این، مخصوص سیاست خارجی ما نیست؛ بلکه در همه‌ی زمینه‌هاست. اسلام ما اسلام عقلانی است. عقل کاربرد بسیار وسیعی در فهم ما، تشخیص اهداف و تشخیص ابزارهای ما داراست. از عدالت هم به‌عنوان یک هدف به‌هیچ‌وجه صرف‌نظر نمی‌کنیم. اینکه تصور شود چون دنیای سرمایه‌داریِ مبتنی بر لیبرال دمکراسی برایش مسئله‌ی عدالت، مسئله‌ی فرعی و درجه‌ی دو و ابزاری است

۱. بیانات در مراسم بیست و ششمین سالروز رحلت حضرت امام خمینی، ۱۳۹۴/۳/۱۴.

و برای آن‌ها مسئله‌ی نفع و سود و پول مسئله‌ی اصلی است، موجب نمی‌شود که ما از عدالت به معنای یک مسئله‌ی محوری و اصلی صرف‌نظر کنیم. ما در قالبهای اقتصادی و در کارکرد سیاست داخلی و خارجی‌مان، مسئله‌ی عدالت محور است. اسلام ما این است: اسلامِ معنویت، عقلانیت و عدالت. به اسم اسلام قانع نیستیم که اسلام لیبرال داشته باشیم تا ارزش‌های غربی و ارزش‌های امریکایی را ترویج کند و از روش‌های آن‌ها استفاده کند و با آن‌ها در بخش‌های مختلف هم‌رنگ و هم‌صدا شود و احیاناً دعای ندبه‌ای هم بخواند. ما اسلام متحجرِ طالبانی را هم قبول نداریم. نه اینکه حالا قبول نداریم، از اولِ جریان نهضت آن را قبول نداشتیم... از اول، حرکتِ نهضت، حرکت روشن‌فکری و عقلانی بود و با تحجر هم مخالف... ما بین این دو، صراط مستقیم خودمان را انتخاب کرده‌ایم و پیش می‌رویم؛ بنابراین اساس کار ما این است و دیپلماسی ما بر روی این پایه‌ها استوار است و ما به دنبال چنین اسلامی هستیم.[۱]

٦. توجه به تاریخ و تجربه‌ی زیسته‌ی بشری

ایشان همچنین تاریخ را درس و تفسیرِ قرآن و تجربه‌ی تاریخ، همان عُمر قبلی انسان معرفی می‌کند. به نظر ایشان «تاریخ درس است... تاریخ تفسیر قرآن است، قرآن را در تاریخ پیدا کنید».[۲] «اگر تاریخ یک چیز اصلی نبود، قرآن با این عظمت - که اصلاً برنامه‌ی انسان‌سازی و برنامه‌ی بشریت است - تاریخ را وارد خودش نمی‌کرد؛ اما شما می‌بینید که در قرآن تاریخ هست؛ البته بخش‌هایی که برای بیان اهداف قرآن کارساز است».[۳]

---

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی، در دیدار مسئولان وزارت امور خارجه و رؤسای نمایندگی‌های جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور، ۱۳۸۳/۵/۲۵.

۲. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص٦٠٥-٦٠٦.

۳. بیانات در دیدار اعضای گروه تاریخ صدای جمهوری اسلامی ایران ۰۸/۱۱/۱۳۷۰

اگر در تاریخ دقت و با اُنس پیدا شود منبع کشف سنت‌های آفرینش و قواعد زندگی انسانی است.[۱] روش‌های زندگی متناسب با جغرافیا، فرهنگ و زبان تغییر می‌کند اما پایه‌های اصلی زندگی بشر و جبهه بندی‌های اصلی تغییر نمی‌کند و می‌تواند موضوع علم قرار گیرد[۲] و از طریق آنها به شناخت سنت‌ها و عوامل واقعی و تأثیرگذار در زندگی انسان‌ها که معین و ثابت است دست یافت و بر اساس آن به تحلیل کنش‌ها و رخدادها پرداخت.[۳]

«در دل نظم اجتماعی و قواره‌ی اجتماعی و اندام‌های اجتماعی، حرف‌ها و بحث‌هاست که می‌توان با استمداد از فرهنگ‌های جدید و نوینِ رایج دنیا و بیشتر با استمداد از قرآن و منابع حدیث، این مسائل را فهمید و درک کرد».[۴]

با توجه به انس عمیق آیت‌الله خامنه‌ای با تاریخ و ادبیات دریافت ژرفی از سرشت تحول تاریخی دارد. دیدگاه خود را به چیستی و چرایی تحول و بحران در بنیاد فرهنگ و جامعه معطوف کرده و با پرسش از ارتقا و انحطاط فرهنگ زمینه را برای «نظام فکری» فراهم می‌کند. ایشان همچنین با توجه به شرایط زمانه و بحران‌هایی که انسان جدید با آن مواجه است بازخوانی سنت و معارف دینی می‌پردازد و از مجرای تغییر موضعی در آگاهی و پرداختن به مبادی و آموزه‌های دینی، شالوده‌ای نظری برای ورود به مسائل اجتماعی و تاریخی مطرح می‌کند. بحث از ضرورت اجتماع انسانی، جایگاه عدالت در جامعه انسانی، احوالی که بر طبیعت اجتماعی عارض می‌شود، سرشت تحول تاریخی از طریق تاریخ و مطالعه دقیق آن ممکن است و از این طریق درک شرایط اجتماعی و وضع علوم انسانی و اجتماعی خودش را نشان می‌دهد.

---

۱. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۶۰۶.
۲. بیانات در مصلای بزرگ تهران ۱۳۷۹/۲/۱.
۳. صدا و سیما ۱۳۸۱/۱۱/۱۵.
۴. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۲۲۵.

نظریه اجتماعی آیت‌الله خامنه‌ای، فقط از موضع فلسفه و مباحث نظری و انتزاعی نیست بلکه نظریه او برآمده از نگرش دینی - تاریخی است. هرچند از بنیان‌های حکمت و فلسفه در ساخت جهان‌بینی اجتماعی بهره وافر گرفته است امام پایگاه ورود وی به مسائل اجتماعی و سامان‌دهی آنها، بنیان‌های‌های دینی و یافته‌های تاریخی است. به نظر ایشان حقیقت دین بیان آرمان‌ها و افق‌های حیات انسانی و سیر سرشت تاریخ است و حقیقت تاریخ نیز خبر دادن از اجتماع انسانی و طبیعت زندگی و سرشت کنش‌های انسان است. این نگرش بسیار شبیه به بیان ابن خلدون در مقدمه است آنجا که گفت:

> باید دانست که حقیقت تاریخ خبر دادن از اجتماع انسانی؛ یعنی اجتماع جهان و کیفیاتی است که بر طبیعت این اجتماع عارض می‌شود، چون: توحش، و همزیستی، و عصبیت‌ها و انواع جهانگشایی‌های بشر و چیرگی گروهی بر گروه دیگر، و آنچه از این عصبیت‌ها و چیرگیها ایجاد می‌شود مانند: تشکیل سلطنت و دولت و مراتب و درجات آن و آنچه بشر در پرتو کوشش و کار خویش بدست می‌آورد چون پیشه‌ها و معاش و دانش‌ها و هنرها و دیگر عادات و احوالی که در نتیجه طبیعت این اجتماع روی می‌دهد. و راه یافتن دروغ بخیر از امور طبیعی آنست و آنرا موجبات و مقتضیاتی است، از آن جمله: پیروی از آراء و معتقدات و مذاهب میباشد، چه اگر روح آدمی در پذیرفتن خبر بر حالت اعتدال باشد از لحاظ درستی یا نادرستی و دقت نظر حق آنرا ادا می‌کند تا صدق آن از کذب آشکار شود.[۱]

به نظر آیت‌الله خامنه‌ای افزایش بصیرت تاریخی و پی بردن به اقتضائات زمانه یک ضرورت اساسی در حیات دینی است. نداشتن نگاه تاریخی و مطالعات عمیق تاریخ، موجب می‌شود تا هویت خود و جامعه خودی شناخته نشود و در مواجه با بیگانگان انسان دچار از خودبیگانگی و خود کم بینی شود. و از سوی دیگر نتواند از منابع و

---

۱. ابن خلدون، مقدمه، ج۱، ص٦٤.

میراث علمی و فرهنگی خود بهره وافر را ببرد چرا که استفاده از سرمایه‌ها نتیجه کشف و شناخت سرمایه‌هاست. اگر محقق علوم انسانی با تاریخ علمی و فرهنگی جامعه خود آشنا نباشد هیچ گاه به سراغ آنها و مطالعه و احیا آنها نمی‌پردازد و در کوچکترین مسائلی دست گدایی به سوی سایر فرهنگ‌ها دراز می‌کند و به هویت و جامعه خود بدبین می‌شود.

یکی از چیزهایی که انسان از رسانه توقّع دارد این است که از حوادث گذشته برای توضیح تهدیدهای آینده و حوادثِ در شرف تکوین استفاده کند و مردم را نسبت به آنها حسّاس نماید. قضایای جوامع انسانی و جهانی حقیقتاً مشابه‌اند؛ چون با همه‌ی تغییری که در وضع زندگی انسان‌ها به‌وجود می‌آید، عوامل تأثیرگذار حقیقی در زندگی انسان‌ها همیشه چیزهای معینی است. «سنّت‌اللّه»که در قرآن می‌بینید، همین است. «و لن تجد لسنّةاللّه تبدیلا و لن تجد لسنّةاللّه تحویلا» همین‌هاست؛ یعنی سنت‌هایی وجود دارد و تبدیلها و تحولهایی به‌وجود می‌آید. مثلاً امروز قضایای مشروطه برای ما کاملاً قابل درس‌گیری و درس‌آموزی است. چون بنده در برهه‌ای از سال‌های زندگی‌ام با مسائل و قضایای مشروطه خیلی اُنس داشته‌ام و کتاب‌ها و گزارش‌های متعدّد را نگاه می‌کردم، امروز که نگاه می‌کنم، می‌بینم این قضایا و حوادث خیلی به هم نزدیک است. همچنین عوامل در انقلاب‌های گوناگون دنیا؛ مثلاً انقلاب کبیر فرانسه یا انقلاب‌های دیگر، مشابه است. عوامل مشابه است و نتایج مشابهی را هم می‌دهد. مثلاً در انقلاب کبیر فرانسه عامل مخرّبی وجود داشته که ما جلوِ این عامل مخرّب را در این‌جا گرفتیم و نگذاشتیم، می‌بینیم آن نتایج مترتّب نشد، یا عاملی وجود داشته که آن‌جا تخریب ایجاد کرده، ما این‌جا جلوِ آن را نگرفتیم، می‌بینیم عیناً همان تأثیر و همان زیان را در این‌جا هم به‌طور مشابه داشته است. از خیلی از قضایای گذشته - چه در طول تاریخ و چه در عرض زمان - می‌توان قضایای آینده را حدس زد. در دنیا یک حادثه پیش می‌آید، مثلاً الان در ونزوئلا

اشکال عمده‌ی این آقا که در آن‌جاست، این است که تسلیم آمریکایی‌ها نیست. او رفیق و مرید «فیدل کاسترو» است. به آن معنا چپ هم نیست؛ مانند دیگر بخش‌های دنیا حکومت می‌کند و فقط تسلیم آمریکایی‌ها نیست. برایش چقدر مشکل درست کردند. مشکل را از چه راه درست کردند؟ از راه حضور مؤثّر سرمایه‌های آمریکایی و شبه آمریکایی در کشور ونزوئلا؛ یعنی حضور مؤثّر سرمایه‌ها در جاهای مؤثّر ضربه زد و این خیلی درس‌آموز است. آقای «ماهاتیر محمّد» بعد از آن واقعه‌ی اقتصادی شرق آسیای چند سال پیش، این‌جا آمده بود و به بنده گفت: «ما در یک شب به مردمی گدا تبدیل شدیم!» البته کمی مبالغه می‌کرد؛ اما واقعیت قضیه این بود. علّت این بود که دست بیگانه بر پول و بر مراکز اصلی پول آنها مسلّط بود. بیگانگان یک وقت مصلحت دانستند و در ظرف چند ساعت کلّ موازنه و تعادل پولی آن کشور و اندونزی و کشورهای دیگر را به‌هم زدند. در واقع به یک معنا بخشی از آن منطقه را نابود کردند. خوب؛ این در زمان خود ما برای ما عبرت‌آموز و درس‌آموز است.[۱]

آیت‌الله خامنه‌ای از بی‌اطلاعی نسل جوان از تاریخ علم و تمدن اسلامی اظهار تاسف می‌کند و می‌گوید:

متأسفانه جوان‌های ما تاریخ علمی کشور را نمی‌شناسند. این یکی از ضعف‌های ماست، در همه‌ی این قرن‌ها ما برجستگان علمی در کشورمان داشته‌ایم که البته به این قرون آخر که رسیده، ضعیف شده چون پادشاهان نالایق، جنگ‌های داخلی گوناگون نگذاشته والّا در دوره‌های مختلف و در زمینه‌های گوناگونِ علوم روزِ دنیا، ما نخبه‌پرور بوده‌ایم. در قرن‌های چهارم و پنجم هجری - یعنی قرن‌های دهم و یازدهم میلادی که دوران قرون وسطای اروپاست؛ یعنی دوران جهالت محض - ما ابن‌سینا را داشتیم، محمدبن زکریای رازی را داشتیم. اروپایی‌ها وقتی به گذشته نگاه می‌کنند،

۱. بیانات در دیدار مسئولان سازمان صدا و سیما ۱۳۸۱/۱۱/۱۵.

خیال می‌کنند همه‌ی دنیا در قرون وسطی بوده! تاریخ را هم آنها نوشته‌اند! متأسفانه تاریخ‌های آنها هم در کشور ما ترجمه و ترویج شده. دوران قرون وسطای اروپا؛ یعنی دوران نهایت ظلمت و تاریکی و بی‌خبری؛ من یک وقتی در جمع جوان‌ها از «تاریخ علم جرج سارتن» یا تاریخ علوم دیگر مطالبی درباره‌ی وضع پیشرفت مسلمان‌ها در آن دوره گفته‌ام، خوب است جوانان ما با تاریخ علم کشور خود آشنا شوند.[۱]

من همه‌ی دغدغه‌ام این است که جوان انقلابی امروز، نداند ما بعد از چه دورانی، امروز در ایران مشغول چنین حرکت عظیمی هستیم. تاریخچه‌ی این صد و پنجاه، دویست سال اخیر از دوران اواسط قاجار به این طرف؛ از دوران جنگ‌های ایران و روس به این طرف را بخوانید و ببینید چه حوادثی بر این کشور گذشته است. یکی از این حوادث، ایجاد جریان روشن‌فکری وابسته است.[۲]

۷. اولویت‌گذاری

ایشان همچنین در انتخاب موضوعات و مسائل به قاعده «الأهم فالاهم» توجه دارد و از تمرکز بر بحث‌های کم‌فایده و بی‌فایده پرهیز دارد:

ما باید ببینیم در میان درست‌ها، کدام لازم است؟ در میان لازم‌ها، کدام لازم‌تر است؟ در میان لازم‌ترها، کدام فوری‌ست؟ در میان فوری‌ها، کدام فوتی و حیاتی است؟ اول آن را بگیریم، از آنکه فراغت پیدا کردیم، بحث‌های بعد، و به همین ترتیب، این قدر پیش برویم، تا بعد برسیم در آخر کار، به بحث‌هایی که اگر چه درست هست؛ اما لزومش، ضرورتش؛ آن اندازه احساس نمی‌شود.[۳]

ایشان پرداختن به مسائل و موضوعات درجه چندم را که در میان برخی از نخبگان

---

۱. بیانات در ۱۲/ ۶/ ۸۶.

۲. بیانات در ۱۳۷۱/۵/۲۱.

۳. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۳۱۰.

جامعه رواج دارد خطا و خطر می‌داند و معتقد است کـه ابتـدا مـی‌بایسـت بـه مسـائل درجه اول جامعه‌ی اسلامی و معارف انبیاء علیهم‌السلام که جامعه‌سازی در سطح بین‌المللی و افق جهانی بود توجه کرد.[۱]

یکی از دوستان گفتند ما از دست چپ و راست رییس جمهـور دلمـان خـون اسـت. خوب، حالا دل شما خون - که خدا نکند خون باشد - اما به شما عرض بکـنم؛ اینهـا جزو مسائل تعیین‌کننده و اصلی نیست. ممکن است ایراد و اشـکال وارد باشـد - مـن در این مورد هیچ قضاوتی نمی‌خواهم بکنم - ممکن است کسی به یک شخصی یا بـه یک کاری ایراد داشته باشد؛ منتها باید توجه کنیم که مسائل را «اصلی - فرعی» کنـیم. مسائل درجه‌ی دوم جای مسائل اصلی را در انگیزه‌های ما، در همـت مـا، در صـرف انرژی‌ای که می‌شود، نگیرد. من عرضم فقط این است؛ و الّا من نه اعتـراض مـی‌کنم به اینکه شما چرا از زید یا عمرو خوشتان می‌آید یا بدتان مـی‌آیـد؛ نـه، ممکـن اسـت خوشتان بیاید، ممکن است بدتان بیاید - ایرادی ندارد - و نه اعتراض می‌کـنم کـه چـرا آن ایراد را یک وقت به‌شکلی که یک مفسده‌ای نداشته باشد، بر زبـان آوردیـد؛ آن هـم به نظرم اشکالی ندارد. فقط توجه کنید که این جای مسـائل اصـلی را نگیـرد. مسـائل اصلی ما چیزهای دیگری است».[۲]

۸. اتخاذ رویکرد تهاجمی

هرچند آیت‌الله خامنه‌ای سعی در هماهنگی فهم دین با شرایط اجتمـاعی و فرهنگـی و موقعیت انسان معاصر دارد اما این بدان معنا نیست که با عرفی‌سازی دیـن، آنـرا فـدای زمانه کند و طوری آموزه‌های اسلام را تفسیر کند که خوشایند مکاتـب فکـری غربـی و متناسب با سازوکار ابرقدرت‌های جدید اروپایی باشد؛ بلکه ایشان در مقابـل رویکـرد

---

۱. همان، ص۴۰۷-۴۰۹.

۲. بیانات در دیدار صمیمانه و پرشور هزاران نفر از دانشجویان دانشگاه‌ها، ۱۳۸۹/۶/۱.

تدافعی به رویکرد تهاجمی معتقد است و می‌گوید الاهیات اسلامی نباید موضع تدافعی داشته باشد و همواره خود را با زمان به گونه‌ای تطبیق کند که دیگران می‌طلبند بلکه باید «اندیشه نوین و مترقی و مهاجم اسلامی» را نه در موضع تدافع بلکه در موضع تهاجم تقویت کرد. به نظر ایشان در میان نام وران و معروفان اندیشه نوین اسلامی فقط سید جمال‌الدین اسدآبادی در موضع تهاجم قردا داشت و بقیه شاگردان او در سنگر دفاع موضع گرفتند.

> سید جمال‌الدین اسدآبادی درصدد آن نبود که از اسلام دفاع کند؛ بلکه او سنگرهای فکر و فرهنگ و تمدن غرب را از موضع اسلامی خود، بمباردمان می‌کرد تا آنها از خودشان دفاع کنند. او هرگز درصدد این برنمی‌آمد که بنشیند اینجا و افکار اسلامی و احکام اسلامی را توجیه کند تا با فکر و فرهنگ و تمدن امروز و متداول جور در بیاید. این کار را سید جمال نمی‌کرد. این اشتباه بزرگی بود که این مرد بزرگ مرتکبش نمی‌شد. بر خلاف بسیاری از شاگردانش مثل عبده و رشیدرضا و خیلی‌های دیگر. اینها نشسته بودند، فکر می‌کردند که فلان آیه قرآن را چگونه با فرمول علمی تطبیق کنند که منافاتی نداشته باشد، که بد نشود و این موضع دفاعی وجود داشت.[۱]

به اعتقاد آیت‌الله خامنه‌ای، حرکت نوین کلامی و اندیشه نوین و مهاجم اسلامی که از سید جمال‌الدین آغاز شده است می‌تواند: ۱. به مسیحیت کلیسایی وابسته به قدرت‌ها، به مادی گری و کفر و الحاد غرب و شرق حمله کند و ۲. می‌تواند انقلاب‌ها بر پا کند و توده را نجات دهد و ۳. اقتضاهای عجیب جوامع جهانی را حل کند و ٤. می‌تواند تکنولوژی عظیم غرب را که جسدی بی‌روح است را جان، روح و جهت تازه و متعالی بدهد. به نظر ایشان گرفتار شدن به بحث‌های حاشیه‌ای و درگیری‌های فرعی بهانه‌ای می‌شود تا موضع تهاجمی تضعیف شود و متفکران در موضع دفاع قرار گیرند؛

---

۱. سخنرانی در ۲۷/ ۲/ ۱۳۵۹.

لذا اندیشه‌های غربی و مکاتب فکری الحادی شبهات خود را در جامعه منتشر می‌کنند و پس از آن باید تازه نشست و از دین دفاع کنید.[۱]

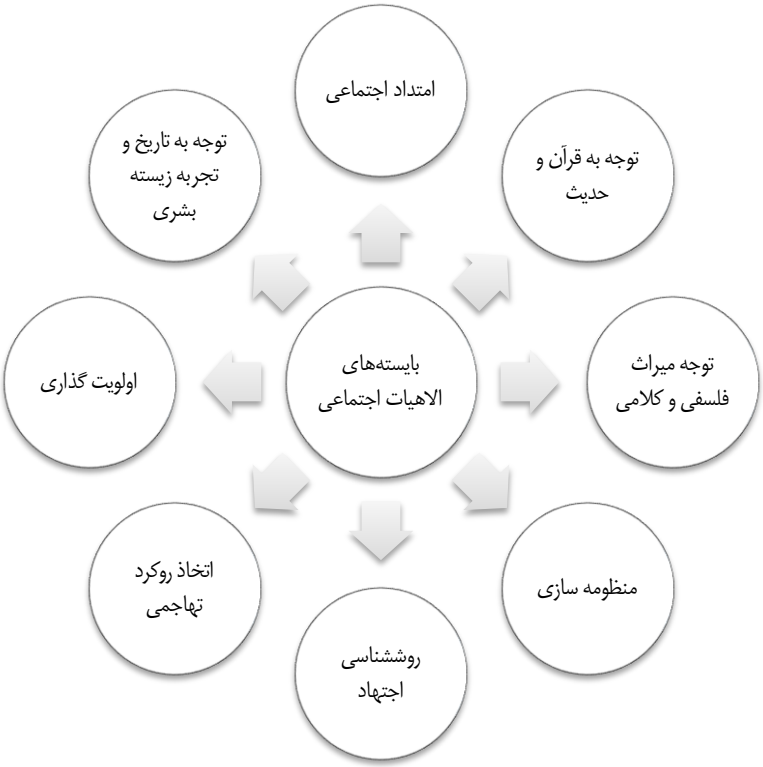

پیشینه‌ی الاهیات اجتماعی

به اعتقاد آیت‌الله خامنه‌ای، الاهیات اجتماعی و دانش کلام تهاجمی از سید جمال‌الدین

۱. سخنرانی در ۲۷/ ۲/ ۱۳۵۹.

اسدآبادی شروع شده است، «سید جمال‌الدین بزرگ، آن مرد اسلام‌خواهِ شجاعِ مبارزِ بزرگ»[۱]. سید جمال‌الدین اولین کسی است که تلاش‌های فکری و علمی جسورانه را در این زمینه آغاز و بحث خیزش و حرکت جهان اسلام را مطرح کرد و درباره‌ی مباحث مهم جهان اسلام و الاهیات جدید مانند ماده‌گرایی و مسئله علم و دین که هر دو از مسایل مهم کلام جدیدند کتاب نوشت و زمینه‌ساز چند جریان فکری و روشن‌فکری در جهان اسلام شد. از این رو سید جمال شخصیت ممتاز این میدان است که کسی را نمی‌توان با او در تأسیس و آغاز پر قدرت الاهیات جدید مقایسه کرد:

> سید جمال کسی بود که برای اولین بار بازگشت به اسلام را مطرح کرد کسی بود که مسئله‌ی حاکمیت را و خیزش و بعثت جدید اسلام را اولین بار در فضای عالم به وجود آورد. کاری که سید جمال کرد سه جریان به وجود آورد در دنیا؛ یک جریان، جریان اندیشه‌ی مترقی در هند که بیشترین جریان‌های مترقی اسلام است. جریان دیگر، آن جریان اندیشه‌ی مترقی در مصر بود، که آن هم به وسیله سید جمال به وجود آمد و شما می‌دانید جریان مترقی در مصر، منشأ پیدایش جنبش‌های عظیم آزادی‌خواهانه در آفریقا شد. نه فقط مصر را به سطحی از بینش نوین اسلام رساند؛ بلکه نهضت‌های مراکش و الجزایر، کلا شمال آفریقا، ریزه‌خوار خوان حرکت سید جمال بوده است. یک چنین حرکت عظیمی را سید جمال در مصر به وجود آورد و کلا خاورمیانه. و جریان سوم، جریان روشن‌فکری در ایران بود. این سه جریان فکری اسلامی را سید جمال در سطح جهان اسلام به وجود آورد. او مطرح کننده، به وجود آورنده و آغازگر بازگشت به حاکمیت اسلام و نظام اسلام است. این را نمی‌شود دست کم گرفت و سید جمال را نمی‌شود با کس دیگری مقایسه کرد.[۲]

هنر بزرگ سید جمال در مبارزه‌ی سیاسی او نبود؛ بلکه هنر بزرگ او در این بود که

---

۱. خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۹/۱۱/۱۵.

۲. گفت و گوی مجله سروش (شماره ۱۰۲، خرداد ۱۳۶۰).

اسلام را به عنوان یک دین زنده و به عنوان یک مایه‌ی زندگی و به عنوان یک مکتبی که یک نظام اجتماعی را در خودش دارد دوباره مطرح می‌کرد. تمام تلاش سید جمال و حرکت او در آفاق اسلام از شرق تا غرب برای همین بود که می‌خواست این دوباره‌نگری به اسلام را در جوامع اسلامی زنده کند، و آن حالتی را که در گذشته - سالیان دراز - بر افکار صاحب‌نظران اسلامی تحمیل شده بود - حالت خمودگی اسلامی - این را از بین ببرد.[۱]

یکی از اقدامات مهم سید جمال مقابله با تفسیر به رأی‌هایی بود که برخی روشن‌فکران هندی بر اثر عدم آشنایی با معارف اسلامی از اسلام داشتند لذا سید را به عکس‌العمل و مقابله وا داشت.[۲] و از سوی سید جمال دیگر بر وحدت جهان اسلام تأکید داشت.[۳] سید جمال‌الدین از ابتدا با سکولاریزم و تز جدایی دین از سیاست مخالفت فکری و عملی کرد در حالی که بسیاری از متفکران و روشن‌فکران جهان اسلام در غفلت بودند:

کشورهای اسلامی یکسره در خواب غفلت بودند و هر فکری، هر موج فکری که از غرب و از اروپا می‌آمد بی‌قید و شرط آن را قبول می‌کردند. در مقابل این غفلت سید جمال‌ها بلند شدند، شخصیت‌های فکری بلند شدند، متفکرین مذهبی، تولیدکنندگان فکر تا رسید به عهد امام بزرگوار ما.[۴]

در واقع نهضت فکری سید جمال‌الدین اسدآبادی و شاگردان و ادامه‌دهندگان راه او، دفاع از اسلام و بازگرداندن اسلام حقیقی به صحنه‌ی اجتماع و علاج دردهای مزمن بشریت بود:

---

۱. گفتگو پیرامون شهادت استاد مطهری ۱۳۶۳/۲/۱۰.
۲. گفتگو پیرامون شهادت استاد مطهری ۱۳۶۳/۲/۱۰.
۳. بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در هم‌اندیشی علمای اهل تسنن و تشیع ۱۳۸۵/۱۰/۲۵.
۴. بیانات در شروع درس خارج فقه ۱۳۸۰/۶/۱۹

تـلاش متفکّـرانِ روشـن‌فکر دلسـوزِ مبـارزِ مسـلمان در همـه‌ی نقـاط اسـلامی و در کشورهای اسلامی - چه در ایران، چه در کشورهای عربی و چه در شـبه قـارّه‌ی هنـد - در طول مدت صد و پنجاه سال ادامه پیدا کرد. همه‌ی این تلاش‌ها برای ایـن بـود کـه اسلام از انزوای مساجد و کنج خانه‌ها و اعماق دل‌ها به صحنه‌ی جامعه بیاید؛ اسلام حکومت تشکیل دهد و طبق قوانین قرآنی، خطوط اصـلی زنـدگی انسـان‌ها را معـین کند. اگر سید جمال‌الدین یا شاگردان سید جمال‌الدین در کشورهای عربـی و در هنـد و در ایران تلاش کردند، برای این تلاش کردند. درست نقطه‌ی مقابلِ حرکتی بـود کـه استعمارگران و طرّاحان فکری و سیاسی آنها در دنیای اسلام شروع کـرده بودنـد. آنهـا برای این‌که بر منابع اسلامی و کشورهای اسلامی تسلّط پیدا کنند، می‌خواسـتند کـوه مستحکمی مثل قوانین اسلامی سر راهشان نباشد؛ لذا ایـن فکـر را تقویـت و تـرویج کردند که اسلام کاری به سیاست ندارد، کاری به امور جامعه ندارد، کـاری بـه اداره‌ی حکومت ندارد؛ اسلام فقط عبادت کردن است، یا حدّاکثر احکـام ازدواج و طـلاق و جمع کردن مرده و از این قبیل را دارد! اما متفکّران مسلمان در همـه‌ی نقـاط اسـلامی، عکس این سخن را - که لبّ سخن اسلام و قرآن است - به صدای بلند بیـان کردنـد و گفتند: «و ما ارسلنا من رسول الاّ لیطاع باذن الله» نه فقط اسلام؛ بلکـه همـه‌ی ادیـان الهی برای اداره‌ی زندگی مردم آمده‌اند؛ برای تشکیل نظام زندگی آمده‌اند؛ برای ترسـیم خطّ مشی بشریت به سـوی اهـداف بلنـد مـدّتش آمـده‌انـد. اسـلام در اوّلـین قـدم، حکومت تشکیل داد. اسلام برای انسان‌ها خطّ مشی روشـن معـین می‌کنـد. اگـر بـه اسلام ناب عمل کنند، زندگی بشریت از دردهای مزمنِ گریبانگیر او در طـول تـاریخ، نجات پیدا خواهد کرد. دردهای مزمن بشـریت چیسـت؟ بی‌عـدالتی، فقـر، ظلـم و درگیری‌های ناشی از خودخواهی و خودپرستی و خودپسندی میـان گروه‌هـای بشـری است. گرفتاری‌های عمده‌ی بشریت، همان گرفتاری‌هایی است که صدها سال قبـل؛ بلکه هزاران سال قبل، بشر گرفتار آنها بوده است. هرجا دین خدا حاکمیـت پیـداکرد،

این امید به وجود می‌آید که این گرفتاری‌ها از سرِ جوامع بشری دست بردارد، یا لااقل تضعیف شود. دین خدا برای اداره‌ی زندگی انسان‌هاست. قرآن برای عمل شدن در همه‌ی صحنه‌های زندگی است. این شعار متفکّران مسلمان بوده است؛ شعاری که صد سال، صد و پنجاه سال با زبان‌های مختلف در میان کشورهای اسلامی تکرار شد. خدای متعال به ملت ایران توفیق داد و دل او را هدایت کرد تا توانست به این ندا پاسخ گوید. جوانان و مردان و زنان ایرانی، در مبارزه‌ای دشوار و سهمگین، بر گردِ یک رهبر بی‌نظیر و مؤمن و صادق و فداکار - رهبری که جز برای اقامه‌ی دین خدا و اقامه‌ی حق، هیچ حسابی در زندگی خود باز نکرده بود - جمع شدند، سال‌ها مبارزه کردند، رنج‌هایی را تحمّل نمودند و آنچه را که همه‌ی داعیان و مصلحان و روشن‌فکران بزرگ اسلامی در اقصی نقاط دنیای اسلام آرزوی آن را داشتند، در ایران تحقّق بخشیدند.[۱]

پس از سید جمال‌الدین اسدآبادی برخی از شاگردان وی در مصر و هند و علامه محمد اقبال لاهوری در شبه جزیره این حرکت را ادامه دارند.

«اقبال از بی‌هویتی شخصیت انسانی و اسلامی مردم رنج می‌برد، و ذلت روحی و نومیدی جوامع اسلامی را به چشم بزرگ‌ترین خطر می‌نگریست و لذا با همه‌ی توان وسیع خود به ریشه‌کن کردن این علف هرزه در خون و ذات انسان به‌خصوص مسلمان شرقی، همت گماشته بود... حرکت اقبال، درست فریادی بود بر ضد کاری که سید احمد خان پرچمش را در هند بلند کرد... وضع کشور خودش را از نزدیک می‌دید و این‌جا بود که اقبال در حقیقت قیام فرهنگی و قیام انقلابی و قیام سیاسی کرد. اولین کاری که اقبال لازم بود بکند، این بود که جامعه‌ی هندی را نه فقط به هویت اسلامی و به «من» اسلامی و به شخصیت اسلامی؛ بلکه به شخصیت

۱. بیانات در اجتماع بزرگ مردم شهرستان تربت‌جام ۱۳۷۸/۶/۹.

انسانی‌اش متوجه کند و بگوید: تو، هستی؛ چرا این‌قدر غرق هستی، چرا این‌قدر مجذوبی، چرا این‌قدر خودباخته‌ای؟ به خود بیا!... اندیشه‌ی خودی، نخست به عنوان یک تفکر اجتماعی و انقلابی به ذهن اقبال رسیده و به مرور مشاهده‌ی مظاهر انحطاط و زوال هویت در اقوام شرق مخصوصا مسلمین، عظمت مصیبت و شناخت علل و راه درمان، آن اندیشه را در وجود او راسخ و خلل‌ناپذیر ساخته و آن‌گاه در جستجوی راه ارائه‌ی آن، وی به یک مبنای فلسفی و ذهنی برای آن دست یافته است؛ و این مبنا عبارت است از تصور مفهوم خودی، به شکل عام، شبیه آن چیزی که فلاسفه‌ی ما به عنوان مفهوم وجود ارائه می‌دهند؛ یعنی یک مفهوم عام که در همه هست و قابل تبیین فلسفی است... این ایده‌ی اقبال است در باب نشر اسلام و برداشتن مرزهای قومیت و میهن و از این قبیل. یکی از مفاهیمی که در رموز بی‌خودی روی آن تکیه می‌کند، لزوم متصل شدن فرد در جمع و حل شدن فرد در جمع است. او نبوت را به عنوان مایه‌ی اصلی تشکیل امت می‌داند و می‌گوید این‌طور نیست که وقتی افراد دور هم جمع شدند، یک ملت به وجود بیاید؛ بلکه یک تفکر لازم است تا این تار و پود ملیت را مجتمع کند؛ و بهترین تفکّرها و اساسی‌ترین آن‌ها تفکر نبوت است که انبیای الهی آمدند [و] آن را مطرح کردند؛ و این بهترین چیزی است که می‌تواند پایه‌ی تشکیل ملت را به وجود بیاورد؛ چون به جمع فکر می‌بخشد، ایمان می‌بخشد، وحدت می‌بخشد، تربیت و کمال می‌بخشد.[۱]

اما این حضرت امام خمینی‌ﷺ بود که توانست این مسیر را تا انتها ادامه دهد و اهداف متفکران مسلمان را نه فقط در عرصه نظر؛ بلکه در عرصه عمل محقق سازد. در نهایت امام خمینی‌ﷺ با هدایت نهضت اسلامی، حکومت اسلامی را بر اساس مبانی فقهی منطقی و قوی در ایران بنیان نهاد که خط بطلانی بر تز جدایی دین از سیاست

۱. بیانات در کنگره جهانی بزرگداشت اقبال لاهوری ۱۹/ ۱۲/ ۱۳۶۴.

بود.

مصلحان اسلامی و متفکرانی که در یکصد و پنجاه سال گذشته، تحت تأثیر عوامل گوناگون قیام کرده و پرچم دعوت اسلامی و احیا و تفکر اسلامی را بردوش گرفتند - از قبیل سید جمال‌الدین و محمّد اقبال و دیگران - با همه‌ی خدمات ارجمند و گران‌بهایشان، همگی این نقص بزرگ را در کار خود داشتند که به‌جای برپا کردن یک انقلاب اسلامی، به یک دعوت اسلامی اکتفا کردند و اصلاح جوامع مسلمان را نه با قوّت و قدرت انقلاب، که با تلاش روشن‌فکرانه و فقط با ابزار قلم و زبان جستجو کردند. این شیوه، البته ممدوح و مأجور بوده و هست؛ اما هرگز از آن، توقع نتایجی همچون نتیجه‌ی عمل پیامبران اولوالعزم را - که سازندگان مقاطع اصلی تاریخ بوده‌اند - نباید داشت. کار آنان در صورت صحت و مبرا ماندن از عیوب سیاسی و نفسانی، تنها می‌توانست زمینه‌ساز یک حرکت انقلابی باشد و نه بیشتر. و لذا مشاهده می‌شود که سعی و تلاش بی حد و حصر مخلصان این گروه، هرگز نتوانسته حرکت معکوس و روبه انحطاط ملل مسلمان را متوقف کند، یا عزت و عظمتی را که آنان از آن نام می‌آورده و در آرزویش آه و اشک می‌افشانده‌اند، به مسلمانان برگرداند و یا حتّی اعتقاد و باور اسلامی را در توده‌های مردم مسلمان تقویت کرده و نیروی آنان را در خدمت آن به‌کار گیرد و یا دامنه‌ی جغرافیایی اسلام را گسترش دهد. و این به‌کلی از روش پیامبر عظیم‌الشأن اسلام جدا است و این بر هر کس که اندکی تاریخ بعثت و هجرت رسول معظم را بداند، آشکار است. امام ما برای حیات دوباره‌ی اسلام، درست همان راهی را پیمود که رسول معظم (صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) پیموده بود؛ یعنی راه انقلاب را. در انقلاب، اصل بر حرکت است؛ حرکتی هدفدار، سنجیده، پیوسته، خستگی‌ناپذیر و سرشار از ایمان و اخلاص. در انقلاب، به گفتن و نوشتن و تبیین اکتفا نمی‌شود؛ بلکه پیمودن و سنگربه‌سنگر پیش رفتن و خود را به هدف رساندن، اصل و محور قرار می‌گیرد. گفتن و نوشتن هم در خدمت

همین حرکت درمی‌آید و تا رسیدن به هدف یعنی حاکمیت بخشیدن به دین خدا و متلاشی ساختن قدرت شیطانی طاغوت ـ ادامه می‌یابد.[۱]

جوهر اصلی در مکتب امام بزرگوار ما، رابطه‌ی دین و دنیاست؛ یعنی همان چیزی که از آن به مسئله‌ی دین و سیاست و دین و زندگی هم تعبیر می‌کنند. امام در بیان ارتباط دین و دنیا، نظر اسلام و سخن اسلام را به عنوان مبنا و روح و اساس کار خود قرار داده بود.[۲]

ایشان همچنین علامه طباطبایی، شهید مطهری و برخی دیگر از متفکران معاصر را جزو پیش‌گامان و پیش‌قراولان اندیشه‌ی نوین و روشن‌فکرانی در صبغه‌ی اندیشه‌ی اسلامی می‌داند که اسلام را از جنبه‌های فلسفه و اجتماعی با شیوه‌های نوینی مطرح کردند.[۳] به نظر ایشان علامه‌ی طباطبایی از نادر اندیشمندانی بود که نسبت به مسائل اجتماعی و بحران‌های معرفتی زمان خود واکنش نشان داد و در پی یافتن مبنایی از حکمت و قرآن برای حل مشکلات برآمد. ایشان در مقام بیان طرح علامه طباطبایی می‌گوید:

نقش عظیم و سازنده‌ی استاد علامه بزرگوار حضرت آیت‌الله طباطبایی صاحب تفسیر ارزنده‌ی المیزان در ایجاد موج روشن‌فکری اسلامی فراموش نکنید. این مفسر و محقق و فیلسوف عالی‌مقام از پایه‌گذاران بنای باشکوه روشن‌فکری اسلامی است. او بود که اول بار در عالم تفسیر، نگاه تازه به افقِ تازه را به مراجعان قرآن آموخت و او به حق جزء بنیان‌گذاران روشن‌فکری اسلامی و در نهایت جزء شالوده‌ریزان انقلاب عظیم اسلامی و قرآنی است.[۴]

---

۱. پیام به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی، ۱۳۶۹/۳/۱۰.
۲. بیانات در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی، ۱۳۸٤/۳/۱٤.
۳. سخنرانی در ۲۷/ ۲/ ۱۳۵۹.
۴. سخنرانی در سومین سال فوت دکتر علی شریعتی، در مسجد اعظم قم، تیرماه ۱۳۵۹.

در میان شاگردان امام خمینی و علامه‌ی طباطبایی، استاد شهید مطهری جایگاه مهمی در ساخت الاهیات اجتماعی و تفکر نوین اسلامی دارد. آیت‌الله خامنه‌ای استاد شهید مطهری را از ادامه‌دهندگان راستین اندیشه‌ی نوین و مهاجم اسلامی و یک متفکرِ روشن‌فکر اصیل اسلامی می‌داند:

مرحوم آیت‌الله مطهری رضوان‌الله‌علیه به عنوان یکی از چهره‌هایی که در احیای تفکر اسلامی بیشترین نقش را داشتند و جزو یکی از پرچم‌داران این بینش نوین اسلامی و طرح دوباره‌ی اسلام در فضای فرهنگ امروزی جهان باید به شمار بیاید. همین‌طور که می‌دانیم از صد و بیست سال یا صد و بیست - سی سال، سی - چهل سال پیش به این طرف متفکرینی پیدا شدند که اینها درصدد طرح دوباره‌ی اسلام و مطرح کردن معارف اسلامی در میان هیاهوی تبلیغاتی فرهنگ غربی - که فرهنگ جدید و مدرن به حساب می‌آمد - بودند؛ که از این قبیل شخصیت‌های معروف مثل سید جمال‌الدین شناخته شدند. اینها را نسل‌های امروز به عنوان مصلحین اجتماعی و مبارزین بزرگ و چهره‌های فکری و سیاسی و انقلابی اسلام می‌شناسند؛ که همه‌ی این خصوصیات را شما در سید جمال مشاهده می‌کنید. [...] ما در میان متفکرین ایرانی و غیرایرانی - چه عرب، چه هندی و غیر اینها شاید تُرک - شخصیت‌هایی داشتیم که این خط را دنبال می‌کردند؛ چهره‌های معروفی که بعضی از مؤلفین، بعضی از شعراء، بعضی از فلاسفه در این عصر جدید از این قبیل هستند. من وقتی که نگاه می‌کنم به این چهره‌های شناخته شده‌ی این ردیف، این روال، مرحوم شهید مطهری را یکی از برترین اینها به حساب می‌آورم؛ علت هم همین جامعیتی است که شما به آن اشاره کردید. این مرد یک فقیه بود؛ یعنی اسلام را وقتی می‌خواست تبیین کند و مسائل اسلامی را بیان کند از خودش چیزی مایه نمیگذاشت. اسلام را می‌شناخت، فقه اسلامی را بلد بود و همان‌طور که می‌دانید فقه اسلامی به معنای شیوه‌ی استنباط احکام از منابع اولیه اسلام - یعنی کتاب و سنت - است، و فقیه آن

کسی است که این شیوه‌ی استنباط را بلد است؛ و درسی هم که برای فقاهت در حوزه‌ها خوانده می‌شود در حقیقت درس آشنایی با این شیوه است. خب مرحوم مطهری یک مجتهد بود؛ یعنی این شیوه را به خوبی بلد بود. این جور نبود که به دام افکار التقاطی شرقی یا غربی بیفتد، همچنانی که بسیاری از متفکرین مصلح و طرفدار تجدید حیات دوباره‌ی اسلام در آن دام افتادند. یک فیلسوف بود؛ یعنی با معارف عمیق و استدلالی اسلام آشنا بود. یک سخنور بود؛ یعنی می‌توانست همه‌ی آنچه را که بلد است به زبان بیاورد. یک نویسنده‌ی بسیار خوب بود؛ یعنی می‌توانست همه‌ی آنها را بنویسد. تمام این جنبه‌هایی که جناب‌عالی اشاره کردید واقعاً ابعاد یک شخصیت زبده‌ی برجسته بود که می‌توان او را یکی از متفکرین و یکی از پرچم‌داران احیای تفکر اسلامی به شمار آورد.[۱]

مبارزه‌ی مطهری این بود که یک قاعده و پایه‌ی مستحکمی از لحاظ فکری و ایدئولوژیک برای حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی فراهم کند. فلسفه‌ی حکومت اسلامی را مرحوم مطهری در ده‌ها کتاب ارزشمندش که جزء نقطه‌های درخشنده‌ی فرهنگ اسلامی است، طرح‌ریزی و پایه‌ریزی کرد؛ برای همین بود که آن روز ماها که از دید جوان‌ها و مردم، مبارز شناخته می‌شدیم، مطهری را به عنوان یک چهره‌ی مبارز می‌شناختیم؛ اما افراد سطحی نه، حاضر نبودند او را به عنوان یک مبارز قبول کنند. لکن ما می‌فهمیدیم که این آدم چه کار دارد می‌کند.[۲]

ایشان با قوّت فکری و اندیشه‌ی قوی و صائب خود وارد میدان‌هایی شد که تا آن‌وقت هیچ‌کس در زمینه‌ی مسائل اسلامی وارد این میدان‌ها نشده بود؛ و با تفکراتی که آن روز در کشور رایج شده بود - افکار وارداتیِ ترجمه‌ایِ غربی و شرقی - یا می‌رفت رایج

۱. گفتگو پیرامون شهادت استاد مطهری ۱۳٦۳/۲/۱۰.
۲. ۱۳٦۰/۲/۱۱.

شود، خود را وارد یک چالش علمیِ عمیق و وسیع و تمام‌نشدنی کرد. ایشان، هم در جبهه‌ی مقابله‌ی با مارکسیست‌ها به یک جهاد بسیار هوشمندانه دست زد، و هم در جبهه‌ی مقابله‌ی با تفکرات غربی و لیبرالیست‌ها وارد میدان شد. این نقش، بسیار مهم است؛ هم جرأت و اعتماد به نفسِ لازم می‌خواهد، هم قدرت فکری و اجتهاد در زمینه‌های گوناگون را لازم دارد، هم یقین و ایمان قاطع می‌خواهد؛ این مرد بزرگ همه‌ی اینها را باهم داشت... هنر شهید مطهری در آن دوران این بود که با قدرتِ اجتهاد و باانصاف و ادب علمی - چه در زمینه‌ی علوم نقلی، چه در زمینه‌ی علوم عقلی - وسط میدان ایستاد و با این افکار گلاویز شد و آنچه را که تفکر اسلامی بود، روشن، ناب و بی‌شائبه وسط گذاشت. علیه او خیلی هم حرف زدند و خیلی هم کار کردند؛ اما ایشان این کار را انجام داد. در جریان روشن‌فکری، این نقش بسیار مهمی است؛ و این شد پایه‌ی تفکرات بعدی جامعه‌ی ما. بنده اعتقاد راسخ دارم و بارها هم گفته‌ام که جریان فکری اسلامی انقلاب و نظام اسلامی ما در بخش عمده‌ای متکی به تفکرات شهید مطهری است؛ یعنی آنها پایه‌ها و مایه‌های اسلامی‌ای است که ما در تفکرات اسلامی از آنها بهره بردیم و به نظام اسلامی منتهی شد[۱]

ایشان با قوت فکری و اندیشه صائب خود در دهه‌های ۵۰-۱۳۴۰ وارد میدان‌هایی شد که تا آن زمان هیچ کس در زمینه مسائل اسلامی وارد آن نشده بود و با تفکرات وارداتی غربی و شرقی به چالش علمی عمیق، وسیع و تمام نشدنی پرداخت و در جبهه مقابله با مارکسیسم و تفکرات غربی و لیبرالیسم دست به یک جهاد هوشمندانه زد و با توان علمی و ایمان راسخ و اعتماد به نفس، موفقیت‌های بزرگی به دست آورد و با قدرت اجتهاد و انصاف و ادب علمی، روشی متقن و بدور از تحجر و التقاط برای معرفی اسلام و مقابله با کج

۱. بیانات در دیدار با مسئولان همایش حکمت مطهر ۱۳۸۲.

اندیشی و انحراف ایجاد کرد و پایه‌های افکار مورد نیاز جامعه‌ی اسلامی و انقلابی را تأسیس نمود و نقش مؤثری بر جریان فکری اسلامی و شکل‌گیری نظام اسلامی بر جای گذاشت و بصورت سنگری امن برای جوانان طالب و علاقمند فکر اسلامی در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها درآمد تا بتوانند زیر سایه این تفکر عمیق و مستحکم دین خود را حفظ کنند و دست آوردهای نوین فکری داشته باشند و از آن دفاع نمایند.[۱]

به همین جهت بود که آیت‌الله خامنه‌ای بر پایه‌ی تأملات و آثار شهید مطهری کار فکری کرده است. به نوعی که می‌توان نظام فکری آیت‌الله خامنه‌ای را ادامه و روزآمد شده‌ی نظام کلامی و فکری استاد مطهری دانست:

بنده، حقیر خودم در طول مدت زندگی‌ام که من کار فکری داشتم، خیلی‌هایتان می‌دانید، شاید بعضی‌هایتان بودید توی بحث‌های بنده در مشهد که داشتم، عمده کار بنده با استفاده‌ی از افکار آقای مطهری است؛ این یادتان باشد. بنده از افکارم - به خود ایشان هم می‌گفتم من همیشه، با ایشان ما خیلی رفیق بودیم - من می‌گفتم که من غالب کارهایم با استفاده از حرف‌های شماست، کتاب‌هایی را اسم می‌آوردم ایشان تعجب می‌کرد، می‌گفت عجب این کتاب‌ها اینقدر خوب است من نمی‌دانستم؟.[۲]

نقطه‌ی شروع الاهیات اجتماعی

یکی از مهم‌ترین مباحث در کلام جدید و الاهیات اجتماعی چیدمان نوی است که به کلام داده‌اند. ما یک ساختار سنتی در کلام داریم که از توحید شروع می‌شود، بعد بحث نبوت و معاد و عدل و امامت طرح می‌گردد. این سازمان تاریخچه‌ی چند صد

۱. پیام به همایش جهانی حکمت مطهر۱۳۸۳/۲/۶.
۲. دیدار با مسؤولان سیاسی ایدئولوژیک ارتش، ۱۲/ ۳/ ۱۳۶۲.

ساله دارد؛ اما در چینش شهید مطهری و آیت‌الله خامنه‌ای چینش تغییر کرده است و ایمان اولین محور شده است و به صورت مستقل در ابتدای نظام کلامی جدیدی در عرض توحید و نبوت مطرح می‌شود.

همچنین در سایر مباحث، بحث به استدلال برای اثبات محدود نمی‌شود بلکه به امتداد اجتماعی اصول عقاید توجه می‌شود چرا که اصول عقاید و دانش کلام قرار است جهت‌بخش و گره‌گشای مناسبات انسانی و اجتماعی باشد. به همین جهت از مباحث نوینی در الاهیات و کلام بحث می‌شود که در کلام سنتی وجود ندارد. مهم‌ترین اینگونه مباحث در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» از این قرار است: «ایمان زاینده»، «تلاش و حرکت آدمی»، «پای‌بندی و تعهدات»، «هدایت»، «آثار ایمان»، «برنامه و افکار عملی و زندگی‌ساز»، «آهنگ توحید»، «روح توحید»، «عبودیت»، «قطعنامه توحیدی»، «نظام اجتماعی»، «سازمان‌بخشی اجتماعی»، «نفی طبقات اجتماعی»، «تأثیرات روانی توحید»، «سازندگی جامعه و سازندگی فرد»، «فلسفه‌ی نبوت»، «رستاخیز اجتماعی نبوت»، «هدف‌های نبوت»، «تربیت و سازندگی»، «کارخانه‌ی انسان‌سازی»، «جامعه‌ی اسلامی»، «جامعه‌ی عادلانه‌ی الهی توحیدی»، «تشکیل نظام مطلوب»، «قانون»، «مراعات آزادی»، «تکریم انسان»، «عدالت اجتماعی»، «رفاه عمومی»، «برافتادن ستم»، «گروه‌های معارض»، «ولایت»، «امت اسلامی»، «پیوندهای امت اسلامی»، «بهشت ولایت»، «ولایت طاغوت»، «هجرت».

> در باب محتوای اسلامی... اولین مسئله‌ای که باید در نظر گرفته شود، مسئله‌ی مبدأ است، مسئله‌ی توحید است... مسئله‌ی دومی که مسئله‌ی اساسی است، قضیه‌ی معاد، قضیه‌ی محاسبه، قضیه‌ی تمام نشدن قضایا با زوال جسم، با مرگ است..؛ بنابراین مسئله‌ی اصلی، مسئله‌ی توحید و مسئله‌ی معاد است. بعد مسئله‌ی عدم تفکیک دنیا و آخرت است... آخرت ما آن روی سکه‌ی دنیای

ماست... مسئله‌ی دیگر، مسئله‌ی انسان است؛ نگاه اسلام به انسان، محور بودن انسان... مسئله‌ی بعد، مسئله‌ی حکومت است».[۱]

از نقاط شروع در الاهیات اجتماعی آیت‌الله خامنه‌ای، تحلیل اوضاع و احوال انسان است؛ لذا او کار خود را با تحلیل اوضاع و احوال تاریخی انسان و نسبت آن با زندگی، ایمان و پای‌بندی به تعهدات عملی و رهایی از دغدغه، وسوسه و اضطراب آغاز می‌کند. و آنگاه درصدد بر می‌آید تا پاسخ به آنها از از طریق مطالعه و تفسیر مجموعی قرآن کریم به عنوان خاستگاهی برای الاهیات نظام‌مند اجتماعی به دست آورد. در واقع قرآن کریم، نه فقط چون وحی است و قوانین و قواعد عام زندگی را به صورت انتزاعی تعیین می‌کند؛ بلکه چون به نوعی تاریخ بشریت و بیان زیست جهان انسان است و قوانین و قواعد حیات بشری را به صورت انضمامی و در متن حیات انسانی تبیین می‌کند؛ بنابراین از طریق قرآن، تلویحا با تاریخ انسان و متن زندگی او، تحول‌ها و انحطاط‌های اجتماعی و پیامدهای آن ارتباط برقرار می‌شود. قرآن تاریخ تحول و فرهنگ است.

آیت‌الله خامنه‌ای در الاهیات خود، سخت کوشیده است که هم‌عصر انسان‌های زمان خویش باشد و درد انسان را لمس کند و سخنانی بگوید که با مسائل و مشکلات آنان ربط و نسبتی مستقیم داشته باشد لذا الاهیات وی نه فقط الاهیات تدافعی بلکه الاهیات تهاجمی، الاهیات خیزش و حرکت، الاهیات رو به آینده و تحول است. او با مبارزات اجتماعی و انقلاب‌های بزرگ احساس همدلی می‌کند و در دل تاریخ اسلام و سیره معصومین علیهم‌السلام به جستجوی این حیثیت از شخصیت و کنش آنان می‌پردازد بدین جهت پرسش اصلی او، پرسش از نقش آنها در انقلاب اسلامی است.[۲]

---

۱. بیانات در نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی، بررسی اندیشه‌های راهبردی الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت، ۱۳۸۹/۹/۱۰.

۲. خامنه‌ای، هم‌رزمان حسین، ص۱۱.

به نظر وی تاریخ اسلام، تاریخ انقلاب اسلامی و جامعه‌ی نوینی است که پیامبر اکرم بنیان گذاشت. هدف بعثت پیامبران اولوالعزم ایجاد انقلاب در یک جامعه منحرف و ایجاد جامعه‌ای نو است. هنگامی پیامبری مبعوث می‌شود که اجتماع بشری و کاروان تاریخ انسانیت احتیاج به نقطه‌ی عطفی دارد. قدرت‌های ضد انسانی و ضد بشری فعالیت‌ها و تلاش‌های خود را انجام داده و جوامع انسانی را به قواره‌ی نامطلوبی درآورده و شکل نظام اجتماعی بشری را به شکل مضرّ برای انسانیت تبدیل کرده‌اند. در چنین فضایی، پیامبر بزرگی مبعوث می‌شود و اصول جامعه را ویران و بنیان جدیدی برای جامعه وضع می‌کند و این همان انقلابی است که پیامبران عهده‌دار آن‌اند.[۱] تاریخ اسلام و جامعه‌ی اسلامی محصول بعثت نبی مکرم اسلام است؛ بعثتی که اهداف آن عبارت‌اند از: ۱. از بین بردن تبعیض‌های طبقاتی؛ ۲. گستراندن تفکر توحیدی و نفی طاغوت؛ و ۳. تکریم انسان.[۲] و قرآن کریم نیز برای همین مردم و همین جامعه اصول معارف و کلیات قوانین و مقررات اسلامی را بیان کرده است و امامت استمرار انقلاب اسلامی در جامعه‌ی اسلامی است[۳] زیرا این موجود نوظهور که اسمش جامعه‌ی اسلامی است باید تا ابد بماند[۴] و بقای این جامعه به تبیین دین و تطبیق آن با نیازهای زمان و رهبری سیاسی جامعه نیازمند است و اینها حق و تکلیف «امام معصوم» است.[۵]

بنابراین یکی از منابع مهم در الاهیات اجتماعی آیت‌الله خامنه‌ای، زندگی و سیره‌ی ائمه‌ی معصوم است تا از این طریق، روش زندگی سعادتمندانه در موقعیت‌های

---

۱. خامنه‌ای، هم‌رزمان حسین، ص۶۷؛ دو امام مجاهد، ص۱۶۲.
۲. خامنه‌ای، دو امام مجاهد، ص۱۶۶-۱۷۵.
۳. خامنه‌ای، هم‌رزمان حسین، ص۱۱ و ۱۲.
۴. همان، ص۷۱.
۵. همان، ص۷۳-۷۸.

مختلف حیات آموخته و اعتماد به نفس مذهبی برانگیخته و استقلال روحی و فکری در فرد مؤمن ایجاد شود.[۱] به نظر ایشان همه‌ی امامان معصوم علیهم‌السلام همچون مسافری زبده، کارآزموده و مصمم که قدم در یک راه طولانی می‌نهد و دل به حرکت می‌دهد و راه می‌افتد و در مسیر حرکت با مواقف و منازل مختلفی روبرو می‌شود و در هر موقف و هر منزل به نحو مقتضی عمل می‌کند هستند یعنی آن جوری که مصلحت اسلام و جامعه‌ی اسلامی ایجاب می‌کند حرکت و عمل می‌کند هستند.

> این کوه‌پیمای استوار و نستوه و این رهنوردِ کارآزموده‌ی مسلط و خسته‌نشو مواجه با قلّه‌ی بسیار بلندی بود که باید آن را با زحمت و فشار تمام، با صبرِ عجیب بگذراند. او در یک جا به یک نقطه‌ای رسید که باید چشم‌هایش را باز می‌کرد و قدم‌ها را آهسته برمی‌داشت تا از این گذرگاه تنگ و دشوار عبور می‌کرد و پرت نمی‌شد و همین کار را کرد، مراقبت کرد، دقت کرد. یک جا دزدانی در کمین بودند که دور او را احاطه کنند، او را از بین ببرند، راه او ببُرند و از وجود او اثری نگذارند - چون رسیدن به هدف و پیمودن این راه، به صرفه آنها نبود - اینجا آهسته و بدون اینک آنها بفهمند چه شد، کفش‌های نرمش را پوشید، سر را خم کرد، آهسته رد شد و دشمن‌ها ناگهان دیدند که این شخص رفته است. یک جای دیگر، او را آن طرف این گذرگاه، آن طرف این درّه‌ی ژرف و عمیق دیدند که با چهره‌ی خندان دارد نگاه می‌کند، به دشمنان خود لبخند تمسخرآمیز می‌زند و دست دوستانش را می‌گیرد. و باز دارد می‌رود طرف هدف. این راه‌پیما ۲۵۰ سال به این نحو راه را پیمود، یک لحظه مردد نشد، یک لحظه از راه منحرف نشد و یک قدم برخلاف مصلحتِ راه برداشت و آنچه که در بین این راه‌پیمایی طویل و مدید عمل کرد، برای خاطر این راه بود.[۲]

---

۱. همان، ص۲۸-۳۵.

۲. همان، ص٦٤-٦٥.

بنابراین زندگی ائمه، خود الگویی کامل از مسیر حرکت انسان در مسیر دست‌یابی به اهدافی است که اسلام ترسیم کرده است؛ لذا جایگاهی بس مهم در تبیین الاهیات اجتماعی و تعیین برنامه زندگی انسان دارد.

باتوجه به این مقدمه، الاهیات اجتماعی آیت‌الله خامنه‌ای بر مبنای توجه به «غایت دین» و «برنامه زندگی» کارآیی و اثر بخشی آن در در عصر جدید سامان می‌یابد. برای دست‌یابی به چنین دانشی، اکتفا کردن به توضیح مفهومی و استدلالات انتزاعی برای اثبات تک‌تک آموزه‌های دینی راه به جای نمی‌برد؛ چرا که در این رویکرد تجزیه‌ای، مفهومی و انتزاعی نمی‌توان به «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی» دست یافت؛ بلکه افراط در مباحث مفهومی و استدلالات انتزاعی زمینه‌ساز دور شدن از متن دین، برنامه‌ی زندگی، تأثیر عملی و عینی در اجتماع و تعیین شکل و قواره‌ی جامعه است. به نظر ایشان باید به غایت دین و نیاز بشریت به دین توجه بیشتری شود و مبتنی بر آن غایت و این نیاز به طرح دین اسلام پرداخت؛ چرا که اسلام ناظر به زندگی جمعی انسان‌ها است.

این نگرش به جهات مختلف از «منطق توجیه کارکردی دین» که به عرفی‌سازی و دنیوی شدن دین می‌انجامد متفاوت است. چرا که در توجیه کارکردی دین، دین از ابعاد قدسی و معرفتی گسسته می‌شود و به یک سلسله کارکردها و آثار اجتماعی و روان شناختی تقلیل می‌یابد.[۱] اما در این نگرش بر ۱. قدسی بودن، وحیانی بودن و معرفت‌زا بودن منابع دینی تأکید می‌شود؛ ۲. به اهمیت بحث‌های ضروری نظری و اثبات منطقی اصل باورها و آموزه‌های عقیدتی دین اذعان وجود دارد؛ ۳. غایت و هدف اصلی دین همان چیزی است که خدوند متعال برای سعادت همه‌جانبه‌ی دنیوی و اخروی انسان قصد کرده و از متن منابع اصیل دینی به روش اجتهادی استنباط می‌شود؛ بنابراین در الاهیات اجتماعی آیت‌الله خامنه‌ای نگاه غایی به دین در طول حقیقت غیبی و

۱. ر.ک: فصیحی، منطق کارکردی و دفاع از دین، ص۳۲۹.

معرفت‌زایی معارف دینی است که گسستی کامل با نگرش ابزاری و عرفی به دین دارد.

بنابراین در الاهیات اجتماعی و کلام جدید، هدف صرف دفاع از اسلام نیست؛ بلکه تحقق حاکمیت دین بر زندگی بشر است و مصلحان و متکلمان معاصر جهان اسلام از سید جمال‌الدین اسدآبادی تا امام خمینی در پی تحقق حاکمیت دین اسلام بودند:

> امروز علاوه بر این‌که باید به مسائل اعتقادی اسلام پرداخت و اعتقاد به اسلام را در ذهن‌ها و دل‌ها راسخ نمود، باید اعتقاد به حاکمیت اسلام را هم راسخ کرد. این مطلب واضح است. این امری است که مسلمانان عالم در طول قرن‌های متمادی و به‌خصوص متفکّرین بزرگ در قرن اخیر از سید جمال اسدآبادی تا اقبال لاهوری، تا بزرگان فکر و اندیشه، تا علمای بزرگی در داخل کشور خود ما دنبال آن بوده‌اند که دین خدا را حاکم کنند و این ادامه راه پیغمبران بوده است. امروز دست‌ها، زبان‌ها، نوشته‌ها و امواج تبلیغاتی، در این امر واضح ایجاد خدشه و درباره‌ی آن، سؤال ایجاد می‌کنند. بایستی این را در ذهن‌ها مستحکم کنید. باید بدانند که حاکمیت اسلام؛ یعنی حاکمیت عدل و علم و انصاف بر مجموعه انسان‌ها. حاکمیتی که می‌تواند هم جسم انسان‌ها، هم دل انسان‌ها، هم عواطف، اخلاق و زندگی واقعی و زندگی معنوی آنها و هم دنیا و آخرتشان را آباد کند. حاکمیت دین یعنی این... حاکمیت خدا؛ یعنی نجات و سعادت انسان‌ها. حاکمیت دین خدا؛ یعنی پاسخ‌گویی به نیازهای اساسی انسان‌ها. هر نیازی که انسان‌ها دارند - نیازهای معنوی، نیازهای مادّی، فردی، اجتماعی، دنیوی، اخروی و همه و همه - در ظلّ حاکمیت دین خدا تأمین می‌شود. بایستی اینها را برای مردم، به‌خصوص برای جوانان تبیین کنید.[۱]

نگرش اجتماعی

یکی تحلیلگران جریان‌های اندیشه در غرب، می‌گوید: «عصر علم این کشف سکرآور را

---

۱. بیانات در دیدار جمعی از روحانیون ۱۳۷۷/۲/۲.

به ارمغان آورد که اصلاح امور بستگی به تحول از بیرون - یعنی از طریق ابزارهای علمی و اجتماعی - دارد، نه تحول از درون».[۱] اما آیت‌الله خامنه‌ای تحول از درون را پایه‌ی دستگاه فکری خویش قرار داده است. بر این اساس در نهاد وجود انسان، فرهنگ انسانی واجد نقشی زیربنایی و اصیل است. ساختارها و تغییرات اجتماعی، تابعی از ساختارها و تغییرات فرهنگی است یا دست‌کم فرهنگ یک متغیر مستقل در شکل‌گیری ساختارها و تغییرات اجتماعی است. به نظر آیت‌الله خامنه‌ای میان حیات انسانی با حیات حیوانی تفاوت فراوان و دره‌ی بس عمیقی وجود دارد. انسان تمایزها و امتیازهایی با حیوان دارد که آن دو را از هم جدا می‌کند. مهم‌ترین آن امتیازات ۱. نیروی خرد، عقل، شناخت کلیات، استنتاج از جزئیات، ۲. ابتکار و نوآوری و ۳. نیروی اراده و تصمیم و اختیار است[۲] امتیازاتی که از سنگ، درخت و حیوان بر نمی‌آید. همین نیروی فکر، اختیار، اراده و ابتکار موجب تمایز انسان از بقیه موجودات شده است و به همین جهت حتی دانشمندان مادی نیز آن را یک نوع شگفت‌آوری می‌دانند.[۳] از این رو انسان‌ها می‌تواند خلاف مسیر جامعه و ساختارها حرکت کنند.

آیت‌الله خامنه‌ای فلسفه‌ی بودن آدمی را «تلاش و حرکت» می‌دانند که نقطه‌ی آغاز و سکوی پرشی دارد.[۴] به نظر ایشان، همان‌گونه که انسان دارای یک خصوصیات و امکانات و نیازهایی است که او را از سایر موجودات متمایز می‌کند. جهانی هم که انسان در آن زندگی می‌کند، باز با یک شرایطی، با یک خصوصیاتی، دارای حرکتی و به سوی جهتی ساختمان شده. این عالمی که انسان در آن قرار دارد شاید به ظاهر باهم ارتباطی ندارند اما «یک وحدت لایتجزا» است. نظم و انتظام میان همه موجودات

۱. فرانکلین لوفان بومر، جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه‌ی غربی، ص۳۲۴.
۲. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۳۳۹.
۳. همان، ص۳٤۰.
۴. همان، ص۵۵.

برقرار است هریک در جایگاه خاصی قرار دارند.

تمام این عالم یک چیز است، اجزای این عالم اجزای یک پیکرند، همچنانی که یک پیکر، حرکت مشابهی در میان اجزایش هست، در این عالم هم همین جور است... حاصل جمع تمام حرکاتی هم که شما در این عالم مشاهده می‌کنید، از بالا و پایین و این کره و کرات دیگر، حاصل جمعش یک چیز واحدی در می‌آید، یک حرکت واحدی در می‌آید».[۱]

همه‌ی موجودات دیگر غیر از انسان چون آگاهی و شعور و اراده و اختیار ندارند؛ خواه و ناخواه در این مسیر و در این حرکت عمومی پیش می‌روند؛ اما این انسان است که چون «اختیار دارد، اراده دارد، می‌تواند راه خودش را عوض بکند»[۲] انسان به اقتضای ظرفیت وجودی خویش و به جهت آگاهی و اراده‌ای که دارد می‌تواند به چپ و راست برود؛ حتی اراده انسانی می‌تواند موجودات دیگر را مسخر خود کند و آنها را با خود همراه کند و از آنها در مسیری که خودش می‌خواهد بهره‌برداری کند؛ بنابراین انسان برخلاف حیوان و جماد، بیش از آنکه محصور شرایط و زمینه باشد حاکم بر آنهاست و می‌تواند آنها را تغییر یا تثبیت کند؛ در وضعیت زندگی، روحی و جسمی خود و دیگران تغییرات خرد و کلان ایجاد کند.

البته بسیاری از انسان‌ها از این استعداد و قدرت خود استفاده نمی‌کنند و تسلیم جریانِ طبیعی و عادی زندگی می‌شوند و چنین می‌گویند که کاری از آنها بر نمی‌آید و تسلیم شرایط محیط می‌شوند حتی در برابر بحران و دشمن نیز به خاک می‌افتند. انسان‌های ضعیف‌الاراده، همواره تحت تسخیر قدرت فکری، قدرت روحی و یا قدرت ابزاری انسان‌های توانمندتر واقع می‌شوند و به طرفی میل می‌کنند که صاحبان قدرت

---

۱. همان، ص۳٦۳.

۲. همان، ص۳٦٤.

می‌طلبند. به نظر آیت‌الله خامنه‌ای این تسلیم، تسلیم جسم نیست؛ بلکه باطنا تسلیم دیگری شده است و درها را روی خود بسته است.[۱] ریشه‌ی این کنش، طرز تلقی او و نوع عقیده و فکری است که بر او مستولی شده است که بر روی اراده انسان و قدرت او سایه افکنده است. این افراد مستضعفین هستند.

> مستضعفین در جامعه آن گروهی هستند که اختیار جامعه دست آنها نیست. اینها مستضعف هستند، در خط مشی جامعه، در رفتن، در حرکت آن، در سکونش، در جهت‌گیری‌اش، در فعالیتش هیچ اختیاری ندارند، همان طور که قبلاً گفتیم، می‌رود آنجا که خاطرخواه کشندگان ریسمان است. همان طور می‌روند، از خودشان اختیاری ندارند که به کجا بروند و چه بکنند... مستضعفین زمین آن کسانی هستند که در یک جامعه، خبری از جریانات جامعه ندارند، نمی‌دانند، چه به کجاست، نمی‌فهمند کجا دارند می‌روند و از اینجا که دارند می‌روند کجا خواهند رسید و چه دارد اینها را می‌برد و چگونه می‌شود نرفت و اگر نرفتیم بعد چکار باید بکنیم، اصلاً نمی‌دانند، اصلاً ملتفت نیستند.[۲]

هستی اجتماعی انسان‌ها تعیین‌کننده‌ی آگاهی‌شان نیست؛ بلکه آگاهی انسان‌ها هستی اجتماعی آنها را متعین می‌کند. انسان، کنشگر فعال و تفسیرگر است و نسبت به خود، اشیا، زمان و مکان می‌تواند آگاهی پیدا کند و متناسب با این شناخت اراده و انتخاب خود را جهت بدهد. انسان‌ها توسط نظام فکری و ساختمان ذهنی و معرفتی حرکت می‌کنند و با جهان اجتماعی ارتباط برقرار می‌کنند و همین امر موجب شکل‌گیری کنش‌های اجتماعی و ساختارهای منسجم در جهان اجتماعی می‌شود.

رفتار اجتماعی و سبک زندگی، تابع تفسیر ما از زندگی است: هدف زندگی چیست؟

---

۱. همان، ص۶۸-۶۹.

۲. همان، ص۶۲۹.

هر هدفی که ما برای زندگی معین کنیم، برای خودمان ترسیم کنیم، بـه طـور طبیعـی، متناسب با خود، یک سبک زندگی به ما پیشنهاد می‌شود.[۱]

نظام فکری مجموعه‌ای از عناصر معرفتـی منسـجم ملکـه در ذهـن شـده‌ای اسـت کـه ساختار گرفته و به کنش‌های انسان وحدت می‌بخشـد و سـاختار می‌دهـد. ایشـان حرکـت درست و سعادت‌مندی را - حتی سعادتمندی مادی[۲] - در گرو داشتن این موارد می‌داند:

برای بهره‌مندشدن از سعادت همه‌جانبـه‌ی کامـل، آدمـی بـه چـه چیزهـایی محتـاج است؟

۱. محتـاج اسـت بـه اینکـه: هـدف و سـرمنزل سـعادت را بشناسـد و راه آن را بدانـد (هدایت).

۲. پرده‌های جهل و غرور و پندارها و هر آن چیـزی کـه گـوهر بیـنش و خـرد او را در بی‌حجابی ظلمانی می‌پیچد و نیروی دیدن و فهمیـدن را از او می‌گیـرد، زایـل گـردد و شعاعی از نور حقیقت بر دل او بتابد (نور).

۳. در راه طولانی‌اش برای سعادت، از دغدغه‌ها و وسوسه‌های درونی که توان‌فرسـاتر از عامل‌های بازدارنده‌ی برونی است برهد (اطمینان و امن).

۴. تلاش‌های خود را ثمربخش بداند.

۵. لغزش‌ها و خطاهایش قابل جبران و مورد بخشایش باشد.

۶. در همه حال از دستاویز و تکیه‌گاهی مورد اطمینان برخوردار باشد.

۷. در مواجهه با دشمن‌ها و دشمنی‌ها از نصرت و مدد خدا برخوردار گردد.

۸. بر جبهه‌ها و صف‌های مخالف، برتری و رجحان داشته باشد.

۹. بر دشمنان راه و هدفش - که مانع و خنثی‌کننده‌ی تلاش اویند - پیروز گردد.

۱۰. عاقبت از همه‌ی سختی‌ها و فشارها و بنـدها و حصـارها، رسـته و بـه مقصـود و

---

۱. بیانات در دیدار جوانان استان خراسان شمالی ۱۳۹۱/۷/۲۳.

۲. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۱۴۱.

منظور خود نائل گردد (فوز و فلاح).

۱۱. در همه حال - در راه و در منزل - از ذخیره‌هایی که برای آدمی در این جهان مهیا گشته، بهره‌مند و برخوردار گردد.

و بالاخره اینکه: پس از سپری‌شدن دوران زندگی و پایان‌یافتن همه‌ی تلاش‌ها خود را با پاداشی شایسته روبرو ببیند و در بهشت نعمت و رضوان بیارمد.[۱]

دست‌یابی به همه این در گرو داشتن یک جهان‌بینی و نظام منسجم و مدون است. سعادت مستلزم فهم و ادراک عمیق همین جهان و نسبت آن با انسان و کل نظام هستی است.: «یک تفکّرِ صحیحِ درستِ تعریف شده‌ی متّکی بر یک جهان‌بینی صحیح و یک تلقّیِ مستدل و متین از آفرینش عالم دارد. بر اساس این مجموعه، هرکسی می‌داند کجای دنیا و کجای راه قرار دارد و به سمتِ کدام هدف حرکت می‌کند. زندگی، هدفدار و مبارزه نیز هدفدار می‌شود».[۲] «بدیهی است وقتی که مبنا، یک تفکّر و یک اندیشه منظم و مدوّن نباشد، هدف‌ها هم به همان نسبت تابع حوادث و پیشرفت‌های عالم و امیال مردم و گروه‌ها خواهد بود».[۳]

از منظر آیت‌الله خامنه‌ای اساسی‌ترین نقاط یک فلسفه فکری که الهام بخش یک زندگی فردی و اجتماعی است این نکته است غایت و هدفی را به انسان معرفی کند و بگوید بدون من در اینجا، در این مرحله از تاریخ برای کاری است.[۴] «انسان با داشتن خرد و نیروی تصمیم و اراده، باید در راهی که به سمت هدف و دارای جهت درست است گام بردارد و ناگزیر، این هدف و جهت را بشناسد».[۵] این غایت و هدف را جهان‌بینی و نظام

---

۱. همان، ص۱۵۳.

۲. بیانات در دیدار دانشجویان و دانش‌آموزان بسیجی «طرح ولایت» ۱۳/ ۶/ ۱۳۸۷.

۳. بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۷۹/۹/۱۲.

۴. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۹۱.

۵. همان،۲۱۹.

فکری در اختیار انسان می‌گذارد.

در نظر آیت‌الله خامنه‌ای جهان‌بینی بینش فلسفی و زیربنایی و برداشت - یک انسان یا مسلک یا جامعه - از جهان و انسان است و به مسائلی چون رابطه‌ی جهان و انسان، اندیشدن درباره‌ی ماوراء طبیعت، انسان و جهان می‌پردازد[۱] ازاین رو جهان‌بینی «زیربنا و قاعده‌ی اساسی تمام طرح‌ها و برنامه‌ها و افکار عملی و زندگی‌ساز است.[۲] هر مکتبی یک بینش خاص و دیدگاه و دریافتی از جهان و انسان دارد. این تلقی از جهان، انسان و جهانیان تأثیری بر سازندگی زندگی و حیات اجتماعی دارد. در این نگرش انسان‌ها بر اساس نوع جهان‌بینی و نظام فکری خود و از طریق کاربردها و دلالت‌های عملی نظام فکری، مسائل و واقعیت‌های اجتماعی را طبقه‌بندی می‌کنند و در این فرآیند افراد جامعه را طبقه‌بندی می‌کنند. مردم از طریق نظام فکری و آرمان‌ها و ذائقه‌هایشان متمایز و شناخته می‌شوند و بر همین پایه جایگاه‌ها و ساختارهای اجتماعی را شکل می‌دهند؛ بنابراین ساختمان ذهنی و روابط فرهنگی عامل حیات جامعه است و بر جنبه‌های مادی زندگی مانند پوشاک، وسایل زندگی، معماری، ساختمان، تکنولوژی تأثیر می‌گذارد.

توضیح آنکه به نظر رهبری آنچه موجب قوام اجتماع کوچک و بزرگ می‌شود داشتن فکر مشترک است. «هرکسی که به کار یک جمعی، به زندگی یک مردمی راضی باشد، از خود آنهاست».[۳] «دو برادر ناهم‌فکر با یکدیگر بیگانه‌اند و دو بیگانه‌ی هم‌فکر با یکدیگر برادرند».[۴] دامنه‌ی آگاهی انسان وقتی از سطح فردیت بالاتر رفت و در میان مجموعه‌ای از افراد هویت بیناذهنی یافت موجب همدلی و همکاری و اتصال اراده‌ها می‌شود و کنش‌های متشابه و هم‌افزا از جماعت یک‌دل صادر می‌شود و میان آنها روابط فرهنگی

---

۱. همان، ص۱۸٤.
۲. همان، ص۱۹۷.
۳. همان، ص٤۹۸.
۴. همان،ص۳۰۰.

متقابل شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر آگاهی و اراده‌ی انسان منفصل و بریده از سایر همنوعان نیست؛ بلکه میان آگاهی‌ها و اراده‌های انسان ارتباط وجود دارد. نظام فکری مشترک، روابط فرهنگی، نوع ذائقه و تمایلات انسان را می‌سازد همچنین بر پایه‌ی بینش‌ها و خواسته‌های مشترک همگون نوعی فرهنگ، آداب نوعی ارزش‌ها، تعهدات و تکالیفی به بار می‌آید که تعیین‌کننده‌ی نوع رفتار و نوع هویت‌یابی افراد در اجتماع است.

فرهنگ هر جامعه و هر ملتی و هر انقلابی به مجموعه دستاوردهای ذهنی در آن جامعه که شامل دانش، اخلاق، سنن، آداب و چیزهایی که ازاین‌ها سرچشمه می‌گیرد گفته می‌شود و به طور ذهنیت حاکم بر یک جامعه، به معنای وسیع آن، فرهنگ آن جامعه را تشکیل می‌دهد، اعم از اینکه این ذهنیت از درون آن جامعه جوشیده و فرآورده‌ی تجربیات و اندیشه‌های خود آن جامعه باشد، یا که از خارج در آن جامعه راه یافته، لکن رنگ آن جامعه را گرفته باشد و با زوایای دیگری از فرهنگ آن جامعه آمیخته باشد».[۱]

از این رو افرادی که در هویت مشترک بیناذهنی حضور دارند یک اجتماع انسانی را پدید می‌آورند که به تدریج دارای تاریخ و هویت فرهنگی مستقل می‌شود. «فرهنگ یک ملت همچون ذرّه‌های الماس است که در طول قرون شکل می‌گیرد و استحکام پیدا می‌کند و در عنصر یکایک افراد ملت متجلّی است».[۲]

هویت فرهنگی و تاریخی که به نظام فکری وابسته است ساختار انگیزش‌ها، تمایلات و کنش‌های کنشگران را مشروط می‌سازد و نوعی روابط، نظم و سازمان‌یافتگی و شکل خاصی را به همراه می‌آورد که به آن «جامعه» گفته می‌شود. «جامعه یعنی آن عده مردمی که دور هم زندگی می‌کنند بایک خط مشی، با یک برنامه‌ی عمومی، اگرچه صدر

---

۱. مصاحبه با مجله دانشگاه انقلاب ۱۳۶۰/۱۲/۱۵.
۲. بیانات ۱۳۷۳/۸/۱۱.

و ذیل دارد؛ اما راه، به طور کلی یک راه و در یک مسیر است، این را می‌گویند یک جامعه، یک واحد اجتماعی به هم بسته».[۱] ایشان در جای دیگری می‌گویند: «یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحد هستند، در یک راه قدم بر می‌دارند، برای یک مقصود تلاش و حرکت می‌کنند، یک فکر و یک عقیده را پذیرفته‌اند افراد این جبهه هرچه بیشتر باید بهم متصل باشند و از جبهه‌های دیگر و قطب‌های دیگر و قسمت‌های دیگر خودشان را جدا و کنار بگیرند چرا؟ برای اینکه از بین نروند، در آن هضم نشوند».[۲] اگر به هم چسبیده و جوشیده نباشند ماندن و ادامه حیاتشان ممکن نیست.[۳] در داخل جامعه به صورت پیوسته، همه‌ی عناصر بایستی به سوی یک هدف و یک جهت و یک راه گام بردارند.[۴] بنابراین «فرهنگ یک جامعه، اساس هویت آن جامعه است».[۵] جامعه وقتی بالفعل است که اعضای آن با یکدیگر همبستگی داشته باشند و رسیدن به سعادت فردی و اجتماعی در آن ممکن باشد و این در پرتو فرهنگ یعنی اخلاق، عدالت، نظم اجتماعی و قدرت سیاسی ممکن است. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند جز در رابطه با فرهنگ پدیدار شود یا گسترش یابد و هیچ فرهنگی هم نمی‌تواند جز در پرتو نظام عقیدتی و فکری متمایز و خاص شکل بگیرد؛ بنابراین کانون فرهنگ نظام عقیدتی و فکری منسجم است که بنیان بینش‌ها، ارزش‌ها، کنش‌ها است. فرهنگ نمی‌تواند بدون یک زیربنای فلسفی و ایمانی به وجودآید یا خود را ابقا کند. برخلاف کسانی که زبان را محور و کانون فرهنگ می‌دانند، آیت‌الله خامنه‌ای معتقد است که اگرچه زبان یکی از عناصر مهم فرهنگ است، اما کانون فرهنگ نیست؛ بلکه زبان نیز

---

۱. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۳۵۴-۳۵۵.
۲. همان، ص۵۲۰.
۳. همان، ص۵۲۱.
۴. همان، ص۵۴۱.
۵. دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۳/۱۰/۸.

تبلور آن نظام عقیدتی و ارزشی است. عناصر عینی مثل، دین، ارزش، زبان، هنر، آداب و رسوم، تاریخ و نظم نمادین، نمودها و تجلیات نظام عقیدتی و فکری و سازنده‌ی تجربه‌ی زیسته و سابقه‌ی مشترک فرهنگی افراد جامعه و هویت‌بخش به جامعه است. هریک از این عناصر فرهنگی به نیازهای اساسی انسان پاسخ می‌دهند. هر فرهنگی معرف نظامی از عناصر به هم وابسته است که نمی‌توان آنها را به طور مستقل و مجزا مطالعه کامل کرد. فرهنگ طرحی برای زندگی کردن و فراهم‌کننده راه متمایز زندگی است و ساختارهای اجتماعی عینیت‌یافته‌ی آن طرح جامع در جامعه است. فرهنگ به‌ویژه به‌واسطه‌ی کانون آن یعنی نظام عقیدتی و ارزشی، هدایت‌گر و مدیریت‌کننده‌ی جامعه است از این رو «حصار معنوی و ایمانی»[۱] جامعه و کشور است.

فرهنگ با همه شعب آن؛ یعنی علم و ادبیات و غیره، روحِ کالبد هر جامعه است. بدون شک، فرهنگ مثل روح است. بلاشک فرهنگ است که جامعه را به اصل کار یا بی‌کاری، به کار تند یا کُند و به جهت‌گیری خاص یا به ضدّ آن جهت‌گیری وادار می‌کند؛ بنابراین نقش فرهنگ، نقش روح در کالبد اجتماع - کالبد بزرگ انسانی - است. تسخیر ملت‌ها از طریق تزریق و تحمیل فرهنگ بیگانه، کار تازه‌شناخته‌ای نیست؛ بلکه از قدیم بوده است؛ منتها در یک دو قرن اخیر بر اثر علمی که غربی‌ها به دست آورده‌اند و همه کارهای خودشان را منظّم و مرتّب و با فرمول و برنامه انجام داده‌اند، این کار را هم با فرمول و برنامه کرده‌اند و می‌کنند. آنها می‌دانند که این کار را چگونه باید بکنند و کجاها را بیشتر هدف بگیرند. آنها تجربه هم پیدا کرده‌اند و انصافاً در کار تبلیغات، فرهنگ‌سازی و فرهنگ‌دهی به کشورها و ملت‌ها فوق‌العاده‌اند. شما الان نگاه کنید؛ اگر به اغلب کشورهای اسلامی بگویند که بناست شما از لحاظ اقتصادی به فلان نقطه اوج برسید، قبول می‌کنند؛ اما اگر بگویند که بناست در رقابت

۱. در دیدار با رئیس مجلس خبرگان و ائمه جمعه ۱۳۸٦/٤/۱۲.

با امریکا، امریکا را به زانو درآورید، هیچ کدام قبول نمی‌کنند! این یک فرهنگ و فهمی است که به آنها داده شده‌است. نباید این را نشانه‌ی واقع‌بینی آنها گرفت؛ چون واقع قضیه این نیست.[۱]

آیت‌الله خامنه‌ای تأثیر فرهنگ را در سه عرصه‌ی جامعه بسیار مهم و قابل مشاهده می‌داند که عبارت‌انداز: ۱. جهت‌دهنده به تصمیم‌های کلان اقتصادی، سیاسی، مدیریتی کشور؛ ۲. شکل‌دهنده به ذهن و رفتار عمومی جامعه و سبک زندگی مانند انضباط، قانون‌پذیری، تدین، ازدواج، فرهنگ رانندگی، فرهنگ اداره، فرهنگ لباس، الگوی مصرف و...؛ ۳. سیاست‌های کلان علمی و آموزشی.[۲]

نظام اجتماعی

برخی از نظریه‌پردازان اجتماعی که به نقش اساسی فرهنگ توجه دارند به اهمیت ساختارهای کلان جامعه و نهادهای اجتماعی غفلت دارند و در سطح خُرد به تحلیل جامعه و پدیده‌های اجتماعی می‌پردازند و بالعکس برخی که به ساختارها توجه می‌کنند از عناصر خرد و فرهنگی غافل‌اند. اما آیت‌الله خامنه‌ای در عین توجه جدی به فرهنگ به نظام‌سازی می‌پردازد و آنرا غایت فرهنگ می‌داند.

به عقیده آیت‌الله خامنه‌ای انسان‌ها به حکم سرنوشت خود در درون جامعه رشد می‌یابند به این جهت که زندگی اجتماعی در درون طبع آدمیان نهادینه شده است بدین جهت «جامعه لازم است، نظامی لازم است، باید در منگنه‌ی یک نظام، انسان‌ها به شکل دلخواه ساخته بشوند و بس».[۳] چرا که محیط و زمینه، نقش اساسی را در

۱. بیانات در دیدار جمعی از اعضای انجمن قلم ۱۳۸۱/۱۱/۸.

۲. دیدار با شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۱/۹/۲۶؛ در جمع کارکنان سازمان صدا و سیما ۱۳۸۳/۲/۲۸.

۳. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۳۸٤.

شکل‌گیری و تربیت انسان‌ها دارد. انسان در محیط مناسب و مساعد، تربیت صحیح خواهد داشت و در محیط نامناسب، به کژراهه می‌رود. چرا که ساختارها و جایگاه‌ها، بر کنش عاملان فردی تأثیرگذار است و کنش عاملان فردی را جهت‌دهی، کنترل و مدیریت می‌کند. آیت‌الله خامنه‌ای از این مفاهیم برای اشاره به جامعه و ساختارهای آن استفاده می‌کند: «نظام اجتماعی»، «نظم اجتماعی»، «سیستم اجتماعی»، «شکل اجتماعی»، «قواره‌ی اجتماعی»، «اندام‌های اجتماعی».[۱]

بر همین اساس آیت‌الله خامنه‌ای از سویی نگاه‌های عینیت‌گرا و تجربه‌گرا را نقد می‌کند که به عناصر معرفتی و ذهنی کنشگران را ندیده می‌گیرند و صرفاً بر اساس ساختارهای اجتماعی یا طبقاتی به تحلیل و تبیین واقعیت می‌پردازند. مشکل این طیف آن است که عاملیت عامل انسانی را در نظر نمی‌گیرند. در حالی که عاملیت و عناصر معرفتی و ارادی نقش بسیار زیادی در پیدایش واقعیت‌های اجتماعی و انسانی دارند. از سوی دیگر به نقد نگرش ذهنیت‌گرا و انتزاعی می‌پردازند و آن را یک آسیب و انحراف بزرگ می‌دانند؛ چرا که به واقعیت‌های اجتماعی و تأثیر ساختارهای اجتماعی کمتر توجه دارند. آیت‌الله خامنه‌ای برخلاف این دو دسته از نظریات، بر رابطه‌ی متقابل عناصر معرفتی و ذهنی با ساختارهای عینی تأکید دارد. فرهنگ، کنش و ساختار رابطه متقابل دارند و یکدیگر را بازتعریف می‌کنند؛ یعنی یک رابطه و تناسبی بین ایدئولوژی، کنش و ساختار جامعه وجود دارد. دستگاه معرفتی ذهنی و عناصر فرهنگی، ساختارها و جایگاه‌های مناسب با خود را در جامعه می‌سازند. به عبارت دیگر ساختارهای اجتماعی، حاصل پیوند هم‌زمان و پیچیده‌ی نظام فکری و روابط فرهنگی و کنش عاملان است. ساختارها هستی‌هایی هستند که توسط نیروها و عاملان اجتماعی ساخته می‌شوند؛ اما قدرت تأثیرگذاری بر مناسبات، روابط و کنش‌های انسانی را دارند و آنها را محدود و مشروط می‌سازند. بر این اساس تقابل میان

---

۱. همان، ص۲۲۵.

ذهنیت‌گرایی و عینیت‌گرایی رخت برمی‌بندد.

آنچه مهم است این است که نظام جمهوری اسلامی یک ساخت حقوقی و رسمی دارد که آن قانون اساسی، مجلس شورای اسلامی، دولت اسلامی، انتخابات - همین چیزهایی که مشاهده می‌کنید - است، که البته حفظ این‌ها لازم و واجب است اما کافی نیست. همیشه در دلِ ساخت حقوقی، یک ساخت حقیقی، یک هویت حقیقی و واقعی وجود دارد؛ او را باید حفظ کرد. این ساخت حقوقی در حکم جسم است؛ در حکم قالب است، آن هویت حقیقی در حکم روح است؛ در حکم معنا و مضمون است. اگر آن معنا و مضمون تغییر پیدا کند، ولو این ساخت ظاهری و حقوقی هم باقی بماند، نه فایده‌ای خواهد داشت، نه دوامی خواهد داشت، مثل دندانی که از داخل پوک شده، ظاهرش سالم است؛ با اولین برخورد با یک جسم سخت در هم می‌شکند. آن ساخت حقیقی و واقعی و درونی، مهم است؛ او در حکم روح این جسم است. آن ساخت درونی چیست؟ همان آرمان‌های جمهوری اسلامی است؛ عدالت، کرامت انسان، حفظ ارزش‌ها... ایستادگی در مقابل نفوذ دشمن.[۱]

بنابراین مردم از طریق نظام فکری یا ساختمان ذهنی به جهان اجتماعی می‌پردازند و شبکه‌ای از روابط فرهنگی و کنش‌های عاملان اجتماعی تولید می‌شود. نظام فکری، ساختمان ذهنی و روابط فرهنگی در ساخت جایگاه و ساختارهای اجتماعی مؤثرند. ایدئولوژی، سازنده‌ی فرهنگ، فرهنگ، شکل‌دهنده‌ی کنش‌ها و کنش‌ها، سازنده‌ی ساختارها و نظام جامعه است. نظام و شکل جامعه متأثر از نظام فکری و دستگاه معرفتی است.[۲] از این رو نظام فکری و اندیشه‌ی حاکم بر جامعه، می‌تواند بافت انسانی جامعه را

۱. آذرماه سال ۸۷.

۲. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۲٦۵.

به سمت هدفی تغییر دهد و همه‌ی اضلاع، امکانات و توانایی‌های جامعه را در یک مسیر واحد گسیل کند و آنها را مدیریت کند تا نوع پیشرفت و تکامل متناسب با اهداف خود را محقق سازد. نظام فکری ناگزیر سلسله‌ای از الزام‌ها و تعهدها را بر دوش انسان می‌گذارد که بیشترین تکیه آن تعهدات مربوط به زندگی اجتماعی و نظام اجتماعی و شکل جامعه است.[۱] پس آنچه تعیین‌کننده است نوع ایدئولوژی و فرهنگ است. این تلقی از فرهنگ و ارزش‌های انسانی به معنی نفی موجبیت اقتصاد و ساختارگرایی و در عین حال در تعامل دوسویه با ساختارها و نهادهای اجتماعی است. در این رویکرد ضمن اینکه پدیده‌های فرهنگی دارای استقلال و تأثیرگذاری مبنایی هستند، شرایط تاریخی و اجتماعی نیز تعیین کننده‌اند.

بر همین اساس انسان‌ها بر پایه‌ی نظام‌های فکری، زمینه‌های فرهنگی، عناوین و نشانه برآمده از آن به دنبال تشخص می‌گردند. «وقتی یک فکر تازه‌ای مطرح می‌شود در یک جامعه و بناست که مسیر افکار انسان‌ها به سوی درک و شعور و آگاهی بیشتر حرکت بکند، طبیعت مطلب این است، طبیعت انسان این است که انسان‌ها از پیر جوان، دنبال این جریان فکری جدید باید راه بیفتند و راه می‌افتند. حرف تازه را انسان‌ها بیشتر می‌خواهند؛ آنچه که برای ذهنشان قابل قبول‌تر هست، آن را بیشتر قبول می‌کنند».[۲] به‌خصوص اگر چنانچه یک بیان روشنی و یک ذهن استدلالی، درست بودن و منفعت آن را ثابت کند مردم به آسانی قبول می‌کنند. پس انسان، کنشگر با اراده، پویا و خلاق و فعال است و بر اساس نظام فکری و ساختمان ذهنی جهان اجتماعی را درک می‌کند.

---

۱. همان، ص۲٦۵.

۲. همان، ص٤۲۹.

ایمان شرط پایداری ایدئولوژی و فرهنگ

از منظر آیت‌الله خامنه‌ای «ایمان» افراد جامعه به اصول و مبانی نظام فکری و فرهنگ از لوازم پایداری آن عقیده و فرهنگ است تا همواره کنش متناسب با اهداف آن انجام گیرد. اگر ایمان بود وحدت یک جامعه و یا یک قوم و طبقه را قوام می‌بخشد. چنانکه گذشت کنش و حرکت که «فلسفه‌ی بودن» انسان است برآمده از آگاهی و اراده انسان است. اراده انسان علاوه بر اینکه تابع آگاهی و نظام فکری است تحت تأثیر تمایلات و گرایش‌های انسانی است. اگر آن نظام فکری و عقیده در عمق وجود کنشگر نفوذ کرده باشد و به باوری تبدیل شده باشد که به گرایش‌ها جهت داده و همراه با تعهد و عمل باشد ایمان شکل می‌گیرد.

> ایمان یعنی باور، پذیرش و پای‌بندی به آنچه برای آن و در راه آن به تلاش و جد و جهد است و به راهی که وی را به آن سرمنزل می‌رساند و.. بالاخره، به خود این تلاش و حرکت...؛ بدون ایمان، هر حرکت و پویشی ناپایدار و بی‌فرجام است و هر پوینده‌ای دل‌مرده و بی‌نشاط و سرانجام، خموش و راکد و بی‌حرکت».[۱]

ایمان به اصول و مبانی عقیدتی موجب قرابت و نزدیکی ذهن‌ها و دل‌ها می‌شود و در شکل گرفتن خواسته‌ها و میل‌ها، گرایش‌های ریشه‌دار و دیرپای مبتنی بر نظام فکری بسیار مؤثر است. آیت‌الله خامنه‌ای معتقد است ایمان دو جور است: ایمان مقلدانه‌ی متعصبانه و ایمان آگاهانه.[۲]

ایمان مقلدانه و متعصبانه گرچه در کوتاه‌مدت نوعی انرژی و شور را با خود به همراه دارد اما دوام زیادی ندارد و در برابر نظام‌های فکری عقب‌نشینی می‌کند و تاب تحمل ندارد؛ بلکه می‌تواند خطر بزرگ نظام فکری شود و خلاف آن مبانی و اصول عمل کند.

---

۱. همان، ص۵۷.
۲. همان، ص۸۶.

نـوع دوم ایمـان، ایمـان آگاهانـه و از روی آگـاهی، فهـم و شـعورِ زاینـده و بالنـده است. لازم است که همواره آگاهی در مغزها و دل‌ها و فکرها به وجود آید و در دل مردم جامعه یک ایمان صحیح و مستحکم بنا شود که در برابر هجوم اندیشه‌ها متزلزل نشود. اگر ایمان آگاهانه و عمیق بود کنش را جهت می‌دهد و در برابر سختی‌ها و بحران‌ها کم نمی‌آورد.[۱] لذا خرد و عقل شرط مهم حیات اجتماعی انسان تا در بازی‌های اجتمـاعی و معاملات سیاسی سرش کلاه نرود.[۲] اگر ایمان آگاهانه و بر اساس تـدبر بـود، مـلازم تعهد و مسئولیت و عمل خواهد بود.[۳] بنابراین «ایمان، باور توأم با عمـل» اسـت.[۴] بـر این اساس آیت‌الله خامنه‌ای کنش اجتماعی برتـر را برآمـده از ایمـان آگاهانـه و دارای چهار ویژگی ۱. هدایت؛ ۲. نور؛ ۳. اطمینان؛ و ٤. ثمربخش بودن می‌داند.[۵]

خلاصه ایمان باید آگاهانه باشد، نه کورکورانه. دیگر این‌که ایمان باید با تعهـد و عمـل توأم باشد، تعهد آفرین باشد و زاینده عمل و نه باور خشک و خـالی در دل و در مغـز. دیگـر این‌کـه مـؤمنِ متعهـد، آن وقتـی مـؤمن اسـت کـه ایمـانش گاه‌گـاهی نباشـد، فرصت‌طلبانه نباشد، نفع‌طلبانـه نباشـد؛ بلکـه همیشـگی باشـد، همـه‌جایی باشـد، همگانی باشد، همه‌جانبه باشد.[۶]

این نوع ایمان فقط مخصوص انسان‌های الهی و دین‌دار نیست بلکه شرایط سعادتمند شدن یک مادی‌گرا هم همین شرایط است.[۷] اگر ایمان بود، در فعالیت‌های اجتمـاعی و مبارزات اجتماعی عظیم تـاریخ، اضـطراب و تـرس نیسـت؛ بلکـه اطمینـان نفـس

---

۱. همان، ص۸۹.
۲. همان، ص۹۵.
۳. همان، ص۱۱۸.
۴. همان، ص۱٤۱.
۵. همان، ص۱٤۷.
۶. همان، ص۱۳۹.
۷. همان، ص۱٤۱.

هست، آینده برایش روشن است و از پیش می‌داند که پیش می‌رود؛ لذا هراس نـدارد. از این رو عزم و کنش عقلانی و شجاعانه در افراد شکل می‌گیرد. به تعبیر دیگر خـوف مبدل به شجاعتی که در باطن انسان است می‌شـود و در صـحنه‌های اجتمـاعی آن را بروز می‌دهد؛ به انسان «تحرک» بخشیده و آن را از حالت خمـود خـارج مـی‌سـازد. انسان واجد عزم و شهامتی می‌شود که امکان کنش‌گـری اجتمـاعی و تاریخ‌سـازی را می‌یابد و علیه نابرابری‌ها، ظلم‌های اجتماعی برمی‌خیزد. این پدیـده بـرای تغییرهـای بنیادین در وضعیت اجتماعی و بهبود آسیب‌های اجتمـاعی فزاینـده‌ی پـیش‌رو امـری لازم و ضروری است.

لکن اگر ایمان آگاهانه و همراه با تعهد نباشد افراد تا زمانی همراه بـا ایـدئولوژی و نظام فکری هستند که با منافع شخصی آنها سازگار باشـد و در غیـر ایـن صـورت بـاب بی‌اعتنایی و لاقیدی باز می‌شود و آنرا به کناری مـی‌نهنـد.[۱] اگـر ایمـان نبـود هـراس و بی‌اعتمادی در کنشگران حاکمیت دارد و کنشگر در وضعیت «خوف» به سر می‌بـرد.[۲] به نظر آیت‌الله خامنه‌ای یکی از مهم‌تـرین عوامـل مـؤثر در نـابرابری اجتمـاعی غلبـه «ترس» بر کنشگران است. در طـول تـاریخ تـرس‌هـا ریشـه‌ی بـدبختی‌هـا در زنـدگی انسان‌ها و منشأ جنایات مردمان و مانع فضیلت‌ها ترس بوده است.[۳] «این ترس‌ها، ایـن بیم‌ها، ایـن هـراس‌هـایی کـه جلـوگیر فضـیلت‌هاسـت، زمینـه‌ی بسـیار خـوبِ رشـد نامردمی‌هاست، رشد جنایت‌ها و فاجعه‌هاست».[۴]

خاستگاه نظام فکری

چنانکه روشن است نظام فکری و دانشـی موجـود در هـر زمـانی طـی مجموعـه‌ای از

---

۱. همان، ص۱۳۵.
۲. همان، ص۱۶۰-۱۶۱.
۳. همان، ص۲۹۲.
۴. همان، ص۲۹۷.

تلاش‌های فردی و جمعی اندیشمندان و سیاست‌گذاری و خط‌مشی‌گذاری مدیران و سیاستمداران تولید می‌شود. آیت‌الله خامنه‌ای نظام‌های فکری را بر اساس خاستگاه به دو دسته حق و باطل تقسیم می‌کند. نظام فکری حق آن نظامی است که برآمده از فطرت جهانی و انسانی[۱] و فطرت حقیقت‌جویی انسان است که بر اصول خرد استوار است.

> حق یعنی آن قانونی که منطبق است با سرشت عالم، و چون با سرشت عالم و جهان منطبق است، با سرشت انسان نیز منطبق است؛ چون انسان هم یکی از اجزای این عالم است دیگر، چون انسان هم جزئی است از اجزای این پیکره‌ی عظیم؛ چون این جور است، چون که این قانون منطبق است با فطرت انسان و جهان، پس به خیر و صلاح او هم تمام می‌شود.[۲]

فرهنگ و نظام فکری حق،، بازتاب روابط اقتصادی و طبقاتی و تابع تحولات ساختاری بر اساس تضاد طبقاتی و یا منفعت طلبی انسان نیست؛ بلکه مولِّد جامعه‌ی عادلانه‌ی فطری انسانی است که تمام ارزش‌های انسانی و فضایل اخلاقی را به همراه دارد. جامعه‌ای که بر اساس آگاهی، اطلاع، دانش، روشن‌بینی، آزاداندیشی و روشن‌فکری استوار است.[۳] «این جامعه خصوصیات بزرگش، خطوط اصلی‌اش، وجود علم و آگاهی، وجود عدل و دادگری، طبقه‌ی واحد، نفی طبقات اجتماعی، نفی استثمار، نفی جمع ثروت، نفی استبداد و حکومت مطلقه، نفی طرف داری از باطل و الزام و اجبار طرفداری از حق و حیقت است. اینها مشخصات این جامعه است».[۴] نظام فکری باطل، نظامی برآمده از واقعیت و قانون هستی و مطابق با فطرت جهان و سرشت

---

۱. همان، ص۳٦۲.
۲. همان، ص۳٦٤-۳٦٥.
۳. همان، ص٤۲۷.
۴. همان، ص٤۲٤-٤۲٥.

انسان نیست" بلکه مجعول و برساخته‌ی امیال افراد و طبقات اجتماعی است. «باطل آن خط مشیی، آن قانونی، آن راه و رسمی است که برخلاف فطرت جهان و سرشت انسان وضع و جعل و انجام شده باشد. باطل آنی است که قلدرها و شیطان‌ها و آنهایی که می‌خواهند از این مسیر منحرف بشوند، آنها درست می‌کنند».[۱] تا طبقه و گروهی به منافع خودش برسد از این رو بر اساس نظام فکری باطل، قراردادی و اعتباری، نظام جاهلیت «یعنی نظم غیر عادلانه‌ی غیر فطری ِغیر انسانی» شکل می‌گیرد[۲] و موجب سرکوبی خرد، و خلاقیت و مانع بزرگ آزادی و نفی تشخص و خود آگاهی انسان می‌شود و افراد را در قالب‌های از پیش ساخته محدود و محصور می‌کند.

> طاغوت انسان را به نور و معرفت و آسایش و رفاه و معنویت رهنمون نمی‌شود، برای او این چیزها هدف نیست بلکه برای شیطان و طاغوت مصالح شخصی هدف اولی است و می‌خواهد آنها را تأمین کند. پس تو را در راه مصالح شخصی خود به‌کار می‌اندازد اگر باین جملات حساب شده‌ای که عرض شد دقت کنید خواهید دید که تحت هر جمله‌ای معنایی است که با واقعیت‌های تاریخی تطبیق می‌کند. اگر تن به ولایت طاغوت دادی تمام نیروها و انرژی‌ها و ابتکارها و استعدادهای تو در قبضه‌ی طاغوت واقع می‌شود و وقتی در قبضه‌ی طاغوت واقع شد دیگر به سود تو نخواهد بود، برای شیطان، خود او و مصالح خودش مطرح است، اگر چنانچه در راه او افتادی در جهت مصالح و منافع خودش تو را قربانی خواهد کرد و به گمراهی خواهد کشاند. قدرت در اختیار اوست و تو هم که خودت را به دست او دادی، می‌کشد هر جا که خاطرخواه اوست.[۳]

از این رو نقش منافع افراد و گروه‌ها را در تولید نظام فکری و ایدئولوژی نباید نادیده

---

۱. همان، ص۳٦۵.
۲. همان، ص۳٦۵.
۳. همان، ص۵۹۸.

گرفت: «بسیاری از خطاها و انحرافاتی که مشاهده می‌کنید، ریشه‌ی فکری ندارد؛ نه این‌که خیال کنید یک ایدئولوژی است که کسی را به این نحوه عمل کردن وادار می‌کند؛ نه، ریشه‌ی بسیاری از اینها در نفسانیات خودِ انسان است. یک جا پای انسان می‌لغزد و جلوگیری نمی‌کند؛ این لغزش ادامه پیدا می‌کند و انسان در صدد توجیه برمی‌آید و برای خودش ایدئولوژی می‌سازد. انسان گاهی مبنای فکری درست می‌کند تا خطای خود را اصلاح کند».[۱] بنابراین این امکان وجود دارد که انسان‌ها نظام فکری و ساختمان ذهنی نامناسبی را کسب کنند. البته این نظام فکری می‌تواند موجب دردسرهای زیادی برای او بشود و نتواند با نظام فکری صحیح و نظام اجتماعی برآمده با آن خود را تطبیق دهد.

ضرورت مکتب

از نظر ایشان انسان و جامعه انسانی نمی‌تواند بی‌نیاز از نظام فکری و ساختمان ذهنی و معرفتی باشد بلکه نوع آن تفاوت می‌کند: «هیچ ملتی بدون دارا بودن یک فکر و یک ایدئولوژی و یک مکتب نمی‌تواند تمدن‌سازی کند».[۲]

ایشان به چهار ایدئولوژی مهم اشاره دارد: ۱. ایدئولوژی سلطنت[۳]، ۲. ایدئولوژی چپ[۴]، ۳. ایدئولوژی سرمایه‌داری و لیبرالیسم غربی[۵]، ٤. ایدئولوژی اسلام.

رهبر انقلاب گاه برای نظام و دستگاه فکری از مفهوم «ایدئولوژی» استفاده می‌کند؛ البته ایشان خود به برخی تفاوت‌های میان این دو واژه توجه دارند. به همین

۱. بیانات در دیدار اعضای شورای شهر و شهردار تهران ۱۷/ ۹/ ۱۳۸۲.
۲. رهبر معظم انقلاب، ۱۳۹۱/۷/۲۳.
۳. بیانات در دیدار جوانان استان اصفهان ۱۲/ ۸/ ۱۳۸۰.
۴. بیانات در دیدار با ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور ۷/ ۳/ ۱۳۶۹.
۵. دیدار جمعی از روحانیون و طلاب مبلغ با رهبر انقلاب ۲۶/ ۲/ ۱۳۷۵.

جهت گوشزد می‌کنند که در کاربرد این واژه نوعی «مسامحه» وجود دارد[۱] و در جای دیگری به ضرورت معادل‌یابی دقیق اشاره می‌کند؛ اما با این توجه می‌بایست دقت شود که ایشان همچون استاد شهید مطهری[۲] در معنای ایدئولوژی تصرف کرده و آن را به خدمت گرفته است. «ایدئولوژی یعنی اصول و معارف سازنده، اصول فکری که در زمینه‌های عملی، اثر محسوس دارد و سازنده است».[۳] «جامعه‌ی بدون آرمان، بدون مکتب، بدون ایمان، ممکن است به ثروت برسد، به قدرت برسد؛ اما آن وقتی هم که به ثروت و قدرت برسد، تازه می‌شود یک حیوان سیر و قدرتمند».[۴]

بدون مکتب و بدون ایدئولوژی نمی‌توان یک تمدن را به وجود آورد؛ احتیاج به ایمان است. این تمدن دارای علم خواهد بود، دارای صنعت هم خواهد بود، دارای پیشرفت هم خواهد بود؛ و این مکتب، هدایت کننده و اداره کننده‌ی همه‌ی اینها خواهد شد. آن که مکتب توحید را مبنای کار خودش قرار می‌دهد، آن جامعه‌ای که به دنبال توحید حرکت می‌کند، همه‌ی این خیراتی را که متوقف بر تمدن‌سازی است، به دست خواهد آورد؛ یک تمدن بزرگ و عمیق و ریشه‌دار خواهد ساخت و فکر و فرهنگِ خودش را در دنیا گسترش خواهد داد.[۵]

«و انزلنا معهم الکتاب» و فرو فرستادیم با انبیا کتاب را. کتاب چیست؟ مکررا گفتیم، کتاب یعنی مجموعه معارف و مقرراتی که اصلِ دین از آنها تشکیل می‌شود، آموزش‌های دینی و معارف دینی، این کتاب است؛ خلاصه، جامعِ ایدئولوژی دین. کتاب را می‌توانیم با یک تعبیری، با مختصر مسامحه‌ای، تطبیق کنیم با آنچه امروز در

---

۱. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۳۸۷.
۲. پارسانیا، سنت، ایدوئولوژی، علم، ص۱۰۷.
۳. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۳۸۷.
۴. بیانات در دیدار جوانان استان خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۲۳.
۵. همان.

عرف مکاتب جدید به آن می‌گویند ایدئولوژی؛ یعنی اصول و معارف سازنده، اصول فکری که در زمینه‌های عملی، اثر محسوس دارد و سازنده است».[۱]

مغالطه در شعار ایدئولوژی‌زدایی

در اینجا یک مغالطه‌ای وجود دارد، که من برای شما جوان‌ها عرض بکنم: چند تا فیلسوف‌نمای غربی عنوان «ایدئولوژی‌زدایی» را مطرح کردند. می‌بینید گاهی در بعضی از این مقالات روشن‌فکری، عنوان «ایدئولوژی‌زدایی» مطرح می‌شود: آقا جامعه را با ایدئولوژی نمی‌شود اداره کرد. چند تا فیلسوف یا فیلسوف‌نمای غربی این را گفته‌اند؛ یک عده‌ای هم اینجا طوطی‌وار، بدون اینکه عمق این حرف را درک کنند، بدون اینکه ابعاد این حرف را بفهمند چیست، همان را تکرار کردند، باز هم تکرار می‌کنند. هیچ ملتی که داعیه‌ی تمدن‌سازی دارد، بدون ایدئولوژی نمی‌تواند حرکت کند و تا امروز حرکت نکرده است. هیچ ملتی بدون دارا بودن یک فکر و یک ایدئولوژی و یک مکتب نمی‌تواند تمدن‌سازی کند. همین‌هایی که امروز شما ملاحظه می‌کنید در دنیا تمدن مادی را به وجود آورده‌اند، اینها با ایدئولوژی وارد شدند ؛ صریح هم گفتند؛ گفتند ما کمونیستیم، گفتند ما کاپیتالیستیم، گفتند ما به اقتصاد سرمایه‌داری اعتقاد داریم؛ مطرح کردند، به آن اعتقاد ورزیدند، دنبالش کار کردند؛ البته زحماتی هم متحمل شدند، هزینه‌ای هم بر دوش آنها گذاشته شد. بدون داشتن یک مکتب، بدون داشتن یک فکر و یک ایمان، و بدون تلاش برای آن و پرداختن هزینه‌های آن، تمدن‌سازی امکان ندارد؛ البته بعضی از کشورها مقلدند؛ از غرب، از سازندگان تمدن مادی یک چیزی را گرفته‌اند، زندگی خودشان را بر اساس آن شکل

۱. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی، ص۳۹۰.

داده‌اند. بلـه، اینهـا ممکـن اسـت بـه یـک پیشـرفت‌هایی هـم برسـند، بـه یـک پیشرفت‌های صوری و سطحی هم می‌رسند؛ اما مقلدند؛ اینها تمدن‌ساز نیستند، اینها بی‌ریشه و آسیب‌پذیرند؛ اگر چنانچه یک طوفانی به وجود بیاید، اینها از بین خواهند رفت؛ چون ریشه‌دار نیستند. علاوه بر اینکه کار آنها تقلید است و تقلیـد پدرشان را در می‌آورد، برخـی از منـافع تمـدن مـادی غـرب گیرشـان مـی‌آیـد و بسیاری‌اش گیرشان نمی‌آید؛ اما همه‌ی زیان‌های آنها گیرشان می‌آید.[۱]

آیت‌الله خامنه‌ای معتقد است مشکل دنیای غـرب اصـل داشـتن ایـدئولوژی نیسـت بلکه ایدئولوژی‌های حاکم در غرب کاستی‌های جدی داشته و دارند از ایـن رو «بشـریت از همـه‌ی مکاتـب و ایـدئولوژی‌های مـادی اعـم از مارکسیسـم، لیبرال‌دموکراسـی و ناسیونالیسم سکولار عبور کـرده و در آغـاز دوران جدیـدی اسـت».[۲] فقـدان یـک فکـر، اندیشه‌ی راهنما و ایدئولوژی متکی به یک فکر و تلقی درسـت از عـالم وجـود بـه عنـوان مهم‌ترین خلأ دنیای غرب مشکل بزرگ دنیای امروز است[۳]؛ لذا چون بشریت امروز خلأ ایدئولوژی دارد و به دنبال نظام فکری و مبانی مستحکم جدیدی است و چـون ایـن نظـام فکری در غرب امکان تولید ندارد به نفی اصل نظام فکری منسجم، دستگاه معرفتی کـلان و ایدئولوژی پرداخته‌اند؛ البته خود غرب همین نفی ایـدئولوژی کـه خـود یـک ایـدئوژی تمام‌عیار است را به دیگر کشورها صادر می‌کند:

جامعه آمریکا دچار بحران شدید هویت فرهنگی و شخصیتی است و به علت از بـین رفتن پایه‌های اخلاق، از درون در حال متلاشی شـدن اسـت و مسـئولان ایـن کشـور برای غلبه بر این گسستگی خطرنـاک درونـی، دسـت بـه ایدئولوژی‌سـازی و صـدور

---

۱. بیانات در دیدار جوانان استان خراسان شمالی ۱۳۹۱/۷/۲۳.

۲. دیدار شرکت‌کنندگان در اجلاس جهانی جوانان و بیداری اسلامی با رهبر انقلاب ۱۳۹۰/۱۱/۱۰.

۳. دیدار دانشجویان شرکت‌کننده در اردوی آموزشی - پرورشی بسیج دانشجویی با رهبر انقلاب۱۳/ ۶/ ۱۳۷۸.

ایدئولوژی زده‌اند... مسئولان آمریکا می‌خواهند با ایدئولوژی‌سازی ثابت کنند که حضور تجاوزکارانه این کشور در مناطق مختلف جهان، حق آنهاست و تلاش می‌کنند نظام تک قطبی سیاسی را بهتر از نظام چند قطبی جلوه دهند.[۱]

غربی‌ها با وجود شعار ایدئولوژی‌زدایی و دوری از تعصب، بر سر اصول و مبانی خود بسیار متعصب هستند، افزودند: هنگامی که به غربی‌ها در خصوص برخی اقدامات غلط آن‌ها اعتراض می‌شود، می‌گویند ما بر اساس اصول خود عمل می‌کنیم؛ اما در مورد نظام اسلامی خواستار دست کشیدن از اصول و ایدئولوژی هستند».[۲]

اما آیت‌الله خامنه‌ای با بی‌تأثیرخواندن ایدئولوژی‌های دروغین تزریق شده به جوامع غربی، معتقد است: به رغم این تلاش‌ها جهان، طالب ایدئولوژی قانع کننده و تفکر آرامش‌بخش است.[۳]

رسالت دین

در نگاه آیت‌الله خامنه‌ای «دین خدا قالب و شکل زندگی بشر است، و نه تنها گوهری بر تارک آن. دین یک نظام اجتماعی به بشر ارائه می‌کند، و نه فقط یک سلسله عبادات و عادات. هرچند که عبادات و عادات نیز انباشته از روح زندگی و در جهت همان نظام است؛ و این نظام اجتماعی مبتنی بر همان جهان‌بینی و ساخته به شکل آن است».[۴] دین صحیح و حقیقی به تفسیر انسان، تفسیر تاریخ، تحلیل حوادث حال و گذشته و

---

۱. دیدار مسئولان خانه‌های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور با رهبر انقلاب ۱۳۷۶/۶/۱۰.

۲. دیدار اعضای ستاد برگزاری مراسم ارتحال حضرت امام خمینی با رهبر انقلاب ۱۳۸۵/۳/۳.

۳. دیدار دانشجویان شرکت‌کننده در اردوی آموزشی - پرورشی بسیج دانشجویی با رهبر انقلاب ۱۳/ ۶/ ۱۳۷۸.

۴. سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در چهل و دومین مجمع عمومی سازمان ملل، ۳۱/ ۰۶/ ۱۳۶۶.

آینده، تفسیر طبیعت، تبیین همه‌ی علائقی کـه انسـان را بـا دنیـای بیـرون از وجـود او - جهان، انسان‌ها ، اشیا - مرتبط می‌کند، و نیز فهم و درک آدمی از وجود خود و آزادی، برابری انسان‌ها، عدل اجتماعی، خودآگاهی افـراد جامعـه، مبـارزه بـا کـژی و زشـتی، ترجیح آرمان‌های انسانی بر آرزوهای شخصی و خلاصـه همـه‌ی چیزهـایی کـه نظـام ارزشی جامعه را می‌سازد، و آن را بر اداره‌ی مطلـوب خـود قـادر می‌کنـد توجـه دارد و راهنمای انسان و خرد اوست.[۱]

اسلامِ ما با اسلام متحجر از یک‌سو و اسلام لیبرال از سوی دیگـر، در اصـول و مبـانی کاملاً متفاوت است. ما هم این را رد می‌کنیم و هـم آن را. اسـلام مـا اسـلامی اسـت متکی به معنویت، عقلانیت و عدالت؛ این سه شاخص عمده در آن هست.[۲]

دو نوع اسلام وجود دارد که شاید بعضی از ظواهر این دو، باهم شبیه باشند؛ امـا روح و جهت‌گیری آن‌ها یکسان نیست: یکی اسلام حقیقی و قرآنی و ناب محمّدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است؛ یعنی همان اسلامی که پیـروان خـود را بـه وضـع جدیـدی از زنـدگی دعـوت می‌کند و در خدمت صاحبان قدرت و رؤسای شرق و غرب قـرار نمی‌گیـرد. دیگـری هم همان اسلامی است که ظواهر و اسـم اسـلام را دارد؛ امّـا بـه آسـانی در خـدمت امریکا و غرب و شرق قرار می‌گیرد.[۳]

اسلام ناب اسلامی است که همه‌جانبه اسـت؛ از زنـدگی فـردی و خلـوت فـردی تـا تشکیل نظام اسلامی، همه را شامل می‌شود. اسلام نـاب آن اسـلامی اسـت کـه هـم تکلیف من و شما را در خانواده با خود و در خلوت شخصی‌مان معـین می‌کنـد، هـم

---

۱. ر.ک: سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در سازمان ملل ۱۳۶۶/۰۶/۳۱.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی، در دیدار مسئولان وزارت امور خارجـه و رؤسـای نماینـدگی‌هـای جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور، ۱۳۸۳/۵/۲۵.

۳. سخنرانی در دیدار با ائمه‌ی جمعه، روحانیون، فرهنگیان و دانش‌آموزان گلپایگان ۱۳۶۸/۹/۱.

تکلیف ما را در جامعه معین می‌کند، هم تکلیف ما را در قبال نظام اسلامی و ایجاد نظام اسلامی معین می‌کند؛ این اسلام ناب است. این یکی از مبانی است که باید به این پابند بود.[۱]

در واقع اسلام ناب، جامع اصول مکتب امام است.

راه علاج آن است که مسلمانان به اسلام ناب که در آن، توحید و نفی عبودیتِ غیر خدا، از هر چیز برجسته‌تر و درخشنده‌تر است برگردند و عزت و قدرت خود را در اسلام بجویند. و این چیزی است که طراحان توطئه‌های ضد اسلامی، همیشه از آن بیمناک بوده و در راه پیدایش آن، موانع جدی می‌نهاده‌اند... بلافاصله پس از پیروزی انقلاب که معنای درست توحید و نفی عبودیت غیر خدا و عزت در برابر هرکس و هر چیز غیر خدا را در عمل و واقعیت به همه نشان داد مسلمانان در نقاط بسیاری از جهان، احساس شخصیت و عزت نموده، در مقابل قدرتمندان و زورگویان ایستادند و سرفصل جدیدی در مبارزات ملل مسلمان به وجود آمد.[۲]

امروز دنیای اسلام برای به دست آوردن عزّت و موجودیت و هویتِ خود یک راه بیشتر ندارد و آن برگشت به اسلام است؛ البته اسلام واقعی، نه یک اسلام متحجّرِ آمیخته با خرافات که دشمنان اسلام تبلیغ می‌کنند و می‌گویند اسلام این است - این‌طور اسلامی کارآمد نیست - و نه اسلامِ تطبیق‌داده‌شده‌ی با اصول امریکایی و مورد نظر غربی‌ها که آن هم اسلام نیست؛ هر دوی این‌ها اسلام امریکایی است، که امام بزرگوار ما تقابل ایجاد کردند و فرمودند: «اسلام امریکایی» و «اسلام ناب محمّدی». اسلام ناب و خالص، اسلامِ توحید و وحدت بین امّت اسلامی...

---

۱. بیانات در مراسم بیست و هفتمین سالگرد رحلت امام خمینی، ۱۳۹۵/۳/۱۴.

۲. پیام مقام معظم رهبری به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی، ۱۳۶۹/۳/۱۰.

برگشت به این اسلام، تنها علاج و نسخه‌ی درمان امّت اسلامی است و این ممکن است.[۱]

به نظر آیت‌الله خامنه‌ای آن جهان‌بینی و نظام فکری منسجمی که می‌تواند میان ابعاد مختلف حیات انسان از جمله ذهن و واقع، اندیشه و عمل وحدت و یک‌پارچگی ایجاد کند و یک‌پارچگی و وحدت را بر قلمرو هستی و زندگی انسان بگستراند جهان‌بینی اسلامی و توحیدی است.[۲]

دین صحیح و حقیقی به تفسیر انسان، تفسیر تاریخ، تحلیل حوادث حال و گذشته و آینده، تفسیر طبیعت، تبیین همه‌ی علائقی که انسان را با دنیای بیرون از وجود او - جهان، انسان‌ها، اشیاء - مرتبط می‌کند، و نیز فهم و درک آدمی از وجود خود و آزادی، برابری انسان‌ها، عدل اجتماعی، خودآگاهی افراد جامعه، مبارزه با کژی و زشتی، ترجیح آرمان‌های انسانی بر آرزوهای شخصی و خلاصه همه‌ی چیزهایی که نظام ارزشی جامعه را می‌سازد، و آن را بر اداره‌ی مطلوب خود قادر می‌کند توجه دارد و راهنمای انسان و خرد اوست.[۳]

بدین جهت دین اسلام برخلاف ادیان دیگر، آرمان‌های اجتماعی و سیاسی خود را در ماورای زندگی اجتماعی و اجتماع سیاسی جستجو نمی‌کند[۴] بلکه چون دین زندگی و قانون سامان به حیات اجتماعی و این جهانی انسان است به فردگرایی و ذهن‌گرایی... و به اهداف جمعی و آرمان‌های اجتماعی و سیاسی در این جهان توجه دارد. رسالت اسلام، ساختن یک دنیایی جدید با قواره‌ای است که اسلام پیشنهاد

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام به مناسبت سالروز هفدهم ربیع‌الاول، ۱۳۸۲/۲/۲۹.

۲. خامنه‌ای، روح توحید نفی عبودیت غیرخدا، ص۱۱.

۳. ر.ک: سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در سازمان ملل در سال ۱۳٦٦.

۴. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۲۰٤ و ۲۰۸.

می‌کند. بر همیین اساس در جامعه‌ی جهانی یک حبهه‌بندی و صف‌بندی جدیدی را به وجود آورده است[۱] یک طرف جبهه‌ی حق و توحیدی با محوریت پیامبر و ولیّ خداست و طرف دیگر جبهه‌ی کفر و طاغوت است.[۲] گرایش به آیین زندگی خدامحور ریشه در فطرت و سرشت انسان دارد و مخالفان آن طاغوت هستند:

> انسان‌ها باید با آیین خدا زندگی کنند، این یک امر فطری طبیعی و مطابق با سرشت انسان‌ها است و اگر کسی انسان‌ها را طوری بار بیاورد، کاری با آنها بکند و تصرفی روی آنها انجام بدهد که اینها با آیین غیر خدا زندگی کنند، طاغوت است انسان باید دائماً در جد و جهد و تلاش باشد برای اینکه وجود خود را به ثمر برساند. هر عاملی که انسان را به عدم جدیت، به عدم تلاش کردن، به تنبلی، به راحت‌طلبی، به عافیت جویی، تشویق وتر غیب بکند، طاغوت است. انسان‌ها باید تحت فرمان خدا باشند و هر چیزی که انسان را از اطاعت فرمان خدا باز دارد، وموجب شود که انسان در مقابل خدا عصیان بورزد، طاغوت است.[۳]

به نظر آیت‌الله خامنه‌ای خاستگاه جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی، فطرت انسانی و جهانی است و ریشه در قانون هستی و سرشت انسان دارد. این جهان‌بینی بر فطرت انسانی تکیه دارد از این رو از حقانیت برخوردار است و می‌تواند جامعه‌ای جهانی بیافریند.[۴]

به اعتقاد آیت‌الله خامنه‌ای آن دین جامع و کاملی که به همه ابعاد حیاتی انسان توجه دارد اسلام است. دین اسلام برخلاف ادیان دیگر، آرمان‌های اجتماعی و سیاسی خود را

---

۱. همان، ص۴۹۵-۴۹۶.
۲. همان، ص۴۹۶ و ۵۱۸.
۳. همان، ص۵۹۶.
۴. همان، ص۳۶۴.

در ماورای زندگی اجتماعی و اجتماع سیاسی جستجو نمی‌کند[۱] بلکه چون دین زندگی و قانون سامان به حیات اجتماعی و این جهانی انسان در مسیر سعادت حقیقی است و به همه ابعاد حیات انسان و به اهداف جمعی و آرمان‌های اجتماعی و سیاسی در این جهان توجه دارد. رسالت دین، ساختن یک دنیایی پیشرو عزتمند و متعالی با قواره‌ای است که اسلام پیشنهاد می‌کند. آیت‌الله خامنه‌ای، راز و رمز این جامعیت اسلام را در نگرش توحیدی آن معرفی می‌کند.

طرح کلی دین

آیت‌الله خامنه‌ای در کتاب‌های «تفسیر سوره‌ی برائت»[۲] و همچنین «گفتاری در باب صبر»[۳] به بیان طرح کلی دین پرداخته و هندسه معرفت دینی را بیان کرده است. ایشان در کتاب «گفتاری در باب صبر» با تصریح به اینکه «دین مجموعه‌ای است که از معارف و مقررات حقوقی و اخلاقی ترکیب یافته است» آن را عینا مانند هر مکتب سازنده‌ی اجتماعی دیگر دارای چهار محور زیر معرفی می‌کند:

۱. در اساس و پایه، تفکری و بینشی و برداشتی است از جهان و انسان (جهان‌بینی).
۲. بر مبنای آن اصول عملی و خط مشی کلی حرکت و فعالیت انسان (ایدئولوژی).
۳. در چهارچوب آن، مقرراتی که روابط ضروری و حتمی انسان یعنی رابطه‌اش با خدا، با خویشتن، با انسان‌های دیگر و با موجودات غیرانسانی را ترسیم و معین می‌کند.
٤. و برای افزودن شتاب معقول و تلاش لازم در روند تکامل و تعالی واقعی و به

---

۱. همان، ص۲۰٤ و ۲۰۸.
۲. خامنه‌ای، تفسیر سوره‌ی برائت، ص۷۳۷-۷٤۰.
۳. خامنه‌ای، گفتاری در باب صبر، ص۱۸.

دست آوردن موفقیت در میدان‌های زندگی و در صحنه‌ای که آدمی در جهت تکاملی ناگزیر از حضور در آن است، یک سلسله دستورات و آموزش‌های اخلاقی.

البته در این مجموعه، مسائل فردی (یعنی آنچه مستقیما به مصالح فردی و شخصی افراد مربوط می‌شود) هست و مسائل اجتماعی یعنی آنچه با گروه‌های عظیم و قشرهای بزرگ بشری، یا اجتماع انسانیت و اجتماع مسلمین ارتباط می‌یابد نیز هست.

توحید اصل و پایه‌ی اندیشه‌ی اسلامی

به نظر آیت‌الله خامنه‌ای آن جهان‌بینی و نظام فکری منسجمی که می‌تواند میان ابعاد مختلف حیات انسان از جمله ذهن و واقع، اندیشه و عمل وحدت و یک‌پارچگی ایجاد کند و یک‌پارچگی و وحدت را بر قلمرو هستی و زندگی فردی و اجتماعی انسان بگستراند جهان‌بینی توحیدی است.[۱]

توحید شیوه‌ای برای عمل کردن و زیستن و یک دکترین اجتماعی و طرحی از شکل محیط متناسب انسان و پیشنهاد قواره و قالبی مخصوص برای جامعه است که خطوط اصلی و اصول بنیانی آنها را بیان می‌کند و انسان را از جامعه‌های ناسازواره و بی‌قواره‌ی جاهلی و طاغوتی که بر ناآگاهی استوارند می‌رهاند و زندگی راکد انسان در اجتماع را دگرگون می‌سازد و هنجارهای جدید و نظامی متناسب برای زندگی انسان و رشد و بالندگی آن ارائه می‌دهد. در دل توحید نمادهای روانی و بنیان‌هایی اقتصادی و اجتماعی و ارزش‌های اخلاقی و انسانی نهفته است؛ بنابراین توحید «یک نظم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نوین

۱. خامنه‌ای، روح توحید نفی عبودیت غیرخدا، ص۱۱.

است.[۱]

ایشان در بیان معنای توحید می‌گوید:

> توحید یعنی جهان دارای یک آفریننده و سازنده، و به تعبیری یک روح پاک و لطیف است. جهان پدید آورده‌ای دارد و همه‌ی اجزای این عالم، بندگان و بردگان و موجودات تحت اختیار آن خدا و آن پدیدآورنده محسوب می‌شوند.[۲]

بنابراین این عالم یک موجود مستقلی نیست بلکه کل آن به طور یکسان وابسته به یک قدرت بالاتر و در قبضه خداوند یکتا است. به عقیده‌ی آیت‌الله خامنه‌ای راز و رمز موفقیت و پیشروی مسلمانان نخستین در نگرش توحیدی آنان است. توحید بینشی تازه درباره‌ی جهان و تئوری تازه‌ای برای حرکت و تلاش زندگی بود و بدین جهت پیامبر اسلام توانست تحولی اساسی در جامعه ایجاد کند و راهی جدید جلوی پای مردم بگذارد و مردم نیز مشتاقانه و سرازپانشناخته بدان دل دهند و روی آورند و سر بسپارند چون توحید استخوان‌بندی نظام و محور همه‌ی روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی به شمار می‌رفت.[۳] به نظر آیت‌الله خامنه‌ای گرایش به آیین زندگی خدامحور ریشه در فطرت و سرشت انسان دارد[۴] از این رو خاستگاه جهان‌بینی و ایدئولوژی توحیدی، فطرت همگانی انسان است؛ لذا از حقانیت برخوردار است و می‌تواند جامعه‌ای جهانی بر پایه‌های مشترک انسانی بیافریند.[۵] بر همین اساس توحید در جامعه جهانی یک جبهه‌بندی و صف‌بندی جدیدی را بر محور حق به وجود آورده است.[۶]

---

۱. همان، ص۲۰.
۲. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۱۸۶.
۳. خامنه‌ای، روح توحید نفی عبودیت غیرخدا، ص۲۰.
۴. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ۵۹۶.
۵. همان، ص۳۶۴.
۶. همان، ص۴۹۵-۴۹۶.

توحید، غیر از آنکه یک بینش فلسفی است، یک شناخت علم‌زا و زندگی‌ساز نیز هست؛ یعنی عقیده‌ای است که بنای زندگی اجتماعی و فردی انسان‌ها باید بر پایه‌ی آن نهاده شود.[۱] توحید «یک فکری است، یک اصلی است اصلاً برای زندگی؛ مربوط به نظام اجتماعی، مربوط به جهت گیری‌های انسان‌ها در همه حال، مربوط به کیفیت زندگی کردن جامعه‌های بشری ست».[۲]

توحید قرآن، تنها نگرشی بی‌تفاوت و غیر مسئول نیست. شناختی متعهد و بینشی فعال و سازنده است، طرز فکری است که در بنای جامعه و اداره‌ی آن، و ترسیم خط سیر آن (استراتژی)، و تعیین هدف آن و تأمین عناصر حفظ و ادامه‌ی آن، دارای تأثیر اساسی و تعیین کننده است و اصطلاحا: توحید، از ارکان (ایدئولوژی) اسلام بلکه، رکن اصلی آن نیز هست.[۳]

اگر چه بزرگ‌ترین رسالت توحید (بنای جامعه‌ی توحیدی) است؛ یعنی جامعه‌ای بدون طبقه، تحت فرمان الله دارای مقررات الهی و... با این حال، تأثیرات این عقیده در روان و روحیه‌ی فرد گرویده نیز از شگفت‌آورترین ابعاد این اصل بنیانی دین است. به طوری‌که می‌توان گفت: عقیده‌ی توحید دارای دو نوع سازندگی است: سازندگی جامعه و سازندگی فرد. انسان گرویده به توحید، تحت تأثیر این عقیده، از ویژگی‌های مهمی برخوردار است که امید بی‌پایان، شور و تلاش خستگی‌ناپذیر، آسیب‌ناپذیری از ترس و طمع، وسعت دید و نظرگاه، جهت‌گیری درست و مشخص و... بخشی از آن را تشکیل می‌دهد.[۴]

توحید اصل مهم عملی فردی و اجتماعی است و همه‌ی شئون زندگی باید در پرتو آن

---

۱. همان، ص۲۳۹.
۲. همان، ص۲٤۸.
۳. همان، ص۲۱۹.
۴. همان، ص۳۰۳.

نظم و سامان یابد. به تعبیر دیگر اگر توحید را یک عقیده‌ی عمل‌خیز و تعهدانگیز بدانیم، ناگزیر یک سلسله الزام‌ها و تعهدها بر دوش انسان می‌نهد. این تعهدها مخصوص زندگی فردی انسان‌ها نیست؛ بلکه تکیه بیشتر این تعهدات روی زندگی اجتماعی، نظام اجتماعی و شکل جامعه است «توحید وقتی در جامعه‌ای وارد شد، اول کاری که می‌کند، بنای جامعه را با شکلی که متناسب با این عقیده است انجام می‌دهد. بعد از اینکه این کار انجام گرفت، آن وقت نوبت می‌رسد به اینکه یک انسان موحد چه تکالیفی دارد به عنوان فرد».[۱]

در این نگرش، انسان موحد، انسان مسئول و متعهدی خاص است. «تعهدی که توحید به فرد موحد یا به جامعه‌ی موحد می‌دهد، شامل مهم‌ترین، کلی‌ترین، بزرگ‌ترین، اولی‌ترین و اساسی‌ترین مسائل یک جامعه است. مثل چه؟ مثل حکومت، مثل اقتصاد، مثل روابط بین‌الملل، مثل روابط افراد با یکدیگر، که اینها مهم‌ترین حقوق اساسی ست برای اداره و زندگی یک جامعه. ما معتقدیم که تعهدِ توحید و مسئولیتی که بارِ دوش موحد می‌شود، مسئولیتی است در حدّ تکالیف اساسی و حقوقِ اساسی یک جامعه».[۲] «تعهدی که توحید بر دوش موحد می‌گذارد، بزرگ‌ترین تعهدها و سنگین‌ترین تعهدها، مؤثرترین تعهدها در میان عقاید اسلامی و دینی محسوب می‌شود. تعهد توحید از طرف یک موحد، در حقیقت خلاصه می‌شود در تعهد سازندگی یک دنیای توحیدی؛ تعهد توحید از نظر موحد و برای موحد، عبارت است از تعهد زدودن تمام آثار شرک».[۳] «در دل نظم اجتماعی و قواره‌ی اجتماعی و اندام‌های اجتماعی، حرف‌ها و بحث‌هاست که می‌توان با استمداد از فرهنگ‌های جدید و نوینِ رایج دنیا و بیشتر با استمداد از قرآن و منابع حدیث، این مسائل را

۱. همان، ص۲٦۵.
۲. همان، ص۲۲٤.
۳. همان، ص۲۸۸.

فهمید و درک کرد».[۱]

قیافه و اندامِ جامعه‌ی توحیدی، با قیافه و اندام جامعه‌ی غیر توحدی متفاوت است. این جور نیست که اگر در یک جامعه‌ی توحیدی، یک قانونی اجرا می‌شود، آن قانون یا ده تا مثل آن قانون در یک جامعه‌ی غیر توحیدی اجرا شد، آن هم توحیدی ست، نه. قواره‌ی جامعه‌ی توحیدی، شکلِ قرار گرفتن اجزای این جامه، اندامِ عمومی اجتماعی که بر اساس توحید یکتاپرستی ست، با غیر این چنین جامعه‌ای به کلی متفاوت است. در یک کلمه آنچه که امروز به آن می‌گویند نظام اجتماعی. نظم اجتماعی و سیستم اجتماعی و شکلِ اجتماعی جامعه‌ی توحیدی، یک چیزی ست به کلی مغایر و مباین و احیانا متعارض و متضاد با جامعه‌ی غیر توحیدی؛ در یک جمله، مطلب این است.[۲]

اگر تفکر توحیدی بر جامعه حاکم شد «معنایش این است که مردم جامعه همه یک صفت‌اند، یک گروه‌اند، یک طبقه‌اند، دو برادر و در کنار هم‌اند».[۳] البته این به معنای نفی مزیت‌ها و توانمندی‌ها نیست؛ اما توانمندی‌ها و استعدادهای خاص دلیلی برای امکانات بیشتر و امتیازات حقوقی فوق‌العاده از عموم مردم نیست. جامعه‌ی بی‌طبقه یعنی جامعه‌ی بی‌تبعیض و حذف امتیازات موهوم و بی‌اعتبار؛ در این جامعه تبعیض، محرومیت، طاغوت و ظلم رخت برمی‌بندد. نه جامعه‌ی بی‌تفاوت و امتیازات برآمده از لیاقت و اکتسابات. جامعه‌ی اسلامی جامعه‌ای است که افراد به میزان لیاقتی که دارند و تلاش و کوششی که به خرج می‌دهند امتیازات و اعتبارات دریافت می‌گیرند؛ البته شرایط و امکانات برای رشد علمی و تربیتی و اجتماعی برای

۱. همان، ص۲۲۵.
۲. همان، ص۲۲۵.
۳. همان، ص۲۷۳.

همه افراد به طور مساوی وجود دارد و همه می‌توانند به عالی‌ترین مقامات برسند.[۱]

بنابراین ویژگی‌های جامعه‌ی توحیدی، نفی عبودیت غیر خدا و نفی برتری طبقاتی است؛ جامعه‌ی اسلامی و توحیدی، جامعه‌ای است که در آن آگاهی، نور، رشد فکری هست. همه مردم یا عالِم‌اند یا متعلّم «آنجا دیگر میدانی برای بی‌سوادها و از خودراضی‌ها و عزیزان بی‌جهت و مردمانی که مایل‌اند انسان‌ها در ناآگاهی و خرافت بمانند»[۲] نیست. «همه چیز برای انسان وسیله هستد برای اینکه انسان بتواند رضای خدا را به دست بیاورد».[۳]

در طرف دیگر جبهه‌ی کفر و طاغوت قرار دارد[۴] که در مسیر خلاف فطرت و طبیعت انسانی حرکت می‌کند:

> انسان‌ها باید با آیین خدا زندگی کنند، این یک امر فطری طبیعی و مطابق با سرشت انسان‌ها است و اگر کسی انسان‌ها را طوری بار بیاورد، کاری با آنها بکند و تصرفی روی آنها انجام بدهد که اینها با آیین غیر خدا زندگی کنند، طاغوت است انسان باید دائماً در جد و جهد و تلاش باشد برای اینکه وجود خود را به ثمر برساند. هر عاملی که انسان را به عدم جدیت، به عدم تلاش کردن، به تنبلی، به راحت‌طلبی، به عافیت‌جویی، تشویق و ترغیب بکند، طاغوت است. انسان‌ها باید تحت فرمان خدا باشند و هر چیزی که انسان را از اطاعت فرمان خدا باز دارد، و موجب شود که انسان در مقابل خدا عصیان بورزد، طاغوت است.[۵]

جامعه‌ی مشرکانه که دو خدا بر آن حکومت می‌کند اولین تأثیر اجتماعی‌اش دو

---

۱. همان، ص۲۷٤-۲۷۵.
۲. همان، ص٤۳۰.
۳. همان، ص۲۱۳.
۴. همان، ص٤۹٦ و ۵۱۸.
۵. همان، ص۵۹٦.

گروه شدن اجتماع است که یکی برخوردار از مزایا و اعتبارات بیش از حد و دیگری مستضعف و فرودست که باید عبودیت طبقه برتر را به جا آورد. آیت‌الله خامنه‌ای با استفاده از فرهنگ قرآن کریم و تفسیر ائمه معصومین علیهم‌السلام معتقد است: عبادت یعنی تبعیت و اطاعت کردن بی‌قید و شرط. اطاعت هر کسی، هر انسانی، هر جامعه‌ای به صورت مستقل و بی‌قیدوشرط و فرمان‌برداری از آن در جسم و جان و یا زندگی و عمل خود عبادت او محسوب می‌شود.[۱]

«از جمله چیزهایی که اگر پیروی‌اش کردی، عبادت کردی، نظم اجتماعی است. از جمله چیزهایی که اگر اطاعتش کردی، عبادت کردی، سنت‌ها و آداب است».[۲]

آیت‌الله خامنه‌ای راه خروج از این عبودیت و بندگی انسان‌ها، جوامع، تمدن‌ها و طاغوت‌ها را در توحید جستجو می‌کند:

انسان در مقابل بسیاری از پدیده‌های عالم به طور ابتدایی ضعیف است. یک پشه انسان را گاهی به زانو در می‌آورد، یک مگس خواب آدم را از آدم می‌گیرد و ساعت‌ها انسان را بیچاره می‌کند، یک باد گرم یا سرد، آسایش را از انسان سلب می‌کند، یک صدا انسان را آزرده می‌کند. انسان یک موجود آسیب‌پذیری است. این آسیب‌پذیری را انسان وقتی به خودش نگاه می‌کند می‌یابد، [...] آدمی که خدا را نمی‌شناسد، با خدا آشنا نیست، در مقابل یک کوه هم که قرار می‌گیرد احساس می‌کند که خیلی حقیر است. این کوه با این عظمت کجا، او کجا؟ در مقابل یک گرگ که قرار می‌گیرد، می‌بیند حقیر است. در مقابل یک پولدار که قرار می‌گیرد می‌بیند حقیر است. در مقابل یک پهلوان که قرار می‌گیرد، می‌بیند حقیر است. در مقابل یک آدمی که چهار کلمه چیز بلد است وقتی قرار می‌گیرد، می‌بیند حقیر است. در مقابل

۱. همان، ص۲٤٥.
۲. همان، ص۲٤۷-۲٤۸.

حوادث طبیعی می‌بیند حقیر است. در مقابل اراده‌ی اراده‌کنندگان، اخم اخم‌کنندگان می‌بیند حقیر است. هر جایی که یک جلوه‌ای از عظمت ولو کوچک، وجود داشته باشد، آدمی که با خدا آشنا نیست، خودش را مقابل او حقیر و کوچک می‌بیند. [...] قدرت و عظمت طاغوتی را مسلط بر خودش می‌داند و معتقد است که او بر جان و مال و فکر و وجود و همه چیز من مسلط است، نتیجه‌اش چی می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود که از کوچک‌ترین مظاهر قدرت، آدم تا مغز استخوانش می‌لرزد. یک آژان [آجودان] هم که دنبال آدم می‌آمد یا به آدم چپ نگاه می‌کرد، آدم احساس می‌کرد که او دارای عظمت است و من آدم حقیری هستم، او هر کار بخواهد، می‌تواند بکند. آنچنان آدمی اگر به او می‌گفتند آقا شما حاضرید که با فلان سیاست جهانی مثلاً مبارزه کنید؟ می‌گفت من! هرگز نه. چرا؟ برای خاطر این‌که او اسیر آن قفسی بود که خود آن قفس در قبضه‌ی اقتدار آن قدرت‌ها قرار داشت. چطور ممکن بود با آنها بخواهد مقابله کند. بینش طاغوتی و تسلیم در مقابل نظام جاهلی این خاصیت را دارد.[۱]

اما آدمی که با خدا آشناست، در مقابل بزرگ‌ترین جلوه‌های عظمت، خودش را حقیر نمی‌بیند. چرا؟ چون معتقد است که آن عظمت و هزاران و هزاران هزار برابرِ او، متعلق به ارباب خود اوست، متعلق به خدایی است که من بنده‌ی او هستم، من با او مرتبطم، من او را می‌شناسم، او به من لطف دارد. متعلق به خودش در حقیقت می‌داند و حقیقت هم همین است. کسی که با خدا آشناست، همه‌ی عظمت‌ها مال اوست، او را گیج و حیرت‌زده و دهشت‌زده نمی‌تواند بکند. [... پس] در محیط توحیدی بعد از آنی که انسان در خود این ضعف را مشاهده کرد، در مقابل این ضعف، عظمت‌های پنداری و پوشالی را دیگر مورد اعتنا قرار نمی‌دهد. چرا؟ برای

۱. بیانات در تفسیر سوره ملک (آیات ۱ و ۲) ۱۳۶۳/۸/۱۸.

خاطر این‌که وقتی خدا شناخته شده، انسانی که خدا را می‌شناسد، همه‌ی قدرت‌ها و همه‌ی عظمت‌ها و همه‌ی مُکنت‌ها و همه‌ی ثروت‌ها و همه‌ی دانش‌ها و بصیرت‌ها را از خدا می‌داند، متعلق به خدا می‌داند. وقتی در خودش احساس ضعف کرد، در خدای متعال احساس عظمت می‌کند؛ آن وقت از خدا آن عظمت‌ها را طلب می‌کند، آن توانایی‌ها را درخواست می‌کند. به اتکاء خدا و با اتصال و ارتباط دادن خود به خدا، همه‌ی عظمت‌های دیگر در نظر او کوچک می‌شود؛ یعنی ناگهان انسانی که در چشم خودش مظهر ضعف و عجز و حقارت و ناتوانی بود، با ایجاد رابطه بین خود و خدا، تبدیل می‌شود به یک عظمت. می‌بیند بنده‌ی خداست، خدایی که تمام عظمت‌ها و قدرت‌ها متعلق به اوست، پس خودش را به منبع قدرت و عظمت و مکنت و ثروت متصل می‌بیند. این به انسان یک قدرت بینهایت می‌دهد، یک عظمت می‌دهد؛ عظمت معنوی، عظمت روحی، مناعت. همین موجب می‌شود که اگر بزرگ‌ترین پادشاهان دنیا هم ظاهر بشوند در مقابل او، او در مقابل آنها احساس حقارت نکند. چرا؟ چون او بنده‌ی آن قدرتمندی است که همه‌ی پادشاهان در مقابل او کوچک و حقیرند. اگر همه‌ی ثروتمندان عالم هم ثروت‌هایشان را مقابل چشم او بگیرند، او وادار به خضوع و خشوع نمی‌شود. چرا؟ چون می‌داند که این ثروت‌ها و میلیاردها برابر این ثروت‌ها، متعلق به خداست و مال خداست و انسان‌ها فقط امانت‌دار این ثروت‌ها هستند. اگر بزرگ‌ترین دانشمندان عالم هم در مقابل بنده‌ی عارف صالح خدا ظاهر بشوند، آدمی که اگر کسی یک کلمه از او بیشتر بداند، انسان او را در عظمتی مشاهده می‌کند و خودش را در مقابل او در حقارت می‌بیند، وقتی انسان عارف و صالح و سالک الیاللّه دانشمندترین دانشمندان عالم را هم ببیند، در مقابل آن دانشمند احساس حقارت و خضوع نمی‌کند. چرا؟ چون می‌داند که این دانش‌ها هبه‌ی الهی است. خدا به او داده و خدا به همه می‌تواند دانش بدهد و او هم می‌تواند از خدای متعال این دانش را بگیرد و این یک امانتی است در دست او، هر

وقت هم خدا بخواهد این دانش را از او می‌گیرد و سلب می‌کند. ببینید ارتباط دادن خود به خدا و احساس بندگی خدا به آدم یک مصونیتی می‌دهد. مصونیت از چی؟ مصونیت از حقارت، از احساس حقارت. دیگر انسان احساس حقارتی را که آدم بیمعرفت به خدا آن احساس را در مقابل هر چیزی می‌کند، آن احساس حقارت از آدمی که بنده‌ی خداست به کلی گرفته می‌شود.[۱]

آیت‌الله خامنه‌ای مشکل جهان اسلام را غفلت و انحراف از توحید می‌داند و معتقد است که جهان‌بینی توحیدی به تدریج کم رنگ شد و فقط فرضیه‌ای ذهنی تلقی شد و از دینامیسم و حرکت‌بخشی آن غفلت شد و ماهیت خود را به عنوان یک مکتب زندگی‌ساز و دعوت انقلابی از دست داد و از قدرت‌آفرینی و نیروبخشی و زندگی‌سازی و نقش فعال در زندگی و به‌ویژه در زندگی اجتماعی آن کاسته شد. ایشان فروکاستن توحید به صرف قضاوتی درباره‌ی ماوراءالطبیعه و تزی اخلاقی و عرفانی را مخدوش می‌داند و معتقد است این تفسیر و نظریه از اسلام بیش از یک جسم لطیفی از آن نخواهد بود و نمی‌تواند پیکره عظیم زندگی‌ساز اسلام را به عنوان یک مسلک اجتماعی به دوش بکشد؛ بلکه صاحبان این نظریه، محافظه‌کاری و سازگاری با هر وضع و جوّ غیر توحیدی را پیشنهاد می‌کند؛ بنابراین ریشه عقب‌ماندگی جوامع اسلامی از کاروان پیشرفت و تعالی، تحریف معنای توحید و اکتفا به یک برداشت عقلی و صرفاً ذهنی است.[۲]

در روزگار ما یکی از تاسف‌انگیزترین چیزها که باید برای همه‌ی پیام‌آوران رهاسازی انسان همچون فاجعه‌ای تلقی شود؛ تحریف مفهوم توحید است؛ یعنی تحریف اصولی‌ترین محتوای ادیان؛ زیرا هیچ مفهوم دیگری را نمی‌توان نشان داد که در سراسر تاریخ بدین اندازه به‌کار رهاسازی انسان آمده و مبشر نجات خلق‌های ستمدیده

۱. بیانات در تفسیر سوره ملک (آیات ۱ و ۲) ۱۳۶۳/۸/۱۸.
۲. خامنه‌ای، روح توحید نفی عبودیت غیرخدا، ص٤.

باشد.[۱]

در مورد دغدغه ایشان پیش از انقلاب اسلامی در تفکیک محتوایی اسلام صحیح و ناصحیح، می‌توان به مقدمه کتاب «المستقبل لهذا الدین» اثر سید قطب که تحت عنوان «آینده در قلمرو اسلام» ترجمه نمودند اشاره کرد که در فروردین ۱۳٤٥ منتشر شد، برای نخستین بار در اثری مکتوب چنین فرمودند:

در میان ملل اسلام، اکثریت مردم مسلمان، هنوز اسلام را عبارت از تشریفات و مراسمی بی‌ارتباط به زندگی می‌دانند و از مبانی اساسی آن، که قسمت اعظم این مکتب حیاتی را تشکیل می‌دهد، غافل‌اند. هنوز این آیین الهی را شعائر - آن هم شعائری بی‌مغز و نه نماینده‌ی واقعیات - گمان می‌کنند و از اصول اسلامی بی‌خبر و بی‌اطلاع‌اند. هنوز نتوانسته‌اند بپذیرند که اسلام، برنامه‌ی زندگی است و تنها عمل به قسمتی از مقررات شخصی آن کافی نیست که عمل کننده را در شمار مسلمانان درآورد. بدون تردید، این بی‌خبری و انحراف، امری طبیعی نیست و اگر هم از آغاز به طور طبیعی به وجود آمده باشد، به طور قطع بعدها دست‌های پلید دشمنان، با نقشه‌های دقیق و ماهرانه آن‌را تقویت کرده و مسلمین را از واقعیت اصیل اسلام بی‌خبر نگاه داشته است.

بالطبع، دولت‌های مهاجم که چشم طمع به سرزمین‌های غنی و سرشار شرق دوخته بودند، می‌بایست در اولین قدم، قدرت‌ها و نیروهای معنوی را که در میان ملل شرق وجود داشت، در هم کوبند و هر عقیده یا روحیه‌ی اصیل را که ممکن بود روزی به صورت حربه‌ای مؤثر، علیه منافع آنان به‌کار رود، از میان بردارند. در کشورهای اسلامی شرق، این نیروی معنوی، چیزی جز اسلام نبود؛ زیرا اسلام، با تعلیمات خاصی به مسلمانان تلقین می‌کند که از همه‌ی امت‌ها و جمعیت‌ها برتر و

---

۱. بخشی از مقاله روح توحید نفی عبودیت غیرخدا.

بالاترند، آنان را حزب خدا می‌نامد و حزب خدا را تنها حزب پیروزمند و رستگار معرفی می‌کند؛ و به آنان می‌آموزد که در برابر دشمنان و ملل خارجی، شخصیت و استقلال خود را از دست ندهند و از اظهار ضعف و زبونی در برابر دشمنان بپرهیزند، و نوید می‌دهد که آخرین امت و در دست‌گیرنده‌ی سرنوشت جهان و جهانیان‌اند.

و همچنین با احکام انقلابی و محرکی همچون وجوب جهاد و فداکاری در راه حفظ و توسعه‌ی دین، و وجوب امر به معروف و نهی از منکر، و وجوب همبستگی و اتحاد، و ممنوعیت کمک به دشمنان دین (جز در موارد ویژه و استثنایی) و لزوم شدت و خشونت در برابر آنها، دشمنی بزرگ و آشتی‌ناپذیر برای استعمارگران بود و نقشه‌های آنها را نقش بر آب می‌ساخت لذا طبیعی بود که در صدد برآیند این نیروی معنوی را از ملل شرق سلب کنند...؛ بنابراین بهترین تدبیر آن بود که ظواهر و تشریفات چشم گیر و پر سر و صدای اسلام را حفظ کنند ولی جنبه‌های انقلابی دین و تعالیمی را که موجودیت واقعی دین بسته به آن‌هاست و جامعه‌ی اسلامی را بر سر راه تجاوزات آنان قرار می‌دهد، از دین بگیرند و دین را به صورت موجودی بی‌تأثیر و مهمل و بی‌اعتنا نسبت به خود درآورند...

ما امروز در برابر چنین وضعی قرار گرفته‌ایم. باید به خود تکانی دهیم و این سرپوش مصنوعی را به یک سو افکنیم و واقعیت دین را به جامعه‌ی خود بشناسانیم و بار دیگر این قدرت معنوی و آسمانی را در دست گیریم. باید با مجاهدتی خستگی‌ناپذیر و با تحمل هر نوع محرومیت و ناکامی، به مردم بفهمانیم که این شیء مهمل و بی‌خاصیت، دین نیست. این ظواهر بی‌مغز و دور از معنی، آن نیست که پیغمبر به عنوان آخرین و کامل‌ترین برنامه‌ی آسمانی به جهانیان عرضه داشت.[۱]

ایشان همچنین در مقدمه‌ی کتاب «ادعانامه‌ای علیه تمدن غرب و دورنمایی از

۱. خامنه‌ای، آینده در قلمرو اسلام، ص۲.

رسالت اسلام» که ترجمه ایشان از کتاب سید قطب در سال ۱۳۴۹ می‌باشد، این‌گونه می‌گویند:

انکار نمی‌کنیم که آنچه در جامعه‌ی مسلمان نام به نام اسلام در دست و دل عامه‌ی مردم است جز سایه‌ای از آنچه بر محمد(ص) نازل شد و آن روز رسالت یک انقلاب عظیم بشری را به انجام رسانید نیست. ولی مگر نه اینکه تحریف یک حقیقت به معنای نفی و انعدام آن نیست؟ چرا موجبات این تحریف را نشناسیم و با آن به مبارزه برنخیزیم و چهره‌ی اصیل این پرده نشین قرون را به جهان ننماییم و رسالت او را تجدید نکنیم؟ و چرا به جای این تلاش مقدس به سراغ جامه‌ی عاریت دیگران رویم که بر اندام خودشان نیز ساز نیامد تا ناچار به ترقیع و تعدیل آن پرداختند و هنوز هم می‌پردازند؟ اگر آدمی باید در راه آرمانی و هدف مقدسی تلاش کند و با این تلاش به زندگی خود معنی و جهت ببخشد همان بهتر که راه خدا را که سرانجام آن نقطه‌ی اوج انسانیت است برگزیند و نظام اسلام را که ضامن آزادی و برابری و عزت و نیک‌فرجامی است بطلبد و در راه آن تلاش کند.

اسلام آمریکایی... دو شاخه بیشتر ندارد: یکی اسلام سکولار، یکی اسلام متحجّر؛ لذا امام، آن‌کسانی را که تفکّر سکولاری داشتند؛ یعنی دین را، جامعه را، رفتار اجتماعی انسان‌ها را، جدای از اسلام می‌خواستند، همواره در ردیف کسانی گذاشت که نگاه متحجّرانه‌ی به دین داشتند؛ یعنی نگاه عقب‌افتاده‌ی غیر قابل فهم برای انسان‌های نواندیش و متعصّبانه‌ی بر روی مبانی غلط، تحجّر؛ هر دوی اینها را امام در کنار هم همواره ذکر کرده است. امروز که شما نگاه می‌کنید، می‌بینید هر دو نمونه‌ی اسلام، در دنیای اسلام وجود دارد، هر دو هم مورد حمایتِ قدرت‌های قلدر دنیا و مورد حمایت آمریکا است. امروز، هم جریان منحرف داعش و القاعده و امثال اینها مورد حمایت آمریکا و اسراییلند، هم بعضی از جریانهای به نام اسلام و بیگانه‌ی از عمل اسلامی و فقه اسلامی و شریعت اسلامی، مورد حمایت آمریکا است.

اسلام ناب از نظر امام بزرگوار، آن اسلام متّکی به کتاب و سنّت است که با فکر روشن، با آشنایی با زمان و مکان، با شیوه و مِتُد علمیِ جاافتاده و تکمیل‌شده‌ی در حوزه‌های علمیه، استنباط می‌شود و به‌دست می‌آید. این‌جور نیست که روش استنباط مورد توجّه نباشد و هرکسی بتواند قرآن را باز کند و اصول حرکت اجتماعی را استنباط بکند؛ نه، این یک مِتُد دارد، این یک روش دارد؛ این روش علمی است، کارشده است، کسانی هستند که می‌توانند این روش را دنبال کنند. اسلام ناب از نظر امام بزرگوار این است؛ البته هرکسی هم که آن مِتُد را بلد است، آن روش را بلد است، قادر نیست؛ باید فکر روشن داشته باشد، باید آشنا با زمان و مکان باشد، باید نیازهای بالفعل جوامع بشری و جوامع اسلامی را بشناسد، باید دشمن را بشناسد، نحوه‌ی دشمنی‌های او را بداند، آن‌وقت می‌تواند اسلام ناب را مشخّص کند و بشناسد و بشناساند.

اسلام آخوندهای درباری - که امام مکرّر با همین تعبیر از آنها اسم می‌آوردند - اسلام داعشی؛ از آن طرف، اسلامِ بی‌تفاوت در مقابل جنایات صهیونیستی، در مقابل جنایات آمریکا، اسلامِ چشم‌دوخته‌ی به آمریکا و قدرت‌های بزرگ و به اشاره‌ی آمریکا، اینها همه سر در یک آخور دارند؛ در یک جا اینها همه به هم میرسند؛ از نظر امام اینها همه مردودند. اسلامی که امام معرّفی می‌کند، در مقابل همه‌ی اینها است. پیرو امام، آن کسی که دنباله‌رو امام است، باید مرزبندی داشته باشد؛ هم با اسلام متحجّر، هم با اسلام سکولار؛ اسلام ناب را شناسایی کند و دنبال کند. یکی از اصول امام این است. این چیزی نیست که امام یک‌بار گفته باشد؛ در سرتاسر آثار امام، بیانات امام، گسترده است.[۱]

ما از اسلام دفاع می‌کنیم؛ اما منظور ما از اسلام چیست؟ اسلامِ ما با اسلام متحجر

۱. بیانات در مراسم بیست و ششمین سالروز رحلت حضرت امام خمینی، ۱۳۹٤/۳/۱٤.

از یک‌سو و اسلام لیبرال از سوی دیگر، در اصول و مبانی کاملاً متفاوت است. ما هم این را رد می‌کنیم و هم آن را. اسلام ما اسلامی است متکی به معنویت، عقلانیت و عدالت؛ این سه شاخص عمده در آن هست... اسلام ما این است: اسلامِ معنویت، عقلانیت و عدالت. به اسم اسلام قانع نیستیم که اسلام لیبرال داشته باشیم تا ارزش‌های غربی و ارزش‌های امریکایی را ترویج کند و از روش‌های آن‌ها استفاده کند و با آن‌ها در بخش‌های مختلف هم‌رنگ و هم‌صدا شود و احیاناً دعای ندبه‌ای هم بخواند. ما اسلام متحجرِ طالبانی را هم قبول نداریم. نه اینکه حالا قبول نداریم، از اولِ جریان نهضت آن را قبول نداشتیم... از اول، حرکتِ نهضت، حرکت روشن‌فکری و عقلانی بود و با تحجر هم مخالف... ما بین این دو، صراط مستقیم خودمان را انتخاب کرده‌ایم و پیش می‌رویم.[۱]

انواع اسلام امریکایی که در کلمات مقام معظم رهبری صریحا نام برده شده است[۲]:

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی، در دیدار مسئولان وزارت امور خارجه و رؤسای نمایندگی‌های جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور، ۱۳۸۳/۵/۲۵.

۲. برگرفته شده از سایت «khamenei.ir».

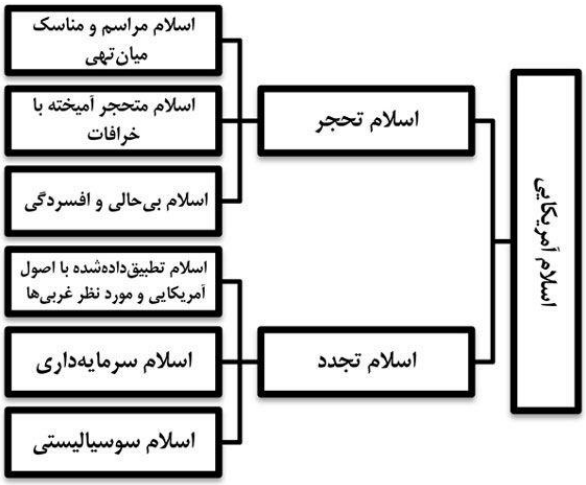

طرح کلی معارف دین بر محور توحید

با توجه به این نگرش به مفهوم محوری توحید و جایگاه آن در حرکت انبیای الهی، آیت‌الله خامنه‌ای همه‌ی معارف اسلامی و طرح کلی دین را بر سامان توحید استوار می‌داند و معتقد است که همه‌ی معارف و مفاهیم دین و آرمان‌های اصیل انسانی در توحید نهفته است. بدین جهات، تفصیل و تحلیل توحید، سازنده‌ی باقی معارف دین است که در اصل توحید مندمج است؛ بنابراین در نظر ایشان، طرح کلی دین و معارف اسلامی را باید در نسبت با مفهوم متعالی و جهت دهنده‌ی «توحید» بازطراحی و فهم کرد.

بر این اساس ایشان از تحلیل توحید و اعتقاد به آن مجموعه‌ای از اصول و فواعد بنیانی را استخراج می‌کند که مستند به تاریخ نهضت انبیا و به‌خصوص نبی مکرم اسلام ﷺ است و آیات متعدد قرآن را نیز به عنوان شواهد وحیاتی بحث خود ارائه می‌دهند؛ بنابراین توحید، در نوع نگرش به هستی و انسان، بسیار نقش‌آفرین است.

«توحیدی که اسلام به آن دعوت می‌کند، توحیدی ست بالاتر از حد یک پاسخ به یک سؤال، به یک استفهام. [...] توحید اسلامی الهامی ست در زمینه‌ی حکومت، در

زمینه روابط اجتماعی، در زمینه‌ی سیر جامعه، در زمینه‌ی هدف‌های جامعه، در رمینه تکالیف مرد، در زمینه‌ی مسئولیت‌هایی که انسان‌ها در مقابل خدا، در مقابل یکدیگر، در مقابل جامعه و در مقابل پدیده‌های دیگر عالم دارا هستند. توحید این است».[۱]

بر همین اساس آیت‌الله خامنه‌ای در کتاب «روح توحید نفی عبودیت غیر خدا»[۲] معارف کلی اسلام را در سه بخش ۱. هستی‌شناسی و ارائه یک جهان‌بینی عمومی، ۲. انسان‌شناسی و قضاوت درباره‌ی انسان و ۳. خط مشی‌گذاری اجتماعی (اقتصادی، سیاسی...) بر پایه‌ی توحید ارائه می‌دهد.

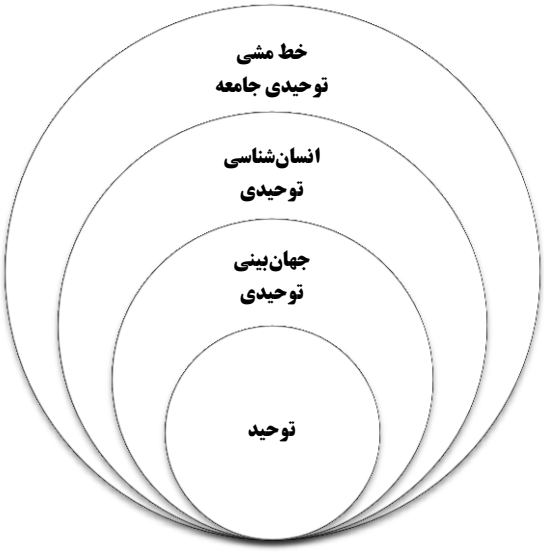

در تحلیل این تقسیم‌بندی می‌توان گفت. توحید در درجه اول یک جهان‌بینی عمومی است و نگرش خاص را به هستی و جهان تبیین می‌کند که مبتنی بر نگاه «آفرینش»

۱. طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۲۰۹.
۲. خامنه‌ای، سید علی، روح توحید نفی عبودیت غیر خدا، بیتا، بی نا.

و«خلقت» و نفی «الحاد» و«شرک» است. پس از آن نوعی انسان‌شناسی توحیدی را ارائه می‌دهد که حقیقت و ماهیت انسان را در نسبت به خداوند متعال، نظام هستی و سیرحرکت موجودات تبیین می‌سازد. در این طرح، انسان، عضوی از نظام هستی و در مسیر حرکت و تکامل است؛ اما انسان چون از نعمت گاهی، اختیار و آزادی برخودار است، خود مسیر زندگی و حرکت را انتخاب می‌کند. براین مبنا، اسلام خطوط کلی و اصول خطی مشئ اجتماعی را بیان می‌دارد، خطوط و قواعدی که در همه ابعاد و سطوح زندگی انسان تأثیرگذار و جهت‌دهنده و نظم‌بخش است. البته پس از این مرحله، راه برای دانش‌های اسلامی همچون فقه و اخلاق باز می‌شود و زمینه‌های کلان مکتبی و طرح کلی دین فراهم می‌شود تا با روش اجتهادی و استنباط از ادله معتبر دینی یعنی قرآن، سنت و عقل به تبیین و تجویز جزئیات و فروعات احکام و برنامه عملیاتی زندگی بپردازند.

الف: از نظر جهان‌بینی

۱. اثبات وحدت و یک‌پارچگی در همه جهان و خویشاوندی تمام و اجزای آن

«چون سلسله‌جنبان آفرینش، یکی است و همگان از یک مبدأ ومنشأند و خدایان و آفرینندگان مختلف، دست اندرکار آفرینش و گردش جهان نبوده‌اند، پس این همه، اجزای یک مجموعه‌اند و کل جهان یک واحد است و دارای یک جهت‌گیری. [...] با این بینش، جهان پویا،کاروانی است که همه‌ی راهروان آن همانند حلقه‌های زنجیر

به هم متصل‌اند و همچون اجزای ریز و درشت یک دستگاه برای هم و در جهت واحد در کار و تلاش‌اند، هرچیز با ملاحظه‌ی موضعش در کل این ارگانیسم است که معنی واقعی خود را می‌دهد و وظیفه‌اش روشن می‌شود پس همه در این سیر تکامل‌پوی، کمک‌کار و تکمیل‌کننده‌ی دیگران‌اند و هر یک ابزار لازمی است در این مجموعه، هر گونه توقف و تباهی و رکود و انحراف در هر یک از اجزا، موجب کندی و ناهنجاری و انحراف جهت همه‌ی دستگاه است و بدین‌گونه پیوندی معنوی وعمیق، همه‌ی این ذرات را به یکدیگر متصل می‌سازند.[۱]

۲. اثبات هدفداری، قانونمندی و نظم آفرینش

توحید «به معنای هدفداری آفرینش و حساب شدگی و انضباط محاسبه شده‌ی جهان و وجود معنا و روح در فرد فرد ا جزاء آن نیز هست، چون دارای آفریننده و پدیدآورنده‌ای حکیم است، پس ناگریز در اصل وجود آن نیز همان‌طور که در بسیاری از اجزای آن محسوس و مشهود است حکمتی است و برای آن غایت و جهت و هدفی. [...] هیچ چیز و هیچ قانون در این مجموعه، خودسر و خودرای نیست، قوانین گیتی و هر آنچه در شعاع و به هدایت این قوانین به تکاپوست، سر در خط و گوش‌به‌فرمان و بنده‌ی خداست».[۲]

۳. هماهنگی همه‌ی قوانین با ربوبیت الهی

«وجود قوانین تکوینی و طبیعی در سراسر این پهنه مستلزم و به معنای نفی حضور خدا و نفی ربوبیت و سررشته داری او نیست».[۳]

ب: از نظر انسان‌شناسی

٤. اثبات گوهر مشترک انسانی

---

۱. خامنه‌ای، روح توحید نفی عبودیت غیرخدا، ص۵.
۲. همان، ص٦.
۳. همان، ص۷.

توحید «به معنای وحدت و برابری انسان‌ها در آفرینش و مایه‌های انسانی نیز هست، انسانیت، عنصر واحدی است که در همه‌ی افراد و مصادیق این نوع، به‌طور برابر، ساری و جاری است، انسان‌های وابسته به طبقات مختلف اجتماعی، بنده و آفریده‌ی خدایان گوناگون نیستند، تا مایه‌های آفرینش آنان نیز متفاوت باشد و در نتیجه، میان آنان مرزی غیرقابل عبور وجود داشته باشد و یا خدای طبقات بالا، خدایی نیرومندتر و والاتر باشد از خدای طبقات فرودست، همه آفریده‌ی یک خدایند، و همه در گوهر اصلی، در یک طراز»[۱]

۵. اثبات وحدت و یکسانی انسان‌ها

وحدت و یکسانی انسان‌ها در رابطه با خدا است او خداوندگار و رب همه‌ی انسان‌ها است، هیچ کس از نقطه نظر طبیعت انسانی‌اش با او ارتباط ویژه و اختصاصی ندارد. هیچ کس با او خویشاوندی ندارد، خدای ملت یا قوم و قبیله خاص نیست که دیگران را به طفیل آنها و برای آنها و همچون وسیله‌ای برای سروری آنها آفریده باشد و روزی دهد، همگان در برابر او یکسانند و اگر تمایزی در پیشگاه خدا هست، از سوی کوششی است که هر کسی می‌تواند در راه و در جهت خیر و صلاح انسان‌ها و عمل به برنامه‌ی خدایی که تنها ضمانت اطمینان‌بخش برای تعالی انسان است و مبذول کند و مجاهدت و تلاش بیشتری به‌کار بندد.[۲]

٦. یکسانی و برابری انسان‌ها در امکان تعالی و تکامل

توحید «یکسانی و برابری انسان‌ها در امکان تعالی و تکامل نیز هست چون گوهر و سرشت انسانی در همه یکسان است و این مایه‌ای است دست‌پرورد حکمت، پس هیچ کس نیست که در ذات و سرشت، از پیمودن صراط مستقیم تعالی و تکامل

---

۱. همان، ص۷-۸.
۲. همان، ص۸.

ناتوان باشد، از این رو دعوت خدا دعوتی عام است، ویژه‌ی کسانی یا ملتی یا طبقه‌ای نیست، اگرچه شرایط گوناگون، تأثیرهای سازنده‌ی گوناگون را داراست. تأثیر زوال‌پذیر این شرایط هیچ گاه نتوانسته است از انسان، به طور ثابت، اهریمنی یا فرشته‌ای دست‌بسته و بی‌اختیار بسازد و راه دگرگونی و انتخاب را بر او ببندد».[۱]

۷. اثبات آزادی و آزادگی انسان و بیان تکریم و ارزش انسان؛

توحید «به معنای آزادگی همه‌ی انسان‌ها از قید اسارت و عبودیت غیرخدا نیز هست و این تعبیری دیگر از لزوم عبودیت خداست، انسان‌هایی که به گونه‌ای مقهور سرپنجه‌ی تسلیم و اسارت غیر خدایند (اسارت فکری و فرهنگی، اسارت اقتصادی، اسارت سیاسی) با توجه به مفهوم گسترده‌ی عبادت، در چنبره‌ی بردگی و عبودیت بندگانی همانند خود گرفتار آمده‌اند و برای خدا کفو و رقیب گرفته اند. توحید، این شیوه‌ی زندگی را نفی می‌کند، انسان را فقط بنده‌ی خدا می‌داند و او را از بندگی و اسارت هر کس یا هر نظامی و به طور کلی هر عامل مسلط دیگری که در برابر خدا و رقیب و «ندّ» او باشد آزاد می‌سازد، پس توحید در معنا، پذیرش سلطه‌ی خدا و قهر او و نفی هر سلطه‌ی غیرخدایی است از هر رنگ و هر نوع و در هر لباس».[۲]

۸. اثبات کرامت و برتری انسان

توحید «بر این اساس به معنای تکریم و ارزش دادن به انسان نیز هست، عنصر فاخر و ارجمند انسان بسی ارزنده‌تر از آن است که اسیر و ذلیل در برابر هر کسی به جز خدا باشد، تنها آن هستی مطلق و کمال زیبایی مطلق است که می‌شاید انسان، شیفته و ستایشگر و نیایشگر او شود .... که این والاگرایی، خود مرتبه‌ای از والایی است و به جز آن ذات متعال هیچ کس و هیچ چیز در رتبتی نیست که انسان را بنده و

---

۱. همان، ص۹.
۲. همان، ص۱۰.

ستایشگر خود سازد، همه‌ی بت‌های جامد و جان‌داری که خود را بر مغـز و دل و تـن انسان، تحمیل کرده و قلمرو خـدا را در پهنـه‌ی زنـدگی انسـان، غاصـبانه بـه تصـرف درآورده‌اند پلیدی‌ها و پلیدهایی هستند کـه آدمـی را از طهـارت و صـفای فطـری‌اش ساقط کرده و بدو خفت و ذلت داده‌اند و انسان برای آنکه رتبه‌ی والای خود را بازیابد، باید از آنها روی برگرداند و ننگ آلودگی به عبودیت آنان را از خود بزداید. هـیچ بینش انسان‌گرای مادی نتوانسته است برتری و گزیدگی و اصالت انسان را بـا ایـن ظرافـت و عمق مطرح سازد».[۱]

۹. سلطه‌ی وحدت بر شخصیت و زندگی انسان و رفع دوگانگی‌ها

توحید «به معنای یک‌پارچگی و وحدت قلمرو زنـدگی و هسـتی انسـان نیـز هسـت. زندگی انسان ترکیبی است از ذهن و واقعیت، از اندیشه و عمل، اگر یکی از ایـن دو یـا بخشی از هر یک محکوم قطب‌ها و قـدرت‌های ضـدخدایی شـود ذهـن خـداگرا بـا واقعیتی غیرخدایی، یا واقعیت خداپسند با ذهنیتی خداشـناس تـوام گـردد، در قلمـرو زندگی انسان دوگانگی رخ داده و در عبودیت خدا، شرک پدید آمـده اسـت، انسـان در این صورت عقربه‌ای است که در طیف مغناطیسی عنصر بیگانه‌ای قـرار گرفتـه و اگـر یکبـاره روی از قطـب و جهـت طبیعـی برنگردانیـده باشـد، بـاری، دچـار نوسـان و سرگشتگی است؛ یعنی انحراف از جهت درست و صراط مستقیم سرشت انسانی».[۲]

۱۰. هماهنگی انسان با جهان پیرامون و رفع تخاصم با هستی

توحید «به معنای هماهنگی و همگامی انسان با جهان پیرامونش نیز هست: پهنه‌ی تـا بی‌کران گسـترده‌ی گیتـی، میـدان فعـل و انفعـال قـوانین بـی‌شـمار آفـرینش اسـت و کوچک‌ترین پدیده‌ی گیتی از شعاع عمل ایـن قـوانین بیـرون نیسـت، بـا همنـوازی و

۱. همان،ص۱۰.
۲. همان، ص۱۱.

التقای سنت‌ها و قوانین آفرینش است که آهنگ موزون هستی شکل می‌گیرد و نظم دل‌نشین جهان پدید می‌آید، انسان نیز جزئی از این مجموعه است و محکوم قوانین عام آن و نیز قوانینی ویژه، و با این حال متناسب و همساز با قوانین پدیده‌های دیگر».[۱]

۱۱. هدایت انسان برای پیمودن راه طبیعی و فطری

انسان، بر خلاف دیگر خویشاوندانش، که رام و دست‌بسته در گذرگاه طبیعی و فطری خویش به راهند از نیروی انتخاب و اراده برخوردار است، راه فطری و طبیعی را باید به انتخاب بپیماید، که همین راز تعالی و ترقی اوست، این بدان معنی است که می‌تواند نیز از این روند طبیعی تخلف ورزد. [...] توحید، انسان را به پیمودن راه طبیعی و فطری‌اش که در آن با همه‌ی جهان همگام است فرا می‌خواند، انسان را که خود عضو اصلی جهان است در عمل و تلاش بدان پیوند می‌زند و در پهنه‌ی وجود، وحدت و یکسانی منطق پدید می‌آورد.[۲]

ج: از نظر خط مشی‌گذاری اجتماعی (اقتصادی، سیاسی، ...)

۱۲. اثبات حق الهی در طراحی کلان و ارائه‌ی نظام قانونی زندگی و شکل نظام اجتماعی

توحید «صلاحیت هر گونه طراحی و کارگردانی مستقل و خودسرانه در امور جهان و انسان را از هر کسی جز خدا سلب می‌کند: به حکم آنکه آفریننده‌ی انسان و آفریننده‌ی گیتی و طراح نظام پیوسته‌ی آن است به امکانات و نیازها نیز هم او واقف است. ذخایر و استعدادها و انرژی‌های نهفته در جسم و جان آدمی را و نیز گنجینه‌ها و قابلیت‌های بی‌شمار پهنه‌ی گیتی را و میزان کاربرد و مورد مصرف و چگونگی التقای این همه را او می‌داند و به نیکی می‌شناسد. پس فقط اوست که می‌تواند

---

۱. همان، ص۱۲.
۲. همان، ص۱۲.

شیوه‌ی زندگی و برنامه‌ی ارتباطات انسان را که همان خط مشی حرکت وی در چرخ و بر این نظام تکوین است طرح‌ریزی کند و سیستم قانونی زندگی و قواره و نظام اجتماعی او را ترسیم نماید ویژگی این حق به خدا نتیجه‌ی طبیعی و منطقی آفریدگاری و خداوندی اوست پس هر گونه دخالتی از سوی دیگران در تعیین مسیر و خط مشی عملی انسان‌ها دست‌اندازی به قلمرو خدایی و ادعای الوهیت و موجب شرک است».[۱]

۱۳. اثبات حق ولایت و سرپرستی خداوند و نفی حق غیر

توحید «حق ولایت و سرپرستی جامعه و زمامداری زندگی انسان را نیز از هر کسی به جز خدا نفی می‌کند: حکومت و ولایت انسان بر انسان اگر به دیده‌ی یک حق مستقل و بدون مسئولیت نگریسته شود مستلزم ستم و طغیان و تعدی است. تنها در صورتی که زمامداری و سرپرستی امور جامعه از سوی قدرتی فراتر به فرد یا هیئت حاکم سپرده شده باشد و با مسئولیت‌های متناسب توام باشد امکان پیراستگی آن از کژی‌ها و سرکشی‌ها و زیاده‌روی‌ها هست. این قدرت فراتر در ایدئولوژی مذهب، الله است. [...] اگر سامان زندگی انسان مستلزم آن است که همه‌ی سازمان‌های زندگی به نقطه‌ی واحدی منتهی شود و سررشته‌ی کارها در دست قدرت مسلطی باشد که هست این دست جز دست قدرتمند آفریدگار گیتی و پدید آورنده‌ی انسان نخواهد بود؛ پس حکومت و زمامداری انسان حق ویژه‌ی خداست که به وسیله‌ی منصوبان خدا آنان که با معیارها و الگوهای تعیین شده در ایدئولوژی الهی از همه کس منطبق‌ترند به مرحله‌ی تحقق درمی‌آید و به وسیله‌ی آنان نظام الهی پاسداری و مقررات الهی اجرا

---

۱. همان، ص۱۳.

می‌گردد».[۱]

۱۴. امانت بودن همه ذخایر و موجودات جهان در دست انسان و پرهیز از فساد در طبیعت

توحید «مالکیت مطلق و اصیل همه‌ی نعم و ذخایر و موجودی‌های جهان را نیز به خدا اختصاص می‌دهد. هیچ کس هیچ چیز را رأسا و مستقلاً مالک و صاحب‌اختیار نیست. همه چیز امانتی است در دست انسان برای بهره‌مندی و یاری گرفتن از آن در راه تکامل و تعالی. چنان نیست که انسان دارنده بتواند نعیم این جهان را که دستاورد تلاش هزاران پدیده و عنصر این جهان است تباه و نابود سازد یا بی‌استفاده و مهمل بگذارد یا در راهی به جز تعالی انسان به کار برد. آنچه در دست انسان است اگر چه برای اوست ولی داده و بخشوده‌ی خداست؛ پس باید در راهی به کار رود که خدا معین کرده است و در واقع در راه طبیعی و اصلی‌اش در راهی که برای آن آفریده شده است. صرف آن و بهره‌جویی از آن در هر جهت دیگر منحرف کردن آن است از جهت طبیعی‌اش (فساد). نقش انسان در این بارانداز نعمت‌های رنگارنگ خدا به کار گرفتن و بهره بردن درست آن است و قبلا البته زنده کردن و به کمال رساندنش».[۲]

۱۵. عدالت در امکانات و فرصت‌ها و صرف همت و اراده در بهره‌برداری بدون هرگونه تبعیض جغرافیایی، نژادی و ایدئولوژیکی.

توحید «انسان‌ها را در رابطه با نعیم جهان دارای حق برابر می‌شناسد: امکانات و فرصت‌ها به‌طور مساوی در اختیار و از آن همگان است تا از این بساط گسترده هر کس به قدر نیاز و در شعاع سعی و عمل خود بهره گیرد. در این پهنه‌ی بی‌کرانه هیچ منطقه‌ی اختصاصی و محصور وجود ندارد. همگان می‌توانند همت و اراده‌ی خود را

---

۱. همان، ص۱۴

۲. همان، ص۱۶

در دستیابی به گونه‌گون بهره‌ی این جهان بیازمایند. این فرصت، ویژه‌ی هیچ تیره‌ی نژادی جغرافیایی تاریخی و حتی ایدئولوژیکی نیست».[۱]

فلسفه‌ی نبوت و ولایت

با این نگرش روشن می‌شود که سعادت انسان در گرو گسترش جهان‌بینی توحیدی و تحقق جامعه‌ی توحیدی است. برای رسیدن به این مقصود می‌بایست از سوی خداوند متعال، رسولان و انبیایی برای هدایت انسان و نیرو بخشیدن به خرد ارسال شود تا فراتر از دانش و معرفت عادی بشر، برنامه و قانونی را که برآورنده‌ی نیازهای انسان است ارائه و اجرا و کنند.[۲] «نبوت، قلمرو فکری تازه‌ای به وجود می‌آورد، اندیشه‌ای و راهی تازه و هدفی تازه را مطرح می‌کند، آن کسی مؤمن است که آن اندیشه را بپذیرد، آن هدف را بجوید و آن راه را بپوید».[۳] پیام اصلی نبوت، همین گسترش جهان‌بینی توحیدی و تحقق جامعه‌ی توحیدی است و نخستین شعار انبیا و روح تعالیم آنها همان نغمه‌ی توحید و مبارزه با تحکمات بشری و اختلافات ظالمانه و استثمارگرایانه است تا به سازندگی اجتماعی و تشکیل نظام مطلوب، مراعات آزادی و تکریم انسان و عدالت اجتماعی و رفاه عمومی و بر افتادن ستم و بیداد بینجامد».[۴]

به تعبیر دیگر انبیا مبعوث می‌شوند تا بشریت را در مسیر طبیعی و فطری خود هدایت و تکامل دهند و به سامان دادن و آراستن نظام انسانی صحیح و مطابق فطرت و تکامل بخشیدن به اجتماع بشری بپردازند:

بشر که سرشتی همساز و هماهنگ با سرشت جهان دارد، آنگاه به مسیر طبیعی و

---

۱. همان، ص۱۷.
۲. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۳۲۵.
۳. همان، ۵۰۷.
۴. همان، ص۴۱۷.

فطری خود که راه تکامل او است در می‌آید که در مجرای نظامی فطری و الهام‌یافته از فطرت جهان و انسان قرار گیرد و با مقرراتی که با ساختمان روحی و جسمی‌اش متناسب باشد (حق) اداره شود. در این صورت است که با شتاب طبیعی به سوی تعالی و تکامل مقدر خویش پیش می‌رود. دست جهالت و غرض، در طول تاریخ، راه انسانیت را برگردانیده و با تحمیل نظام‌های غیر انسانی، او را از این مسیر فطری برون برده است (باطل) و انبیا بر سر آن‌اند که او را به این مسیر باز گردانند. از این بیان می‌توان دانست که نبی در جامعه‌ی جاهلی و انحرافی معاصر خود، دگرگونی بنیانی و همه‌جانبه‌ای باید پدید آورد و نظام اجتماعی غلط را به نظامی صحیح و حق بدل کند. و این است آن رستاخیزی که پس از بعثت نبی، در متن جامعه پدید می‌آید. با این رستاخیز عظیم است که همه‌ی آیین‌ها و سنت‌ها و برنامه‌ها و قانون‌ها (دین‌ها)ی جاهلی بر می‌افتد و آیین و برنامه و نظام صحیح که همان دین خدا است به جای آن می‌نشیند.[۱]

از منظر آیت‌الله خامنه‌ای، مسیر انبیا صرفاً تربیت تک‌تک افراد نیست؛ بلکه ایجاد محیط سالم اجتماعی و برقراری جامعه‌ی عادلانه توحیدی است تا همان در مسیر طبیعی فطرت قرار گیرند.[۲] بر این اساس دو گونه جامعه شکل می‌گیرد: جامعه‌ی جاهلی و جامعه‌ی اسلامی.

جامعه‌ی جاهلی

جامعه‌ی جاهلی آن جامعه‌ای است که در مسیر خلاف فطرت است و ساخت حقیقی و نرم افزاری آن و ساخت حقوقی و سخت‌افزاری آن در خلاف جهت فطرت و طبیعت انسانی است. این جامعه بر پایه‌ی جهان‌بینی شرک‌آلود و معرفت‌شناسی ناقص

۱. همان، ص۳۷۱.
۲. همان، ص۵۱۵-۵۱۶.

برآمده از آن است که توان شناخت همه‌ی ابعاد حقیقت و همه‌ی سطوح سعادت انسان را ندارد.

در این گونه جوامع، مذهب واقعی جامعه "شرک" است و به تعداد همه‌ی قطب‌ها و قدرت‌هایی که بر مردم فرمان می‌رانند و آنان را دست‌بسته و چشم و گوش بسته به راهی که خود خواسته‌اند می‌رانند بت و معبود و "اله" وجود دارد. شرک یعنی در کنار خدا یا به جای خدا کسانی را به الوهیت گرفتن و آنان را اطاعت و عبودیت کردن. یعنی سررشته‌ی کار و بار زندگی را به غیر خدا سپردن و تسلیم هر قطب و قدرت غیرخدایی شدن، روی نیاز به سوی آنان داشتن و در جهت تعیین‌شده‌ی آنان به راه افتادن.[۱]

در نظام غلط جاهلی مردم به دو طبقه‌ی "مستکبر" و "مستضعف" یعنی طبقه‌ای همه‌کاره و مسلط و طبعا بهره‌مند و طبقه‌ی دیگری هیچ‌کاره و فرودست و قهرا محروم تقسیم می‌شود.

جناح مسلط در جامعه‌ای جاهلی که بدون هیچ استحقاق قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی را در دست می‌گیرد و برای تداوم دادن به این بهره‌کشی و سلطه‌ی ستمگرانه فرهنگ و عقیده‌ی حاکم بر ذهن‌ها را نیز قبضه می‌کند و با شیوه‌های گوناگون در مردم تفکری را که موجب تسلیم در برابر او و سازگاری با وضع موجود است پدید می‌آورد و به خاطر حفظ این امتیازات با هر دعوت آگاهی‌بخش و روشنگر، چه رسد به دعوتی انقلابی و دگرگون‌ساز به مبارزه‌ای خستگی‌ناپذیر که برای او مبارزه‌ی مرگ و زندگی است کمر همت می‌بندد.[۲]

---

۱. خامنه‌ای، روح توحید نفی عبودیت غیرخدا، ص۳۰.
۲. همان، ص۲۶.

نفی ولایت فرهنگی و اجتماعی طاغوت

آیا ممکن است در جایی که بر سراسر آفاق و مناطق زندگی انسان، یک عامل غیر الهی مشغول فرمانروایی است و جسم انسان را یک عامل غیر الهی اداره می‌کند، فکر انسان‌ها را یک عامل غیر الهی اداره می‌کند، روحیه و عواطف و احساسات افراد جامعه را همان عامل به این سو و آن سو می‌کشاند و در حالی که انسان در قبضه قدرت این چنین عوامل طاغوتی و شیطانی زندگی می‌کند در عین حال می‌تواند بنده‌ی خدا باشد، مسلمان باشد، آیا چنین چیزی ممکن است یا ممکن نیست؟[۱]

آن کسی که تحت ولایت طاغوت زندگی می‌کند گویی او اختیاری از خود ندارد، ... کسی که تحت ولایت طاغوت است می‌خواهد خوب باشد، خوب زیست کند، انسان زندگی کند، مسلمان بماند و مسلمان بمیرد اما نمی‌تواند؛ یعنی جریان اجتماعی او را می‌کشد و می‌برد، آنچنان می‌برد که دست و پایی هم نمی‌تواند بزند. اگر دست و پا هم بزند جز هدر دادن یک مقدار انرژی کار دیگری از پیش نبرده است، نه فقط نمی‌تواند دست و پا بزند، دردناک‌تر این است که حتی گاهی نمی‌تواند بفهمد.[۲]

در جامعه‌های غیر اسلامی و غیر الهی آدم‌ها می‌خواهند خوب باشند ولی نمی‌توانند، می‌خواهند متدین باشند ولی نمی‌توانند، می‌خواهند ربا ندهند و ربا نخورند می‌بینند نمی‌شود، زن دلش می‌خواهد از عفت اسلامی خارج نشود محیط او را در فشار می‌گذارد، همه‌ی عوامل و انگیزه‌ها انسان را از یاد خدا دور می‌کند، عکس‌ها و نمایش‌ها و رفت و آمدها و معاملات و گفتگوها همه انسان را از خدا دور

---

۱. همان، ص۶۱۹.
۲. همان، ص۶۲۰-۶۲۱.

می‌کند و ذکر خدا را با دل انسان بیگانه می‌کند؛ ولی در جامعه‌ی اسلامی عکس این قضیه است. در جامعه‌ی اسلامی بازارش، مسجدش، دارالحکومه اش، رفیقش، خویشاوندش، پدر خانواده، جوان خانواده، همه و همه انسان را به یاد خدا می‌اندازند، به طرف خدا می‌کشانند، با خدا آشتی می‌دهند، با خدا رابطه ایجاد می‌کنند، بنده‌ی خدا می‌سازند و از بندگی غیر خدا دور می‌کنند.[۱]

شیعه به ظاهر در نظام طاغوتی زندگی می‌کرد؛ اما در باطن درست در جهت ضد نظام ظاغوتی حرکت می‌کرد که به عنوان مثال می‌توان آن گروه بسیار اندکی که با حسین بن علی صلوات الله و سلامه علیه بودند را نام برد؛ اینها آن سیل را شکافته بودند و بر خلاف مسیری که سیل آنها را هدایت می‌کرد حرکت می‌کردند.[۲]

«جامعه‌ای که با ولایت طاغوت اداره می‌شود مثل همان ماشینی که با رانندگی آدم غیر امین دارد رهبری می‌شود انسان‌ها به هدف نخواهند رسید».[۳] «مکاتب و احزاب سیاسی در دنیا، آنهایی که با خدا و دین ارتباطی ندارند، حرفی ندارند که مدت‌ها مردم را دنبال نخود سیاه بگردانند، مدت‌ها سرشان را با شعارهای پوچ و تو خالی گرم کنند، سالیان درازی مردم را با آرزوهای بی‌خودی دلخوش کنند».[۴]

ولایت طاغوت و شیطان در نظام جاهلی و طاغوتی، مؤمن را با هزاران پیوند و رابطه، به قدرت طاغوت وابسته می‌سازد و او را با نور نامرئی نظام جاهلی محاصره کرده آزادی را از او سلب نموده، بی‌اختیار به‌سوی سرانجامی که در انتظار آن نظام است می‌کشاند و از کار رفتن نیروی او در راه خدا، و در مسیری که آیین و برنامه و خط مشی اسلامی مقرر نموده باز می‌دارد. این واقعیت تخلف‌ناپذیر، مسئله هجرت را

---

۱. همان، ص۵۱۷.
۲. همان، ص٦٢٦.
۳. همان، ص٦٢٨.
۴. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۴۰۳.

مطرح می‌سازد: هجرت یعنی گریختن از قید و بندهای نظام جاهلی و رساندن خویش به محیط آزاد اسلامی؛ آنجا که همه‌ی عوامل و انگیزه‌ها آدمی را به هدف خداپسند نزدیک می‌سازد؛ آنجا که جریان طبیعی جامعه به سمت تعالی و تکامل فکری و روحی و مادی است، آنجا که راه‌های نیکی گشوده و درهای بدی و شرارت، فروبسته است...یعنی جامعه‌ی اسلامی. پس بنابر اصل ولایت هجرت یک تعهد فوری و ضروری برای مؤمن است، تعهد منتقل شدن از محیط جاهلی به جامعه‌ی اسلامی و قدم نهادن به منطقه‌ی ولایت الله».[۱]

مقام معظّم رهبری در ١٤ خرداد ١٣٨٩ ضمن خطبه‌های نماز جمعه فرمودند:

فکر اسلام ناب، فکر همیشگی امام بزرگوار ما بود؛ مخصوص دوران جمهوری اسلامی نبود؛ منتها تحقق اسلام ناب، جز با حاکمیت اسلام و تشکیل نظام اسلامی امکان‌پذیر نبود. اگر نظام سیاسی کشور بر پایه‌ی شریعت اسلامی و تفکر اسلامی نباشد، امکان ندارد که اسلام بتواند با ستمگران عالم، با زورگویان عالم، با زورگویان یک جامعه، مبارزه‌ی واقعی و حقیقی بکند؛ لذا امام حراست و صیانت از جمهوری اسلامی را اوجب واجبات می‌دانست. «اوجب واجبات»، نه «از اوجب واجبات». واجب‌ترین واجب‌ها، صیانت از جمهوری اسلامی است؛ چون صیانت اسلام - به معنای حقیقی کلمه - وابسته به صیانت از نظام سیاسی اسلامی است. بدون نظام سیاسی، امکان ندارد.

تسخیر فرهنگی راه کار مواجه با محصولات دیگر جوامع

البته این به معنای نفی وجود عناصر مثبت فرهنگی در آن جوامع نیست؛ بلکه به نظر آیت‌الله خامنه‌ای در همه‌ی جوامع انسانی، عناصر و مؤلفه‌های صحیح فرهنگی یافت می‌شود؛ چرا که حیات انسانی برآمده از فطرت و سرشت انسانی هماهنگ با نظام

---

۱. همان، ص٦٣٥.

خلقت است و بسیاری از کنش‌ها دارای بنیان‌های عقلانی هستند و خرد نیز مشترک میان همه‌ی انسان‌هاست؛ اما مشکل این این است که اگر حاکمیت طاغوت بر جامعه‌ای برقرار شود این عناصر مثبت را نیز به خدمت اهداف طاغوتی و شیطانی استخدام می‌کند و یا اگر نتواند آنها را استخدام کند از صحنه‌ی فرهنگ عمومی جامعه کنار می‌زند. به همین جهت جامعه‌ی اسلامی باید فاصله‌ی خود را از جوامع دیگر حفظ کند و سپس با دیدی باز، منطقی استوار و با اختیار تمام به مطالعه و شناسایی آگاهانه و عالمانه سطوح زیرین و رویین فرهنگ سایر جمع بپردازد. تا بتواند سره را از ناسره تشخیص دهد و آن عناصر مثبت و مفید را در جذب و در نظام فکری خود هضم کند.

همچنان که قبلا اشاره شد، آیت‌الله خامنه‌ای به ارتقا و رشد فرهنگی توجه بسیار دارد و حیات علمی، دینی، اجتماعی انسان را رو به پیشرفت و تعالی می‌داند و از واپس‌گرایی و تحجر شدیدا پرهیز می‌دهد. به همین جهت معتقد به نادیده گرفتن عناصر مثبت و صحیح فرهنگ انسانی موجود در سایر جوامع نیست.

> طرفدار تعصب و دگم و یک‌جانبه فکر کردن نیستیم؛ یعنی اسلام این را به ما نیاموخته؛ بلکه از آن نهی کرده است. دشمن مکاتب دیگر هم نیستیم و پیغمبران اساسا این جور بودند که دشمن یک مکتب یا یک مسلکی نبودند و دشمن طرفداران یک مکتب یا یک مسلک نبودند، دلسوز آنها بودند.[۱]

بنابراین تفکر متحجرانه و مخالف عقل و روشن‌فکری اصیل را مانع بزرگ بر سر راه پیشرفت و ارتقای فرهنگی و اجتماعی می‌دانند و همواره و در همه‌ی دوره‌های حیات فکری خود با آن مخالفت کرده‌اند.[۲]

مسئله تحجّر، فقط بلای محیط‌های دینی و افکار دینی نیست؛ در همه‌ی محیط‌ها،

---

۱. خامنه‌ای، گفت‌وگوی چهارجانبه، ص۲۳.

۲. در دیدار با جمعی از مسئولان وزارت امور خارجه ۱۳۸۳/۵/۲۵.

تحجّر، ایستایی و پای‌بند بودن به جزمی‌گرایی‌هایی که بر انسان تحمیل شده - بدون این‌که منطق درستی به دنبالش باشد - یک بلاست. آنچه که برای یک محیط علمی و دانشگاهی وظیفه‌ی آرمانی محسوب می‌شود، این است که در زمینه مسائل علمی، نواندیش باشد.[۱]

ایشان به هیچ وجه، تصویری کاملاً آرمانی از گذشته ارائه نمی‌دهند و بازگشت به گذشته را در دستگاه فکری خود در نظر ندارند؛ بلکه به خلاقیت مداوم و تولید درونی uناصر فرهنگی و علمی و جذب و استفاده‌ی صحیح از عناصر فرهنگی سایر جوامع دعوت می‌کنند تا فرهنگ و جامعه از رکود و ایستایی به در آید و مسیر رشد و شکوفایی را در پیش گیرد.

هرگز من دانشگاه و دانشگاهی را به محافظه‌کاری و اکتفا به آنچه که امروز از فکر و فرهنگ و معرفت در دست دارند، توصیه نمی‌کنم؛ نه، دانشگاه باید دائم نردبان تعالی را طی کند و پیش برود. من معتقدم محافظه‌کاری و اکتفای به آنچه که داریم و نداشتن همت و بلندپروازی در همه‌ی زمینه‌های فکر و فرهنگ، قتلگاه انقلاب است. انقلاب اساساً یعنی گام بلند، که پشت سرش باید گام‌های بلند دیگری برداشته شود. باید مفاهیم را درست فهمید و دانست و با حیطه‌بندی درست مفاهیم باید حرکت کرد.[۲]

ایشان معتقد است جامعه‌ی اسلامی در طول تاریخ هم این‌گونه با فرهنگ سایر جوامع مواجه شده است و عناصر فرهنگی آنان را تسخیر کرده و در ذیل نظام فکری و عقیدتی خود بازتعریف و صورت‌بندی کرده است لذا در آن عناصر فرهنگی یک تطور معنایی صورت گرفته است. مانند: حج از فرهنگ عرب جاهلی[۳]، نوروز از فرهنگ

۱. بیانات در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر ۱۳۷۹/۱۲/۰۹.
۲. بیانات در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر ۱۳۷۹/۱۲/۰۹.
۳. دیدار با نخبگان جوان دانشگاهی ۱۳۸۷/۶/۵.

ایران باستان[۱] و فلسفه از فرهنگ یونان باستان.[۲]

بسیاری از آداب و سننی کـه حتـی در صـدر اسـلام در میـان مسـلمان‌ها رایـج شـد، چیزهایی بود که از قبل از اسلام به مسلمان‌ها میراث رسیده بود. منتها اسـلام آن آداب و سنن را از محتوای جاهلیت خالی کرد و به آنها محتوای الهی داد و یا به آنها در کنـار بقیه‌ی زوایای فرهنگ اسلامی رنگ اسلامی بخشـید. خیلـی از شـعبه‌های علـوم کـه محققا در اسلام جزء فرهنگ است از خارج آمده و متعلق به اسلام نبـوده اسـت؛ امـا وقتی شما به آنها نگاه می‌کنید متعلق به اسلام محسـوب می‌شـوند؛ کـه از ایـن قبیـل است فلسفه‌ی اسلامی و هنر اسلامی و علوم تجربی در اسلام که در حقیقـت اسـلام این علوم را در دنیا زنده کرده است در حالی که در اصل متعلق به اسلام نبـوده؛ یعنـی اسلام به عنوان یک مکتب الهی فیزیک را به انسان‌ها یاد نمی‌داد، فیزیک را از دیگـران یاد گرفتند لکن مسلمان‌ها به آنها رنگ و محتوای اسلامی دادند و یا بهتـر بگـوییم بـه آنها جهت اسلامی می‌دادند و لذا جزء فرهنگ اسلامی می‌شود.[۳]

ایشان به طور مثال درباره‌ی تطور معنایی در مسئله‌ی نوروز می‌گوید:

ایرانی زیرکِ مسلمان، نوروز باستانی را با عقیده‌ی خود و به شکل دل‌خواه خود، تغییـر داد؛ قالب نوروز و صورت نوروز را نگـه داشـت، محتـوای آن را عـوض کـرد. نـوروز باستانی، نوروز پادشاهان بود؛ فرصتی برای سلاطین و حکّام مستبد بود؛ بـرای اینکـه شکوه خود و عظمت ظاهری خود را به رخ ملت‌ها بکشـانند و بنشـینند از آنهـا هدیـه بپذیرند. حتّی در زمان بنی‌امیه و بنی‌عبّاس که نوروز بـه دربارهـای خلافـت امـوی و عبّاسی وارد شد، همان رفتار و سیره‌ی پادشاهان و کسـرایان فارسـی باسـتان در دربـار آنها عمل می‌شد. امّا ایرانی مسلمان، این نظم را، این قالب را بـه‌نفـع خـود تغییـر داد؛

---

۱. بیانات ۱/ ۱/ ۱۳۹۴.

۲. مصاحبه با مجله دانشگاه انقلاب ۱۳٦۰/۱۲/۱۵؛ مصاحبه‌ها، ص۱۷۷.

۳. همان.

اگرچه این تغییر به‌صورت دفعی انجام نگرفته است امّا شما امروز بعد از گذشتن قرن‌ها، مشاهده می‌کنید که نوروز بهانه‌ای و وسیله‌ای است برای ارتباط قلبی میان مردم و میان مبدأ عظمت و عزّت؛ یعنی ذات مقدّس باری‌تعالی. در نوروز ایرانی، حقیقت نوروز یک حقیقت مردمی است؛ مردم به‌مناسبت نوروز با یکدگر با صفا و محبّت رفتار می‌کنند؛ به یکدیگر تبریک می‌گویند و هدیه می‌دهند. رسم و سنّت باستانی و پادشاهی، امروز بعد از گذشت سال‌ها و قرن‌ها، در نوروز وجود ندارد.[۱]

بنابراین دو چیز خطا و آسیب بزرگ است ۱. تقلید فرهنگی، ۲. ستیز با همه‌ی عناصر فرهنگی جوامع؛ بلکه راه صحیح مواجهه‌ی منطقی و حکیمانه با دستاوردهای سایر جوامع است.

من مایلم جوانان عزیز، به‌خصوص فرزانگان، به این مطلب، درست توجّه کنند که اسلام در برخورد با پدیده‌هایی که از کشورها و از ملت‌های دیگر، یا از دوره‌های قبل به آن رسیده است، یک برخورد حکمت‌آمیز و همراه با دقّت و نگاهی همه‌جانبه دارد. هر چیزی که قابل این است تا محتوای صحیح پیدا کند، اسلام آن را می‌گیرد، به آن جهت و محتوای صحیح می‌دهد و در دسترس مردم می‌گذارد.[۲]

لذا از همین منظر آیت‌الله خامنه‌ای به شناخت غرب توجه می‌کنند. چرا که به نظر ایشان

فرهنگ غرب، مجموعه‌ای از زیبایی‌ها و زشتی‌هاست. هیچ کس نمی‌تواند بگوید فرهنگ غرب یکسره زشت است. نه، مثل هر فرهنگ دیگری حتما زیبایی‌هایی دارد. هیچ کس با هیچ فرهنگ بیگانه‌ای این گونه برخورد نمی‌کند که بگوید که ما درِ خانه‌مان را صددرصد روی این فرهنگ ببندیم؛ نه. فرهنگ غرب، مثل فرهنگ شرق،

---

۱. بیانات در ۱/ ۱/ ۱۳۹۴.

۲. بیانات در ۱۳۷۸/۱/۱.

مثل فرهنگ هر جای دیگر دنیا، یک فرهنگ است که مجموعه‌ای از خوبی‌ها و بدی‌هاست. یک ملت عاقل و یک مجموعه‌ی خردمند، آن خوبی‌ها را می‌گیرد به فرهنگ خودش می‌افزاید. فرهنگ خودش را غنی می‌سازد و آن بدی‌ها را رد می‌کند. همان‌طور که گفتم، در این زمینه، بین فرهنگ اروپایی، غرب، امریکایی، امریکای لاتین، آفریقا و ژاپن فرقی نیست و هیچ تفاوتی ندارد و در این حکمی که می‌گویم، همه یکسان هستند. ما در مقابل هر فرهنگی که قرار می‌گیریم، به‌طور طبیعی تا آن جایی که می‌توانیم، باید محسّنات آن را بگیریم و چیزهایی که مناسب ما نیست - بد و مضرّ است - و با چیزهایی که به نظر ما خوب است، منافات دارد، آن را رد کنیم. این اصل کلّی است. منتها در زمینه‌ی فرهنگ غربی نکته‌ی مهمّی وجود دارد که من دلم می‌خواهد شما جوانان به این نکته توجّه کنید. فرهنگ غرب - یعنی فرهنگ اروپایی‌ها - عیبی دارد که فرهنگ‌های دیگر، تا آن جایی که ما می‌شناسیم، آن عیب را ندارند، و آن «سلطه‌طلبی» است. این، قطعاً دلایل انسانی و جغرافیایی و تاریخی‌ای دارد. از اوّلی که اینها در دنیا به یک برتریِ علمی دست یافتند، سعی کردند همراه با سلطه‌ی سیاسی و اقتصادی خودشان - که به شکل استعمار مستقیم در قرن نوزدهم انجامید - فرهنگ خودشان را هم حتماً تحمیل کنند. اینها با فرهنگ ملت‌ها مبارزه کردند؛ این بد است. ملتی می‌گوید فرهنگ من باید در این کشور جاری شود! این چیز قابل قبولی نیست. هرچند هم خوب باشد، آن ملتی که این فرهنگ بر او تحمیل می‌شود، این را نمی‌پسندد. شما یقیناً خوردن نان و ماست را به میل و اشتهای خودتان، ترجیح می‌دهید به این‌که چلوکباب را به زور در دهانتان بگذارند و بگویند باید بخوری! وقتی کاری زورکی و تحمیلی شد؛ وقتی از موضع قدرت انجام گرفت و وقتی متکبّرانه و مستکبرانه تحمیل گردید، هر ملتی آن را پس می‌زند؛ باید هم بزند. مثلاً کراوات یک پدیده‌ی غربی است. غربی‌ها این را می‌خواهند، دوست می‌دارند و با سنّتشان هماهنگ است؛ اما اگر شما که اهل فلان کشورِ دیگر هستید و تصادفاً کت و شلوار

را انتخاب کرده‌اید، کراوات نزدید، یک آدم بی‌ادب محسوب می‌شوید! چرا؟! این فرهنگ شماست؛ تقصیر من چیست؟ اگر کت و شلوار پوشیدید، باید پاپیون و کروات بزنید، و الاّ در فلان مجلس رسمی راه ندارید و یک آدم بی‌ادب و غیرمنضبط و بی‌نزاکت تلقّی می‌شوید! این، آن تحمیل فرهنگ غربی است. زن غربی، روش‌هایی دارد. آنها نسبت به مسئله زن و روش زن و پوشش زن و ارتباطش با مردان و حضورش در جامعه، فرهنگی دارند - خوب یا بد، بحثی سرِ آن نداریم - اما سعی دارند این فرهنگ را به همه‌ی ملت‌های دنیا تحمیل کنند! در باب فرهنگ غربی، این بد است.[۱]

این احتیاط در مواجهه با فرهنگ و تمدن غرب، این تذکر را می‌دهد که می‌بایست غرب را به درستی شناخت تا بهتر بتوان آن را تسخیر کرد.

یک وقت فرهنگی، تمدّنی، عقیده‌ای و یا مکتبی بر بشر عرضه می‌شود که ممکن است جهات خیلی خوبی هم در آن باشد. مثلاً - فرض بفرمایید - مجموعه‌ی تفکّرات مکتبِ عرضه شده، موجب گردد که نیروهای درونی افراد بشر به کار بیفتد؛ استعدادهایشان شکوفا شود؛ کار کنند، ابتکار کنند، سازندگی کنند، تولید ثروت کنند و دنیا را نوسازی کنند. این خصوصیات هم ممکن است در مکتب عرضه شده باشد؛ اما همین مکتب، عیبی هم در درون خود داشته باشد، که موجب شود همین مردمی که این بهره‌ها را از قِبَل این مکتب می‌برند، زیان‌های سختی تحمّل کنند که گاهی آن زیان‌ها، از این منافع هم بیشتر می‌گردد. مثال واضحش، تفکّر غرب و فرهنگ سرمایه‌داری و آزادی فردی و لیبرالیِ رایج در غرب است. [...] ما که می‌گوییم «فرهنگ غرب»، نمی‌خواهیم بگوییم که این فرهنگ، همه‌اش از بای بسم‌اللّه تا تای تَمّت، بدی و زشتی و خرابی است. شما دیده‌اید که بنده مکرّر راجع به غرب و

۱. بیانات در جلسه پرسش و پاسخ با جوانان ۱۳/ ۱۱/ ۱۳۷۷.

تهاجم فرهنگ غربی حرف می‌زنم. معنای صحبت‌های بنده، صرفاً این نیست که فرهنگ غرب از بای بسم‌اللّه تا تای تمّت، همه‌اش خراب و خرابی و بدی است. اگر این گونه بود، شهروندان ممالک غربی، از اوّل آن را نمی‌پذیرفتند و اصلاً تحمّل نمی‌کردند؛ بنابراین فرهنگ مذکور، نقاط مثبتی دارد که آن نقاط مثبت، چشم مردم را گرفت و جوامع را به خود جذب کرد.

فرض بفرمایید مظهر این جوامع مجذوب، جامعه‌ی امریکایی است. خوب؛ در آن‌جا، برای این فرهنگ، اسم داشتند. دیگر به طور کامل، این فرهنگ، مشهود است و خصوصیات خوبی هم دارد؛ یعنی این فرهنگ و تمدّن - به قول خودشان این ایدئولوژی - مردم را به کار و تلاش دعوت می‌کند و به وقت‌شناسی و رعایت دقایق و ذرّه‌های سرمایه‌های انسانی فرا می‌خواند. نتیجه‌ی این فرهنگ، با همه خصوصیاتی که دارد چیست؟ این است که جامعه‌ای دارای ثروت و پیشرفت و علم و فنآوری به وجود می‌آید. همین جاذبه‌ها، چشم آحاد مردم و متفکّرین غرب را در دو، سه قرن پیش، که این افکار در امریکا و اروپا مطرح بود، گرفت و همه از این روش زندگی و از این مکتب و فرهنگ و مجموعه خوششان آمد و آن را پذیرفتند.

اما این فرهنگ، عوامل حفظ رشد حقیقی انسان را در خود نداشت. آنها غافل بودند و متوجّه این نکته نشدند. مثلاً - فرض بفرمایید - شما حوضچه یا منبع آبی برای شُرب مردم، در محلّی ایجاد کنید. در و دیوارش را محکم سازید، تمام منافذش را ببندید، دریچه‌ی ورود و خروج آب منبع را تعبیه کنید و دیگر هیچ نگرانی‌ای از این بابت که آب وارد محفظه خواهد شد و در آن‌جا باقی خواهد ماند، نداشته باشید؛ اما در مجاورت قرار گرفتنِ منبع آب را، با فلان ماده‌ی مسموم کننده، پیش‌بینی نکنید. مسلماً این آب، زلال و خنک هم خواهد بود و انسان وقتی بنوشد، لذّت هم خواهد برد؛ اما در این آب، به سبب مجاورت با ماده‌ی مسموم کننده، میکرب و آلودگی وجود خواهد داشت. شما که منبع آب را تهیه کرده بودید، همه‌ی نکات سلامت آب

را در نظر داشتید؛ اما این‌جایش را دیگر نخوانده بودید. یک طرف را دیده بودید؛ اما طرف نامشهود قضیه را ندیده بودید.

اغلب مکاتب بشری، از جمله مکتب سرمایه‌داری غرب هم، همین‌طور است. یک طرفش را دیده‌اند. آن طرفی که انسان‌ها را به کار و تلاش و پیشرفت و رشد مادّی و ثروت و علم می‌کشاند، دیده‌اند و درست هم بوده است؛ اما طرف دیگرش را ندیده‌اند، که در این جامعه‌ای که آسمان‌خراش‌ها وجود دارد و ثروت‌ها و تجمّلات هست، فقر و بیچارگی افراد زیادی از انسان‌ها هم هست. از گرسنگی مردن هم هست. ظلم هم هست. بدتر از همه، فساد همه‌گیری هست که به داخل خانه‌ی همه کسانی که ازاین وضع لذّت می‌برند، نفوذ می‌کند و زندگی را بر آنها تلخ خواهد کرد. خوب؛ این معضل، گریبان‌گیر شد و کار را خراب کرد. هنرِ یک مجموعه و یک مکتب، این است که همه‌ی عوامل در آن جمع باشد. و الاّ اگر یک مکتب، فقط جهان‌گیری‌اش خوب باشد، می‌تواند فتوحات کند؛ اما نمی‌تواند نگهدارد. منابع طبیعی را خوب می‌تواند حفظ کند؛ ولی از حفظ منابع انسانی، ناتوان است. رشد مادّی می‌تواند بدهد؛ اما در دادنِ رشد معنوی می‌ماند. بالاخره، مساوات را در بین آحاد مردم، می‌تواند برقرار کند؛ ولی نهایتاً المثّنای مکتب کمونیسم می‌شود! کمونیست‌ها همه چیز را دولتی کردند؛ همه چیز را کوپنی کردند و برای این‌که مردم، مساوی شوند، سرمایه‌های شخصی را به کلّی از آنها گرفتند. بسیار خوب! کسی که ثروتمند بود، ثروتش را از دست داد و همه مساوی - یعنی تقریباً فقیر - شدند! فرضاً یک جا اغنیا را هم به دم تیغ دادند تا فقرا سودی ببرند. ادّعایشان این بود که در طبقات پایین جامعه، به‌هرحال مساواتی به وجود آورند؛ اما در طبقات بالا، تبعیض و اختلاف طبقاتی‌ای که در کشورهای دیگر بود، این‌جا چند برابر شد! ما کشورهای کمونیستی را دیده بودیم. بنده در زمان مسؤولیت دولتی خود، در مسافرت‌هایی که به کشورهای کمونیستی کردم، وضع فقیر و غنی‌شان را از نزدیک دیدم. در طبقات پایین

جامعه، مردم نان برای خوردن نداشتند؛ امـا در رأس حکومت‌هایشـان، چنـان جـاه و جلال و فرعونیت و امپراتوری‌ای به وجود آمده بود، که شانه بـه شـانه‌ی سـرمایه‌داریِ بزرگِ جهانی می‌ساییدا انگار نه انگار که به گفته‌ی خودشان «سوسیالیسـت» هسـتند! آری؛ وقتی یک مکتب ناقص باشد، وضعیت، بهتـر از ایـن نمی‌شـود. یـک طـرف را درست می‌کند، طرف دیگر خراب می‌شود![1]

غرب‌شناسی

از آنجا که آیت‌الله خامنه‌ای به شرایط تاریخی و زمینه‌های اجتماع توجه زیادی دارد در دستگاه فکری خود به مقوله‌ی «تجـدد» توجـه دارد و ازایـن منظـر نگرشـی تحلیلـی و انتقادی به تحولات جهان معاصر و دنیای غرب و نسبت آن با انسان معاصر و جامعه‌ی اسلامی دارد. بـه همـین جهـت بخـش قابـل ملاحظـه‌ای از دسـتگاه فکـری آیت‌اللـه خامنه‌ای معطوف به مباحث تجددشناسی و غرب‌شناسی است.

ایشان در پاسخ به پرسش«تجدد چیست؟» تجدد را پیشرو بودن و به کار گرفتن ذهن خلاق برای پرکردن خلأهای فردی، اجتماعی و سیاسی معرفی می‌کند و آن را با پیشـرفت و نوگرایی معادل می‌داند. به نظر ایشان تجدد و نوگرایی یک معنـای حقیقـی و صـحیحی دارد که عبارت است از «باز کردن میدان‌های تازه‌ی زندگی» که «به برکـت تأمـل، تعمـق، کار درست، کار فکری، تلاش علمی، مجاهـدت، اسـتقبال از کـار و از خطـر در همـه‌ی میدان‌ها و همت‌ها را بلند کردن به دست می‌آید».[2] بر این اساس میان سـنت و مدرنیتـه و میان علم و ایمان هیچ گونه تعارض و تضادی نیست و سخن از تضـاد میـان آنهـا سـخن ناروا و خنده‌آور است.[3] اما معنای دیگری از تجدد نیز رواج دارد که تجدد را معادل تمدن

---

۱. بیانات در جمع روحانیون، ۱۳۷۵/۲/۲۶.
۲. دیدار با جمعی از دانشجویان ۱۳۸٤/۳/۵.
۳. دیدار اعضای بسیجی هیئت علمی دانشگاه‌ها ۱۳۸۹/٤/۲.

جدید غرب تلقی می‌کنند و آن را رهیافتی غربی معرفی می‌کنند که تقابل با سنت‌ها و فرهنگ‌های سایر جوامع و ادیان است. آیت‌الله خامنه‌ای به این معنای از تجدد و مدرنیته نگاهی انتقادی دارد و آن را تفسیر غلطی از تجدد و پیشرفت می‌داند که ناشی از خودمحوری و استکبار جهان غرب و رویه‌ی «اروپامداری» می‌داند که خود را معیار و محور علم و فرهنگ می‌انگارد و نسبت به سایر فرهنگ‌ها و جوامع نگاه تحقیرآمیز دارد.[۱] به همین جهت، این معنای از مدرنیته و تمدن قابل بررسی انتقادی است.

آیت‌الله خامنه‌ای متذکر می‌شود که از زمان قاجار این معنای غلط از تجدد وارد ایران شد. در قاموس متجددین کشور ما، تجدد به معنای تقلید از غرب بود؛ البته ایشان متذکر می‌شود که مواجهه و مقابله‌ی افراطی در برابر فرهنگ و تجدد غربی را نیز نمی‌پذیرند و آن را سطحی می‌داند لذا می‌گوید:

> البته مخالفت‌هایی هم که با این تجددها می‌شد، سطحی بود؛ این را هم به شما بگویم. نوع مخالفتی که با تجدد و موج تجدگرایی در ایران پیدا شد - چه در اواخر دوران قاجار، چه در دوران پهلوی - بنده آن را نمی‌پسندم. از قدیم هم این طور عکس‌العمل‌ها را نمی‌پسندیدم؛ چون سطحی برخورد می‌گردند. آنها در تقلید از غربی‌ها افراط می‌کردند، اینها هم در مقابل، تحریم می‌کردند... نه آن تجدد، تجدد بود؛ نه آن مواجهه و مقابله‌ی با تجدد، صحیح و عمیق و منطقی بود.[۲]

آیت‌الله خامنه‌ی به مواجه‌ی منطقی و صحیح با فرهنگ و تمدن غربی اعتقاد دارند. از مجموع آثار و بیانات ایشان به دست می‌آید که ابتدا باید ریشه‌های تاریخی و فکری غرب را شناخت و سپس نقاط مثبت و همچنین آفت‌ها و آسیب‌های آن را تحلیل و بررسی انتقادی کرد.

---

۱. دیدار با مسئولان و نخبگان استان همدان ۱۳۸۳/٤/۱۹.
۲. دیدار با جمعی از دانشجویان ۱۳۸٤/۳/۵.

نزد آیت‌الله خامنه‌ای «غرب» به عنوان واقعیتی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و تمدنی و نه به عنوان واقعیتی جغرافیایی و نژادی است، واقعیتی که نحوه‌ای از بودن و زیستن را به نمایش گذاشته است

به نظر آیت‌الله خامنه‌ای تمدن جدید غربی، نتیجه کج‌فکری‌ها، واپس‌گرایی‌ها، تعصب‌های عنادآمیز و به کلی دور از عقل و منطق و مخالفت با علم و پیشرفت از سوی اهالی کلیسا در قرون وسطی می‌داند که موجب شد خرافات زشت بر همه‌ی شئون فکری و معنوی اروپا و کلیسای آن روز حاکم شود و به جرائم موهوم انسان‌ها را در آتش بسوزانند. نتیجه‌ی آن وضعیت فکری و اجتماعی، شورشی فلسفی، دینی و اجتماعی[۱] و بازگشت به فرهنگ رومی بود به نحوی که همان اصول و خطوط امپراتوری روم، امروزه ملاک و معیار فرهنگ اروپایی و آمریکایی است.[۲] آیت‌الله خامنه‌ای در تحلیل جریان روشن‌فکری اروپا در قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی می‌گوید:

> آن روزی که مقوله‌ی روشن‌فکری - مقوله «انتلکتوئل» - اوّل بار در فرانسه به وجود آمد، اوقاتی بود که ملت فرانسه و اروپا از قرون وسطی خارج شده بودند؛ مذهب کلیسایی سیاهِ خشنِ خرافیِ مسیحیت را پشت سر انداخته و طرد کرده بودند. دانشمند را می‌کُشد، مکتشف و مخترع را محاکمه می‌کند، تبعید می‌کند، نابود می‌کند، کتاب علمی را از بین می‌برد. این بدیهی است که یک عدّه انسان‌های فرزانه پیدا شوند و آن مذهبی که این خصوصیت را داشت و از خرافات و حرف‌هایی که هیچ انسان خردپسندی آن را قبول نمی‌کند، پُر بود، به کناری بیندازند و به کارهای جدید رو بیاورند و دائرةالمعارفِ جدیدِ فرانسه را بنویسند و کارهای بزرگ علمی را شروع کنند. بدیهی است که اینها طبیعت کارشان پشت کردن به آن مذهب بود...

---

۱. ر.ک: خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۲۰۴ و ۲۰۸-۲۰۹؛ دیدار با طلاب و اساتید مدرسه علمیه مجتهدی ۱۳۸۳/۳/۲۲؛ دیدار با کارگزاران نظام ۱۳۸٤/۸/۸.

۲. دیدار با اعضای شورای فرهنگی و اجتماعی زنان ۱۳۷۰/۱۰/٤.

روشن‌فکر غربی در برهه‌ای از زمان، با دولت و با نظام حاکم بر خودش، به نفع ملت‌های ضعیف مبارزه می‌کرد.[۱]

علت اینکه عصر روشنگری مصطلح یعنی قرن ۱۹ اروپا را به عنوان عصر روشن‌فکری می‌گویند و اصطلاح روشن‌فکر و انتلکتوئل و این حرف‌ها از آنجا به وجود آمده، این است که در آن قرن که خودش دارای دوره‌های متعددی است نگاه صاحبان فکر از چارچوب‌های محدود و گرفته خارج شد و توانستند آفاق جدیدی را باز کنند. نکته روشن‌فکری این است؛ آفاق و گستره‌های جدید را در زمینه‌هایی که مربوط به نگاه روشن‌فکر است، جستن و ارائه کردن.

البته این گستره، آفاتی دارد که بعد عرض خواهم کرد نه اینکه مطلقا خوب است اما جوهر روشن‌فکری این است نوآوری، تحول در نگاه‌ها و باز بودن افق دید. بدون این، پیشرفت فکری و به تبع آن، پیشرفت علمی و عملی در جامعه امکان‌پذیر نخواهد بود. انسان وقتی به ادبیات به دست امثال بنده رسیده از اروپای قرن نوزدهم نگاه می‌کند البته گستره کار وسیع‌تر از اینهاست ولی آن مقداری که ترجمه شده و ما توانستیم از آن استفاده کنیم می‌بینند در زمینه هنر، ادبیات، نقاشی، موسیقی، قصه و غیره سلایق جدید و نگاه‌های جدید حتی در تحقیقات وارد میدان می‌شوند و هر کس با هر استعداد و توان و توشه‌ای که دارد متاع خودش را می‌آورد و گستاخانه وارد میدان می‌کند. اگر از آن آسیب‌هایی که عرض خواهم کرد، برکنار بماند، صد در صد مفید خواهد بود. اگر آن آسیب‌ها را داشته باشد، آن وقت بخشی مفید و بخشی زیانبار خواهد بود همچنان که در اروپا این شکل دوم بود؛ چون کنترلی وجود نداشت و نگاه هدایتگری نبود دین و هدایت دینی و معرفت دینی نبود لذا از جوهر روشن‌فکری که ابزار خوبی است برای پیشرفت به درستی استفاده نشد و بعد سیاست‌ها و دست‌های

---

۱. بیانات در جمع دانشجویان دانشگاه تهران ۱۳۷۷/۲/۲۲.

مغرض آن را در جهت‌های بدی به کار انداختند؛ بنابراین تعارض‌ها در محیط روشن‌فکری هم پیش می‌آید.

شما اگر به نوشته‌هایی که به‌خصوص از نیمه‌ی اول قرن نوزدهم اروپا در اختیار ماست، نگاه کنید؛ مثل نوشته‌های «امیل زولا»، «بالزاک»، «ویکتور هوگو» در زمینه‌هایی که بنده توانستم مطالعه داشته باشم خواهید دید همه‌اش نشانه حرف نوست؛ منتها همراه با تعارض و برخی ناپختگی‌ها در جهت حرکت خودشان، لکن برآیند همه‌ی اینها به سود جامعه است یعنی برآیند، پیشرفت است؛ لذا شما می‌بینید اروپایی‌ها توانستند در یک برهه از زمان، دنیا را در اختیار بگیرند. الان هم تقریبا دنیا به یک معنا در اختیار اروپایی‌ها و اروپایی‌های نسل بعد که آمریکایی‌ها باشند یعنی غربی‌ها قرار دارد. اینها الان دنیا را در اختیار دارند و فرهنگ‌شان بر دنیا مسلط است. این، ناشی از همان نگاه روشن‌فکرانه و آزاد بود. این، نکات مثبت روشن‌فکری رایج است.[۱]

ایشان در ادامه معتقد می‌شود که این جریان درست هدایت نشد و به آفاتی گرفتار شد:

نکات منفی عبارت است از بی‌هدایت بودن و احساس استقلال از بنیان‌های معرفتی بازمانده از گذشته؛ این آفتی بود که روشن‌فکری اروپا که مادر روشن‌فکری در همه جای دنیا در دوره‌ی معاصر است دچار آن شد چون چیزی نداشتند. تنها چیزی که می‌تواند به عنوان یک خط هدایتگر و یک شاخص، فکرها را از پراکندگی و پریشانی و پریشان‌گویی و هرزه‌درایی باز بدارد، یکی از دو چیز است یا دین است، یا سنت‌های ملی است. سنت‌های ملی غالبا با تعصبات و خرافات‌آلوده است؛ همه جای دنیا این طور است. سنت‌های ملی ثبات دارند؛ اما این توانایی را ندارند که

۱. بیانات در دیدار مسئولان دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه قم، ۱۳۸٤/٦/۲۸.

بتوانند فکرها را هدایت کنند. می‌ماند دین. دین، هم دارای ثبات است هم اگر معرفت دینی، معرفت روشنی بود، می‌تواند حرکت‌های روشن‌فکری را دستگیری کند، خیزهای روشن‌فکری را هدایت و جمع و جور کند و از آسیب‌هایش بکاهد. این هم در اروپا نبود؛ چون دین اروپا، دین خرافی بود: اولاً: مسیحیت منسوخ بود. ثانیا: همان مسیحیت هم ده دست یا بیشتر در میان سلایق خرافی گشته بود و در حضیض خرافه‌گرایی افتاده بود که امروز هم همین طور است. در واقع یک مقدار از حالت عصیان روشن‌فکری آنها ناشی از همین خرافه‌گری مذهبی‌شان بود. چطور می‌توانستند به آغوش آنچه از آن فرار کردند، دوباره پناه ببرند؟[۱]

بنابراین تلاش عالمان و فرهیختگان غربی در تولید علوم جدید و اکتشاف حقایق عالم امری قابل توجه است و نمی‌توان به بهانه مخالفت با غرب به مقابله و مخالفت با دست آوردهای علمی و دانشی آنها پرداخت. «مخالفت مؤمنِ به اسلام با تمدن غربی، به خاطر پیشرفت علمی و مبارزه با خرافات و علمی کردن همه‌ی روابط اجتماعی نیست».[۲] بلکه مخالفت با جهت‌گیری‌ها و زیربناهای فکری آنها است که علم را اسیر کرده است و در خدمت منافع غیر انسانی و غیرعادلانه آورده است. «امروز دانشی که غرب دارد، شوخی نیست، چیز کوچکی نیست. دانش غرب یک پدیده‌ی بی‌نظیر تاریخی است؛ اما این دانش در طول سال‌های متمادی در راه استعمار به کار رفته؛ در راه برده‌داری و برده‌گیری به کار رفته؛ در راه ظلم به کار رفته؛ در راه بالا کشیدن ثروت ملت‌ها به کار رفته؛... این بر اثر همان فکر غلط، نگاه غلط، بینش غلط و جهت‌گیری غلط است که این علم با این عظمت - که خود علم یک چیز شریفی است، یک پدیده‌ی عزیز و کریمی است - در این جهت‌ها به کار

---

۱. همان.

۲. دیدار با طلاب و اساتید مدرسه علمیه مجتهدی ۱۳۸۳/۳/۲۲.

می‌افتد».[۱] بنابراین در مسیر «غرب‌شناسی» باید آن فکر و مبنای معرفتی و فلسفی حاکم بر تمدن غرب را شناخت؛ چرا که مبانی رفتی و مبانی فلسفی و مبانی اخلاقی در نوع شکل‌گیری جامعه‌ی غربی و چرایی و چگونگی رفتارهای ناعادلانه‌ی آنها تأثیرگذار بوده است.[۲]

به نظر آیت‌الله خامنه‌ای مهم‌ترین مشکل دنیای غرب، نبود یک فلسفه‌ی قوی و جهان‌بینی مستحکم ناظر به زندگی و حیات اجتماعی بود که در نهایت به غلبه‌ی تفکر «مادیگری»[۳] و «جدایی از خدا و اعتقاد به خدا و التزام به اعتقاد خدا»[۴] در سطوح مختلف جامعه انجامید. به عقیده ایشان شاید اعتقاد ظاهری و صوری در غرب از بین نرفته باشد و همچنان کسانی باشند که از خدا و دین دم بزنند اما آنچه مهم و تأثیرگذار است «التزام به خدا» و «التزام به اعتقاد به خدا» است که در آنجا وجود ندارد. چنانکه قبلا گذشت، به اعتقاد ایشان، ایمان به خدا با تعهدات و الزاماتی همراه است که آن تعهدات و الزامات موجب نفی عبودیت غیر خدا؛ نفی نظام ناعادلانه‌ی طبقاتی و موجد آگاهی، نور، رشد فکری و هدایت و اخلاق است؛ بنابراین با از بین رفتن «التزام به خدا»، رابطه بین دنیا و آخرت قطع شده و شرک بر زندگی اجتماعی سایه افکنده است[۵] و بنیان‌های اخلاق، معنویت و عدالت در جامعه غربی سُست شده است و دیگر قانون و سیاست غربی هماهنگ با فطرت انسانی نیست و ریشه در قانون هستی و سرشت انسان ندارد لذا نظام‌های ناعادلانه، جنگ‌طلبی‌ها و تجاوزهای گسترده و نهیلیسم و پوچی را به همراه داشته است. به تعبیر ایشان «اقتصاد، خدای امروز دنیای مادی است. خدای

۱. دیدار جمعی از نخبگان و برگزیدگان علمی ۱۳۹۰/۷/۱۳.
۲. دیداربا کارگزاران نظام، ۱۳۸٤/۸/۸.
۳. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۲۰۱-۲۰۲.
۴. نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی ۱۳۸۹/۹/۱۰.
۵. پیام به کنگره حج ۱۳٦۸/٤/۱٤.

واجب الاطاعه‌ای که همه باید در مقابل او زانو بزنند و هر کاری برای به دست آوردند ثروت بکنند».[۱] البته نه اینکه این ثروت برای خود مردم و بهبود اقتصاد بشر باشد «بلکه جهت پُر کردن جیب کمپانی‌های نفتی و تسلیحاتی و امثال آنها که مظهر فرعونیت و قارونیت هستند، صورت می‌پذیرد».[۲]

دنیای غرب با نگاه مادی به عالم آفرینش، انسان و جامعه موجب دوری انسان غربی از حقیقت، معنویت و ارزش‌های اخلاقی و دینی شد.[۳] و بنای جامعه و نظام اجتماعی آنها بر پایه‌ی ستیز با معنویت و طرد معنویت شکل بگیرد.[۴] فرهنگ غرب از خدامحوری و خداپرستی و عدالت‌خواهی دور شد و خودبینی، خودخواهی، سودجویی و سلطه‌طلبی جانشین آن شد[۵] که منشأ همه‌ی آفات اخلاقی، جنگ‌ها و فجایع است.[۶] به تعبیر دیگر همین دوری فرهنگ غرب از «حقیقت»، «معنویت» و «ارزش‌های اخلاق» و روی آوردن به «مادیگری»، «سودجویی» و «سلطه‌طلبی»، موجبات ایجاد مشکلات و آسیب‌هایی رادر غرب فراهم کرد که گریبان جوامع مادی دنیا و تمدن غرب را گرفته است. مشکلاتی نظیر عدم اطمینان، عدم آرامش، عدم نقطه‌ی اتکای روحی، عدم انس و تواصل بین انسان‌ها، احساس غربت و انکسار، خودکشی[۷]، پوچی و از خود بیگانگی،[۸] بحران خانواده[۹]، بحران محیط

---

۱. دیدار با جوانان سیستان و بلوچستان ۱۳۸۱/۱۲/۲۶.
۲. دیدار با جوانان سیستان و بلوچستان ۱۳۸۱/۱۲/۲۶.
۳. در محفل انس با قرآن ۱۳۹۱/٤/۳۱.
۴. سالگرد ارتحال امام ۱۳۸۳/۳/۱٤.
۵. دیدار با کارگزاران نظام ۱۳۸٤/۸/۸؛ پیام به مناسبت روز شهیدان ۱۳۸۰/۷/۵.
۶. خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۵/۷/۲۱.
۷. دیدار با روحانیون و عاظ در آستانه محرم۱۳۷٤/۳/۳.
۸. پرسش و پاسخ با دانشجویان صنعتی امیرکبیر ۱۳۷۹/۱۲/۲۲؛ دیدار با مردم قم ۱۳۷۰/۱۱/۳۰.
۹. سالگرد امام ۱۳۷٤/۳/۱٤.

زیست[۱]، نادیده گرفتن حقوق دیگران و تجاوز به آن[۲]، اباحیگری و بی‌مبالاتی اخلاقی[۳] و...

به نظر آیت‌الله خامنه‌ای علم تجربی و تمدن مادی غرب نیز نتوانسته است از مشکلات آنها بکاهد، بلکه خود بر آشفتگی‌ها افزوده،[۴] و نتواسته است بشر را خوشبخت و خانواده‌ها را سعادتمند کند و به انسان‌ها لذت زندگی ببخشد؛ چون که این دانش‌های پیشرفته همراه با انسانیت، معنویت، وجدان و اخلاق و عاطفه نیست و هرجا این عناصر نباشد علم ابزاری می‌شود در دست استعمارگران و انسان‌های مادی تا به وسیله‌ی آن ملت‌ها و کشور را غارت کنند.[۵] از این رو ایشان این توجه را می‌دهد که شکل‌گیری پدیده‌ی «استعمار» ناشی از دستیابی کشورهای غربی به علم و استیلای علمی بر جهان است؛ زیرا هنگامی که برتری علمی را به دست آوردند از آن برای مقاصد سیاسی و اقتصادی سلطه گرانه‌ی خود استفاده کند وبدین ترتیب استعمار به وجود آمد و کشتارهای گوناگون جهانی را انجام دادند. در حالیکه این پدیده اجتماعی قبلا وجود نداشت[۶] و از این طریق ثروت‌های هنگفت به دست آوردند.[۷] از این رو تجربه‌ی غرب منتهی شد به نظام‌های اجتماعی مانند فاشیسم و حکومت نازی، کمونیسم و حکومت بلوک شرق سابق، لیبرالیسم و حاکمیت مطلق‌العنان امروز آمریکا و نورچشمی‌اش

---

۱. خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۵/۷/۲۱؛ پیام به همایش حقوق محیط‌زیست ایران، ۲۰ خرداد ۱۳۸۲.
۲. خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۵/۷/۲۱.
۳. آغاز هشتمین اجلاس سران کشورهای اسلامی ۱۳۷٦/۹/۱۸.
۴. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۲۷۳ و ٦۲۳؛ سالگرد امام ۱۳۷٤/۳/۱٤.
۵. در دیدار پرستاران و جانبازان ۱۳۷٦/٦/۱۹.
۶. دیدار با جمعی از مسئولان جهاد دانشگاهی ۱۳۸۳/٤/۱؛ دیدار با طلاب و اساتید مدرسه علمیه مجتهدی ۱۳۸۳/۳/۲۲؛ دیدار با نخبگان جوان دانشگاهی، ۱۳۸۷/٦/۵؛ دیدار با نخبگان و برگزیدگان استان کرمانشاه ۱۳۹۰/۷/۲٦؛ در محفل انس با قرآن ۱۳۹۱/٤/۳۱.
۷. دیدار با استادان و دانشجویان کردستان ۱۳۸۸/۲/۲۷.

اسرائیل.[۱] خلاصه اگرچه غرب به لحاظ علمی و صنعتی رشد داشته «اما از لحاظ انسانی و اخلاقی، هنوز که هنوز است در دوران‌های هزاران سال پیشِ تاریخی دارند زندگی می‌کنند. هنوز ثروت‌های افسانه‌ای در کنار گرسنگی‌ها و فقرهای افسانه‌ای است، هنوز بهره‌مندی یک درصد کوچک در دنیا، از امتیازاتی که برای ملیون‌ها انسانِ گرسنه است در کشورهای محروم، وجود دارد».[۲] امروزه اختلافات طبقاتی در کشورهای سرمایه‌داری از گذشته بیشتر اوج گرفته است که نسبت به گذشته «رذالت‌آمیزتر و موذیانه‌تر است»[۳] چرا که در گذشته «آنها صاف می‌گفتند که بله، ما باهمدیگر تفاوت داریم» اما در دوران جدید با عوام فریبی و شعارهای تبلیغاتی جذاب همراه است و «می‌گویند که ما برادریم باهم، همه در یک ترازیم، ما اصلاً حامی حقوق شما هستیم؛ اما در عمل می‌بینیم که این جور نیست، در عمل همان تمایزها وجود دارد. گاهی در مقام اجرای مقررات حقوقی هم یک تساوی‌ها و برابری‌هایی به چشم می‌خورد که فلان کس هم فلان گناه را انجام داده، مبتلا به فلان مجازات شده و لو از طبقه بالاست؛ اما باز که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم نه، ریشه‌ی مطلب چیز دیگری است. می‌بینیم باز همان اختلاف طبقاتی‌ها، باز همان تمایزات اجتمای، به قوت خود باقی است. در حقیقت برخورداری‌ها منحصر است به یک عده‌ی خاص، و یک اکثریتی محروم‌اند، و اول چیزی که از آن محروم‌اند، یک فهم و درک و رشد کامل و درست است».[۴] به نظر آیت‌الله خامنه‌ای، فرهنگ غرب، موجب از خودبیگانگی انسان و غفلت سیاسی مردم جامعه غربی از سرنوشت سیاسی خود شده است: «وقتی مشغول شکم و اداره‌ی زندگی شخصی می‌شوند، حتی در میدان سیاست هم غافل‌اند. بیشتر مردمی که در کشورهای پیشرفته هستند درک و تحلیل از مسایل

۱. دیدار جمعی از دانشجویان استان کرمان ۱۳۸٤/۲/۱۹.
۲. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص٦۲۳.
۳. همان، ص۲۷۳.
۴. همان، ص۲۷۳.

سیاسی ندارند و دولت‌ها با تعصب‌های گروهی و حزبی و احیانا قومگرایی و ناسیونالیستی، آنها را به این طرف و آن طرف می‌کشانند و در میدان‌های سیاست از آنها استفاده می‌کنند و اصولاً توده و عامه‌ی مردم تحلیل سیاسی ندارند».[۱]

فرهنگ و تمدن غرب با روحیه‌ی استیلاجویی، انحصارطلبی و سلطه‌طلبی خود را محور عالم و تمدن می‌داند و می‌خواهد بر کل دنیا مسلط شود و همه تمدن‌ها و فرهنگ‌ها را تحقیر می‌کند و برای نابودی بسیاری از آنها تلاش کرده است.[۲] لذا عامل تشدیدکننده‌ی ضعف و عقب‌ماندگی کشورها و عامل گسترش فساد مادیگری و سرمایه‌داری به کل جهان است.[۳] برای همین منظور به «تئوری‌سازی استعماری» روی می‌آورند یعنی با پول و قدرت پولی از تمام ابزارهای فکری، هنری و رسانه‌ای بهره می‌گیرد تا خود را اخلاقی و عقلانی معرفی کنند و از آن برای گسترش سبک زندگی غربی و فرهنگ اباحه‌گری استفاده می‌کند.[۴] بر همین اساس به استفاده ابزاری و شعاری از ارزش‌های انسانی و حقوق بشر روی می‌آورد. منافقانه از دموکراسی، عدالت، آزادی، حقوق بشر، صلح و غیره حرف می‌زنند. «سعی می‌کنند با راه‌ها و شیوه‌های مختلف، افکار و باورها و جهت‌گیری‌هایی را در میان آن ملت ترویج کنند که به گونه‌ای بیندیشد که آنها می‌خواهند. وقتی آن‌طور اندیشید، آن‌گونه هم عمل و حرکت خواهد کرد. این یک ابزار بسیار رایج است؛ تئوری‌سازی استعماری... برای این‌که بتوانند این کارهای خلاف عقل و خلاف شرع و خلاف همه قوانین بشری را به گونه‌ای توجیه کنند، برایش تئوری‌های به اصطلاح روشن‌فکری و روشن‌فکرپسند درست می‌کردند. خود نام

---

۱. دیدار با خانواده شهدا و ایثارگران و دست اندرکاران انتخابات ۱۳۶۸/۹/۲۲.

۲. دیدار با جمعی از فرماندهان سپاه ۱۳۷۸/۶/۲۴؛ دیدار با مسئولان و تخبگان استان همدان ۱۳۸۳/۴/۱۹.

۳. سالگرد ارتحال امام ۱۳۷۴/۳/۱۴؛ پیام به کنگره عظیم حج ۱۳۷۹/۱۲/۱۲.

۴. دیدار با دانشجویان برگزیده و نمایندگان تشکل‌های دانشجویی ۱۳۸۴/۷/۲۴؛ در محفل انس با قرآن ۱۳۹۱/۴/۳۱.

«استعمار» یکی از همین تئوری‌هاست؛ یعنی برای آبادی این مناطق می‌رویم! عیناً همین مطلب امروز در دنیا وجود دارد. کسانی که می‌خواهند بر روی زندگی و منابع انسانی ملت‌ها کار کنند و از آن بهره‌برداری نمایند، یکی از کارهایشان تئوری‌سازی برای ملت‌هاست».[۱]

اما در عمل خلاف آن حرکت می‌کند. با سلاح‌های کشتار جمعی اتمی، شیمیایی و میکروبی به کشورها حمله می‌کنند و انسان‌های بی‌گناه را به خاک و خون می‌کشند، زندان‌های مخوفی همچون ابوغریب و گوانتانمو به وجود می‌آورند و افراد را به بدترین نحو ممکن شکنجه می‌دهند، از جبارترین حکومت‌ها و مستبدترین حاکمان و پادشان حمایت می‌کنند و مرگ‌آورترین سلاح‌ها را در اختیار آنها قرار می‌دهند تا علیه ملت‌ها استفاده کنند و..؛ اما همچنان از دموکراسی، آزادی و حقوق بشر دم می‌زنند.[۲] و نهادهای عمومی جهانی همچون شورای امنیت را در خدمت منافع خود استخدام کرده‌اند و مجمع عمومی سازمان ملل را به بازی گرفته‌اند[۳] و به خود حق می‌دهد که سازمان‌های بین‌المللی را زیر فشار قرار دهد[۴] بدین جهت امروزه «دنیا هم دنیای زورگویی است؛ دنیای ظلم است؛ دنیای خوبی نیست، دنیای بدی است؛ دنیای جاهلیت است؛ دنیای غلبه‌ی شهوتران‌ها و زورگوها بر اکثر مردم جهان است».[۵]

با توجه به خلأهای فکری و معرفتی، آسیب‌های اخلاقی و چالش‌های اجتماعی و

---

۱. بیانات در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر ۱۳۷۹/۱۲/۰۹.

۲. ر.ک: دیدار با علما و روحانیون استان همدان ۱۳۸۳/٤/۱۵؛ پیام به کنگره عظیم حج ۱۳۸۳/۱۰/۲۹؛ دیدار با کارگزاران نظام ۱۳۹۱/۵/۳؛ پیام در پی جنایات رژیم صهیونیستی در فاجعه‌ی قانای لبنا ۱۳۸۵/۵/۱۱.

۳. بیانات در چهارمین کنفرانس حمایت از ملت فلسطین ۱۳۸۷/۱۲/۱٤.

۴. سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در سازمان ملل در سال ۱۳٦٦.

۵. دیدار با فرماندهان ارشد نظامی و انتظامی ۱۳۸۹/۱/۲۲.

سیاسی گسترش‌یافته در غرب، فرهنگ و تمدن غرب رو به زوال نهاده است[۱] و انسان معاصر و اکثریت مردم جهان از کارآمدی آن برای تأمین نیازهای فکری و خلاقی و توانمندی آن در مدیریت جهانی ناامید شده‌اند و در جستجوی جهان‌بینی و نظام فکری جامعی است که «عقلانیت»، «معنویت» و «عدالت» را یک‌جا داشته باشد و زندگی اجتماعی و نظام بین‌الملل را بر اساس آن سامان دهد[۲]. امروزه ایدئولوژی سوسیالیسم و لیبرال دموکراسی نمی‌تواند خلأهای انسان امروز را پر کند. دست‌یابی به این نیاز بشر در گرو یک «منطق انسانی و معنوی» است[۳]. بسیاری از انسان‌های باوجدان، روشن‌فکران، جوانان که بخش‌های حساس پیکره‌ی جوامع غربی هستند تشنه‌ی مکتب و درسی از زندگی هستند که آنها را از هزاران دشواری واقعی زندگی نجات دهد.[۴] ایشان تولید علم را برای خروج از این وضعیت یک ضرورت می‌دانند:

> امروز کسانی که بر دنیا خدایی می‌کنند؛ آن دست‌های مرموزی که اختیار منابع عظیم انسانی و مادّی دنیا را در دست گرفته‌اند و همه‌ی اقیانوس‌ها و همه‌ی تنگه‌های حسّاس دریایی زیر چشمشان است و هرجا می‌خواهند دخالت می‌کنند، با ابراز علم بود که توانستند بشریت را به این خاکستر بنشانند! لذا برای مقابله با کار آنها، علم لازم است... به طور علمی معتقدم که یک خودآگاهی جمعی باید در همه محیط‌های علمی نسبت به فرهنگ وارداتی و تحکّم‌آمیز و زورگویانه غربی به‌وجود آید.[۵]

---

۱. دیدار با دانش‌آموزان و دانشجویان ۱۳۷٤/۸/۱۰.

۲. دیدار با جمعی از مسئولان امور خارجه ۱۳۸۳/۵/۲۵.

۳. دیدار با اساتید و روسای دانشگاه‌ها ۱۳۸٦/۷/۹.

۴. دیدار با روحانیون و وعاظ ۱۳۷٤/۳/۳.

۵. بیانات در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر ۱۳۷۹/۱۲/۰۹.

انقلاب اسلامی بستری برای مواجهه‌ی فکری و علمی با تمدن غرب

از منظر آیت‌الله خامنه‌ای «انقلاب اسلامی ایران» بر پایه‌ی همین منطق انسانی و معنویت رهایی‌بخش شکل گرفته است که «عقلانیت»، «معنویت» و «عدالت» سه شاخصه‌ی اصلی آن است[۱]. و در درون خود مجموعه‌ای از «معرفت دینی»، «معرفت اخلاقی» و «معرفت سیاسی» نوینی را به همراه دارد که متمایز از ایدئولوژی لیبرال دموکراسی و سوسیالیسم غربی و بر بنیان‌های محکم و استوار جهان‌بینی اسلامی است.[۲] به همین جهت «تمام موجودیت و نظام ارزشی دستگاه استعماری غرب و دنیای سرمایه‌داری را زیر سؤال برد؛ یعنی آینده شان را کلا تهدید کرد و ابهامی به آینده‌ی آنها داد».[۳]

> در انقلاب اسلامی، اسلام کتاب و سنت، جایگزین اسلام خرافه و بدعت؛ اسلام جهاد و شهادت، جایگزین اسلام قعود و اسارت و ذلت؛ اسلام تعبد و تعقل، جایگزین اسلام التقاط و جهالت؛ اسلام دنیا و آخرت، جایگزین اسلام دنیاپرستی یا رهبانیت؛ اسلام علم و معرفت، جایگزین اسلام تحجر و غفلت؛ اسلام دیانت و سیاست، جایگزین اسلام بی‌بندوباری و بی‌تفاوتی؛ اسلام قیام و عمل، جایگزین اسلام بی‌حالی و افسردگی؛ اسلام فرد و جامعه، جایگزین اسلام تشریفاتی و بی‌خاصیت؛ اسلام نجات‌بخش محرومین، جایگزین اسلام بازیچه‌ی دست قدرت‌ها؛ و خلاصه اسلام ناب محمّدی (صلّی الله علیه و آله و سلّم)، جایگزین اسلام امریکایی گردید.[۴]

انقلاب اسلامی ایران صفحه جدیدی از حیات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را

---

۱. دیدار با جمعی از مسئولان امور خارجه ۱۳۸۳/۵/۲۵.
۲. در دیدار با جمعی ازفرماندهان سپاه ۱۳۸۱/۶/۲۴؛ سالگرد ارتحال امام ۱۳۸۱/۳/۱۴.
۳. دیدار با مجمع نمایندگان طلاب و فضلای حوزه‌ی علمیه قم ۱۳۶۸/۹/۷.
۴. پیام به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی ﷺ ، ۱۳۶۹/۳/۱۰.

فراروی بشریت گشود که به موجب آن مناسبات منطقه‌ای و سیاست‌های بین‌المللی تغییر کرد. آنچه سبب اهمیت این انقلاب و تمایز آن از سایر انقلاب‌های جهان شد، نوع نظریه‌ی فرهنگی و اجتماعی‌ای بود که بر پایه‌ی عقلانیت و جهان‌بینی اسلامی شکل گرفت و رویکرد جدید و مفاهیم نوین و متمایزی را پدید آورد. نظریه و فرهنگ انقلاب اسلامی بر اساس صورت‌بندی امام خمینی و تفسیر آیت‌الله خامنه‌ای یک ضرورت اساسی است و اگر درنگ و تأمل درست در آن نشود موجب بدفهمی و سوء برداشت از انقلاب، اهداف و فرایند آن می‌شود. نظریه‌ای که با رد سلطه فرهنگی لیبرال دموکراسی (غرب) و ایدئولوژی سوسیالیسم (شرق) افق‌های جدیدی را فرا روی بشر گشوده است. این نگرش، تمامی انسان‌های جهان را مخاطب قرار می‌دهد و الگویی از حیات طیبه را عرضه می‌کند. به تعبیر دیگر نگاه آیت‌الله خامنه‌ای به انقلاب اسلامی از منطق جانبدارانه‌ی ملی‌گرایانه پیروی نمی‌کند؛ بلکه نگاهی کاملاً تمدنی، انسانی و بین‌المللی است. تقابل غرب و شرق با انقلاب اسلامی ایران نیز، تقابل الگو، اندیشه و منشور تمدنی است.[۱]

> امام بزرگوار، ملت ایران را به برگشت به اسلام دعوت کرد و گفت بیایید به اسلام به معنای حقیقی کلمه عمل کنید. نه فقط عمل کردن در داخل مسجدها و به صورت عبادات فردی؛ بلکه به صورت عمل کامل این کار را انجام دهید و نظام زندگی را از اسلام بگیرید. به همین خاطر، جمهوری اسلامی را تشکیل داد.[۲]

برنامه‌ی نظام اسلامی هم، در میان برنامه‌هایی که مصلحان دنیا و دولت‌ها و

---

۱. ادریس هانی، «اجتهاد مقاومت در فرهنگ و جامعه؛ مسائل مربوط به تعلیم و تربیت، خانواده و فرهنگ در اندیشه امام خامنه‌ای»، در اجتهاد و نوآوری فکری از دیدگاه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، مجموعه مقالات همایش بیروت، ص۱۸٤.

۲. بیانات در دیدار با اقشار مختلف مردم و میهمانان خارجی شرکت‌کننده در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی ﷺ ، ۱۳۷۵/۳/۱٦.

آورندگان پیام‌های جدید مطرح می‌کنند، استثنایی است. در این برنامه، بازسازی دنیا و آخرت باهم است. نظام اسلامی می‌خواهد دنیای مردم را آباد سازد؛ اما نمی‌خواهد به آن اکتفا کند. دنیا و آخرت در نظام اسلامی و در برنامه‌ی این نظام، توأمانند. انسان‌ها باید زندگی را سرافراز و با رفاه بگذرانند؛ اما این رفاه و آسایش و هرچه که این آسایش را برای انسان‌ها فراهم می‌کند، همه و همه مقدّمه برای رضای الهی است. آن‌ها ذی‌المقدّمه است و هدف، کسبِ رضای پروردگار است. این، یک امرِ استثنایی در صحنه‌ی امروزِ عالم؛ بلکه در همیشه‌ی تاریخ - جز در حکومت‌های انبیا و جانشینان و اوصیای آن‌ها - است. همه ادعا می‌کنند که می‌خواهند دنیای مردم را اصلاح کنند و غالباً هم نمی‌توانند؛ اما نظام اسلامی می‌خواهد دین و دنیا را اصلاح کند و می‌تواند هم. این قدرت را اسلام نشان داده است...

برنامه‌ی اسلامی، برنامه‌ی اداره و آبادسازی دنیا و آخرت است. برنامه‌های دیگر، به دین ملت و به آخرت انسان‌ها کاری ندارند. برنامه‌ی اسلامی، تربیت و تهذیب می‌کند. امروز در کشور ما یک حرکت عمومی، به‌خصوص در میان جوانان، به سمت آموزش قرآن، فراگیری دین و عمل به احکام و مقرّرات اسلامی مشاهده می‌شود. این دیگر مال اهل دنیا نیست. اهل دنیا مدّعی‌اند دنیای ملت‌ها را درست می‌کنند که نمی‌توانند هم؛ اما اسلام دنیا و آخرت را مطمح نظر قرار می‌دهد و به فضل پروردگار می‌تواند هم. ملت نیز بر اثر اسلام، هم ایمانش، هم صبرش و هم آگاهی‌اش در میان ملت‌های عالم، استثنایی است. این مجموعه را که روی هم می‌گذارید، عمل صالحِ این مرد بزرگوار و این عبدِ صالحِ پروردگار می‌شود.[۱]

کشور ما از لحاظ مادی باید در آن، علم و تجربه و فناوری در سطوح بالا قرار بگیرد. از لحاظ ساخت و ارتباطات اجتماعی مردم در زمینه‌ی اقتصاد و بقیه‌ی موارد...

---

۱. بیانات در مراسم پنجمین سالگرد ارتحال حضرت امام﵀، ۱۳۷۳/۳/۱۴.

اینجاست که آن خصوصیت استثنایی جامعه و تمدن اسلامی، خود را نشان می‌دهد؛ ترکیب و آمیختگی دنیا و آخرت باهم.[۱]

رسالت حوزه

یکی متوجّه به کسب علومِ مربوط به فهم و تبلیغ دین و نوآوری در مباحث دینی و نوآوری در فهم مسائل روز و حادث شونده در زندگی است، که این حوزه است و کارش عبارت است از تحقیق در مسائل دینی و فراگرفتن احکام الهی در همه‌ی شئون زندگی. آن هم نه فقط در آنچه که مربوط به کنج محراب یا کنج خانه است؛ بلکه در قلمرو وسیع زندگی بشر. این گروه، این را باید فراگیرند؛ احکام جدیدش را تحقیق کنند؛ ناخالصیها و ناسره‌ها را از آن بزدایند و آن را با زبان مناسب، در هر جامعه‌ای و هر زمانی و هر مخاطبی، به رساترین شکل ممکن به مخاطبین برساند. این، وظیفه‌ی آن نهاد حوزه‌ای است و اسمش «حوزه‌ی علمیه» است.[۲] ... حوزه هم به اینکه خود را به روز کند احتیاج دارد. حوزه‌ی علمیه قم، به عنوان قلّه حوزه‌های علمیه، و به دنبال آن حوزه‌های دیگر علمیه، باید کاری کنند که دین خدا در بین مردم، مورد رغبت و شوق قرار گیرد. دین را آن‌چنان که خدا خواسته است، باید به مردم ارائه دهند. این هم احتیاج به تحقیق، به نوآوری، به روشن‌فکری، به آگاهی از دنیا و به خالی بودن از هواها و هوس‌های دنیایی دارد.[۳]

«وضعیت دوران انقلاب و توجه روزافزون به اسلام در خارج از مرزهای کشور اسلامی، ایجاب می‌کند که علمای دین، با بینشی کاملاً نو و با استفاده از ذخیره‌ی بی‌پایان معارف دین و با اسلوب فقاهت سنتی و اجتهاد زنده و پویا، راه جامعه‌ی

---

۱. بیانات در دیدار مردم شاهرود، ۱۳۸۵/۸/۲۰.

۲. بیانات در دیدار دانشجویان، به مناسبت «روز وحدت حوزه و دانشگاه» ۲٤/ ۰۹/ ۱۳۷۲.

۳. همان.

اسلامی را هموار نمایند و حوزه‌های علمیه با تحولی اساسی، خود را با نیازهای امروز جهان تطبیق دهند و نوآوری را جهت و سمت برنامه‌های خود قرار دهند و البته با اعمال دقت لازم و برجسته کردن اصول و مبانی فقاهت، راه را بر التقاط و کج‌روی ببندند.[۱]

خلاصه حوزویان در مسیر اجتهاد و عقلانیت بحث‌های علمی مبتنی بر پایه‌ها و مبانی درست و آزاد اندیشی و آزاد فکری مترتب بر نفی تحجر و تعصب و تقلید و تصرف‌های ناشیانه و خودسرانه در بنیان‌ها و مبانی نظری و نظرورزی‌های جاهلانه و مغرضانه و ابتکار و خلاقیت و استفاده روشمند از میراث گران‌بها و اندوخته‌های علمی خود باید حرکت کرد.

جمع‌بندی

منظومه‌ی فکری آیت‌الله خامنه‌ای شبکه‌ای منسجم از مفاهیم و آموزه‌هایی است که حداقل بر پایه‌ی ٤ اصل ۱. اجتهادمحوری، ۲. توجه به تاریخ و تجربه‌ی زیسته‌ی بشری، ۳. همگامی اندیشه و عمل و ٤. اولویت‌گذاری شکل گرفته است و از سطحی‌نگری، جزئی‌نگری و انتزاعی‌اندیشی صرف پرهیز دارد.

این منظومه از تحلیل انسان و توجه به زندگی انضمامی او آغاز می‌شود و تا به شناخت مهم‌ترین نیازها و ویژگی‌هایش ادامه می‌یابد. در این تحلیل تکالیف عملی، زندگی اجتماعی انسان، شکل جامعه و عناصر جامعه‌سازی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و بر همین اساس معارف اسلامی به صورت پیوسته و به عنوان اجزای یک واحد و طرح کلی ناظر به زندگی جمعی انسان‌ها تبیین می‌شود. منظومه‌ی فکری آیت‌الله خامنه‌ای هرچند برآمده از منابع فکری و معرفتی اسلام به‌خصوص قرآن کریم است؛ اما لزوماً متعلق به جامعه‌ی اسلامی نیست؛ بلکه رویکردی عام دارد و درصدد تحلیل

۱. پیام به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی ﷺ ۱۰/ ۰۳/ ۱۳۶۹.

حقیقت انسان و زندگی اجتماعی اوست.

انسان موجودی با اراده و اختیار و در حال کنش و حرکت است. این اراده و حرکت گاه تحت تأثیر زمینه‌های تاریخی و فرهنگی محیط پیرامون است و گاهی تحت آگاهی و خرد قرار می‌گیرد و می‌تواند مسیری متفاوت از وضع موجود را بپیماید و به عنوان کنشگری فعال عرصه‌های جدیدی را کشف و مسیرهای نوینیراطیکند؛ بنابراین فکر وآگاهی نقشبسیارتعیین کنندهای در حیات انسان و مسیر حرکت مومی او دارد. فکر و آگاهی سازنده نظام بینشی و جهان‌بینی انسان است و انسان فعال و اثرگذار با اتکا بر آن تصمیم می‌گیرد و به سمت اهداف مورد نظر گام برمی‌دارد.

این جهان‌بینی و نظام فکری وقتی از وضعیت ذهنی و فردی خارج شود و به عرصه‌ی عمومی وارد شود می‌تواند موجبات همدلی و پیوستگی افرادی شود که به آن معتقد می‌شوند؛ لذا زمینه‌ساز شکل‌گیری اجتماعات کوچک می‌گردد و این اجتماعات به تدریج دارای تاریخ و هویت متمایزی می‌شوند. وقتی این نظام فکری تقویت و دایره‌ی معتقدان به آن افزوده گردد، جامعه‌ی بزرگ‌تر شکل می‌گیرد و در اطراف آن نظامات اجتماعی ساخته می‌شود. از این رو جامعه دارای دو ساختار ۱. ساخت حقیقی یعنی نظام فکری و فرهنگ و ۲. ساخت حقوقی و نظامات اجتماعی است.

ساخت حقیقی یا فرهنگ جامعه، نقش زیربنایی و اساسی جامعه را دارد و ساخت حقوقی با تکیه بر آن موجبات نظم اجتماعی و بسیج امکانات را در جهت اهداف فراهم می‌کند؛ بنابراین در مسیر تعالی انسان و مسیر پیشرفت جامعه هم باید به ساخت حقیقی و فکری یعنی فرهنگ و هویت تاریخی جامعه توجه جدی داشت و از آن حفاظت کرد و بر غنای معرفتی و توسعه افقی آن افزود و هم باید به ساخت حقوقی و استحکام ساختار و نظام اجتماعی و ابعاد سخت افزاری و اجرایی عنایت داشت و یکی را فدای دیگری نکرد.

آیت‌الله خامنه‌ای ساخت حقیقی جامعه را به دو دسته حق و باطل تقسیم می‌کند؛ در

نظر وی زیرساخت نظام حق، فطرت حقیقت‌جوی انسان است و بر اصول خرد استوار و نظام عادلانه را ایجاب می‌کند و شرط پایداری آن را ایمان آگاهانه برآمده از یقین می‌داند. در مقابل نظام حق، نظام باطل قرار دارد که ساخت آن برپایه‌ی خودخواهی و ظلم است و زمینه تضاد و کشمکش میان انسان‌ها و جوامع را مهیا می‌کند و به طغیان‌ها و گردنکشی‌ها دامن می‌زند. از نتایج این نظام، نادیده گرفتن حق دیگران و تضییع طبیعت است.

تغییرات اجتماعی از دیگر عوارض جامعه است که ریشه در ساخت حقیقی و نظام فکری جوامع دارد. این تغییرات یا موجب تعالی و ارتقای فرهنگی و پیشرفت زندگی می‌شود و یا موجب انحطاط فرهنگی و رکود و از خودبیگانگی و پناه بردن به دیگر جوامع می‌شود. به عقیده آیت‌الله خامنه‌ای هر جامعه‌ای که با انحطاط ساختاری و اجتماعی مواجه می‌شود در واقع بنیان‌های فکری و ارزش‌های اخلاقی آن دچار اختلال شده است و لازم است آن را اصلاح کرد. اصلاحات اجتماعی نیز ریشه در اصلاح آگاهی‌ها و بنیان‌های فکر عمومی دارد و این وظیفه‌ی مصلحان فکری و روشن‌فکران دغدغه‌مند و مردمی است. اگر انحطاط یک جامعه آنچنان گسترده باشد که نتوان با اصلاح آن را به وضعیت مطلوب برگردانند نوبت به «انقلاب» می‌رسد. آیت‌الله خامنه‌ای با استفاده از مفهوم«انقلاب» به ارائه‌ی فهم جدیدی از معنای تاریخ اسلام که راهنمایی برای فهم تاریخ از دیدگاه اسلام اس، می‌پردازد. در واقع انقلاب اصیل، ریشه در تحول و دگرگونی عمیق و بنیادین ریشه‌های فکری و فرهنگی جامعه دارد. انقلاب یک حرکت کور، آشفته و شتابزده نیست؛ بلکه انقلاب دارای انضباط و مبانی فکری جهت سازندگی، رویش و بالندگی جامعه است.

همان‌گونه که انسان‌ها در مسیر زندگی با سختی‌ها و موانع درونی و بیرونی متعددی روبر هستند و می‌بایست با صبر و شکبایی استقامت ورزید و محکم به جلو حرکت کرد. انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی که بر پایه‌ی فکر جدید به وجود می‌آیند و خلاف وضع

موجود حرکت می‌کنند با موانع درونی و مخالفان بیرونی روبرو است و برای ادامه‌ی حرکت بالنده و رشد همه‌جانبه به صبر و استقامت نیازمند است و با استقامت و استقلال علمی، سیاسی و فرهنگی می‌بایست عرصه‌های پیش رو را درنوردد تا به پیشرفت و تعالی دست یابد. از این رو انقلاب آغاز یک حرکت پیش‌رونده‌ی اجتماعی است و پس از آن چهار مرحله‌ی نظام‌سازی، دولت‌سازی، جامعه‌سازی و تمدن‌سازی متصور است. انقلابی به نتیجه نهایی می‌رسد که افق تمدنی داشته باشد و برای دست‌یابی به تمدن بکوشد. دست‌یابی به مراحل پنج‌گانه‌ی ذکر شده در گرو داشتن «مکتب» و «ایدئولوژی» است و بدون آن نمی‌توان نظام‌سازی، دولت‌سازی و جامعه‌سازی کرد و افق تمدنی داشت.

به نظر آیت‌الله خامنه‌ای کسانی که از «ایدئولوژی‌زدایی» سخن می‌گویند در واقع مغالطه می‌کنند؛ چرا که تمدن غرب که بر همه‌ی جهان مسلط شده است محصول یک ایدئولوژی بوده است؛ البته ناتوانی ایدئولوژی‌های لیبرالیستی و مارکسیستی در دنیای غرب در پاسخ به پرسش‌های اصیل فکری و معنوی بشر، دنیای غرب را با خلأ تئوریک روبرو کرده است و سردمداران غرب را واداشته است تا ایدئولوژی «نفی ایدئولوژی» را به دیگر جوامع صادر کنند؛ اما به نظر آیت‌الله خامنه‌ای جوامع اسلامی اگر به دنبال پیشرفت و تعالی هستند، نباید از اصول و ایدئولوژی اصیل خود کوتاه بیایند؛ چون ایدئولوژی اصیل در جوامع اسلامی، مکتب متعالی و جامع اسلام است. اسلام یک دین آسمانی و مبتنی بر فطرت حقیقی انسان است و یک نظام اجتماعی جامع و همه‌جانبه بر پایه‌ی توحید را به بشریت هدیه داده است. مفهوم توحید نمایانگر مقوله‌ای اصلی و بنیادین در تمام الاهیات آیت‌الله خامنه‌ای است. به نظر ایشان اندیشه‌ی توحید از یک ذات و حقیقتی سخن می‌گوید که محور نظام هستی است و این اندیشه، محور جهان‌بینی و نظام فکری اسلام است که همه چیز و همه‌ی مناسبات و معادلات را دگرگون می‌کند و در یک نظام معنایی ویژه طبقه‌بندی می‌کند. هیچ مفهوم و اندیشه‌ای

نمی‌تواند این قدر تأثیرگذار و تحول‌ساز باشد. بر اساس توحید همه‌ی عالم ظل وجودی او و همه چیز نشانه و آیت اوست و همه‌ی قوانین عالم و مناسبات و روابط اجتماعی را جهت می‌دهد و انسان را از اسارت طاغوت و مفاهیم دینی را از التقاط و تحریف رهایی می‌بخشد. این فهم از توحید اگر با ایمان و تعهد مسئولانه‌ی برآمده از توحید همراه شود نقش اساسی را در شکل‌دهی به سیاست و فرهنگ اجتماعی و ساخت تمدن توحیدی خواهد داشت.

جهان‌بینی توحیدی به عنوان روح و اساس اسلام نه یک بینش صرفاً انتزاعی و ذهنی بلکه یک مکتب فکری مربوط به زندگی انسان، نظام اجتماعی و کیفیت زندگی کردن جامعه‌های بشری است. بر این اساس، «توحید» دارای آثار و نتایج ملموس در هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و خط مشی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و تکنولوژیک است.

وحدت و هماهنگی در نظام هستی و به تبع آن در زندگی انسان یکی از نتایج مهم حاکمیت اصل توحید است. نگرش توحیدی به هستی و انسان و جامعه، بنیان و اساسی را برای هستی‌شناسی علم فراهم می‌کند که بر اساس آن به، نوع خاصی از مطالعه‌ی نظام هستی دعوت می‌کند و مهم‌ترین آن شناخت نظم حاکم بر نظام هستی و فهم هماهنگی و وحدت در آفرینش است و هر گونه آشوب، به‌هم‌ریختگی، شرک و ثنویت در هستی و در علم را نفی می‌کند. تمام یافته‌ها و دست‌آوردهای علمی بشر ذیل جهان‌بینی توحیدی برای رسیدن به سعادت انسان و ساخت حیات طیبه، سازماندهی می‌شود؛ بنابراین جهان‌بینی توحیدی می‌تواند بسیاری از آسیب‌های علم و تمدن جدید را مرتفع سازد و بحران‌های اجتماعی را برطرف کند چرا که بسیاری از این مشکلات ریشه در نگرش شرک‌آلود و ثنویت دارد و مانع از شناخت واقعیات آن گونه که هستند می‌شود؛ بنابراین تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها که ناشی از نگرش دوگانه به انسان و بحران‌های طبیعی که برآمده از نگرش استقلالی انسان در تصرف طبیعت است جای خود را به وحدت و

برابری انسان‌ها در آفرینش و حاکمیت تعالی در نظام اجتماعی و نگرش امانت‌گونه به طبیعت در جهت تکامل و تعالی می‌دهد.

نبوت مسیر دست‌یابی به زندگی توحیدی است؛ یعنی برای سامان دادن و آراستن نظام انسانی صحیح و مطابق فطرت و تکامل بخشدن به اجتماع بشری ظهور می‌کند؛ لذا «راهی که انبیا مردم را بدان دعوت می‌کنند، راهی طبیعی و فطری انسان است و حرکت مردم در آن راه حرکتی طبیعی است و لذا با سرعت و سهولت بیشتری انجام می‌گیرد».[۱] راه انبیا ایجاد جامعه‌ی اسلامی است؛ جامعه‌ای که در رأس آن، خدا حکومت می‌کند. قوانین آن جامعه، قوانین خدایی است، حدود الهی در آن جامعه جاری می‌شود. جامعه‌ای با پیوستگی و هم‌بستگی مردمان که یک فکر و یک عقیده را پذیرفته‌اند و جویای یک هدف واحد هستند، در یک راه قدم بر می‌دارند، برای یک مقصود تلاش و حرکت می‌کنند، افراد این جامعه بیشتر باهم متصل هستد و از جبهه‌های دیگر و قطب‌های دیگر و قسمت‌های دیگر خودشان را جدا و کنار می‌گیرند تا در آنها هضم نشوند. قوام این جامعه به دو عنصر ۱. قانون اسلامی و ۲. ولایت الهی است.

شریعت اسلامی همان قانون زوال‌ناپذیر جامعه‌ی اسلامی و نظام امامت و ولایت همان حلقه‌ی وصل و دیده‌بان نیرومند قوی‌دست و قوی‌چشمی است که به تقویت خرد و آگاهی عمومی و بسیج همه‌ی امکانات و نیروها در جهت اهداف متعالی همت می‌گمارد. امام کسی است که علاوه بر علم و آگاهی و کارآمدی رنگ و بوی خدایی داشته باشد و جامعه را به سوی توحید هدایت کند.

«جامعه دارای ولایت، جامعه‌ای می‌شود که تمام استعدادهای انسانی را رشد می‌دهد، همه‌ی چیزهایی که برای کمال و تعالی انسان خدا به او داده اینها را بارور می‌کند، نهال انسانی را بالنده می‌سازد، انسان‌ها را به تکامل می‌رساند، انسانیت‌ها را

---

۱. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۴۸۷.

تقویت می‌کند، در این جامعه ولیّ یعنی حاکم، همان کسی که همه‌ی سررشته‌ها به او برمی‌گردد، جامعه را از لحاظ مشی عمومی در راه خدا می‌اندازد و دارای ذکر خدا می‌کند، از لحاظ ثروت، تقسیم عادلانه‌ی ثروت به وجود می‌آورد، سعی می‌کند نیکی‌ها را اشاعه بدهد، سعی می‌کند بدی‌ها را ریشه‌سوز و محو کند».[۱]

انقلاب اسلامی ایران، برپایه‌ی همین دستگاه فکری شکل گرفت و به دنبال دست‌یابی به اهداف متعالی اسلامی در سطح ملی است، ساخت ایران اسلامی مستقل، آزاد، برخوردار از ثروت و امنیت، متدین و بهره‌مند از معنویت و اخلاق، پیشرو در مسابقه‌ی جامعه‌ی عظیم بشری در علم و بقیه‌ی دستاوردهای بشری در سطح جهانی، زمینه‌سازی برای ایجاد تمدن نوین اسلامی و رهایی بشریت از ظلم و استکبار حاکم بر جهان، اهداف انقلاب اسلامی است.

۱. همان، ص۵۶۸.

فصل چهارم:

درآمدی بر طرّاحی دوره‌ی
«نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی» طلاب

با توجه به مباحث فصل اول روشن شد که نظام اندیشه‌ی اسلامی عبارت است از: «مجموعه‌ای از مفاهیم کلیدی و گزاره‌های کلی بنیادین که در قالب یک طرح کلی و نظام‌مند ارائه شود و از این ویژگی برخوردار باشند: ۱. مستدل، مستند و حجت، ۲. دارای ارتباطات شبکه‌ای، ۳. دارای هماهنگی و انسجام اجزا و عناصر، ٤. دارای غایت مشترک و هدف واحد بلندمدت، ٥. دارای جامعیت، عمومیت و نأثیرگذاری بر ابعاد مختلف حیات فردی و اجتماعی انسان، ٦. برخوردار از زبانِ حکمت‌آمیز، رسا، روشن و ملائم با فطرت و طبع انسان».

و روشن شد که نظام اندیشه غیر از منظومه‌ی معرفتی است که شامل همه‌ی مفاهیم و گزاره‌های یک اندیشمند و یا یک مذهب و مکتب می‌شود.

از آرا و اندیشه‌های متفکران مسلمان به‌خصوص حضرت امام خمینی و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (حفظه الله) نیز روشن شد که اسلام یک نظام جامع معرفتی است که دارای یک سلسله مفاهیم کلیدی و گزاره‌های کلی و بنیادین (عمومات) است که نشانگر جهت‌گیری کلی اسلام و اساس دستگاه فکری و رفتاری انسان مسلمان است. به اعتقاد ایشان، نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی از جامعیت و عقلانیت و انسجام درونی برخوردار است و سازنده‌ی شاکله و شخصیت انسان مؤمن است و در همه بخش‌های بینشی، گرایشی و منشی او حضور جدی و تأثیرگذار دارد.

برای شناخت و صورت‌بندی نظام اندیشه‌ی اسلامی، الگوهای متمایز و متفاوتی از سوی متفکران مسلمان ارائه شده است و هر کدام سعی کرده‌اند بر اساس منطق و منهج

خود، ساختاری از نظام اندیشه‌ی اسلامی ارائه دهند. در این فصل سعی می‌شود تا بر اساس مبانی فکری حضرت امام خمینی، آیت‌الله خامنه‌ای و شهید مطهری الگو و ساختار نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی به گونه‌ای ترسیم شود که علاوه بر جامعیت و انسجام، از قابلیت‌های آموزشی و تربیتی نیز برخوردار باشد تا طلاب را بهتر و سریع‌تر با نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی آشنا کند.

۱. منطق و مبانی طرّاحی نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی

هر نظام حداقل از چهار عنصر اصلی ۱. عناصر و اجزا، ۲. هدف، ۳. ارتباط و پیوستگی و ٤. انسجام و هماهنگی برخوردار است. از میان عناصر فوق، عنصر هدف و غرض نقش اصلی و تعیین‌کننده را در نظام‌بخشی به یک مجموعه‌ی فکری و اجتماعی بر عهده دارد. از این رو برای کشف ارتباطات منسجم و نظام‌مندی یک مکتب می‌بایست اهداف آن شناخته شود. بر این اساس ابتدا باید ببینیم که هدف و غرض اصلی اسلام چیست؟

۱ـ۱. هدف اسلام

از مجموع بیانات و کلمات امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای این‌گونه استفاده می‌شود که هدف اصلی و بنیانی اسلام، اقامه‌ی توحید و رشد و هدایت انسان به مسیر صحیح زندگی و ارائه‌ی الگوهای صحیح و کارآمد رفتاری (عمل صالح) اعم از فردی و اجتماعی در جهت ایجاد حیات طیبه و سعادت جامع انسان در دنیا و آخرت است. یعنی رهایی انسان از قیود، اسارت‌های درون و بیرون، انحطاط‌های اخلاقی و اجتماعی، آزادی انسان از حکومت و عبودیت غیر خدا؛

راهبری فکر و اثاره‌ی عقل و شکوفایی استعدادها در مسیر تکامل و رشد؛

معرفی مبدأ و معاد در جهت معنابخشی به زندگی و جهت‌بخشی به حرکت و پویایی انسان.

امام خمینی ﷺ در این زمینه می‌فرماید:

«اسلام می‌خواهد انسان را یک انسانی بسازد جامع؛ یعنی رشد به آن طور که هست بدهد. حظّ طبیعت دارد، رشد طبیعی به او بدهد؛ حظّ برزخیت دارد، رشد برزخیت به او بدهد؛ حظّ روحانیت دارد، رشد روحانیت به او بدهد؛ حظّ عقلانیت دارد، رشد عقلانیت به او بدهد؛ حظّ الهیت دارد، رشد الهیت به او بدهد. همه‌ی حظوظی که انسان دارد و به طور نقص است، الآن نرسیده است؛ ادیان آمده‌اند که این میوه نارس را رسیده‌اش کنند؛ این میوه ناقص را کاملش کنند... برای همه‌ی اینها هم دستور دارد اسلام؛ نسبت به یک جهتْ دونِ جهت دیگری نیست؛ برای حکومت اسلامی دستور دارد، برای تشکیلاتش دستور دارد؛ برای مقاتله با دشمنان دستور دارد، برای تحرک جامعه دستور دارد، برای رسیدن به ماورای طبیعت دستور دارد، همه‌ی اینها را دارد».[۱]

استاد شهید مطهری نیز معتقد است:

«اسلام واقعاً... طرحی است جامع برای هدف‌های کلی و اجتماعی با همکاری و معاضدت افراد و این طرح دارای سازمان است، زیربنا و روبنا و هدف و وسیله مشخص شده است، اهم و مهم در آن معین است، افراد باید مطابق و متناسب با آن تربیت شوند».[۲]

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای هم معتقد است اسلام مسلکی اجتماعی و دارای اصولی منسجم و یک‌آهنگ و ناظر به زندگی جمعی انسان‌ها[۳] در جهت توحید است. بر اساس طرح اسلام، زندگی، هدف‌دار و مبارزه نیز هدف‌دار می‌شود. هر کسی می‌داند کجای دنیا و کجای راه قرار دارد و به سمتِ کدام هدف حرکت می‌کند. انسان در هر لحظه‌ای از

---

۱. بیانات در جمع ایرانیان مقیم پاریس، ۱۳۵۷/۷/۲۲ (صحیفه‌ی امام، ج٤، ص۹).
۲. مطهری، یاداشت‌ها، ج۱، ص٤٦٠.
۳. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ۳۳.

لحظات، احساس می‌کند در کجای راه و به سمت کدام هدف حرکت می‌کند؛ قدرت تحلیل برای حوادث می‌یابد و وظیفه‌ی خودش را در هر شرایطی تشخیص می‌دهد.[۱]

«دین خدا قالب و شکل زندگی بشر است، و نه تنها گوهری بر تارک آن. دین یک نظام اجتماعی به بشر ارائه می‌کند، و نه فقط یک سلسله عبادات و عادات. هرچند که عبادات و عادات نیز انباشته از روح زندگی و در جهت همان نظام است؛ و این نظام اجتماعی مبتنی بر همان جهان‌بینی و ساخته به شکل آن است».[۲]

در این نگاه «اسلام ناب محمدی» در برابر «اسلام آمریکایی» قرار می‌گیرد؛ چرا که اسلام آمریکایی به تقلیل و تجزیه‌ی اسلام روی آورده و مسلمین را از نگرش‌های اجتماعی و زندگی‌ساز دور سازد.

«طبیعت اسلام ناب، طبیعتی پُرجاذبه است و دل‌هایی را که آلوده‌ی غرض‌ورزی و کینه‌توزی نباشد، به خود جلب می‌کند و این همان است که انقلاب ما و امام ما دوباره در جهان مطرح کردند و بر دل‌ها و چشم‌های نیازمند و جستجوگر عرضه داشتند. در مدرسه‌ی انقلاب که امام ما بنیان گذارد، بساط اسلام سفیانی و مروانی، اسلام مراسم و مناسک میان‌تهی، اسلام در خدمت زر و زور و خلاصه اسلام آلت دست قدرت‌ها و آفت جان ملت‌ها برچیده شده و اسلام قرآنی و محمّدی (صلّی الله علیه و آله و سلّم)، اسلام عقیده و جهاد، اسلام خصم ظالم و عون مظلوم، اسلام ستیزنده با فرعون‌ها و قارون‌ها و خلاصه اسلام کوبنده‌ی جباران و برپاکننده‌ی حکومت مستضعفان، سر برکشیده است. در انقلاب اسلامی اسلام کتاب و سنت، جایگزین اسلام خرافه و بدعت؛ اسلام جهاد و شهادت، جایگزین اسلام قعود و اسارت و ذلت؛ اسلام تعبد و تعقل، جایگزین اسلام التقاط و جهالت؛ اسلام دنیا و آخرت، جایگزین اسلام دنیاپرستی یا رهبانیت؛ اسلام علم و معرفت، جایگزین

---

۱. بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۷۹/۶/۱۳.

۲. سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در چهل‌ودومین مجمع عمومی سازمان ملل، ۱۳۶۶/۰۶/۳۱.

اسلام تحجر و غفلت؛ اسلام دیانت و سیاست، جایگزین اسلام بی‌بندوباری و بی‌تفاوتی؛ اسلام قیام و عمل، جایگزین اسلام بی‌حالی و افسردگی؛ اسلام فرد و جامعه، جایگزین اسلام تشریفاتی و بی‌خاصیت؛ اسلام نجات‌بخش محرومین، جایگزین اسلام بازیچه‌ی دست قدرت‌ها؛ و خلاصه اسلام ناب محمّدی (صلّی الله علیه و آله و سلّم)، جایگزین اسلام امریکایی گردید. و مطرح شدن اسلام بدین صورت و با این واقعیت و جدیت است که موجب خشم سراسیمه و دیوانه‌وار کسانی شده است که دل به زوال اسلام در ایران و در همه‌ی کشورهای اسلامی بسته بودند و یا از اسلام، فقط نامی بی‌محتوا و وسیله‌ای برای تحمیق و اغفال مردم را می‌پسندیدند».[۱]

بر اساس طرح «اسلام ناب» اسلام مجموعه‌ای از آموزه‌های معرفت‌بخش و رهایی‌بخش را در قالب مفاهیم و گزاره‌های معرفتی (اجزا و عناصر) به بشریت ارزانی داشته است تا از طریق آن اجزا و عناصر، انسان‌ها بتوانند مسیر صحیح زندگی و حیات طیبه را پیدا کنند و در آن مسیر رشد و تعالی یابند. در مجموع می‌توان معارف اسلامی را به سه بخش کلی تقسیم کرد:

۱. خطّ مشی زندگی و الگوها و هنجارهای رفتاری؛

۲. جهان‌بینی؛

۳. نمونه‌های رفتاری در بستر تاریخ.

۱ـ۲. اجزا و بخش‌های اسلام

۱ـ۲ـ۱. خطّ مشی زندگی و الگوها و هنجارهای رفتاری

انسان برای حرکت و رسیدن به اهداف خود نیازمند آموزه‌هایی روشن و جامع است تا خطّ‌مشی زندگی و اهداف و قواعد رفتاری را در قالب یک طرح جامع و الگوی منسجم و

---

۱. پیام به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی ﷺ، ۱۳۶۹/۰۳/۱۰.

هماهنگ ارائه کند تا مسیر سعادت را بپیماید و در مواجهه با موانع و سختی‌ها، مشکلات و بحران‌ها، و در گرداب اختلافات و دشمنی‌ها بهترین راه را انتخاب و بهترین رفتار را انجام دهد.

طرحی که مسیر بودن، رهایی و عبودیت انسان را بر اساس فطرت و ساختمان وجودی او ترسیم کند. از عبودیت بت‌ها و قید و بندهای‌های (ذهنی، مادی، شهوانی واجتماعی) رهایی ببخشد.

از این رو انسان «نیاز به یک تئوری کلّی، یک طرح جامع و هماهنگ و منسجم که هدف اصلی، کمال انسان و تأمین سعادت همگانی است و در آن، خطوط اصلی و روش‌ها، بایدها و نبایدها، خوب‌ها و بدها، هدف‌ها و وسیله‌ها، نیازها و دردها و درمان‌ها، مسئولیت‌ها و تکلیف‌ها مشخّص شده باشد و منبع الهام تکلیف‌ها و مسئولیت‌ها برای همه‌ی افراد بوده باشد».[۱] بر همین اساس، بخش زیادی از معارف اسلام، معارف الگوساز رفتار فردی و جمعی است. حضرت امام خمینی این دسته معارف را «فریضه‌ی عادلانه» می‌دانند که شامل علم اخلاق و علم سلوک می‌شود و همچنین «سنت قائمه» که شامل علم آداب معاشرت و تدبیر منزل و سیاست مدن[۲] و تعمیر بلاد و تنظیم عِباد[۳] می‌شود. امام خمینی همچنین در عرفان[۴]، اخلاق و فقه خود به

---

۱. مطهری، انسان و ایمان، مجموعه‌ی آثار، ج۲، ص۵۵.

۲. امام خمینی، شرح چهل حدیث ص۳۹۷-۳۸۶.

۳.. امام خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص۱۰.

۴. ر.ک: امام خمینی، آداب الصلوة، ص۲۳۶.

«... علامات شیطانیّه، که در ظاهرْ مخالفت با نظام مدینه‌ی فاضله و در باطنْ عجب و استکبار و امثال آن است و در باطنِ باطنْ خودبینی و خودخواهی و امثال آن است، از مملکت باطن و ظاهرْ سالک رخت بندد؛ و به جای آن، سمات اللّه، که در ظاهرْ حفظ نظام مدینه‌ی فاضله و در باطنْ عبودیّت و ذلّت نفس و در باطن باطن خداخواهی و خدابینی است، به جای آنها جای‌گزین شود. و چون مملکت الهی شد و از شیاطین جنّ و انس خالی شد و سمات الهیّه در آن پیدا شد، خود سالک تحقق به مقام اسمیّت پیدا کند» امام خمینی، آداب الصلوة، ۲۳۴.

«نظام مدینه‌ی فاضله» توجه دارد و همه‌ی احکام اسلام را مرتبط با مدینه‌ی فاضله می‌داند[۱] و سیاست را ابزاری برای تحقق مدینه‌ی فاضله و جامعه‌ی سالم معرفی می‌کند.[۲]

آیت‌الله خامنه‌ای نیز خط مشی و برنامه اسلام را «طرح‌های عملی اسلام برای جامعه»[۳] می‌داند و زیربنای همه‌ی دستورالعمل‌ها و نظام‌سازی اجتماعی اسلام را تعیین قواره و شکل توحیدی جامعه می‌داند که در آن شکل و ساختار جامعه، اصول روابط اجتماعی، سیر جامعه، هدف‌های جامعه، تکالیف مردم در زمینه‌ی مسئولیت‌هایی که انسان‌ها در مقابل خدا، در مقابل یکدیگر، در مقابل جامعه و در مقابل پدیده‌های دیگر عالم دارا هستند تبیین می‌شود.[۴]

نکته‌ی بسیار مهم این است که قواعد رفتار هنجارهای اجتماعی اسلام برخلاف مباحث هستی‌شناسی و مبانی، فقط و فقط به صورت یک الگوی رفتاری و نظام فکری عملیاتی قابل مطالعه و بررسی است و امکان شناخت صحیح و معتبر و راهبردی آنها به صورت تجزیه‌ای و مستقل و جزء به جزء وجود ندارد؛ زیرا زندگی انسان یک کل دارای اجزا و عناصر است که میان آنها ارتباطات مستقیم و تأثیر و تأثر متقابل برقرار است و به همین دلیل باید همه‌ی امور مرتبط با رفتارها و زندگی انسان به صورت نظام‌مند، هماهنگ و در قالب نظامات و الگوهای منسجم طراحی و ارائه شود.

---

۱. امام خمینی، آداب الصلاة، ص۲۳۶-۲۳۷، شرح چهل حدیث، ص۱۳٤؛ و شرح جنود عقل و جهل، ص۲٤۲.

۲. صحیفه‌ی امام، ج۱۳، ص٤۳۱-٤۳۳.

۳. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۱۹۱.

۴. «توحید اسلامی الهامی‌ست در زمینه‌ی حکومت، در زمینه‌ی روابط اجتماعی، در زمینه‌ی سیر جامعه، در زمینه‌ی هدف‌های جامعه، در زمینه‌ی تکالیف مردم، در زمینه‌ی مسئولیت‌هایی که انسان‌ها در مقابل خدا، در مقابل یکدیگر، در مقابل جامعه و در مقابل پدیده‌های دیگر عالم دارا هستند، توحید این است». خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۲۰۹.

استاد شهید مطهری در این باره می‌نویسد:

«کسانی که فکر می‌کنند مسائل زندگی از یکدیگر جداست و هر چیزی یک مرز و یک قلمرو خاص دارد و هر گوشه‌ای و قسمتی از زندگی بشر به یک شیء به‌خصوص تعلق دارد، ... بعضی پا فراتر نهاده و گفته‌اند زندگی به طور کلی یک مسئله است و دین مسئله دیگر، دین را نباید با مسائل زندگی مخلوط کرد. اشتباهشان این اشخاص این است که مسائل زندگی را مجرد فرض می‌کنند؛ خیر، زندگی یک واحد و همه شئونش توأم با یکدیگر است؛ صلاح و فساد در هریک از شئون زندگی در سایر شئون مؤثر است. ممکن نیست اجتماعی مثلًا فرهنگ یا سیاست یا قضاوت یا اخلاق و تربیت و یا اقتصادش فاسد باشد اما دینش درست باشد و بالعکس».[۱]

بنابراین خط مشی‌های عام و زندگی‌ساز اسلام را در دو نظام کلان و الگوی رفتاری می‌توان طبقه‌بندی کرد:

۱. فریضه‌ی عادله: نظام تربیتی و اخلاقی اسلام ناظر به ارزش‌ها و فضایل رفتاری انسان و بیان طریق تهذیب نفوس و تطهیر بواطن از ارجاس طبیعت و تحصیل سعادت؛

۲. سنت قائمه: نظام اجتماعی اسلام که خود دارای چند بخش است: ۱. شکل و ساختار جامعه (مدینه‌ی فاضله) و نظامات آن[۲] ۲. آداب معاشرت و آداب و سنن الهیه، ۳. تدبیر منزل، ٤. سیاست مدن.[۳]

---

۱. مطهری، نظری به نظام اقتصادی اسلام، مجموعه‌ی آثار، ج۲۰، ص٤۰۱.

۲. با توجه به تنوع و تکثر رفتارها و مناسبات اجتماعی و شکل‌گیری نهادهای اجتماعی، در این‌جا خرده‌نظام‌های اجتماعی را داریم؛ در اینکه تعداد این خرده‌نظامات چندتاست میان دانشمندان علوم اجتماعی اختلاف وجود دارد؛ اما در مجموع می‌توان نظامات مهم اجتماعی این گونه بیان کرد: فرهنگ، آموزش، حقوق، اقتصاد، صنعت، سلامت، دفاعی و امنیتی، اداری و سازمانی.

۳. هرچند سیاست یکی از ارکان اجتماعی و به نوعی یکی از نظامات آن محسوب می‌شود اما به لحاظ اهمیت و نقش بی‌بدیل آن در جامعه و تحقق سایر نظامات اجتماعی از توجه بیشتر برخوردار بوده است ←

۲-۲-۱. جهان‌بینی

پیوستن به این طرح و برنامه‌ی رفتاری جامع (ایدئولوژی) و عمل به مسئولیت‌ها و تکلیف‌های مقرر در آن با زور و اجبار و اغفال و جهل نمی‌شود؛ بلکه نیازمند «ایمان» است و ایمان هم محصول شناخت عمیق حقایق هستی و درک درست نیاز به شریعت و الگوهای رفتاری است.

> پیوستن یک فرد به یک ایدئولوژی آنگاه صورت واقعی به خود می‌گیرد که شکل «ایمان» به خود بگیرد، و ایمان حقیقتی است که با زور و به خاطر مصلحت صورت‌پذیر نیست. با زور می‌توان به مطلبی تسلیم شد و گردن نهاد، ولی ایدئولوژی گردن نهادنی نیست، ایدئولوژی پذیرفتنی و جذب‌شدنی است، ایدئولوژی ایمان می‌طلبد. یک ایدئولوژی کار آمد، از طرفی باید بر نوعی جهان‌بینی تکیه داشته باشد که بتواند عقل را اقناع و اندیشه را تغذیه نماید، و از طرف دیگر باید بتواند منطقا از جهان‌بینی خودش هدف‌هایی استنتاج کند که کشش و جذبه داشته باشند. در این هنگام عشق و اقناع که دو عنصر اساسی ایمان‌اند دست به دست یکدیگر داده، جهان را می‌سازند.[۱]

بر این مبنا نظامات و الگوهای رفتاری از حیث بنیان فکری و ایمان متوقف بر «جهان‌بینی» است. به عبارت دیگر جهان‌بینی دو نقش اساسی در طرح الگوها و نظام‌واره‌های رفتاری و اجتماعی دارد:

→

و آثار علمی مختلفی با رویکردهای مختلف علمی همچون رویکرد فقهی، فلسفی، سیاست‌نامه، شاهنامه و... پیرامون آن تدوین شده است. از این رو در نظام اجتماعی اسلام، بخش سیاست مدن و نظام سیاسی اسلام از اهمیت زیادی برخوردار است و می‌بایست به حکومت اسلامی و اصل مترقی ولایت فقیه و نقش آن در جمهوری اسلامی و مردم‌سالاری دینی عنایت بیشتری شود و مخاطبان بیش از پیش با این نظریه سیاسی آشنا و هم افق شوند.

۱. مطهری، انسان و ایمان، مجموعه‌ی آثار، ج۲، ص۵۷.

۱. تولید زیربنای فکری و نظری؛

۲. ایجاد ایمان و تعلق خاطر.

بر این اساس طرح جهان‌بینی در ترتیب منطقی مقدم بر الگوهای رفتارهـای و نظامـات اجتماعی است.

جهان‌بینی به موضـوعات و موجـوداتی می‌پـردازد کـه سـاخته و پرداختـه‌ی اراده و آگاهی انسان نیست؛ بلکه از هستی مستقل برخوردار و در ساخت الگوهای رفتـاری و نظامات اجتماعی انسان مؤثر است.

بنابراین بخشی از معارف اسـلامی نیـز بـه بیـان حقیقـت موجـودات و تبیـین روابـط و سلسله‌مراتب آنها می‌پردازد و از این طریق به اثبات وجود خداوند متعـال و اسـما و صـفات او و تبیین حقیقت نظام عالم و ربط موجـودات بـه خداونـد متعـال مـی‌پـردازد و پـس از آن شناختی از انسان و جایگاه، هدف و مسیر حرکت او و نیاز به ایمان و شریعت ارائـه می‌دهـد که به طور کلی می‌توان آن را «جهان‌بینی» نامید. بیان معرفت اللّـه و بیـان معـارف الهیـه در شناخت حقیقت جهان و سلسله‌مراتب موجودات، حقیقت انسان، نیازهـای انسـان، احـوال معاد و کیفیت ثواب و عقاب از جمله مهم‌ترین معارف اسـلام در زمینـه جهـان‌بینی اسـت. امام خمینی این قسم از معارف اسلامی را «آیه‌ی محکمه» می‌داند که متکفل بحـث از ایـن معارف است: علم به ذات مقدس حق و معرفت اوصاف جمال و جـلال، و علـم بـه عـوالم غیبیه، از قبیل ملائکه و اصناف آن، از اعلی مراتب جبـروت و ملکـوت اعلـی تـا ملائکـه‌ی ارضیه و جنود حق، و علم به انبیا و اولیا و مقامات و مـدارج آنهـا، و علـم بـه کتـب الهـی و کیفیت نزول وحـی و تنـزل ملائکـه و روح، و علـم بـه نشـئه‌ی آخـرت و کیفیـت بازگشـت موجودات به عالم غیب و حقیقت عالم برزخ و قیامت و تفاصـیل آنهـا؛ همچنـین، علـم بـه مبدأ وجود و حقیقت و مراتب آن و بسط و قبض و ظهور و رجوع آن.[۱]

---

۱. امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص۳۸۶.

آیت‌الله خامنه‌ای جهان‌بینی را بینش، تصور و برداشت مبتنی بر فکر و اندیشه‌ی پیرامون جهان، انسان، رابطه‌ی جهان و انسان، ماورای طبیعت و ماورای انسان و جهان معرفی می‌کند و معتقد است هر مکتبی یک بینش، دیدگاه، برداشت و دریافت خاصی از جهان، انسان و ماورای اینها دارد.[۱] استاد شهید مطهری نیز در همین زمینه می‌فرماید:

> یک مسلک و یک فلسفه‌ی زندگی خواه‌ناخواه بر نوعی اعتقاد و بینش و ارزیابی درباره‌ی هستی و بر یک نوع تفسیر و تحلیل از جهان مبتنی است. نوع برداشت و طرز تفکّری که یک مکتب درباره‌ی جهان و هستی عرضه می‌دارد، زیرساز و تکیه‌گاه فکری آن مکتب به شمار می‌رود. این زیرساز و تکیه‌گاه اصطلاحا «جهان‌بینی» نامیده می‌شود. همه‌ی دین‌ها و آیین‌ها و همه‌ی مکتب‌ها و فلسفه‌های اجتماعی متّکی بر نوعی جهان‌بینی بوده است. هدف‌هایی که یک مکتب عرضه می‌دارد و به تعقیب آنها دعوت می‌کند و راه و روش‌هایی که تعیین می‌کند و باید و نبایدهایی که انشا می‌کند و مسئولیت‌هایی که به وجود می‌آورد، همه به منزله‌ی نتایج لازم و ضروری جهان‌بینی‌ای است که عرضه داشته است. حکما حکمت را تقسیم می‌کنند به حکمت عملی و حکمت نظری. «حکمت نظری» دریافت هستی است آنچنان که هست، و «حکمت عملی» دریافت خطّ مشی زندگی است آنچنان که باید. اینچنین «باید»ها نتیجه‌ی منطقی آنچنان «هست»هاست، بالأخص آنچنان «هست»هایی که فلسفه‌ی اولی و حکمت ما بعد الطّبیعی عهده‌دار بیان آنهاست.[۲]

چنانکه از بخش پایانی عبارت استاد مطهری مشخص می‌شود ایشان تقسیم جهان‌بینی و ایدئولوژی را کاملاً منطبق بر تقسیم حکمت به حکمت عملی و حکمت نظری می‌داند.

---

۱. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۱۸٤.
۲. مطهری، جهان‌بینی توحیدی، مجموعه‌ی آثار، ج۲، ص۷۷.

حکمت نظری (که موضوع آن موجوداتی است که ایجادشان به اراده و آگاهی انسان وابسته نیست) به سه دسته تقسیم می‌شدند: طبیعیات، ریاضیات، فلسفه‌ی اولی. مبنا و پایه در حکمت نظری فلسفه‌ی اولی بوده است. در خود فلسفه‌ی اولی نیز تقسیم‌بندی‌هایی شکل گرفته است که از آن جمله می‌توان به تقسیم به الاهیات عام (مباحث عام وجودشناسی) و الاهیات خاص (مباحث خاص مبدأشناسی، معادشناسی، راهنماشناسی) اشاره کرد. همچنین دانش کلام اسلامی با رویکرد درون‌دینی به تبیین و دفاع از آموزه‌های دینی همچون ضرورت علم به دین، اثبات وجود خدا، اسما و صفات الهی، معاد، نبوت، وحی و امامت می‌پردازد. به طور کلی مجموعه مباحث مهم در جهان‌بینی اسلامی را در محورهای زیر می‌توان طبقه‌بندی کرد:

۱. معرفت‌شناسی[۱]

۲. خداشناسی (توحید نظری: ذات و اسماء و افعال، و توحید عملی)

۳. جهان‌شناسی

٤. انسان‌شناسی

۵. دین‌شناسی (الاهیات خاص و بنیان‌های فلسفی نبوت و شریعت و ولایت)

برخی از نویسندگان، «جامعه‌شناسی» را جزو مبانی نظری اسلام و نه الگوهای رفتاری ذکر می‌کنند[۲] که به نظر چندان دقیق نمی‌آید؛ بلکه بیان شکل و قواره‌ی جامعه مطلوب (مدینه‌ی فاضله و حیات طیبه) جزو الگوها و نظامات رفتاری انسان است و

---

۱. معرفت‌شناسی جزئی از هستی‌شناسی عام است و هم مقدمه‌ای ضروری برای دستگاه نظری و جهان‌بینی است تا معیارهای معرفت صادق از کاذب را معرفی کند. به اعتقاد متفکران مسلمان، یکی از موانع مهم در راه خداشناسی و دین‌شناسی، موانع معرفتی همچون جهل، شک و تحیر، و نداشتن پایگاه محکم برای معرفت و اندیشه است. از این رو لازم است تا قبل از مقوله‌ای به معرفت‌شناسی توجه ویژه‌ای بشود. ر.ک: نامه‌ی امام خمینی به گورباچف، صحیفه‌ی امام، ج۲۱، ص۲۲۱.

۲. ر.ک: سید حسین میرمعزی، نظام اقتصادی اسلام، ص۱۲۱-۱۳٤.

پایه‌ی همه‌ی نظامات اجتماعی است. در واقع جامعه از مقولات انسانی است که بـه اراده و آگاهی انسان وابسته است و به تبـع آگـاهی و اراده انسـان دارای نسـخه‌هـا و الگوهـای متنوعی می‌تواند باشد که ارائه‌ی الگوی مطلوب و متناسب با سعادت انسان نه فقـط یـک بحث «توصیفی» بلکه بحثـی هنجـاری و توصـیه‌ای اسـت؛ البتـه بیـان برخـی از مبـانی جامعه‌شناسی همچون گرایش انسان به زندگی اجتماعی، نقش جامعه در سعادت انسان، چرایی ورود انسان به جامعـه، ماهیـت تـاریخ انسـانی و... می‌توانـد از مباحـث مبنـایی جامعه‌شناسی ذیل انسان‌شناسی باشد.

در واقع اصل و اساس معارف اسلامی و جهان‌بینی بنیادین اسـلام، توحیـد عملـی و اقامه‌ی توحید در زندگی فردی و اجتماعی است.[۱] هدف انبیا بسط توحید در زندگی بشـر است. به نظر متفکران مسلمان، توحید اصل مهم عملی فردی و اجتماعی است و همـه‌ی شئون زندگی باید در پرتو آن نظم و سامان یابد. آنچه بسیار مهـم اسـت «توحیـد عملـی» است.[۲] بر همین اساس آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرماید: «توحیـد، غیـر از آنکـه یـک بینـش فلسفی است، یک شناخت علم‌زا و زندگی‌ساز نیز هست؛ یعنی عقیده‌ای است کـه بنـای زندگی اجتماعی و فردی انسان‌ها باید بر پایه‌ی آن نهاده شود».[۳] شهید مطهری نیـز در دو کتاب «خدا در اندیشه انسان» و «خدا در زندگی انسـان» بـه ایـن سرفصـل توجـه کـرده است.[۴]

۳ـ۲ـ۱. تطبیقات و نمونه‌های رفتاری در بستر تاریخ

یک تفاوت اصلی میان معارف اسلامی با مباحث فلسفی وجود دارد آن این اسـت که در معارف اسلامی برای «تاریخ» و سرگذشت انسان جایگاه و اعتبار ویژه‌ای وجـود

---

۱. صحیفه‌ی امام جلد ۱۹،، ص۲۸٤.
۲. امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص٦٥٠.
۳. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۲۳۹.
۴. مطهری، «خدا در اندیشه انسان» و «خدا در زندگی انسان».

دارد و بسیاری از معارف اسلامی در بستر تاریخ و سرگذشت انسان‌ها و ملل گذشته تبیین و تفسیر می‌شود تا انسان با نمونه‌های تاریخی الگوهای رفتاری نیز آشنا شود و آثار و کاربست‌های هر نظام و الگوی رفتاری را ببیند و از آن درس بگیرد؛ بنابراین یکی از بخش‌های مهم و پرتکرار معارف اسلامی، تاریخ و نمونه‌های تاریخی است که از طریق آن می‌توان به «سنت‌های الهی در تاریخ» و علل صعود و سقوط ملت‌ها و تمدن‌ها و سعادت و شقاوت انسان‌ها پی برد.

اسلام دینی صرفاً انتزاعی و مکتبی نظری نیست که به مباحث انتزاعی و ذهنی اکتفا کرده باشد و از بیان نمونه‌های موفق و ناموفق تاریخ و بیان اسوه‌های رفتاری غفلت کرده باشد؛ بلکه در متن آن نگاه کلان به تاریخ و زندگی اجتماعی بشر وجود دارد و نمونه‌هایی از جریان‌ها و افراد را معرفی کرده است که زندگی و سیره‌ی آنها می‌توان عبرت‌ها و درس‌ها آموخت. حضرت امام خمینی در این باره می‌فرماید:

> دیگر از مطالب این صحیفه‌ی الهیه، قصص انبیاء و اولیاء و حکماء است، و کیفیت تربیت حق آنها را، و تربیت آنها خلق را، که در این قصص فوائد بی‌شمار و تعلیمات بسیار است. و در آن قصص به قدری معارف الهیه و تعلیمات و تربیت‌های ربوبیه مذکور و مرموز است که عقل را متحیر کند... و دیگر از مطالب این صحیفه‌ی نورانیه، بیان احوال کفّار و جاحدین و مخالفان با حقّ و حقیقت و معاندین با انبیاء و اولیاء علیهم السلام، و بیان کیفیت عواقب امور آنها و چگونگی بوار و هلاک آنها، چون قضایای فرعون و قارون و نمرود و شدّاد و اصحاب فیل، و دیگر از کفره و فجره، که در هر یک از آنها موعظت‌ها و حکم بلکه معارفی است برای اهلش.[۱]
>
> نهضت‌هایی که به وسیله‌ی انبیا و اولیا علیهم السلام واقع شده است قابل مطالعه است. ما که تابع مکتب انبیا هستیم باید آن نهضت‌ها را مطالعه کنیم و بفهمیم

---

۱. امام خمینی، آداب الصلاة.

نهضت چه بوده است؛ و برای چه بوده است؛ مقصد انبیا از نهضت چه بوده است، مقصد پیغمبر اسلام ﷺ از نهضت اسلامی چه بوده است؛ مقصد ائمه ما علیهم السلام چه بوده است. آیا فقط این بوده است که دست ستمکاران را کوتاه کنند؟ آیا دعوت انبیا فقط برای این بوده است که مزاحمین با مستضعفین را کنار بزنند؛ و همین که غلبه بر آنها کردند و کار را به پیروزی و راندن آنها رساندند، کار تمام است؟ آیا مقصد انبیا این است که ظالم نباشد فقط، یا مقصد بالاتر از این است. اگر مقصد بالاتر از این است، باید ما هم که تابع انبیا هستیم و تابع مکتب اسلام هستیم، به تبعیت از آن بزرگان دین و دنیا مقصدمان همان مقاصد باشد.[۱]

استاد شهید مطهری می‌نویسد:

در قرآن آیات بسیاری است که به مطالعه‌ی اقوام گذشته دعوت می‌کند و آن را مانند یک منبع برای کسب علم معرّفی می‌کند. از نظر قرآن، تاریخ بشر و تحوّلات آن بر طبق یک سلسله سنن و نوامیس صورت می‌گیرد، عزّت‌ها و ذلّت‌ها، و موفّقیت‌ها و شکست‌ها، و خوشبختی‌ها و بدبختی‌های تاریخی حساب‌هایی دقیق و منظّم دارد و با شناختن آن حساب‌ها و قانون‌ها می‌توان تاریخ حاضر را تحت فرمان درآورد و به سود سعادت خود و مردم حاضر از آن بهره‌گیری کرد.[۲]

آیت‌الله خامنه‌ای هم معتقد است که باید در طرح عقاید اسلامی و فهم معارف زندگی‌ساز قرآن کریم به تاریخ توجه ویژه شود. به نظر ایشان تاریخ درس و تفسیر قرآن است:

این مسائل، مسائلی‌ست که خیلی مهم است، اینها مسائلِ مهم اجتماعی است. ما روی قرآن از دیدگاه این مسائل، خیلی کم کار کرده‌ایم و اینها را با تاریخ اسلام خیلی کم تطبیق دادیم. و چقدر خوب است که افراد علاقه‌مند به قرآن و صاحبِ تدبر، در

---

۱. صحیفه‌ی امام، ج۷، ص۵۳۱.
۲. مطهری، انسان و ایمان، مجموعه‌ی آثار، ج۲، ص۷۲.

مسائل اجتماعی و مخصوصاً تاریخی قرآن، بیشتر دقت و تدبر کنند؛ بعد اینها را با واقعیت‌های تاریخی که تطبیق بدهند، معلوم می‌شود که کدام تفسیرها و توجیه‌های تاریخی، مطابق با واقع است.[۱]

تاریخ چیز مهمی است. تاریخ را به‌عنوان یک چیز کوچک یا حاشیه‌ای نباید خیال کرد؛ تاریخ واقعاً مهم است. تاریخ، درس و گنجینه‌ی اطلاعات ما از گذشته‌ی بشریت است؛ سرگذشت ماست. مگر می‌شود نسبت به تاریخ بی‌اعتنا بود؟ همه‌ی علوم و همه‌ی معارف و همه‌ی تلاش‌های بشری و همه‌ی آنچه که امروز در این صحنه‌ی عالم وجود دارد، فقط زمان حال است؛ میلیون‌ها برابرِ این تلاش‌ها در گذشته انجام گرفته است. سرگذشت اینها؛ یعنی تاریخ.[۲]

اگر تاریخ یک چیز اصلی نبود، قرآن با این عظمت - که اصلاً برنامه‌ی انسان‌سازی و برنامه‌ی بشریت است - تاریخ را وارد خودش نمی‌کرد؛ اما شما می‌بینید که در قرآن تاریخ هست؛ البته بخش‌هایی که برای بیان اهداف قرآن کارساز است..؛ بنابراین تاریخ مهم است.[۳]

من واقعاً به شما برادران و خواهران عزیز توصیه می‌کنم که با تاریخ آشنا شوید. تاریخ درس است؛ از تاریخ بسیار درس‌ها می‌شود آموخت و بسیار تجربه‌ها می‌شود به دست آورد. عدّه‌ای سعی می‌کنند حوادث روزگار ما را یک حوادث استثنایی - که به هیچ وجه از تاریخ قابل استفاده نیست - وانمود کنند. این غلط است. رنگ‌های زندگی عوض می‌شود، روش‌های زندگی عوض می‌شود؛ اما پایه‌های اصلی زندگی بشر و جبهه‌بندی‌های اصلی بشر تغییری پیدا نمی‌کند.[۴]

---

۱. خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، ص۵۹۹-۶۰۰.
۲. بیانات در دیدار اعضای گروه تاریخ صدای جمهوری اسلامی ایران ۸/۱۱/۱۳۷۰.
۳. همان.
۴. بیانات در دیدار با جوانان در مصلّای بزرگ تهران ۱/ ۲/ ۱۳۷۹.

بنابراین توجه به تاریخ نوعی بحث تطبیقی و مقایسه‌ای در خطّ مشی زندگی و الگوهای رفتاری است. در مباحث تطبیقی، تاریخ می‌تواند به نوعی آزمایشگاه نظام اندیشه اسلام و علوم اسلامی باشد، چرا که تاریخ ظهور تجلیات انسانی است. بنابر تحقیقات صورت گرفته در آثار حضرت امام خمینی، آیت‌الله خامنه‌ای و شهید مطهری سه دوره تاریخی بسیار مهم اندیشه‌ساز و نظام‌ساز بوده است و نقش تعیین‌کننده‌ای در شناخت نظام اندیشه‌ی اسلامی و تطورات تاریخی آن داشته است:

۱. **عصر تکون اندیشه‌ی اسلامی:** دوران صدر اسلام و حیات پیامبر اکرمﷺ و اهل بیت علیهم السلام (از بعثت تا غیبت به مدت ۲۶۳ سال).

۲. **عصر بسط و گسترش اندیشه‌ی اسلامی:** از غیبت صغری تا انقلاب اسلامی (با محوریت نهضت علمی و اجتماعی و سیاسی حوزه‌های علمیه و علمای شیعه و بررسی تطورات روشن‌فکری)

۳. **عصر رویارویی تمدنی اندیشه اسلام با تمدن مادی:** دوره طرح و اقامه «اسلام ناب محمدی» در جمهوری اسلامی ایران و نهضت بیداری اسلامی و رویارویی با «اسلام آمریکایی» (با تأکید بر شناخت غرب از رنسانس تاکنون و نقش آن در استعمار فکری و فرهنگی جهان).[۱]

---

۱. آیت‌الله خامنه‌ای: «ما باید به امید خدا و با توکل به او، این راه را ادامه بدهیم. ما از دشمن اسلام و انقلاب نمی‌ترسیم. ما در راه خدا، إن شاء اللّه احساس خستگی و ضعف نمی‌کنیم. ابهت قدرت‌های پوشالی مادّی، نخواهد توانست ما را در این راه و به سمت این هدف، متزلزل کند. ما آن روزی را در مقابل چشم داریم که اسلام توانسته باشد به همه‌ی مسلمانان عالم عزت بدهد، به آن‌ها زندگی شرافتمندانه عطا کند و شرّ غده‌ی سرطانی اسرائیل را از پیکر اسلامی و میهن اسلامی بکند. ما چشم به روزی داریم که امت مسلمان، یکپارچه و متحد، از همه‌ی کشورهای اسلامی، پرچم اسلام را به‌دست گیرند و اسلام ناب محمّدی (صلّی الله علیه و آله) را در مقابل چشم‌های مردم جهان عرضه کنند و شوق و محبت انسان‌ها در همه جای عالم را به سمت آن جلب نمایند. هدف ما این‌هاست. راه ما همان راهی است که امام بزرگوارمان ترسیم کردند. هم‌سفر ملت ایران در این راه طولانی، دل‌های مشتاق ملت‌های مسلمان دیگر است. در این راه باید اتحادمان را حفظ کنیم و یک آن، هدف‌های متعالی را از چشم دور نداریم». سخنرانی در مراسم اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینیﷺ، ۱۳۶۹/۳/۱۴.

این دوره‌های تاریخی سعی شده است با رویکرد میان‌رشته‌ای به نام «جریان‌شناسی» مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد، تا از طریق شناخت نقاط مثبت و منفی جریان‌های فکری، مسیر صحیح از جریان‌های فکری انحرافی و التقاطی تشخیص داده شود و کاربست‌های هر کدام در تاریخ روشن شود و از این طریق بتوان مسیر آینده‌ی نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی روشن شود.

۲. سیاست‌های حاکم بر طراحی نظام اندیشه‌ی اسلامی

تمرکز بر نظام فکری و اصول ثابت «اسلام ناب محمدی»؛

- وحدت و تقریب میان متفکران معاصر اسلام ناب در عین توجه به تنوع و تکثر فکری و موضوعی آنها؛
- کتاب محوری و ارتباط‌گیری طلاب با متون اصلی متفکران معاصر اسلامی؛
- رشد جامع مخاطب (نظری، بصیرتی، مهارتی)
- محوریت اندیشه‌ی اسلامی و طرح غرب در ذیل طرح‌واره‌ی اسلام (توجه طفیلی به غرب و عدم اصالت دادن به آن)
- پیشینه‌شناسی طرح‌های مشابه و بررسی تحلیلی آنها جهت شناسایی نقاط قوت و کاستی‌ها هر یک و استفاده از تجربیات آنها؛
- تربیت‌محوری و تأکید بر حاکمیت معنویت و اخلاق سازنده و فعال؛
- اتخاذ رویکرد ستادی برای جهت‌بخشی و مدیریت همه‌ی ظرفیت‌ها و استعدادهای انسانی و مجموعه‌های دغدغه‌مند همسو؛

۳. الگوی برگزیده از نظام اندیشه‌ی اسلامی

به طور خلاصه می‌توان گفت که در طرح «نظام اندیشه‌ی اسلامی» محورهای اصلی وجود دارد که می‌بایست در برنامه آموزشی بدان توجه جدی شود:

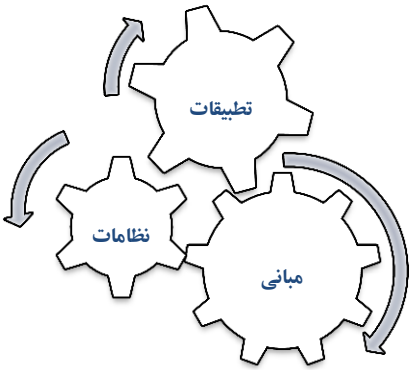

۱. مبانی

۱-۱. معرفت‌شناسی

۱-۲. خداشناسی (توحید نظری و توحید عملی)

۱-۳. جهان شناسی

۱-٤. انسان‌شناسی

۱-۵. دین‌شناسی

۲. نظامات رفتاری و خط مشی زندگی

۲-۱. نظام تربیتی و اخلاقی

۲-۱-۱. مبانی و مبادی ارزش‌شناختی

۲-۱-۲. شبکه فضایل و مسائل اخلاقی

۲-۱-۳. بیان طریق تهذیب نفوس و تطهیر بواطن از ارجاس طبیعت و تحصیل سعادت

۲-۲. نظام اجتماعی:

۲-۲-۱. شکل و ساختار جامعه (مدینه‌ی فاضله) و نظامات آن؛

۲-۲-۲. آداب معاشرت و آداب و سنن الهیه؛

۲-۲-۳. تدبیر منزل؛

٤-۲-۲. سیاست مدن.

۳. تطبیقات

۱-۳. عصر تکون اندیشه‌ی اسلامی

۲-۳. عصر بسط و گسترش اندیشه‌ی اسلامی

۳-۳. عصر رویارویی تمدنی اندیشه اسلام با تمدن غرب

جدول نظام‌واره و ربط شبکه‌ای و محورهای کلان نظام اندیشه‌ی اسلامی

ردیف	عرصه	محورها	
۱	مبانی	معرفت‌شناسی	
		خدا شناسی	توحید نظری
			توحید عملی / اجتماعی
		جهان شناسی	
		انسان‌شناسی	
		دین‌شناسی	
۲	نظامات کلان رفتاری	نظام تربیتی و اخلاقی	مبانی و مبادی ارزش‌شناختی
			شبکه فضایل و مسائل تربیتی و اخلاقی
			بیان طریق تربیت و تهذیب نفوس و تطهیر بواطن از ارجاس طبیعت و تحصیل سعادت
		نظام اجتماعی	شکل و ساختار جامعه‌ی اسلامی و مدینه فاضله
			آداب معاشرت و آداب و سنن الهیه
			تدبیر منزل (خانواده)
			سیاست مدن (نظام سیاسی اسلام، حکومت دینی و مردم سالاری دینی)
۳	تطبیقات تاریخی (جریان شناسی)	عصر تکوّن اندیشه‌ی اسلامی	
		عصر بسط و گسترش اندیشه‌ی اسلامی	
		عصر رویارویی تمدنی اندیشه‌ی اسلامی با تمدن غرب	

٤. متفکران نظام اندیشه‌ی اسلامی

اگر بخواهیم برنامه‌ای منسجم برای مطالعه در زمینه‌ی اسلام‌شناسی معین کنیم، ناگزیر باید به دنبال آثار متخصصانی برویم که هم در شناخت زوایای اسلام متبحر و مجتهد باشد و هم در زمان‌شناسی پیش‌قدم باشد؛ چرا که آن‌چه احتیاج امروز ماست، شناخت کاربردی اسلام است؛ اسلامی که به نیازهای روزِ ما پاسخ‌گو باشد؛ در مقام حاضر، ما به دنبال این نیستیم که مثلاً مفسر یا فقیه شویم؛ بلکه صرفاً به دنبال این هستیم که به عنوان یک مسلمان، با آگاهی و بصیرت از اسلام تبعیت کنیم.

چنین متخصصی، به جز شناخت عمیق از اسلام و زمان‌شناسی (به معنای شناخت اجتماعی و کاربردی اسلام نه صرف اطلاعات خام)، باید ویژگی دیگری نیز داشته باشد که عبارت است از بیان شیوا، روان و قابل‌فهم؛ چرا که اگر دانشمندی صرفاً و فقط با اصطلاحات و بیان تخصصی به بیان مسئله‌ای بپردازد، مخاطب عام امکان برقراری ارتباط با او را نخواهد داشت؛ البته باید توجه داشت که ساده‌نویسی با سطحی‌نویسی تفاوت دارد. همچنین چنین فردی باید در عین توانایی در بیان ساده و روان مطلب، حتماً با شیوه‌ی استدلالی و برهانی به تبیین مباحث بپردازد و استفاده از شیوه‌های خطابی و یا ذوقی در این‌گونه مباحث اثر مثبتی نخواهد داشت؛ زیرا قرار است ما رشد فکری کنیم و فهم استدلالی خود از دین را ارتقا دهیم، نه این‌که بر اساس جذابیت‌های احساسی، یک سلسله مطالب را باور کنیم.

مسئله بعدی تنوع مباحث است؛ اگر شخصی به دنبال نظام فکری منسجمی از معارف اسلام است، باید سراغ متخصصی برود که در عرصه‌های متنوع وارد شده باشد تا مخاطب، ارتباطات ابعاد مختلف اسلام را دریابد و درکی از نحوه‌ی ارتباط برقرارکردن پیدا کند؛ بنابراین باید به سراغ متفکری برویم که در اغلب عرصه‌ها آن هم به شیوه‌ی استدلالی و عمیق وارد شده باشد.

شاخصه‌ی اسلام‌شناسان زمان‌شناس معاصر: کسانی که ۱. مجتهد جامع، ۲. حکیم

عمیق، ۳. کنشگر فعال و مرتبط با مسائل جامعه و جهان. ٤. مدعی ارائه‌ی نظام اندیشه‌ی اسلامی و ٥. دارای آثار علمی متنوع و متکثر هستند و ٦. مورد اعتماد و توجه بزرگان حوزه باشند.[۱]

حال این مسئله مطرح است که این شخص چه کسی باشد؟ برای تشخیص این مسئله دو راه وجود دارد یکی این‌که آثار متعددی از افراد مختلفی را مطالعه کنیم تا بفهمیم کدام شایسته‌تر است که این راه بسیار وقت‌گیر است و با هدف میان‌مدت ما ناسازگار است. راه دوم این است که سراغ اسلام‌شناسان زمان‌شناسی برویم که نسبت به او اطمینان خاطر داریم و ببینیم او چه کسی را تأیید می‌کند.

بدون تردید از مهم‌ترین اسلام‌شناسان زمان‌شناس معاصر که شاخصه‌های فوق را دارند این بزرگان هستند که مورد تأیید اغلب متفکران و اندیشمندان معاصر هستند:

امام خمینی

آیت‌الله سید علی حسینی خامنه‌ای

علامه آیت‌الله سید محمدحسین طباطبایی

علامه آیت‌الله شهید مرتضی مطهری

آیت‌الله شهید سید محمد حسینی بهشتی

آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر

آیت‌الله عبدالله جوادی آملی

آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی

آیت‌الله محمدتقی جعفری

از مهم‌ترین دلایل و شواهد اساسی برای انتخاب شخصیت‌های فوق، تأکیدات و سفارشات مکرر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در مراجعه به آثار این متفکران است.

---

۱. همه‌ی افراد انتخاب شده مورد عنایت خاص مقام معظم رهبری در باب نظام فکری و رجوع به اندیشه‌های ایشان است.

۵. اصول حاکم بر طرح

عمده‌ی این اصول از کلام و اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای اتخاذ شده است:

اصل اتقان و سندیت (بهره‌مندی از منابع معتبر یعنی قرآن، سنت و عقل، و روش حجیت‌آور یعنی برهان و اجتهاد)؛

توجه به اسلام ناب محمدی و شناخت انقلاب اسلامی[۱] بر اساس اندیشه‌ها و آثار امام خمینی[۲] و مقام معظم رهبری و متفکران نظام‌اندیش معاصر؛

اصل توجه به امتداد اجتماعی و نتیجه‌ی عینی داشتن و پرهیز از انتزاعی‌اندیشی؛[۳]

---

۱. «عزیزان من! این انقلاب، پدیده‌ی بسیار عظیمی است. مسئله‌ی این انقلاب، حتّی به تشکیل نظام جمهوری اسلامی، محدود نمی‌شود. این انقلاب، تاریخ را عوض کرده و یک راه جدید در مقابل بشر به‌وجود آورده است - چه برسد به ملت‌های اسلامی - این انقلاب، حادثه‌ی بی‌سابقه‌ای است». بیانات در دیدار دانشجویان و دانش‌آموزان بسیجی ۱۳/ ۶/ ۱۳۷۸.

۲. بنابراین باید در متن طرح نظام اندیشه‌ی اسلامی متن آثار و اندیشه‌های رهبران انقلاب به صورت جدی و اساسی (و نه تبعی و فرعی) حضور داشته باشد. آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرماید: «نقشه‌ی راه هم در مقابل ما است. ما نقشه‌ی راه داریم. نقشه‌ی راه ما چیست؟ نقشه‌ی راه ما همان اصول امام بزرگوار ما است؛ آن اصولی که با تکیه‌ی بر آن توانست آن ملت عقب‌افتاده‌ی سرافکنده را تبدیل کند به این ملت پیشرو و سرافراز. این اصول، اصولی است که در ادامه‌ی راه هم به درد ما میخورد و نقشه‌ی راه ما را تشکیل می‌دهد. اصول امام، اصول روشنی است. خوشبختانه بیانات امام، نوشته‌جات امام در بیست و چند جلد در اختیار مردم است؛ خلاصه‌ی آنها در وصیت‌نامه‌ی جاودانه‌ی امام منعکس است؛ همه می‌توانند مراجعه کنند. ما مفید نمی‌دانیم که به اسم امام تمسک کنیم؛ اما اصول امام را به فراموشی بسپریم؛ این غلط است. اسم امام و یاد امام به‌تنهایی کافی نیست؛ امام با اصولش، با مبانی‌اش، با نقشه‌ی راهش برای ملت ایران یک موجود جاودانه است. نقشه‌ی راه در اختیار امام است و آن را به ما عرضه کرده است؛ اصول امام مشخص است... وصیت‌نامه‌ی امام جلوی چشم ما است. نوشته‌های امام، فرمایشات امام، در کتاب‌هایی که متن کلمات آن بزرگوار را درج کرده‌اند، موجود است». بیانات در حرم امام ۱۳۹۲/۳/۱٤.

۳. آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرماید: «معارف و دستگاه فکری اسلامی از تجرد و ذهنیت محض خارج گشته و همچون همه‌ی مکاتب اجتماعی - ناظر به تکالیف عملی و به ویژه زندگی اجتماعی باشد و هر یک از مباحث نظری، از این دیدگاه که چه طرحی برای زندگی انسان و چه هدفی برای بودن او و چه راهی برای رسیدن به این هدف ارائه می‌دهد، مورد بررسی و تأمل و تحقیق قرار گیرد». طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن. «این معرفت‌ها باید ملاک فعالیت سیاسی را هم به دست شما بدهد. در یک جامعه زنده همه ←

تقویت قدرت تحلیل و تفکر و پرهیز از گسترش اطلاعات صرف و حفظ‌محوری؛
نگاه بین‌المللی و جهان اسلامی نیز باید مد نظر باشد؛

۶. اصول ناظر به اجرا

اصل تدریج و آموزش گام به گام؛

ـ اصل تناسب و به روز بودن و ناظر به بنیان‌های فکری در شرایط محیطی؛[۱] (بر این اساس ضروری است که طرح نظام اندیشه‌ی اسلامی متناسب با شرایط و نیازهای جامعه و انقلاب اسلامی همواره مورد بازخوانی قرار گیرد و بنیان‌های فکری ناظر به شرایط تبیین و مطرح شود).[۲]

→

موظف به تلاش سیاسی هستند. تلاش سیاسی غیر از سیاست‌زدگی است. غیر از سیاست‌بازی است. تلاش سیاسی یعنی؛ آگاه شدن از جریان کنونی جامعه و خطراتی که آن را تهدید می‌کند و مشخص کردن جبهه‌ی دوست و جبهه‌ی دشمن و گرفتن موضع مناسب در مقابل آن‌ها. این آن فهم سیاسی است که برای همه لازم است و باید با ملاک‌های ناشی از همین معرفت اسلامی باشد. اگر این ملاک‌ها در دست یک فعال سیاسی نباشد، جبهه‌ها را اشتباه می‌کند، جبهه‌ی حق و باطل را باهم مخلوط می‌کند، از هم تمیز نمی‌دهد. (بیانات دردیدار دانشجویان بسیجی طرح ولایت ۸۱/۵/۱۷).

۱. «تفکّر فلسفی اسلام و فهم درست از مبانی اسلامی، کاری می‌کند که انسان در هر لحظه‌ای از لحظات، احساس می‌کند در کجای راه و به سمت کدام هدف حرکت می‌کند؛ قدرت تحلیل برای حوادث می‌یابد و وظیفه‌ی خودش را در هر شرایطی تشخیص می‌دهد. امروز باید جوان ما این‌گونه باشد؛ البته دشمن، خوشش نمی‌آید. دشمن هرجا چنین چیزهایی را مشاهده کند، هرطور بتواند با آن مبارزه می‌کند». (بیانات در دیدار دانشجویان بسیجی طرح ولایت ۷۸/۰۶/۱۳)

۲. بنابراین امروزه، «طرح نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی» باید مبنا و معیاری باشد بر مسائل زمانه ما که مسائل اصلی انقلاب عبارت است از: نهضت تولید علم و جنبش نرم‌افزاری، تولید علوم انسانی اسلامی، عدالت‌خواهی و مبارزه با فساد، اقتصاد مقاومتی، سبک زندگی اسلامی، الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت، دولت‌سازی، جامعه‌سازی، تمدن نوین اسلامی، گام دوم انقلاب اسلامی.
در تنظیم سرفصل‌های آموزشی می‌بایست به فرایند و اهداف آموزشی توجه کرد؛ به همین جهت ممکن است برخی مباحث ذوابعاد را که با چند محور آموزشی مرتبط است را در یک محور ارائه کرد و در محورهای بعدی به آن ارجاع داد؛ مثلاً عدالت و آزادی هم بحث اخلاقی و هم بحث اجتماعی است؛ اما تبیین نظری آن در اخلاق ارائه می‌شود و در مباحث اجتماعی به آن ارجاع می‌شود.

ـ متناسب با فعالیت‌های آموزشی مخاطب باشد (مکمل محورهای آموزش رسمی باشد و از تداخل جدی با محورهای آموزش رسمی پرهیز شود)؛
ـ «آمیزه‌ای از علم و ایمان و از تفکّر و عاطفه»[۱] باشد؛ از ایجاد محیط خشک آموزشی پرهیز شود و به ابعاد معنوی و عاطفی هم توجه شود تا دوره‌ی تربیتی و خودسازی نیز باشد؛
ـ مشارکت‌محور باشد و استعدادها و ظرفیت‌های طلاب در طول دوره فعال گردد؛
ـ استفاده از ظرفیت‌ها و خوبی‌های طرح‌های بدیل پس از شناخت و بررسی نقاط قوت و کاستی‌های هر یک از آنها؛
ـ قابلیت استمرار در طول سال را داشته باشد؛
ـ کامل باشد و پس از اتمام دوره طلبه احساس کند که یک دوره کامل را گذرانده است البته این اصل منافاتی با قابلیت طراحی در چند سطح علمی (متوسطه و پیشرفته) ندارد؛
ـ جمع میان سه مقام اندیشه، تطبیق و مهارت در مقام آموزش (در دوره‌ی آموزشی «نظام جامع اندیشه‌ی اسلامی» علاوه بر آنکه به حجم اطلاعات کلی و بنیادی مخاطب افزوده می‌شود می‌بایست در مقام تطبیق نیز برآمده و با استفاده از میراث تاریخی، جریان حرکت جبهه حق و باطل نیز نشان داده شود).[۲]

---

۱. «آنچه که من را به این اجتماع، به این برنامه، به این اردو و به این مجموعه‌ی علمی و آموزشی و فرهنگی دلبسته و معتقد می‌کند، این است که در این‌جا آمیزه‌ای از علم و ایمان و از تفکّر و عاطفه، مشاهده می‌شود. اشتباه می‌کنند کسانی که خیال می‌کنند می‌توان عواطف برخاسته از شور ایمان را از نسل جوان مؤمن این کشور جدا کرد؛ و اشتباه می‌کنند کسانی که این عواطف را دست کم می‌گیرند». بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با دانشجویان بسیجی طرح ولایت، ۱۰/ ۶/ ۱۳۷۹.

۲. آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرماید: «باید بگوییم که تاریخ چیز مهمی است. تاریخ را به‌عنوان یک چیز کوچک یا حاشیه‌ای نباید خیال کرد؛ تاریخ واقعاً مهم است. تاریخ، درس و گنجینه‌ی اطلاعات ما از گذشته‌ی بشریت است؛ سرگذشت ماست. مگر می‌شود نسبت به تاریخ بی‌اعتنا بود؟ همه‌ی علوم و همه‌ی معارف و همه‌ی تلاش‌های بشری و همه‌ی آنچه که امروز در این صحنه‌ی عالم وجود دارد، فقط زمان ←

ـ مهارتهای لازم برای استفاده صحیح از نظام اندیشه‌ی اسلامی در زندگی به متعلّم آموزش داده شود.[۱]

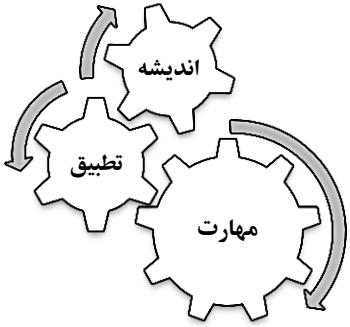

→

حال است؛ میلیون‌ها برابرِ این تلاش‌ها در گذشته انجام گرفته است. سرگذشت اینها؛ یعنی تاریخ؛ بنابراین تاریخ چیز کم‌اهمیتی نیست؛ واقعاً نباید به‌عنوان یک چیز حاشیه‌ای به آن نگاه کرد... اگر تاریخ یک چیز اصلی نبود، قرآن با این عظمت - که اصلاً برنامه‌ی انسان‌سازی و برنامه‌ی بشریت است - تاریخ را وارد خودش نمی‌کرد؛ اما شما می‌بینید که در قرآن تاریخ هست؛ البته بخش‌هایی که برای بیان اهداف قرآن کارساز است» بیانات در دیدار اعضای گروه تاریخ صدای جمهوری اسلامی ایران ۸/ ۱۱/ ۱۳۷۰.

«یکی از علوم انسانی، تاریخ است. باز هم من توصیه می‌کنم که تاریخ بخوانید. تاریخ دوره‌ی استعمار را بخوانید تا ببینید غربی‌ها علی‌رغم ظاهر نونوارِ اتوکشیده‌ی ادکلن‌زده‌ی منظم و مرتب و داعیه‌های حقوق بشرشان، چه وحشیگری عظیمی در این مقوله کردند. نه اینکه فقط آدمها را بکُشند؛ در دور نگهداشتن ملت‌های تحت استعمارِ خودشان از عرصه‌ی پیشرفت و امکان پیشرفت در همه‌ی زمینه‌ها هم تلاش زیادی کردند. ما می‌خواهیم این اتفاق نیفتد. ما می‌گوئیم علوم انسانی را یاد بگیریم تا بتوانیم شکل بومی آن را خودمان تولید کنیم و این را به دنیا صادر کنیم. بله، وقتی که این اتفاق افتاد، آنگاه هر یک نفری که از مرزهای ما خارج می‌شود، مایه‌ی امید و اتکای ماست؛ بنابراین ما می‌گوئیم در این علوم مقلد نباشیم. حرف ما در زمینه‌ی علوم انسانی این است». بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان ۱۳۹۰/۵/۱۹.

۱. «عزیزان من! فکر، پایه‌ی اول است. توأم کردن فکر با عمل بر طبق آن اندیشه، پایه‌ی دوم است. «الّذین امنوا و عملوا الصّالحات طوبی لهم و حسن مآب». انسان وقتی که فکر و عمل را همراه کرد، آن‌وقت تفضلاّت الهی - انوار رحمت و هدایت - به سمت دل‌ها سرازیر می‌شود؛ اطمینان و سکینه و آرامش و امید در انسان به‌وجود می‌آید. مجموعه‌ای که این خصوصیات را داشته باشد، می‌تواند از تمام موانع عبور کند». بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با دانشجویان بسیجی طرح ولایت، ۱۰/ ۶/ ۱۳۷۹.

۷. سطوح آموزشی دوره

با توجه به نظام آموزشی حوزه که طلاب در ٤ سطح آموزشی به تحصیل اشتغال دارنـد دوره‌ی نظام اندیشه‌ی اسلامی نیز در چهار سطح آموزشی طراحی شده است:

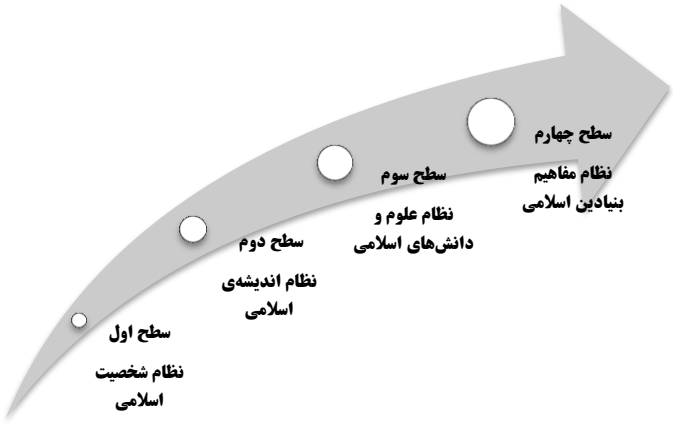

۷ـ۱. سطح اول: نظام شخصیت اسلامی

مخاطب: طلاب پایه‌های ۱ تا ۳

اهداف

۱. آشنایی طلاب با سلوک اخلاقی مؤمنانه؛

۲. تقویت نظام شخصیت اسلامی طلاب و مسئولیت‌پذیری آنها در برابر حـوادث و بحران‌ها؛

۳. زمینه‌سازی برای شرکت در دوره‌ی نظام اندیشه از طریق ایجاد علاقه و دغدغه.

محورها و موضوعات سطح ۱

ردیف	عرصه	محورها	موضوعات سطح اول
۱	مبانی نظام شخصیت اسلامی	معرفت‌شناسی	نقش معنویت در علم آموزی و نقش گناه در خطاها و اشتباهات
		خداشناسی	شاخصه‌های خداباوری و نقش آن در زندگی انسان
		انسان‌شناسی	انسان؛ خلیفةاللهی، تعهدها و رسالت‌ها
		دین‌شناسی	جایگاه طلبه در دین و رسالت دینی طلبه
۲	نظامات کلان شخصیت اسلامی طلاب	نظام اخلاقی	چارچوب تربیت و سلوک اخلاقی و طلبگی
		نظام اجتماعی	پیچیدگی‌های جامعه و بایسته‌های حضور اخلاقی اجتماعی
		نظام سیاسی	تربیت سیاسی طلاب در انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی
۳	تطبیقات تاریخی سلوک و تربیت اسلامی	تاریخ عصر حضور معصومین	سیره‌ی اخلاقی و تربیتی پیامبر اسلام و اهل‌بیت در هویت دادن و ساخت شخصیت اسلامی
		تاریخ عصر غیبت	سیره‌ی اخلاقی و تربیتی عالمان شیعه در ساخت شخصیت اسلامی خود و شاگردان
		تاریخ غرب	بحران اخلاق و معنویت در تمدن غرب و جوامع مدرن نیهیلیسم و از بین رفتن شخصیت انسانی و متعالی انسان غربی

۲ـ۷. سطح دوم: نظام اندیشه‌ی اسلامی ۱

مخاطب: طلاب پایه‌های ٤ تا ٦

اهداف

۱. بتوانند درباره‌ی کلیات نظام به صورت استدلالی تبیین داشته باشند؛

۲. کمک به فهم «اسلام ناب محمدی» به مثابه یک مکتب جامع و دستگاه فکری منسجم و هماهنگ؛

۳. آشنایی با مکتب امام خمینی و طرح فکری متفکران برجسته‌ی انقلاب اسلامی.

محورها و موضوعات سطح ۲

ردیف	عرصه	محورها	موضوعات سطح دوم
۱	مبانی نظام فکری زندگی‌ساز	معرفت‌شناسی	چیستی معرفت، صدق و راه‌های شناخت واقعیت
		خداشناسی	خداشناسی و توحید
		انسان‌شناسی	خلقت انسان، دارایی‌ها، خصوصیات و کمال انسان از منظر قرآن کریم
		دین‌شناسی	چیستی دین، ضرورت دین، قلمرو دین، منابع دینی و نقش آن در ساخت حیات طیبه و جامعه‌ی اسلامی
۲	نظامات کلان زندگی‌ساز	نظام اخلاقی	چارچوب و شبکه‌ی منسجم مفاهیم و گزاره‌های پایه‌ی اخلاقی و حقوقی (مانند: محبت و عشق، عدالت، آزادی، حق، تکلیف، تقوا، حسن، قبح، فضیلت، رذیلت، گناه)
		نظام اجتماعی	چیستی جامعه، عناصر سازنده‌ی جامعه، نسبت عامل و ساختار، ساختارهای کلان اجتماعی (فرهنگ، سیاست و اقتصاد)، جامعه‌ی حق و باطل
		نظام سیاسی	انقلاب اسلامی، حکومت اسلامی و مسیر بالندگی آن بر محور بیانیه‌ی گام دوم انقلاب اسلامی
۳	تطبیقات تاریخی جریان‌شناسی نظام‌سازی اجتماعی بر پایه‌ی مبانی و نظام فکری	تاریخ عصر حضور معصومین	نقش و الگوی اهل بیت در ساخت جامعه و زندگی اجتماعی متعالی، تقویت جبهه‌ی حق و مقابله با جبهه‌ی باطل
		تاریخ عصر غیبت	سیر تطورات مذهب تشیع و نقش حوزه و روحانیت در گسترش جبهه‌ی حق و تضعیف جبهه‌ی باطل
		تاریخ غرب	بررسی تطورات تاریخی غرب از رنسانس تا عصر جدید از منظر پیشرفت مادی و علمی، استعمار ملت‌ها و انحطاط اخلاقی

۳ـ۷. سطح سوم: نظام اندیشه‌ی اسلامی ۲ (نظام علوم و دانش‌های اسلامی)

مخاطب: طلاب پایه‌های ۷ تا ۱۰

اهداف

۱. شناخت تحلیلی بنیان‌ها و چارچوب‌های کلان علوم انسانی اسلامی

۲. آشنایی با رسالت طلبه در نهضت تولید علوم انسانی اسلامی

۳. تقویت قدرت طلاب در انتخاب دقیق رشته‌ی تحصیلی و مطالعات علمی

محورها و موضوعات سطح ۳

ردیف	عرصه	محورها	موضوعات سطح سوم
۱	مبانی و بنیان‌های علوم انسانی اسلامی	معرفت‌شناسی	فلسفه‌ی علم و نظریه‌های علم دینی با تأکید بر روش‌شناسی حکمی و اجتهادی و جایگاه اعتباریات در معرفت بشری
		جهان‌شناسی	جهان‌شناسی (سلسله‌مراتب نظام خلقت و جایگاه طبیعت در آن و قوانین طبیعت)
		انسان‌شناسی	علم‌النفس اسلامی (حقیقت نفس آدمی و رابطه‌ی نفس و بدن، عوامل مؤثر در تکامل انسان مانند اراده و آگاهی) نقد انسان‌شناسی‌های غربی
		دین‌شناسی	نسبت علم و دین، قلمرو دین و معرفت دینی
۲	چارچوب‌های کلان نظامات اسلامی	نظام تربیتی و اخلاقی	فلسفه‌ی اخلاق، بنیان‌های اخلاق، واقع‌گرایی اخلاقی و پاسخ به نظریه‌های نسبیت اخلاق
		نظام اجتماعی	چارچوب حیات اجتماعی و فرهنگی و نقش سنت‌های الهی در ساخت نظامات اجتماعی درآمدی بر علوم اجتماعی اسلام
		نظام سیاسی	نظام سیاسی ولایی و ماهیت نظام انقلابی بر پایه‌ی قانون اساسی جمهوری اسلامی نظامات و نهادهای سیاسی
۳	تطبیقات تاریخی علم و تمدن اسلامی و غربی	تاریخ عصر حضور معصومین	الگوی اهل بیت در تولید علم و ساخت تمدن اسلامی
		تاریخ عصر غیبت	آشنایی با علوم و تاریخ تمدن اسلامی (با تأکید بر کنش‌های علمی و فرهنگی علمای شیعه)
		تاریخ غرب	نسبت علم و دین در غرب و چرایی حذف دین و آثار و نتایج آن (با تأکید بر تحولات تاریخی و معنایی علم و فلسفه)

٤ـ٧. سطح چهارم: نظام مفاهیم اسلامی و بایسته‌های نظریه‌پردازی در علوم اسلامی

مخاطب: طلاب درس خارج

اهداف

۱. شناخت تحلیلی و اجتهادی مفاهیم پایه‌ی اسلامی و آشنایی با نظریه‌های اسلامی و غربی؛

۲. آماده‌سازی طلاب برای نظریه‌پردازی و آشنایی با لوازم و بایسته‌های نظریه‌پردازی؛

۳. عملیاتی‌سازی روش‌شناسی اجتهادی و حکمی در علوم انسانی انسانی اسلامی با رویکرد مسئله‌محور؛

محورها و موضوعات سطح ٤

در این سطح هر دوره بر حول یک مفهوم اساسی و پایه‌ی اسلام که نقش تعیین‌کننده‌ای دارد شکل می‌گیرد و نظریه‌های ذیل آن بررسی می‌شود. از این رو هر مفهوم محور آموزش و پژوهش یک گروه و کلاس‌های آن گروه در طول دوره، پیرامون همان مفهوم خواهد بود. در این دوره نشست‌های تخصصی و مباحثات علمی بسیار پررنگ خواهد بود.

فهرست مفاهیم پایه: فطرت، عقل، علم، ولایت، عدالت و عدالت‌خواهی؛ آزادی؛ پیشرفت، زیبایی، خیر، تمدن.

محورهای مرتبط که برای هر مفهوم در هر گروه مطرح می‌شود:

ردیف	محورها
۱	شناسایی فهرست نظام مسائل مرتبط با مفهوم پایه
۲	مفهوم‌شناسی قرآنی و روایی و زبان‌شناسی
۳	معرفی و تحلیل نظریه‌های موجود در تمدن اسلامی
٤	معرفی و تحلیل نظریه‌های موجود در تمدن غرب
٥	تحلیل مطلوب اسلامی و ارائه‌ی طرح‌واره آن و ربط آن با سایر مفاهیم اسلامی

ضمائم

ضمیمه‌ی اول: ریشه‌یابی تاریخی یک‌بعدی‌نگری به اسلام

حضرت امام خمینی در کتاب ولایت فقیه به طور مستوفی به این آسیب‌شناسی پرداخته‌اند که متن آن به این شرح است:[1]

> موضوع ولایت فقیه فرصتی است که راجع به بعضی امور و مسائل مربوط به آن صحبت شود. ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود، و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالًا دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. اینکه امروز به ولایت فقیه چندان توجهی نمی‌شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده، علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً، و حوزه‌های علمیه خصوصاً می‌باشد. اوضاع اجتماعی ما مسلمانان و وضع حوزه‌های علمیه ریشه‌ی تاریخی دارد که به آن اشاره می‌کنم.

نقش استعمار در معرفی ناقص و نادرست اسلام

> نهضت اسلام در آغاز گرفتار یهود شد؛ و تبلیغات ضد اسلامی و دسایس فکری را نخست آنها شروع کردند؛ و به طوری که ملاحظه می‌کنید دامنه‌ی آن تا به حال کشیده شده است. بعد از آنها نوبت به طوایفی رسید که به یک معنی شیطان‌تر از یهودند. اینها به صورت استعمارگر از سیصد سال پیش، یا بیشتر به کشورهای

---

۱. خامنه‌ای، ولایت فقیه، حکومت اسلامی، ص۹.

اسلامی راه پیدا کردند[۱]؛ و برای رسیدن بـه مطـامع اسـتعماری خـود لازم دیدنـد کـه زمینه‌هایی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند. قصدشان این نبود که مـردم را از اسـلام دور کنند تا نصرانیت نضجی بگیرد؛ چون اینها نه به نصرانیت اعتقاد داشـتند و نـه بـه اسلام؛ لکن در طول این مدت، و در اثنای جنگ‌های صلیبی،[۲] احساس کردند آنچـه سدی در مقابل منافع مادی آنهاست و منافع مادی و قدرت سیاسـی آنهـا را بـه خطـر می‌اندازد اسلام و احکام اسلام است و ایمانی که مردم به آن دارنـد. پـس بـه وسـایل مختلف بر ضد اسلام تبلیغ و دسیسه کردند. مبلغینـی کـه در حـوزه‌هـای روحانیـت درست کردند و عمالی که در دانشگاه‌ها و مؤسسـات تبلیغـات دولتـی یـا بنگاه‌هـای انتشاراتی داشتند و مستشرقینی کـه در خـدمت دولت‌هـای اسـتعمارگر هسـتند همـه دست به دست هم داده در تحریف حقایق اسلام کار کردند. به طوری که بسـیاری از مردم و افراد تحصیل‌کرده نسبت به اسلام گمراه و دچار اشتباه شده‌اند.

اسلام دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالت‌اند. دین کسـانی اسـت کـه آزادی و استقلال می‌خواهند. مکتب مبارزان و مـردم ضـد اسـتعمار اسـت. امـا اینهـا اسلام را طور دیگری معرفی کرده‌اند و می‌کنند. تصور نادرستی که از اسلام در اذهـان عامه به وجود آورده و شکل ناقصی که در حوزه‌های علمیه عرضه می‌شـود بـرای ایـن منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلام را از آن بگیرند و نگذارند مسـلمانان

---

۱. از اواسط قرن شانزدهم میلادی؛ یعنی بیش از سه قرن پیش بـود کـه پرتغالی‌هـا و بـه دنبـال آنـان اتبـاع کشورهای هلند، انگلستان، فرانسه و ایتالیا بـه اسـتعمار کشـورهای مسـلمان‌نشـین پرداختنـد، در آغـاز کشورهای تازه کشف‌شده آفریقا، و بعد از پیدا شدن راه‌های دریایی، کشورهای آسیایی (که ارتبـاط آنهـا بعد از استیلای تُرکان عثمانی بر قسطنطنیه، با اروپا قطع شده بود) تحت استعمار درآمد.

۲. جنگ‌های صلیبی نام سلسله جنگ‌هایی است که بین قرون ۱۱ و ۱۳ میلادی، میان مسیحیان اروپـایی و مسلمانان، به منظور گرفتن اورشلیم (بیت المقدس) از مسلمین جریان داشت. این جنگ‌ها کـه طـی ۸ مرحله صورت گرفت، در ۱۰۹۶ م. (۴۸۹ هـ.) با فتوای پاپ اوربان دوم آغاز گردید، و با مرگ سن‌لویی پادشاه فرانسه در ۱۲۷۰ م. (۶۶۹ ه.) خاتمه یافت. مسیحیان از آن رو که پارچه‌ای قرمز رنگ بـه شـکل صلیب، بر شانه راست خود دوخته بودند، به قشون صلیب یا صلیبیون مشهور شدند.

در کوشش و جنبش و نهضت باشند؛ آزادی‌خواه باشند؛ دنبال اجـرای احکـام اسـلام باشند؛ حکومتی به وجود بیاورند که سعادتشان را تـأمین کنـد؛ چنـان زنـدگی داشـته باشند که در شأن انسان است.

مثلًا تبلیغ کردند که اسلام دین جـامعی نیسـت؛ دیـن زنـدگی نیسـت؛ بـرای جامعـه نظامات و قوانین ندارد؛ طرز حکومت و قوانین حکومتی نیاورده اسـت. اسـلام فقـط احکام حیض و نفاس است. اخلاقیاتی هم دارد؛ اما راجـع بـه زنـدگی و اداره جامعـه چیزی ندارد. تبلیغات سوء آنها متأسفانه مؤثر واقع شده است. الآن گذشـته از عامـه‌ی مردم، طبقه‌ی تحصیل‌کرده، چـه دانشـگاهی و چـه بسـیاری از محصـلین روحـانی، اسلام را درست نفهمیده‌اند و از آن تصور خطایی دارند. همـان طـور کـه مـردم افـراد غریب را نمی‌شناسد، اسلام را هم نمی‌شناسد و [اسلام] در میان مردم دنیـا بـه وضـع غربت زندگی می‌کند. چنانچه کسی بخواهد اسلام را آن طور که هست معرفی کنـد، مردم به این زودی‌ها باورشان نمی‌آیـد؛ بلکـه عمـال اسـتعمار در حـوزه‌هـا هیـاهو و جنجال به پا می‌کنند.

برای این که کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آن‌چه به عنوان اسلام معرفی می‌شـود تا چه حد است، شما را توجه می‌دهم به تفاوتی که میان «قرآن» و کتـب حـدیث، بـا رساله‌های عملیه هست: قرآن و کتاب‌های حدیث که منابع احکام و دستورات اسـلام است با رساله‌های عملیه که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می‌شود، از لحـاظ جامعیت و اثری که در زندگانی اجتماعی می‌تواند داشته باشد، بـه‌کلـی تفـاوت دارد. نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن از نسبت صد به یـک هـم بیشـتر اسـت! از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب[1] است و همه‌ی احکـام اسـلام را در بـر

۱. «کتاب» در اصطلاح اهل فقه و حدیث به ابوابی گفته می‌شود که در آنها احادیث مربوط به یک موضوع جمع‌آوری شده، یا احکام خاص یک موضوع مورد بحث قرار گرفتـه اسـت. ماننـد «کتـاب التوحیـد»، «کتاب الایمان و الکفر»، «کتاب الصلاة» و ماننـد آن. فـی‌المثـل دوره‌ی کـافی در حـدیث شـامل ۳۵ «کتاب» است و یا شرائع الاسلام در فقه ۵۰ «کتاب» دارد.

دارد، سه چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است، مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است؛ بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق و سیاست و تدبیر جامعه است.

شما آقایان که نسل جوان هستید و ان شاء اللّه برای آینده‌ی اسلام مفید خواهید بود، لازم است در تعقیب مطالب مختصری که بنده عرض می‌کنم در طول حیات خود در معرفی نظامات و قوانین اسلام جدیت کنید. به هر صورتی که مفیدتر تشخیص می‌دهید، کتباً، شفاهاً، مردم را آگاه کنید که اسلام از ابتدای نهضت خود چه گرفتاری‌هایی داشته، و هم اکنون چه دشمنان و مصایبی دارد. نگذارید حقیقت و ماهیت اسلام مخفی بماند، و تصور شود که اسلام مانند مسیحیت اسمی و نه حقیقی چند دستور درباره‌ی رابطه‌ی بین حق و خلق است، و «مسجد» فرقی با «کلیسا» ندارد.

آن روز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش به سر می‌بردند و آمریکا سرزمین سرخ‌پوستان نیمه‌وحشی بود، دو مملکت پهناور ایران و روم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آنها نبود؛[1] خدای تبارک و تعالی به‌وسیله‌ی رسول اکرم ﷺ قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آنها به شگفت می‌آید. برای همه‌ی امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آن‌که نطفه‌اش منعقد شود تا پس از آن که به گور می‌رود، قانون وضع کرده است. همان طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام یک حقوق مترقی و متکامل و جامع

---

۱. تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ج۱۰، ص۳۳-۴۱. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ص۶۶۰. ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن‌سن، ص۴۷۰ و ۵۲۳. جهان در عصر بعثت، شهید محمدجواد باهنر، اکبر هاشمی رفسنجانی. تاریخ روم، آلبرماله و ژول ایزاک. تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ...

است. کتاب‌های قطوری که از دیرزمان در زمینه‌های مختلف حقوقی تدوین شده، از احکام «قضا» و «معاملات» و «حدود»[۱] و «قصاص»[۲] گرفته تا روابط بین ملت‌ها و مقررات صلح و جنگ و حقوق بین‌الملل عمومی و خصوصی، شمه‌ای از احکام و نظامات اسلام است. هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره‌ی آن نداده باشد.

دست‌های اجانب برای این‌که مسلمین و روشن‌فکران مسلمان ر، که نسل جوان ما باشند، از اسلام منحرف کنند، وسوسه کرده‌اند که اسلام چیزی ندارد، اسلام پاره‌ای احکام حیض و نفاس است! آخوندها باید حیض و نفاس بخوانند!

حق هم همین است. آخوندهایی که اصلاً به فکر معرفی نظریات و نظامات و جهان‌بینی اسلام نیستند و عمده‌ی وقتشان را صرف کاری می‌کنند که آنها می‌گویند و سایر کتاب‌های [فصول] اسلام را فراموش کرده‌اند، باید مورد چنین اشکالات و حملاتی قرار بگیرند. آنها هم تقصیر دارند؛ مگر خارجی‌ها تنها مقصرند؟ البته بیگانگان برای مطامع سیاسی و اقتصادی که دارند، از چند صد سال پیش، اساس را تهیه کرده‌اند و به واسطه‌ی اهمالی که در حوزه‌های روحانیت شده موفق گشته‌اند. کسانی در بین ما روحانیون بوده‌اند که ندانسته به مقاصد آنها کمک کرده‌اند تا وضع چنین شده است.

گاهی وسوسه می‌کنند که احکام اسلام ناقص است، مثلا آیین دادرسی و قوانین قضایی آن چنان که باید باشد نیست. به دنبال این وسوسه و تبلیغ، عمال انگلیس به

---

۱. «حد» در شرع اسلام بر آن دسته از مجازات‌های بدنی اطلاق می‌شود که برای معاصی خاصی مقرر می‌گردند. اندازه‌ی این مجازات‌ها از سوی شارع تعیین شده است.

۲. «قصاص» در فقه اسلام، عبارت است از آن‌که به حکم قانون، عین جنایت، خواه قتل باشد یا قطع عضو و یا ضرب و جرح در مورد جانی اعمال شود؛ اگر کسی که مورد جنایت واقع شده یا اولیای او تقاضای قصاص نمایند و از اخذ دیه امتناع ورزند.

دستور ارباب خود اساس مشروطه را به بازی می‌گیرند؛ و مردم را نیز (طبق شواهد و اسنادی که در دست است) فریب می‌دهند و از ماهیت جنایت سیاسی خود غافل می‌سازند. وقتی که می‌خواستند در اوایل مشروطه قانون بنویسند و قانون اساسی را تدوین کنند، مجموعه حقوقی بلژیکی‌ها را از سفارت بلژیک قرض کردند، و چند نفری (که من اینجا نمی‌خواهم اسم ببرم) قانون اساسی را از روی آن نوشتند و نقایص آن را از مجموعه‌های حقوقی فرانسه و انگلیس به اصطلاح «ترمیم» نمودند![1] و برای گول زدن ملت، بعضی از احکام اسلام را ضمیمه کردند! اساس قوانین را از آنها اقتباس کردند و به خورد ملت ما دادند. این مواد قانون اساسی و متمم آن که مربوط به سلطنت و ولایت‌عهدی و امثال آن است، کجا از اسلام است؟ اینها همه ضد اسلامی است؛ ناقض طرز حکومت و احکام اسلام است. سلطنت و ولایت‌عهدی همان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده، و بساط آن را در صدر اسلام در ایران و رُم شرقی و مصر و یمن بر انداخته است. رسول اکرم ﷺ در مکاتیب مبارکش که به امپراتور روم شرقی (هراکلیوس)[2] و شاهنشاه ایران[3] نوشته، آنها را دعوت کرده که از طرز حکومت شاهنشاهی و امپراطوری دست بردارند؛ از این‌که بندگان خدا را وادار

---

۱. طرح نخستین قانون اساسی مشروطه، توسط هیئتی از نمایندگان نوشته شد و در ۵۱ اصل به تصویب رسید. کسروی در این باره می‌نویسد: «گویا مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک و پسران صدر اعظم آن را می‌نوشتند؛ یا بهتر بگوییم ترجمه می‌کردند» پس از آن کمیسیونی تشکیل شد تا متنی به عنوان «متمم» به قانون اساسی بیفزاید. این متن در ضمن ۱۰۷ اصل تهیه شد. طبق روایت آقای مصطفی رحیمی: «این هیئت با استفاده از قانون اساسی بلژیک و تا حدی قانون اساسی فرانسه، و توجه به قوانین کشورهای بالکان (از نظر تازه بودن مطالب و نزدیک‌تر بودن به زمان تدوین متمم مورد بحث) به تدوین متمم قانون اساسی و رفع نقص قانون سابق پرداخت» تاریخ مشروطه ایران، کسروی تبریزی، ص۱۷۰ و ۲۲۴. قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، مصطفی رحیمی، ص۹۴. قانون اساسی و متمم آن، چاپخانه مجلس شورای ملی.

۲. هراکلیوس (هرقل) اول (حدود ۵۷۵ ۶۴۱ م.) امپراطور روم شرقی.

۳. خسرو دوم معروف به خسرو پرویز (۶۲۸ م.) شاه ساسانی.

به پرستش و اطاعت مطلقه‌ی خود کنند دست بردارند؛ و بگذارند مردم خـدای یگانـه و بی‌شریک را که سلطان حقیقی است بپرستند.[1] سلطنت و ولایت‌عهدی همان طـرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سید الشهداء علیه‌السلام برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرمود و شهید شد. برای این‌که زیر بار ولایت‌عهدی یزید[2] نـرود و سـلطنت او

---

۱. پیامبر اسلام در سال ششم از هجرت رسولانی را به سوی فرمانروایان کشورهای همجوار اعزام فرمود از جمله آنان عبد اللَّه بن حُذافه سَهمی را به سوی خسرو پرویز و دحیة بن خلیفه کلبی را بـه سـوی قیصـر روم گسیل داشت. پیامبر اسلام در نامه‌های خود آنان را به اسلام و یکتاپرستی دعوت فرمود. متن نامه‌ی پیامبر به خسرو پرویز چنین است: بسم اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحیم. مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إلـی کِسـری عظـیم فارسٍ. سلامٌ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی و آمَنَ باللَّهِ وَ رَسُولِهِ، و شَهِدَ أنْ لا إلهَ إلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَـهُ وَ أنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُه. أدْعوکَ بدعایَةِ اللَّهِ. فَإنّی أنَا رَسُولُ اللَّهِ إلَی الناسِ کافَّةً. لِأُنْذِرَ مَنْ کانَ حیّا وَ یَحِقَّ القَوْلُ عَلَی الْکافِرینَ. أسْلِمْ تَسْلَمْ فإنْ ابَیْتَ، فَعَلَیْکَ إثْمُ المَجوس.

به نام خداوند بخشاینده مهربان. از محمّد، پیغمبر خدا، به کسری، فرمانروای پارس. درود بر کسی کـه پیرو هدایت گردد و به خدا و فرستاده‌ی او ایمان آورد و گواهی دهد که معبودی جز اللَّه نیست کـه یکـی است و شریکی ندارد، و گواهی دهد محمد بنده و فرستاده‌ی اوست. تو را به سوی خدا می‌خوانم و مـن فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی مردم هستم تا گروندگان را بیم دهم و بر کافران حجـت را تمـام گـردانم. اسلام بیاور تا در امان مانی. پس اگر سر باز زنی، گناه مجوسیان بر گردن تو است.

متن نامه‌ی آن حضرت به هرقل: بسم اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحیم. مِن مُحَمَّدِ بن عَبْـدِ اللَّـهِ إلـی هِرْقَـل عَظـیمِ الرُّومِ. سَلامٌ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی أما بَعْدُ؛ فَإنّی أدْعُوکَ بِدِعایَةِ الْإسْلام؛ أسْلِمْ تَسْلَمْ؛ یُؤْتِکَ اللَّـهُ أجْـرَکَ مَرَّتَیْن، فإنْ تَوَلَّیْتَ، فَإنَّما عَلَیْکَ إثْمُ الأَریسین. و «یا أهْلَ الکِتابِ تَعالَوْا إلی کلمَةٍ سَواءٍ بَیْننـا وَ بَیْـنَکُمْ أَلّا نَعْبُدَ إلَّا اللَّهَ وَ لا نُشرِکَ بِهِ شَیئاً. وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أرباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ. فَإنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْـهَدُوا بِأنّـا مُسْلِمُونَ.» (به نام خداوند بخشاینده مهربان. از محمّد پسر عبد اللَّه به هرقل، فرمانروای روم. درود بـر کسی که پیرو هدایت گشت. اما بعد، من تو را به سوی اسلام دعوت می‌کنم. اسلام بیاور تا در امان مانی و خداوند به تو دو بار پاداش عطا کند. پس اگر روی برگردانی، گناه مردمانت بر گردن تـو اسـت. و «ای اهل کتاب به کلمه‌ای که بین ما و شما یکسان است روی آورید. و آن این که جز خدا را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند واحد به خدایی نگیرد و اگـر روی بگردانند، پـس بگوییـد گـواه باشـید کـه مـا مسـلمانیم.» (آل عمـران/ ٦٤). مکاتیـب الرسـول، ج١، ص٩٠و١٠٥.

۲. یزید بن معاویة بن ابی سفیان (٢٥-٦٤ هـ . ق.) دومین خلیفه‌ی اموی.

را به رسمیت نشناسد قیام فرمود، و همه‌ی مسلمانان را بـه قیـام دعـوت کـرد. اینهـا از اسلام نیست. اسلام سلطنت و ولایت‌عهدی ندارد. اگر نقـص بـه ایـن معنـی باشـد، اسلام ناقص است! چنانکه اسلام برای ربـاخواری و بانکـداری تـوأم بـا ربـاخواری و برای پیاله‌فروشی و فحشا هم «قانون» و «مقررات» ندارد؛ چون اساسـاً اینهـا را حـرام کرده است. این هیئت‌های حاکمه‌ی دست‌نشانده‌ی استعمار که می‌خواهنـد در بـلاد اسلامی چنین کارهایی را رواج بدهند، البته اسلام را ناقص می‌بینند، و مجبورند بـرای این کارها قانونش را از انگلیس و فرانسه و بلژیک و اخیراً از آمریکا وارد کننـد! ایـن‌کـه اسلام مقرراتی برای سر و صورت دادن به این کارهای ناروا ندارد، از کمـالات اسـلام است؛ از افتخارات اسلام است.

توطئه‌ای که دولت استعماری انگلیس در آغاز مشروطه کرد به دو منظور بود: یکی کـه در همان موقع فاش شد، این بود که نفوذ روسـیه‌ی تـزاری را در ایـران از بـین ببـرد. و دیگری همین که با آوردن قوانین غربی احکام اسلام را از میـدان عمـل و اجـرا خـارج کند.

تحمیل قوانین بیگانه بر جامعه‌ی اسلامی ما منشاء گرفتاری‌ها و مشکلات بسیار شده است. اشخاص مطلعی الآن در عدلیه هستند که از قوانین دادگسـتری و طـرز کـار آن شکایت‌ها دارند. اگر کسی گرفتار دادگستری فعلی ایران یا سایر کشـورهای مشـابه آن شود، یک عمر باید زحمت بکشد تا مطلبی را ثابت کند. وکیل متبحری که در جـوانی دیده بودیم می‌گفته محاکمه‌ای را که بین دو دسته اسـت مـن تـا آخـر عمـرم در میـان قوانین و چرخ و پر دستگاه دادگستری می‌چرخانم! و بعد از من پسرم این کـار را ادامـه خواهد داد! الان درست همین طور شده است؛ مگر در مورد پرونده‌هـایی کـه اعمـال نفوذ می‌شود که البته به سرعت، ولی به ناحق رسیدگی و تمام می‌شـود. قـوانین فعلـی دادگستری برای مردم جـز زحمـت، جـز بـاز مانـدن از کـار و زنـدگی، جـز ایـن کـه استفاده‌های غیرمشروع از آنها بشود نتیجه‌ای ندارد. کمتر کسی به حقوق حقه‌ی خود

می‌رسد. تازه در حل و فصل دعاوی همه‌ی جهات باید رعایت شود، نه این که [فقط] هر کس به حق خود برسد. باید ضمناً وقت مردم، کیفیت زندگی و کارهای طرفین دعوی ملاحظه شود و هرچه ساده‌تر و سریع‌تر انجام بگیرد. دعوایی که آن وقت‌ها قاضی شرع در ظرف دو سه روز حل و فصل می‌کرد، حالا در بیست سال هم تمام نمی‌شود! در این مدت، جوانان، پیرمردان و مستمندان باید هر روز صبح تا عصر به دادگستری بروند و در راهروها و پشت میزها سرگردان باشند؛ آخرش هم معلوم نمی‌شود که چه شد. هر کدام که زرنگ‌تر و برای رشوه دادن دست و دل‌بازتر باشند، کار خود را به ناحق هم که شده زودتر از پیش می‌برند؛ وگرنه تا آخر عمر باید بلاتکلیف و سرگردان بمانند.

گاهی در کتاب‌ها و روزنامه‌هایشان می‌نویسند که احکام جزایی اسلام احکام خشنی است! حتی یک نفر با کمال بی آبرویی نوشته بود احکام خشنی است که از اعراب پیدا شده است! این خشونت عرب است که این گونه احکام آورده است! من تعجب می‌کنم، اینها چگونه فکر می‌کنند! از طرفی اگر برای ده گرم هروئین چندین نفر را بکشند می‌گویند قانون است! (۱۰ نفر را مدتی پیش و یک نفر را هم اخیراً برای ۱۰ گرم هروئین کشتند. و این چیزی است که ما اطلاع پیدا کردیم). وقتی این قوانین خلاف انسانی جعل می‌شود، به نام این‌که می‌خواهند جلو فساد را بگیرند خشونت ندارد! من نمی‌گویم هروئین بفروشند؛ لکن مجازاتش این نیست. باید جلوگیری شود؛ اما مجازاتش باید متناسب با آن باشد. اگر شارب‌الخمر را هشتاد تازیانه بزنند خشونت دارد، اما اگر کسی را برای ۱۰ گرم هروئین اعدام کنند خشونت ندارد! در صورتی که بسیاری از این مفاسد که در جامعه پیدا شده از شرب خمر است. تصادفاتی که در راه‌ها واقع می‌شود، خودکشی‌ها، آدم‌کشی‌ها، بسیاری از آنها معلول شرب خمر است. استعمال هروئین می‌گویند بسا از اعتیاد به شرب خمر است، مع ذلک، اگر کسی شراب بخورد اشکالی ندارد؛ چون غرب این کار را کرده است! و

لهذا آزاد می‌خرند و مـی‌فروشـند. اگـر بخواهنـد فحشـا را کـه شـرب خمـر یکـی از واضح‌ترین مصادیق آن است، جلوگیری کنند و یک نفـر را هشـتاد تازیانـه بزننـد، یـا زناکاری را صد تازیانه بزنند، یا محصنه یا محصن را رجم کننـد[۱]، وامصیبتاسـت! ای وای که این چه حکم خشنی است! و از عرب پیدا شده است! در صـورتی کـه احکـام جزایی اسلام برای جلوگیری از مفاسد یک ملت بزرگ آمده است. فحشـا کـه تـا ایـن اندازه دامنه پیدا کرده که نسل‌ها را ضایع، جوان‌ها را فاسد، و کارها را تعطیل مـی‌کنـد، همه دنبال همین عیاشی‌هایی است که راهش را باز کردند و به تمام معنا دامن می‌زننـد و از آن ترویج می‌کنند. حال اگر اسلام بگوید برای جلوگیری از فساد در نسـل جـوان یک نفر را در محضر عموم شلاق بزنند،[۲] خشـونت دارد؟ از آن طـرف کشـتاری کـه قریب پانزده سال است به دست ارباب‌های این هیئت‌هـای حاکمـه در ویتنـام[۳] واقـع

---

۱. در قوانین جزائی اسلام، ثبوت احصان یکی از شرایط وجـوب رجـم اسـت در مجـازات فـرد زنـا کـار. مُحْصَن یا مُحْصَنه مرد یا زنی را گویند که بالغ و عاقل بوده و ضمن داشتن همسر دائمی به او دسترسـی داشته باشد.

۲. در قانون اسلام، حضور تعدادی از مؤمنان، به هنگام اجرای حدود، از جمله آداب کیفر خاطی برشمرده شده است. فقهای شیعه بر رعایت این سنت در زمان اجرای حد زنا و قیادت و قذف تصریح نموده‌انـد. فتوای آنان در مورد نخست ناظر به آیه ۲ از سوره نور است. «و گروهی از مؤمنان باید بر مجازات مـرد و زن زناکار گواه باشند». وجه دیگر آن است که حاضران، از عقوبت آنان عبرت گیرند و هر آن کس در او میلی بدین کار هست یا آن را مرتکب شده است، از ارتکاب باز ایستد.

۳. ویتنام پس از سال‌های طولانی مبارزه با استعمارگران فرانسوی و ژاپنی، از سال ۱۹۶۰ م. بار دیگر درگیـر جنگی فراگیر با آمریکا شد. این جنگ که به سال ۱۹۷۳ با شکست و عقب‌نشـینی نیروهـای آمریکـایی پایان گرفت، صدمات و تلفات بسیاری بر مردم ویتنام وارد ساخت. ارقام مستند زیر هر چند از توصیف دقیق میزان تلفات و ضایعات این تهاجم بی‌رحمانه قاصر است، می‌تواند تا حدی گویای واقعیات تلـخ تاریخ معاصر باشد: تا اوایل سال ۱۹۶۵ که دامنه‌ی جنگ به ویتنام شمالی کشیده شد، این تعداد از مردم ویتنام جنوبی هلاک گردیده یا صدمه دیده بودند: ۰۰۰/ ۱۷۰ تن کشته ۰۰۰/ ۸۰۰ تن مجروح و ۰۰۰/ ۴۰۰ تن زندانی. در این زمان تعداد کسانی که به اردوگاه اسیران، که آنها را به نام «واحدهای کشاورزی» می‌خواندند، فرستاده شده بودند از ۰۰۰/ ۰۰۰/ ۵ تجاوز می‌کرد. به نقـل برنامـه‌ی صـدای آمریکـا (٦ ←

می‌شود، و چه بودجه‌هایی خرج شده و چه خون‌هایی ریخته شده است، اشکالی ندارد! اما اگر اسلام برای این‌که مردم را در برابر قوانینی که برای بشر مفید است خاضع کند، فرمان دفاع یا جنگ بدهد و چند نفر مفسد و فاسد را بکشد، می‌گویند این جنگ چرا شده است؟

تمام اینها نقشه‌هایی است که از چند صد سال پیش کشیده شده؛ و به‌تدریج دارند اجرا می‌کنند و نتیجه می‌گیرند. ابتدا مدرسه‌ای در جایی تأسیس کردند و ما چیزی نگفتیم و غفلت کردیم، امثال ما هم غفلت کردند که جلو آن را بگیرند و نگذارند اصلاً تأسیس شود. کم‌کم زیاد شد و حالا ملاحظه می‌فرمایید که مبلغین آنها به تمام دهات و قصبات رفته‌اند و بچه‌های ما را نصرانی یا بی‌دین می‌کنند.[1] نقشه آن است

→

ژانویه ۱۹۶۳) طی سال ۱۹۶۲ نیروی هوائی ایالات متحده ۵۰/۰۰۰ بار به دهکده‌هایی که در خارج از مرز «دهکده‌های دولتی» قرار داشتند، حمله کرده بود؛ و طبق اظهارات ژنرال هارکینز، در همین سال قریب ۳۰/۰۰۰ نفر از دهقانان به هلاکت رسیدند. عملیات هوایی ارتش ایالات متحده بر فراز ویتنام جنوبی به ۳۰/۰۰۰ پرواز در ماه رسید؛ و طبق گزارش روزنامه‌ی نیویورک تایمز در عملیات مشترک نیروهای ایالات متحده و دولت سایگون تقریباً ۱۴۰۰ دهکده از ۲۶۰۰ دهکده جنوب با بمب‌های ناپالم و سلاح‌های شیمیایی کاملًا نابود شد. گزارش سازمان صلیب سرخ آزاد ویتنام جنوبی حاکی از آن بود که بر اثر به کار بردن ترکیبات سمی در نواحی وسیع و پرجمعیت، هزاران نفر از ساکنان جنوب به امراض مختلف، خصوصاً امراض جلدی، مبتلا شده و مدت‌ها دچار رنج‌ها و ناراحتی‌های ناشی از بیماری بوده‌اند. علاوه بر آن، بسیاری از رمه‌های گاو و گاومیش و چهارپایان اهلی دیگر نابود شده و برگ‌ها و گل‌ها و میوه‌های درختان و نیز همه مزارع برنج کاملًا از بین رفته بود.

۱. نخستین میسیون پایدار مسیحی در ایران (هیئتی که به منظور تبلیغات مذهبی به ایران اعزام شده بودند.) میسیون «نسطوریها» بود که در سال ۱۸۳۵ م. به سرپرستی یک کشیش، به نام جاستین پرکینز و دکتر ایزاهل گرانت شروع به کار کرد. در سال ۱۳۸۲ م. از سوی «هیئت مرکزی میسیون‌های خارجی» امریکا مأموریت داشت، اولین مدرسه به سبک جدید که جنبه تبلیغی مذهبی نیز داشت را در ارومیه تأسیس کرد؛ و در سال ۱۲۵۵ هجری قمری توانست حمایت شاه ایران را نیز جلب کند. پس از این هیئت‌های مذهبی آلمانی، سوئیسی، انگلیسی و فرانسوی در ایران فعالیت داشتند. «طبق توافقی که بعداً با انگلیسی‌ها به عمل آمد، شمال و غرب ایران منطقه فعالیت میسیون‌های امریکایی و بقیه مناطق حیطه ←

که ما را عقب‌مانده نگه دارند، و به همین حالی که هستیم و زندگی نکبت‌باری که داریم نگه دارند، تا بتوانند از سرمایه‌های ما، از مخازن زیرزمینی و منابع و زمین‌ها و نیروی انسانی ما استفاده کنند. می‌خواهند ما گرفتار و بی‌چاره بمانیم، فقرای ما در همین بدبختی بمانند و به احکام اسلام که مسئله فقر و فقرا را حل کرده است، تسلیم نشوند و آنان و عمالشان در کاخ‌های بزرگ بنشینند و آن زندگانی مرفه و کذایی را داشته باشند.

اینها نقشه‌هایی است که دامنه‌اش حتی به حوزه‌های دینی و علمی رسیده است؛ به طوری که اگر کسی بخواهد راجع به حکومت اسلام و وضع حکومت اسلام صحبتی بکند، باید با تقیه صحبت کند، و با مخالفت استعمارزدگان روبرو شود. چنانچه پس از نشر چاپ اول این کتاب، عمال سفارت (سفارت رژیم شاه در عراق) به پا خاسته و حرکات مذبوحانه‌ای کردند و خود را بیش از پیش رسوا نمودند. اکنون کار به اینجا رسیده که لباس جندی (سربازی)، را جزو خلاف مروت و عدالت

→

فعالیت میسیون‌های انگلیسی شناخته شد» در سال ۱۸۷۱ م. افزون بر مرکز میسیونری ارومیه، ٤٨ مرکز مختلف دیگر در خارج از این شهر دایر بود. مراکز میسیونری تهران، تبریز، همدان و سلماس نیز به ترتیب در سال‌های ۱۸۷۱، ۷۳، ۸۱، ۸۵ گشایش یافت. طبق اظهارات رباست، میسیونر کلیسای پرستبرین امریکا، در سال ۱۸۸٤، شماری از مسلمانان در تهران و تبریز در مراسم عبادی پروتستان‌ها شرکت می‌کردند. نظری به کارنامه‌ی سال ۱۸۸٤ م. میسیونرهای امریکایی نشان خواهد داد که وسعت فعالیت‌های آنان تا چه حد بوده است: اداره ۲٤ میسیون امریکایی در تهران، ارومیه، همدان و تبریز، تعلیم و ارشاد ۲۳۰ مددکار بومی؛ اداره ۲۵ کلیسا با ۱۷۹٦ شرکت‌کننده، برگزاری ٤۵۷۸ مراسم مذهبی؛ شرکت ۲۰۸ دانش‌آموز در مدارس شبانه‌روزی با تعلیم ۲٤۵۲ دانش‌آموز در مدارس روزانه؛ و انتشار ۱٦۸۰۸۹۰ صفحه چاپی و دریافت ۱۹۱۰ دلار اعانه. سلیسون فعالیت میسیونرهای کلیسای انگلیکن را بیشتر مصروف اصلاح کلیسای نسطوریها دانسته است. به اعتقاد او پرستبرینها بیشتر خواهان تغییر مذهب مسلمانان بودند.

روابط سیاسی ایران و امریکا، آبراهام سلیسون، ترجمه محمد باقر آرام و نقش کلیسا در ممالک اسلامی، مصطفی خالدی و عمر فروخ، ترجمه مصطفی زمانی.

می‌دانند![1] در صورتی که ائمه‌ی دین ما جُندی (سرباز) بودند؛ سردار بودند؛ جنگی بودند. در جنگ‌هایی که شرحش را در تاریخ ملاحظه می‌فرمایید با لباس سربازی به جنگ می‌رفتند؛ آدم می‌کشتند؛ کشته می‌دادند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام «خود» بر سر مبارک می‌گذاشت و زره بر تن می‌کرد و شمشیر حمایل داشت. حضرت امام حسن علیه‌السلام و سیدالشهداء چنین بودند. بعد هم فرصت ندادند وگرنه حضرت باقر علیه‌السلام هم این طور می‌بود. حالا مطلب به اینجا رسیده که پوشیدن لباس جندی مضر به عدالت انسان است! و نباید لباس جندی پوشید! و اگر بخواهیم حکومت اسلامی تشکیل دهیم، باید با همین عبا و عمامه تشکیل حکومت دهیم، و الّا خلاف مروت و عدالت است! اینها موج همان تبلیغاتی است که به اینجا رسیده؛ و ما را به اینجا رسانیده است که حالا محتاجیم زحمت بکشیم تا اثبات کنیم که اسلام هم قواعد حکومتی دارد.

این است وضع ما. خارجی‌ها به واسطه‌ی تبلیغاتی که کرده‌اند و مبلغینی که داشته‌اند این اساس را درست کرده‌اند. قوانین قضایی و سیاسی اسلام را تمام از اجرا خارج کرده‌اند؛ و به جای آن مطالب اروپایی نشانده‌اند تا اسلام را کوچک کنند و از جامعه‌ی اسلامی طرد کنند؛ و عمالشان را روی کار بیاورند و آن سوء استفاده‌ها را بکنند.

نقش تخریبی و فاسدکننده استعمار را گفتیم؛ حالا عوامل درونی بعضی از افراد جامعه‌ی خودمان را باید بر آن اضافه کنیم. و آن خودباختگی آنهاست در برابر

---

۱. عدالت به قولی یک صفت راسخ نفسانی است که شخص را بر ملازمت تقوا، یعنی ترک محرمات و انجام واجبات وادارد. عدالت از شرایط قاضی و مفتی و امام جماعت است و مروت به معنی پیروی از عادات نیکو و دوری از زشتی‌های رفتاری، حتی امور مباحی که در نظر مردم ناپسند است، می‌باشد. برخی مروت را از شروط تحقق عدالت به شمار آورده‌اند. در حاشیه‌ی کتاب شرح لمعه، ج۱، ص۹۸، فصل ۱۱ در نماز جماعت، پوشیدن لباس جندی خلاف مروّت و عدالت دانسته شده است.

پیشرفت مادی استعمارگران. وقتی کشورهای استعمارگر با پیشرفت علمی و صنعتی یا به حساب استعمار و غارت ملل آسیا و آفریقا، ثروت و تجملاتی فراهم آوردند، اینها خود را باختند. فکر کردند راه پیشرفت صنعتی این است که قوانین و عقاید خود را کنار بگذارند! همین که آنها مثلاً به کره‌ی ماه رفتند، اینها خیال می‌کنند باید قوانین خود را کنار بگذارند! رفتن به کره‌ی ماه چه ربطی دارد به قوانین اسلامی؟

مگر نمی‌بینند که کشورهایی با قوانین و نظامات اجتماعی متضاد توانسته‌اند در پیشرفت صنعتی و علمی و تسخیر فضا با هم رقابت کنند، و با هم پیش بروند. آنها به کره‌ی مریخ هم بروند، به کهکشان‌ها هم بروند، باز از سعادت و فضایل اخلاقی و تعالی روانی عاجزند؛ و قادر نیستند مشکلات اجتماعی خود را حل کنند. چون حل مشکلات اجتماعی و بدبختی‌های آنها محتاج راه حل‌های اعتقادی و اخلاقی است؛ و کسب قدرت مادی یا ثروت و تسخیر طبیعت و فضا از عهده‌ی حل آن بر نمی‌آید. ثروت و قدرت مادی و تسخیر فضا، احتیاج به ایمان و اعتقاد و اخلاق اسلامی دارد تا تکمیل و متعادل شود و در خدمت انسان قرار گیرد؛ نه این‌که بلای جان انسان بشود؛ و این اعتقاد و اخلاق و این قوانین را ما داریم. بنابراین تا کسی جایی رفت یا چیزی ساخت ما نباید فوراً از دین و قوانینی که مربوط به زندگی بشر است و مایه‌ی اصلاح حال بشر در دنیا و آخرت است دست برداریم.

در مورد تبلیغات استعمارگران وضع همین طور است. آنها که دشمن ما هستند تبلیغاتی کرده‌اند و متأسفانه بعضی از افراد جامعه‌ی ما تحت تأثیر قرار گرفته‌اند؛ در حالی که نباید قرار می‌گرفتند. استعمارگران به نظر ما آوردند که اسلام حکومتی ندارد؛ تشکیلات حکومتی ندارد. بر فرض که احکامی داشته باشد، مجری ندارد. و خلاصه اسلام فقط قانونگذار است. واضح است که این تبلیغات، جزئی از نقشه‌ی استعمارگران است برای بازداشتن مسلمین از سیاست و اساس حکومت. این حرف با معتقدات اساسی ما مخالف است.

ما معتقد به «ولایت» هستیم؛ و معتقدیم پیغمبر اکرمﷺ باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است.[۱] آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام خلیفه نمی‌خواهد. خود آن حضرت بیان احکام می‌کرد. همه‌ی احکام را در کتابی می‌نوشتند و دست مردم می‌دادند تا عمل کنند. این‌که عقلاً لازم است خلیفه تعیین کند، برای حکومت است. ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد. در همه‌ی کشورهای دنیا این طور است که جعل قانون به تنهایی فایده ندارد و سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریع قانون، باید قوه‌ی مجریه‌ای به وجود آید. در یک تشریع یا در یک حکومت، اگر قوه‌ی مجریه نباشد، نقص وارد است.

به همین جهت، اسلام همان طور که جعل قوانین کرده، قوه‌ی مجریه هم قرار داده است. «ولیّ امر» متصدی قوه‌ی مجریه قوانین هم هست. اگر پیغمبر اکرمﷺ خلیفه تعیین نکند، ما بَلَّغَ رِسالَتَهُ؛ «رسالت» خویش را به پایان نرسانده است. ضرورت اجرای احکام و ضرورت قوه‌ی مجریه و اهمیت آن در تحقق رسالت و ایجاد نظام عادلانه‌ای که مایه‌ی خوشبختی بشر است، سبب شده که تعیین جانشین مرادف اتمام رسالت باشد.

در زمان رسول اکرمﷺ این طور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند؛ بلکه آن را اجرا می‌کردند. رسول اللّٰهﷺ مجری قانون بود. مثلاً قوانین جزایی را اجرا می‌کرد: دست سارق را می‌برید؛ حد می‌زد؛ رجم می‌کرد. خلیفه هم برای این امور است.

---

۱. پیامبر اسلام در موارد متعددی بر جانشینی علی‌ؑ تصریح فرموده است؛ از جمله در حدیث یوم‌الدار (روز دعوت خویشاوندان). حدیث منزلت (جانشینی علی‌ؑ پیامبر را در جنگ تبوک)، آیه‌ی ولایت (اعطای انگشتری به فقیر و نزول آیه‌ی کریمه)، واقعه‌ی غدیر خم و حدیث ثقلین تفسیر کبیر، ج۱۲، ص۲۸ و ۵۳ ذیل آیات ۵۵ و ۶۷ سوره‌ی مائده. سیره‌ی ابن هشام، ج۴، ص۵۲۰. تاریخ طبری، ج۲، ص۳۱۹ و ۳۲۲. الغدیر، ج۱و۲و۳.

خلیفه قانون‌گذار نیست. خلیفه برای این است که احکام خدا را که رسول اکرم ﷺ آورده اجرا کند. اینجاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می‌آید. اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره جزئی از ولایت است؛ چنانکه مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است. درست توجه کنید. همان طور که آنها بر ضد شما اسلام را بد معرفی کرده‌اند، شما اسلام را آن طور که هست معرفی کنید؛ ولایت را چنانکه هست معرفی کنید. بگویید ما که به ولایت معتقدیم و به این‌که رسول اکرم ﷺ تعیین خلیفه کرده و خدا او را واداشته تا تعیین خلیفه کند و «ولیّ امر» مسلمانان را تعیین کند، باید به ضرورت تشکیل حکومت معتقد باشیم؛ و باید کوشش کنیم که دستگاه اجرای احکام و اداره امور برقرار شود. مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمه‌ی اعتقاد به ولایت است. شما قوانین اسلام و آثار اجتماعی و فواید آن را بنویسید و نشر کنید. روش و طرز تبلیغ و فعالیت خودتان را تکمیل کنید. توجه داشته باشید که شما وظیفه دارید حکومت اسلامی تأسیس کنید. اعتماد به نفس داشته باشید، و بدانید که از عهده‌ی این کار برمی‌آیید.

استعمارگران از ۳۰۰، ۴۰۰ سال پیش زمینه تهیه کردند. از صفر شروع کردند تا به اینجا رسیدند. ما هم از صفر شروع می‌کنیم. از جنجال چند نفر غرب‌زده و سرسپرده‌ی نوکرهای استعمار هراس به خود راه ندهید. اسلام را به مردم معرفی کنید تا نسل جوان تصور نکند که آخوندها در گوشه‌ی نجف یا قم دارند احکام حیض و نفاس می‌خوانند و کاری به سیاست ندارند؛ و باید دیانت از سیاست جدا باشد. این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده‌اند. این را بی‌دین‌ها می‌گویند. مگر زمان پیغمبر اکرم ﷺ سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره عده‌ای روحانی بودند و عده‌ی دیگر سیاست‌مدار و زمام‌دار؟ مگر زمان خلفای حق، یا ناحق، زمان

خلافت حضرت امیر علیه‌السلام سیاست از دیانت جدا بود؟ دو دستگاه بود؟ این حرف‌ها را استعمارگران و عمال سیاسی آنها درست کرده‌اند تا دین را از تصرف امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان برکنار سازند، و ضمناً علمای اسلام را از مردم و مبارزان راه آزادی و استقلال جدا کنند. در این صورت می‌توانند بر مردم مسلط شده، و ثروت‌های ما را غارت کنند. منظور آنها همین است.

اگر ما مسلمانان کاری جز نماز خواندن و دعا و ذکر گفتن نداشته باشیم، استعمارگران و دولت‌های جائر متحد آنها هیچ کاری به ما ندارند. شما برو هر قدر می‌خواهی اذان بگو، نماز بخوان؛ بیایند هرچه داریم ببرند، حواله‌شان با خدا! لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللَّهِ! وقتی که مُردیم، ان شاء اللّه به ما اجر می‌دهند! اگر منطق ما این باشد، آنها کاری به ما ندارند. آن مردک (نظامی انگلیس در زمان اشغال عراق) پرسید این‌که در بالای مأذنه دارد اذان می‌گوید به سیاست انگلستان ضرر دارد؟ گفتند: نه. گفت: بگذار هرچه می‌خواهد بگوید! اگر شما به سیاست استعمارگران کاری نداشته باشید و اسلام را همین احکامی که همیشه فقط از آن بحث می‌کنید بدانید و هرگز از آن تخطی نکنید، به شما کاری ندارند. شما هرچه می‌خواهید نماز بخوانید. آنها نفت شما را می‌خواهند، به نماز شما چه کار دارند. آنها معادن ما را می‌خواهند؛ می‌خواهند کشور ما بازار فروش کالاهای آنها باشد. و به همین جهت حکومت‌های دست‌نشانده‌ی آنها از صنعتی شدن ما جلوگیری می‌کنند؛ یا صنایع وابسته و مونتاژ تأسیس می‌کنند. آنها می‌خواهند ما آدم نباشیم! از آدم می‌ترسند. اگر یک آدم پیدا شد از او می‌ترسند. برای این‌که تولید مثل می‌کند و تأثیراتی می‌گذارد که اساس استبداد و استعمار و حکومت دست‌نشاندگی را در هم می‌ریزد. لذا هر وقت آدمی پیدا شد، یا او را کشتند؛ یا زندانی و تبعیدش کردند؛ یا لکه‌دارش کردند که «سیاسی» است! این آخوند «سیاسی» است! پیغمبر هم سیاسی بود. این تبلیغ سوء را عمال سیاسی استعمال می‌کنند تا شما را از سیاست کنار بزنند، و از دخالت در امور اجتماعی باز

دارند؛ و نگذارند با دولت‌های خائن و سیاست‌های ضد ملی و ضد اسلامی مبارزه کنید؛ و آنها هر کاری می‌خواهند بکنند و هر غلطی می‌خواهند بکنند؛ کسی نباشد جلو آنها را بگیرد.[۱]

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، ص۹-۲۳.

ضمیمه‌ی دوم: راه‌های استفاده از قرآن و معارف اسلامی

حضرت امام در کتاب آداب الصلاة در چند فصل به این مهم پرداخته است که در اینجا ذکر می‌شود:

۱. قرآن کتاب تعلیم و فایده‌رسانی[۱]

«اکنون که مقاصد و مطالب این صحیفه‌ی الهیه را دانستی، یک مطلب مهمّی را باید در نظر بگیری که با توجه به آن راه استفاده از کتاب شریف بر تو باز شود و ابواب معارف و حکم بر قلبت مفتوح گردد. و آن، آن است که به کتاب شریف الهی نظر تعلیم داشته باشی و آن را کتاب تعلیم و افاده بدانی، و خود را موظف به تعلّم و استفاده بدانی. و مقصود ما از تعلیم و تعلّم و افاده و استفاده آن نیست که جهات ادبیت و نحو و صرف را از آن تعلیم بگیری، یا حیث فصاحت و بلاغت و نکات بیانیه و بدیعیه از آن فراگیری، یا در قصص و حکایات آن به نظر تاریخی و اطّلاع بر امم سالفه بنگری، هیچ یک از این‌ها داخل در مقاصد قرآن نیست و از منظور اصلی کتاب الهی به مراحلی دور است.

و این‌که استفاده ما از این کتاب بزرگ بسیار کم است، برای همین است که یا به آن نظر تعلیم و تعلم نداریم - چنانچه غالبا این طوریم - فقط قرائت قرآن می‌کنیم برای ثواب و اجر، و لهذا جز به جهت تجوید آن اعتنایی نداریم. می‌خواهیم قرآن را

---

۱. امام خمینی، آداب الصلاة، ص۱۹۱-۱۹۵.

صحیح بخوانیم که ثواب به ما عنایت شود، و در همین حد واقف می‌شویم و به همین امر قناعت می‌کنیم، و لهذا چهل سال قرآن شریف را می‌خوانیم و به هیچ وجه از آن استفاده‌ای حاصل نشود جز اجر و ثواب قرائت. و یا اگر نظر تعلیم و تعلّم داشته باشیم، با نکات بدیعیه و بیانیه و وجوه اعجاز آن و قدری بالاتر جهات تاریخی و سبب نزول آیات و اوقات نزول و مکّی و مدنی بودن آیات و سور و اختلاف قرائات و اختلافات مفسرین از عامّه و خاصه و دیگر امور عرضیه‌ی خارج از مقصد که خود آنها موجب احتجاب از قرآن و غفلت از ذکر الهی است، سروکار داریم. بلکه مفسرین بزرگ ما نیز عمده‌ی همّ خود را صرف در یکی از این جهات یا بیشتر کرده و باب تعلیمات را به روی مردم مفتوح نکرده‌اند.

به عقیده‌ی نویسنده تاکنون تفسیر برای کتاب خدا نوشته نشده. به طور کلّی معنی «تفسیر» کتاب آن است که شرح مقاصد آن کتاب را بنماید، و نظر مهم به آن، بیان منظور صاحب کتاب باشد. این کتاب شریف، که به شهادت خدای تعالی کتاب هدایت و تعلیم است و نور طریق سلوک انسانیت است، باید مفسّر در هر قصه از قصص آن؛ بلکه هر آیه از آیات آن، جهت اهتداء به عالم غیب و حیث راه‌نمایی به طرق سعادت و سلوک طریق معرفت و انسانیت را به متعلّم بفهماند. مفسّر وقتی «مقصد» از نزول را بما فهماند مفسر است، نه «سبب» نزول به آن طور که در تفاسیر وارد است. در همین قصه آدم و حوا و قضایای آنها با ابلیس از اوّل خلقت آنها تا ورود آنها در ارض که حق تعالی مکرّر در کتاب خود ذکر فرموده، چقدر معارف و مواعظ مذکور و مرموز است و ما را به چقدر از معایب نفس و اخلاق ابلیسی و کمالات آن و معارف آدمی آشنا می‌کند و ما از آن غافل هستیم.

بالجمله کتاب خدا کتاب معرفت و اخلاق و دعوت به سعادت و کمال است، کتاب تفسیر نیز باید کتاب عرفانی اخلاقی و مبین جهات عرفانی و اخلاقی و دیگر جهات دعوت به سعادت آن باشد. مفسّری که از این جهت غفلت کرده یا صرف نظر نموده

یا اهمّیت به آن نداده، از مقصود قرآن و منظور اصلی انزال کتب و ارسال رسل غفلت ورزیده. و این یک خطایی است که قرن‌ها است این ملت را از استفاده از قرآن شریف محروم نموده و راه هدایت را به روی مردم مسدود کرده. ما باید مقصود از تنزیل این کتاب را قطع نظر از جهات عقلی برهانی، که خود به ما مقصد را می‌فهماند، از خود کتاب خدا اخذ کنیم. مصنّف کتاب مقصد خود را بهتر می‌داند. اکنون به فرموده‌های این مصنّف راجع به شئون قرآن نظر کنیم، می‌بینیم خود می‌فرماید: ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیبَ فیهِ هُدیً لِلمُتَّقین. این کتاب را کتاب هدایت خوانده.

می‌بینیم در یک سوره‌ی کوچک چندین مرتبه می‌فرماید: وَ لَقَدْ یسَّرْنا القُرآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِر. می‌بینیم می‌فرماید: و انْزَلْنا الَیکَ الذِّکْرَ لِتُبَینَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ الَیهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ یتَفَکَّرُون. می‌فرماید: کِتابٌ انْزَلناهُ الیک مُبارَکٌ لِیدَّبَّرُوا آیاتِهِ و لِیتَذَکَّرَ اولوا الالْباب. إلی غیر ذلک از آیات شریفه که ذکرش به طول انجامد.

بالجمله مقصود ما از این بیان نه انتقاد در اطراف تفاسیر است، چه که هر یک از مفسّرین زحمت‌های فراوان کشیده و رنج‌های بی‌پایان برده تا کتابی شریف فراهم آورده فَلِلّهِ درّهم و علی اللّه اجرهم؛ بلکه مقصود ما آن است که راه استفاده از این کتاب شریف را، که تنها کتاب سلوک إلی اللّه و یکتا کتاب تهذیب نفوس و آداب و سنن الهیه است و بزرگ‌تر وسیله‌ی رابطه‌ی بین خالق و خلق و عروةالوثقی و حبل‌المتین تمسّک به عزّ ربوبیت است، باید به روی مردم مفتوح نمود. علماء و مفسّرین تفاسیر فارسی و عربی بنویسند و مقصود آنها بیان تعالیم و دستورات عرفانی و اخلاقی و بیان کیفیت ربط مخلوق به خالق و بیان هجرت از دارالغرور به دارالسّرور و الخلود باشد، به طوری که در این کتاب شریف به ودیعت گذاشته شده. صاحب این کتاب سکّاکی و شیخ نیست که مقصدش جهات بلاغت و فصاحت باشد، سیبویه و خلیل نیست تا منظورش جهات نحو و صرف باشد، مسعودی و ابن خلّکان

نیست تا در اطراف تاریخ عالم بحث کند، این کتاب چون عصای موسی و ید بیضای آن سرور، یا دم عیسی که احیاء اموات می‌کرد نیست که فقط برای اعجاز و دلالت بر صدق نبیّ اکرم ﷺ آمده باشد؛ بلکه این صحیفه‌ی الهیه کتاب احیاء قلوب به حیات ابدی علم و معارف الهیه است، این کتاب خدا است و به شئون الهیه جلّ و علا دعوت می‌کند. مفسّر باید شئون الهیه را به مردم تعلیم کند، و مردم باید برای تعلّم شئون الهیه به آن رجوع کنند تا استفادت از آن حاصل شود - وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يزيدُ الظّالِمينَ الاّ خَساراً. چه خسارتی بالاتر از این که سی - چهل سال کتاب الهی را قرائت کنیم و به تفاسیر رجوع کنیم و از مقاصد آن باز مانیم. رَبَّنا ظَلَمْنا انْفُسَنا وَ انْ لَمْ تَغْفِرْ لنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكونَنَّ مِنَ الْخاسِرين.

۲. لزوم رفع موانع و حجب برای استفاده از قرآن[۱]

اکنون که عظمت کتاب خدا از جمیع جهات مقتضیه عظمت معلوم شد و راه استفادت مطالب آن مفتوح گردید. بر متعلّم و مستفید از کتاب خدا لازم است که یکی دیگر از آداب مهمّه را به کار بندد تا استفاده حاصل شود، و آن رفع موانع استفاده است که ما از آنها تعبیر کنیم به حجب بین مستفید و قرآن. و این حجاب‌ها بسیار است که ما به بعض از آن اشاره نماییم:

حجاب خودبزرگ بینی

یکی از حجاب‌های بزرگ حجاب خودبینی است که شخص متعلّم خود را به واسطه‌ی این حجاب مستغنی بیند و نیازمند به استفاده نداند. و این از شاهکارهای مهمّ شیطان است که همیشه کمالات موهومه را بر انسان جلوه دهد و انسان را به آنچه که دارد راضی و قانع کند و ماوراء آنچه پیش او است هر چیز را از چشم او ساقط کند. مثلا اهل تجوید را به همان علم جزئی قانع کند و آن را در نظر آنها

۱. امام خمینی، آداب الصلاة، ص۱۹۵-۲۰۳.

جلوه‌های فراوان دهد و دیگر علوم را از نظر آنها بیفکند. و حمله قرآن را پیش آنها به خود آنها تطبیق کند و آنها را از فهم کتاب نورانی الهی و استفاده از آن محروم نماید. و اصحاب ادبیت را به همان صورت بی‌مغز راضی کند و تمام شئون قرآن را در همان که پیش آنها است نمایش دهد. و اهل تفاسیر به طور معمول را سرگرم کند به وجوه قرائات و آراء مختلفه ارباب لغت و وقت نزول و شأن نزول و مدنی و مکّی بودن و تعداد آیات و حروف و امثال این امور. و اهل علوم را نیز قانع کند فقط به دانستن فنون دلالات و وجوه احتجاجات و امثال آن. حتی فیلسوف و حکیم و عارف اصطلاحی را محبوس کند در حجاب غلیظ اصطلاحات و مفاهیم و امثال آن. شخص مستفید باید تمام این حجب را خرق کند و از ماوراء این حجب به قرآن نظر کند و در هیچ یک این حجاب‌ها توقّف نکند که از قافله‌ی سالکان إلی اللّه باز ماند و از دعوت‌های شیرین الهی محروم می‌شود. از خود قرآن شریف دستور عدم وقوف و قانع نشدن به یک حدّ معین استفاده شود. در قصص قرآنیه اشارت به این معنی بسیار است. حضرت موسی کلیم با مقام بزرگ نبوّت، قناعت به آن مقام نکرد و به مقام شامخ علم خود وقوف نفرمود، به مجرّد آن‌که شخص کاملی را مثل خضر ملاقات کرد با آن تواضع و خضوع گفت: هَلْ اَتَّبِعُکَ عَلی انْ تُعَلِّمَنِ مِمّا عُلِّمْتَ رُشْداً. و ملازم خدمت او شد تا علومی که باید استفاده کند فرا گرفت. حضرت إبراهیم علیه السلام به مقام بزرگ ایمان و علم خاصّ به انبیاء علیهم السلام قناعت نکرد، عرض کرد: رَبِّ ارِنی کَیفَ تُحیی الْمَوْتی. از ایمان قلبی خواست ترقّی کند به مقام اطمینان شهودی.

بالاتر آن‌که خدای تبارک و تعالی به جناب ختمی مرتبت - اعرف خلق اللّه علی الاطلاق - دستور می‌دهد به کریمه‌ی شریفه وَ قُلْ رَبِّ زِدْنی عِلْماً. این دستورات کتاب الهی، این نقل قصه‌های انبیاء، برای آن است که ما از آنها تنبّه حاصل کنیم و از خواب غفلت بر انگیخته شویم.

حجاب آراء فاسده و مسالک و مذاهب باطله

یکی دیگر از حجب، حجاب آراء فاسده و مسالک و مذاهب باطله است، که این گاهی از سوء استعداد خود شخص است و اغلب از تبعیت و تقلید پیدا شود. و این از حجبی است که مخصوصا از معارف قرآن ما را محجوب نموده. مثلا اگر اعتقاد فاسدی به مجرّد استماع از پدر و مادر یا بعض از جهله از اهل منبر در دل ما راسخ شده باشد، این عقیده حاجب شود ما بین ما و آیات شریفه‌ی الهیه، و اگر هزاران آیه و روایت وارد شود که مخالف آن باشد، یا از ظاهرش مصروف کنیم و یا به آن به نظر فهم نظر نکنیم. راجع به عقاید و معارف مثل بسیار است ولی من از تعداد آن خودداری می‌کنم؛ زیرا که می‌دانم این حجاب با گفته‌ی مثل منی خرق نشود، ولی از باب نمونه به یکی از آنها اشاره می‌کنم که فی الجملة سهل‌المأخذتر است. این همه آیاتی که راجع به لقاء اللّه و معرفت‌اللّه وارد شده و این همه روایات که در این موضوع است و این همه اشارات و کنایات و صراحات که در ادعیه و مناجات‌های ائمّه علیهم السلام موجود است، به مجرد این عقیده که از اشخاص عامی در این میدان ناشی و منتشر شده که راه معرفت اللّه به‌کلی مسدود است، و باب معرفت اللّه و مشاهده جمال را به باب تفکّر در ذات، به آن وجه ممنوع بلکه ممتنع قیاس نموده‌اند، تأویل و توجیه کنند، و یا اصلاً در این میدان وارد نشوند و خود را با معارف که قرّةالعین انبیاء و اولیاء است آشنا نکنند. خیلی مایه‌ی تأسّف است برای اهل اللّه که یک باب از معرفت را که می‌توان گفت غایت بعثت انبیاء و منتهای مطلوب اولیاء است، به طوری به روی مردم مسدود کرده‌اند که دم زدن از آن کفر محض و زندقه‌ی صرف است. این‌ها معارف انبیاء و اولیاء را با معارف عوام و زن‌ها در خصوص ذات و اسماء و صفات حق مساوی می‌دانند؛ بلکه گاهی از آنها بالاتر نیز بروز کند: می‌گویند: فلان، یک عقاید عامیانه خوبی دارد، ای کاش ما به همان عقیده‌ی عامیانه بودیم. این مطلب درست است؛ زیرا که این بیچاره که به این کلام متفوّه می‌شود خود عقاید

عامیانه را از دست داده و دیگر معارف را که معارف خواصّ و اهل اللّـه اسـت، باطـل می‌شمرد. این آرزو درست مثل آرزوی کفّار است که در کریمـه‌ی الهیـه نقـل از آنهـا شده: وَ یقولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنی کُنْتُ تُراباً. ما اگر بخواهیم آیـات و اخبـار لقـاء اللّـه را بـه تفصیل ذکر کنیم تا رسوایی این عقیده‌ی فاسده که از جهل و غرور شیطانی پیـدا شـده واضح شود، کتابی جداگانه لازم دارد، فضلا اگر بخواهیم معارفی را کـه بـه واسـطه‌ی این حجاب غلیظ شیطانی در پس پرده‌ی نسـیان مانـده، تـا معلـوم شـود کـه یکـی از مراتب مهجوریت از قرآن و مهجور گذاشتن قرآن، کـه از همـه شـاید تأسّـفش بیشـتر است، این است. چنانچه در کریمه‌ی شریفه فرماید: وَ قـالَ الرَّسُـولُ یـا رَبِّ انَّ قَـوْمی اتَّخَذُوا هذَا الْقُرآنَ مَهْجُوراً. مهجور گذاردن قرآن مراتب بسـیار و منـازل بی‌شـمار دارد که به عمده‌ی آن شاید ما متّصف باشیم. آیا اگر ما این صحیفه‌ی الهیه را مـثلا جلـدی پاکیزه و قیمتی نمودیم و در وقت قرائت یا استخاره بوسـیدیم و بـه دیـده نهـادیم، آن را مهجور نگذاشتیم؟

آیا اگر غالب عمر خود را صرف در تجوید و جهات لغویـه و بیانیـه و بدیعیـه آن کردیم، این کتاب شریف را از مهجوریت بیرون آوردیم؟ آیا اگر قرائات مختلفه و امثال آن را فرا گرفتیم، از ننگ هجران از قرآن خلاصی پیدا کردیم؟

آیا اگر وجوه اعجاز قرآن و فنون محسّنات آن را تعلّم کـردیم، از شـکایت رسـول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم مستخلص شدیم؟ هیهات! که هیچ یـک از ایـن امور مورد نظر قرآن و منزّل عظیم‌الشأن آن نیست. قرآن کتاب الهی است و در آن شئون الهیت است، قرآن حبل متّصل بین خالق و مخلـوق اسـت و بـه وسـیله‌ی تعلیمات آن باید رابطه‌ی معنویه و ارتباط غیبی بین بندگان خدا و مربّی آنها پیـدا شود، از قرآن باید علوم الهیه و معارف لدنّیه حاصل شـود. رسـول خـدا صلی الله علیه و آله بـه حسب روایت کافی شریف فرموده: انّمـا العلـم ثلاثـة: آیـة محکمـة، و فریضـة عادلة، و سنّة قائمة. قرآن شریف حامل این علوم است، اگر ما از قرآن ایـن علـوم

را فرا گرفتیم، آن را مهجور نگذاشتیم. اگر دعوت‌های قرآن را پذیرفتیم و از قصّه‌های انبیاء علیهم السلام که مشحون از مواعظ و معارف و حکم است تعلیمات گرفتیم، اگر ما از مواعظ خدای تعالی و مواعظ انبیاء و حکماء که در قرآن مذکور است موعظت گرفتیم، قرآن را مهجور نگذاشتیم، و الاّ غور در صورت ظاهر قرآن نیز اخلاد إلی الارض است، و از وساوس شیطان است که باید به خداوند از آن پناه برد.

حجاب تفسیر رای

یکی دیگر از حجب که مانع از استفاده از این صحیفه نورانیه است اعتقاد به آن است که جز آن‌که مفسّرین نوشته یا فهمیده‌اند کسی را حقّ استفاده از قرآن شریف نیست. و تفکّر و تدبّر در آیات شریفه را به تفسیر به رأی که ممنوع است، اشتباه نموده‌اند، و به واسطه‌ی این رأی فاسد و عقیده‌ی باطله قرآن شریف را از جمیع فنون استفاده، عاری نموده و آن را به‌کلّی مهجور نموده‌اند، در صورتی که استفادات اخلاقی و ایمانی و عرفانی به هیچ وجه مربوط به تفسیر نیست تا تفسیر به رأی باشد. مثلا اگر کسی از کیفیت مذاکرات حضرت موسی با خضر و کیفیت معاشرت آنها و شدّ رحال حضرت موسی با آن عظمت مقام نبوّت، برای به دست آوردن علمی که پیش او نبوده و کیفیت عرض حاجت خود به حضرت خضر - به طوری که در کریمه‌ی شریفه هَلْ اَتَّبِعُکَ عَلی انْ تُعَلِّمَنِ مِمّا عُلِّمْتَ رُشْداً. مذکور است - و کیفیت جواب خضر، و عذرخواهی‌های حضرت موسی، بزرگی مقام علم، و آداب سلوک متعلّم با معلّم را که شاید بیست ادب در آن هست، استفاده کند، این چه ربط به تفسیر دارد تا تفسیر به رأی باشد. و بسیاری از استفادات قرآن از این قبیل است. و در معارف، مثلا اگر کسی از قول خدای تعالی: اَلْحَمْدُ لِلَّه رَبِّ الْعالَمین که حصر جمیع محامد و اختصاص تمام اثنیه است به حق تعالی، استفاده‌ی توحید افعالی کند و بگوید از آیه‌ی شریفه استفاده شود که هر کمال و جمال و هر عزّت و جلالی که در عالم است و چشم

احول و قلب محجوب به موجودات نسبت می‌دهد از حق تعالی است و هیچ موجودی را از خود چیزی نیست، و لهذا محمدت و ثنا خاصّ به حق است و کسی را در آن شرکت نیست، این چه مربوط به تفسیر است تا اسمش تفسیر به رأی باشد یا نباشد. إلی غیر ذلک از اموری که از لوازم کلام استفاده شود که مربوط به تفسیر به هیچ وجه نیست. علاوه بر آن که در تفسیر به رأی نیز کلامی است، که شاید آن غیرمربوط به آیات معارف و علوم عقلیه که موافق موازین برهانیه است و آیات اخلاقیه که عقل را در آن مدخلیت است باشد؛ زیرا که این تفاسیر مطابق با برهان متین عقلی یا اعتبارات واضحه‌ی عقلیه است، که اگر ظاهری بر خلاف آنها باشد لازم است آن را از آن ظاهر مصروف نمود. مثلا در کریمه‌ی شریفه وَ جاءَ رَبُّکَ؛ و الرَّحمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی که فهم عرفی مخالف با برهان است، ردّ این ظاهر و تفسیر مطابق با برهان تفسیر به رأی نیست و به هیچ وجه ممنوع نخواهد بود.

پس محتمل است؛ بلکه مظنون است، که تفسیر به رأی راجع به آیات احکام باشد که دست آراء و عقول از آن کوتاه است، و به صرف تعبّد و انقیاد از خزّان وحی و مهابط ملائکة اللّه باید اخذ کرد، چنانچه اکثر روایات شریفه در این باب در مقابل فقهاء عامّه که دین خدا را با عقول خود و مقایسات می‌خواستند بفهمند وارد شده است. و این‌که در بعضی روایات شریفه است که لیس شیء أبعد من عقول الرّجال من تفسیر القرآن. و هم چنین روایت شریفه که می‌فرماید: دین اللّه لا یصاب بالعقول، شهادت دهد بر اینکه مقصود از «دین اللّه» احکام تعبّدیه دین است، و الاّ باب اثبات صانع و توحید و تقدیس و اثبات معاد و نبوّت؛ بلکه مطلق معارف، حقّ طلق عقول و از مختصّات آن است. و اگر در کلام بعضی محدثین عالی مقام وارد شده است که در اثبات توحید اعتماد بر دلیل نقلی است، از غرائب امور بلکه از مصیباتی است که باید به خدای تعالی از آن پناه برد، و این کلام محتاج به تهجین و توهین نیست. و إلی اللّه المشتکی.

حجاب معاصی و کدورات حاصله از طغیان و سرکشی

یکی دیگر از حجب که مانع از فهم قرآن شریف و استفاده از معارف و مواعظ این کتاب آسمانی است، حجاب معاصی و کدورات حاصله از طغیان و سرکشی نسبت به ساحت قدس پروردگار عالمیان است که قلب را حاجب شود از ادراک حقایق. و باید دانست که از برای هر یک از اعمال صالحه یا سیئه چنانچه در عالم ملکوت صورتی است مناسب با آن، در ملکوت نفس نیز صورتی است که به واسطه‌ی آن در باطن ملکوت نفس یا نورانیت حاصل شود و قلب مطهّر و منوّر گردد، و در این صورت نفس چون آیینه صقیل صافی گردد که لایق تجلّیات غیبیه و ظهور حقایق و معارف در آن شود، و یا ملکوت نفس ظلمانی و پلید شود، و در این صورت قلب چون آیینه‌ی زنگارزده و چرکین گردد که حصول معارف الهیه و حقایق غیبیه در آن عکس نیفکند. و چون قلب در این صورت کم‌کم در تحت سلطه‌ی شیطان واقع شود و متصرّف مملکت روح ابلیس گردد، سمع و بصر و سایر قوا نیز به تصرف آن پلید در آید، و سمع از معارف و مواعظ الهی به‌کلّی بسته شود، و چشم آیات باهره‌ی الهیه را نبیند و از حق و آثار و آیات او کور گردد، و دل تفقّه در دین نکند و از تفکر در آیات و بینات و تذکّر حق و اسماء و صفات محروم گردد، چنانچه حق تعالی فرموده:

لَهُمْ قُلوبٌ لا یفْقَهونَ بِها وَ لَهُمْ اعْینٌ لا یبْصِرونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یسْمَعوُن بِها اولئِکَ کَالانْعامِ بَلْ هُمْ اضَلّ. نظر آنها به عالم چون نظر انعام و حیوانات گردد که از اعتبار و تدبّر خالی است، و قلوب آنها چون قلوب حیوانات شود که از تفکّر و تذکّر بی‌بهره است؛ بلکه از نظر در آیات و شنیدن مواعظ و معارف حالت غفلت و استکبار آنان روزافزون شود، پس از حیوان پست‌تر و گمراه‌ترند.

یکی دیگر از حجب غلیظه، که پرده‌ی ضخیم است بین ما و معارف و مواعظ قرآن، حجاب حبّ دنیا است که به واسطه‌ی آن قلب تمام همّ خود را صرف آن کند

و وجهه‌ی قلب یک‌سره دنیاوی شود، و قلب به واسطه‌ی این محبت از ذکر خدا غافل شود و از ذکر و مذکور اعراض کند. و هرچه علاقمندی به دنیا و اوضاع آن زیادت شود، پرده و حجاب قلب ضخیم‌تر گردد. و گاه شود که این علاقه به طوری بر قلب غلبه کند و سلطان حبّ جاه و شرف به قلب تسلّط پیدا کند که نور فطرت اللّه به‌کلّی خاموش شود و درهای سعادت به روی انسان بسته شود. و شاید قفل‌های قلب که در آیه‌ی شریفه است که می‌فرماید: أَ فَلا یتَدَبَّرون الْقُرآنَ أَمْ عَلَی قُلُوبٍ أَقْفالُها، همین قفل و بندهای علایق دنیوی باشد. و کسی که بخواهد از معارف قرآن استفاده کند و از مواعظ الهیه بهره‌بردارد، باید قلب را از این ارجاس تطهیر کند و لوث معاصی قلبیه را که اشتغال به غیر است، از دل براندازد؛ زیرا که غیر مطهّر، محرم این اسرار نیست. قال تعالی: انَّهُ لَقرآنٌ کَریمٌ فی کِتابٍ مَکْنونٍ لا یمَسُّهُ الاَّ الْمُطَهَّرُون. چنانچه از ظاهر این کتاب و مسّ آن در عالم ظاهر، غیرمطهّر ظاهری ممنوع است تشریعا و تکلیفا، از معارف و مواعظ آن و باطن و سرّ آن ممنوع است کسی که قلبش متلوّث به ارجاس تعلّقات دنیویه است. و قال تعالی: ذلِکَ الکِتابُ لا رَیبَ فیه هُدیً لِلْمُتَّقین... الخ. غیرمتّقی و غیرمؤمن به حسب تقوی و ایمان عامّه، از انوار صوریه مواعظ و عقاید حقّه آن محروم است، و غیرمتقی و مؤمن به حسب مراتب دیگر تقوا، که تقوای خاصّ و خاصّ‌الخاصّ و اخصّ‌الخواصّ است، از دیگر مراتب آن محروم است. و تفصیل در اطراف آن و ذکر آیات دیگر که دلالت بر مقصود دارد موجب تطویل است ولی ما این فصل را ختم کنیم به ذکر یک آیه‌ی شریفه‌ی الهیه که برای اهل یقظه کفایت کند به شرط تدبّر در آن. قال تبارک و تعالی: قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللَّه نُورٌ و کِتابٌ مُبینٌ یهْدِی بِهِ اللَّه مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ یخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ الیَ النّورِ وَ یهْدیهِمْ الی صِراطٍ مُسْتَقیم. خصوصیات آیه‌ی شریفه بسیار است، و بیان در اطراف نکات آن رساله‌ی علی‌حده لازم دارد که اکنون مجال آن نیست.

۳. حضور قلب[۱]

یکی از آداب قرائت قرآن حضور قلب است، که آن را در آداب مطلقه عبادات در همین رساله، مذکور داشتیم و اعاده‌ی آن لزومی ندارد.

٤. تفکر[۲]

و دیگر از آداب مهمّه‌ی آن، تفکّر است و مقصود از تفکّر آن است که از آیات شریفه جستجوی مقصد و مقصود کند. و چون مقصد قرآن، چنانچه خود آن صحیفه‌ی نورانیه فرماید، هدایت به سبل سلامت است و اخراج از همه‌ی مراتب ظلمات است به عالم نور و هدایت به طریق مستقیم است، باید انسان به تفکّر در آیات شریفه، مراتب سلامت را از مرتبه‌ی دانیه آن که راجع به قوای ملکیه است، تا منتهی النّهایه آن که حقیقت قلب سلیم است - به تفسیری که از اهل بیت وارد شده که ملاقات کند حق را در صورتی که غیر حق در آن نباشد - به دست آورد. و سلامت قوای ملکیه و ملکوتیه، گم‌شده قاری قرآن باشد، که در این کتاب آسمانی این گم‌شده موجود است و باید با تفکّر استخراج آن کند. و چون قوای انسانیه سالم از تصرّف شیطانی شد و طریق سلامت را به دست آورد و به کار بست، در هر مرتبه، سلامت که حاصل شد از ظلمتی نجات یابد و قهرا نور ساطع الهی در آن تجلّی کند، تا آن‌که اگر از جمیع انواع ظلمات که اول آن ظلمات عالم طبیعت است به جمیع شئون آن و آخر آن ظلمت توجه به کثرت است به تمام شئون آن خالص شد، نور مطلق در قلبش تجلّی کند و به طریق مستقیم انسانیت که در این مقام طریق ربّ است، انسان را هدایت کند: انَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقیم. و در قرآن شریف دعوت به تفکّر و تعریف و تحسین از آن بسیار شده.

---

۱. همان، ص۲۰۳.
۲. همان، ص۲۰۳-۲۰۵.

قال تعالی: وَ انْزَلْنا الَیکَ الذِّکْرَ لِتُبَینَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ الَیهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ یتَفَکَّرون. در این کریمه مدح بزرگی است از تفکّر؛ زیرا که غایت انزال کتاب بزرگ آسمانی و صحیفه‌ی عظیمه‌ی نورانی را احتمال تفکّر قرار داده و این از شدّت اعتناء به آن است که بس احتمال آن موجب یک همچو کرامتی عظیم شده. و در آیه‌ی دیگر فرماید: فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یتَفَکَّرُون. و از این قبیل یا قریب به آن، آیات بسیار است و روایات درباره‌ی تفکر نیز بسیار است. از حضرت ختمی مرتبت صلّی اللّه علیه و آله منقول است که چون این آیه‌ی شریفه نازل شد که می‌فرماید: انَّ فی خَلْقِ السَّمواتِ وَ الأرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیلِ وَ النَّهارِ لآیاتٍ... الخ فرمود: وَیلٌ لِمَنْ قَرَأَها وَ لَمْ یتَفَکَّرْ فیها. عمده در این باب آن است که انسان بفهمد تفکّر ممدوح کدام است، و الاّ در این که تفکّر در قرآن و حدیث ممدوح است شک نیست. بهترین تعبیرها از برای آن، آن است که خواجه عبداللّه انصاری قدس سره می‌کند، قال: اعلم، انّ التّفکّر تلمّس البصیرة لاستدراک البغیة؛ یعنی تفکّر جستجو نمودن «بصیرت» است - که چشم قلب است - برای رسیدن به مقصود و نتیجه که غایت کمال آن است. و معلوم است مقصد و مقصود سعادت مطلقه است که به کمال علمی و عملی حاصل آید.

پس انسان در آیات شریفه کتاب الهی و در قصص و حکایات آن باید مقصود و نتیجه‌ی انسانیه که سعادت است، به دست آورد. و چون سعادت رسیدن به سلامت مطلقه و عالم نور و طریق مستقیم است، انسان باید از قرآن شریف سبل سلامت و معدن نور مطلق و طریق مستقیم را طلب کند، چنانچه در آیه‌ی شریفه‌ی سابقه اشاره به آن شد. و چون شخص قاری مقصد را یافت، در تحصیل آن بینا شود و راه استفاده از قرآن شریف بر او گشوده و ابواب رحمت حق بر او مفتوح گردد، و عمر کوتاه عزیز خود و سرمایه‌ی تحصیل سعادت خویش را صرف در اموری که مقصود به رسالت نیست نکند و از فضول بحث و کلام در چنین امر مهمّی خودداری کند.

و چون مدّتی چشم دل را به این مقصود افکند و از دیگر امور صرف نظر کرد، چشم

دل بینا گردد و حدید شود، و تفکّر در قرآن بـرای نفـس عـادی شـود و طـرق اسـتفاده بازگردد، و ابوابی بر او مفتوح شود که تاکنون نبوده و مطالب و معارفی از قرآن اسـتفاده کند که تاکنون به هیچ وجه نمی‌کرده، آن وقت شفا بـودن قـرآن را بـرای امـراض قلبیـه می‌فهمد، و مفاد آیه‌ی شریفه وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لايزيـدُ الظّالِمِينَ الاّ خَساراً و معنی قول امیرالمؤمنین صلوات اللّـه علیـه را کـه مـی‌فرمایـد: و تعلّموا القرآن، فانّه ربیع القلوب و استشفوا بنوره، فانّه شـفاء الصّـدور ادراک می‌کنـد و از قرآن شریف فقط شفاء امراض جسمانیه را طلب نمی‌کند؛ بلکه عمـده‌ی مقصـد را شفاء امراض روحانیه که مقصد قرآن است قـرار می‌دهـد. قـرآن بـرای شـفاء امـراض جسمیه نازل نشده، گرچه شفاء امراض جسـمیه بـه او حاصـل شـود، چنانچـه انبیـاء علیهم‌السلام نیز برای شفاء جسمانی نیامده بودند گر چه شفاء می‌دادنـد، آنهـا اطّبـاء نفوس و شفادهندگان قلوب و ارواح‌اند.

۵. تطبیق[۱]

یکی از آداب مهمّه قرائت قرآن که انسان را به نتایج بسیار و استفادات بـی‌شـمار نائـل کند، «تطبیق» است. و آن چنان است که در هر آیه از آیات شریفه کـه تفکـر می‌کنـد، مفاد آن را با حال خود منطبق کنـد، و نقصـان خـود را بـه واسـطه‌ی آن مرتفـع کنـد و امراض خود را بدان شفا دهد. مثلا در قصه‌ی شریفه حضـرت آدم علیه‌السـلام ببینـد سبب مطرود شدن شیطان از بارگاه قدس با آن همه سجده‌هـا و عبادت‌هـای طـولانی چه بوده، خود را از آن تطهیر کند؛ زیرا مقام قرب الهی جای پاکان است، با اوصـاف و اخلاق شیطانی قدم در آن بارگاه قدس نتوان گذاشت. از آیات شریفه استفاده شـود کـه مبدأ سجده ننمودن ابلیس خودبینی و عجب بوده که کوس انَا خَیرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنی مِنْ نـارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ زد، و این خودبینی اسباب خودخـواهی و خودفروشـی کـه اسـتکبار

۱. همان، ص۲۰۶-۲۰۹.

است شد، و آن، اسباب خودرأیی - که استقلال و سرپیچی از فرمان است - شد، پس مطرود درگاه شد. ما از اول عمر شیطان را ملعون و مطرود خواندیم و خود به اوصاف خبیثه او متّصف هستیم. و در فکر آن بر نیامدیم که آن‌چه سبب مطرودیت درگاه قدس است در هر کسی باشد مطرود است، شیطان خصوصیتی ندارد، آنچه او را از درگاه قرب دور کرد ما را نگذارد که به آن درگاه راه یابیم. می‌ترسم لعن‌هایی که به ابلیس می‌کنیم خود نیز در آن شریک باشیم.

و نیز تفکّر کنیم در همین قصّه‌ی شریفه و سبب مزیت آدم و برتری او را از ملائکة اللّه ببینیم چه بوده، خود نیز به مقدار طاقت به آن متّصف شویم.

می‌بینیم «تعلیم اسماء» سبب آن بوده، چنانچه فرماید: وَ عَلَّمَ آدَمَ الاسْماءَ کُلَّها. و مرتبه‌ی عالیه تعلیم اسماء تحقّق به مقام اسماء اللّه است، چنانچه مرتبه‌ی عالیه از احصاء اسماء که در روایت شریفه است: انّ للّه تسع و تسعین اسما، من احصاها، دخل الجنّة، تحقّق به حقیقت آنها است که انسان را به جنّت اسمایی نائل کند.

انسان با ارتیاضات قلبیه می‌تواند مظهر اسماء اللّه و آیت کبرای الهی شود، و وجود او وجود ربّانی، و متصرّف در مملکت او دست جمال و جلال الهی باشد. و در حدیث قریب به این معنی است که «همانا روح مؤمن اتّصالش به خدای تعالی شدیدتر است از اتّصال شعاع شمس به آن یا به نور آن». و در حدیث صحیح وارد است که «بنده چون با نافله به من نزدیک شد، او را دوست دارم، و چون دوست داشتم او را، من گوش او شوم که با آن می‌شنود و چشم او شوم که با آن می‌بیند و زبان او شوم که با آن نطق می‌کند و دست او شوم که با آن اخذ می‌کند». و در حدیث است که علیّ عین اللّه و ید اللّه. إلی غیر ذلک. و در حدیث است که نحن اسمائه الحسنی. و در این خصوص شواهد عقلیه و نقلیه فراوان است.

بالجمله کسی که بخواهد از قرآن شریف حظّ وافر و بهره کافی بردارد، باید هر یک از آیات شریفه را با حالات خود تطبیق کند تا استفاده‌ی کامله کند. مثلا در آیه‌ی شریفه

در سوره‌ی انفال فرماید: انَّما المُؤْمِنُونَ الَّذینَ اذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلوبُهُمْ وَ اذا تُلِیتْ عَلَیهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ ایماناً وَ عَلی رَبِّهِمْ یتَوَکَّلُون...الخ. شخص سالک باید این اوصاف ثلاثه را ببیند با او منطبق است؟ آیا وقتی ذکر خدا می‌شود، قلب او فرو می‌ریزد و ترسناک می‌شود؟ و وقتی آیات شریفه‌ی الهیه بر او خوانده می‌شود، نور ایمان در قلبش افزایش پیدا می‌کند؟ و اعتماد و توکلش به حق تعالی است؟ یا در هر یک از مراتب راجل و از هر یک از این خواصّ محروم است. اگر بخواهد بفهمد که از حق ترسناک است و قلبش از ترس خداوند فرو می‌ریزد، به اعمال خود نظر کند. انسان ترسناک در محضر کبریایی جسارت به مقام مقدّسش نکند و در حضور حضرت حق هتک حرمات الهیه ننماید. اگر با آیات الهیه ایمان قوی شود، نور ایمان به مملکت ظاهرش نیز سرایت کند. ممکن نیست قلب نورانی باشد، و زبان و کلام و چشم و نظر و گوش و استماع نورانی نباشد. بشر نورانی آن است که تمام قوای ملکیه و ملکوتیه‌اش نوربخش باشد، و علاوه بر آن‌که خود او را هدایت به سعادت و طریق مستقیم کند، به دیگران نیز نورافشانی کند و آنها را به راه انسانیت هدایت کند، چنانچه اگر کسی به خدای تعالی توکل و اعتماد داشته باشد، قطع طمع از دست دیگران کند و بار احتیاج و فقر خود را به درگاه غنیّ مطلق افکند، و دیگران را که چون خود او فقیران و بینوایان‌اند مشکل‌گشا نداند.

پس وظیفه‌ی سالک إلی اللّه آن است که خود را به قرآن شریف عرضه دارد، و چنانچه میزان در تشخیص صحّت و عدم صحّت و اعتبار و لا اعتبار حدیث آن است که آن را به کتاب خدا عرضه دارند و آن‌چه مخالف آن باشد باطل و زخرف شمارند، میزان در استقامت و اعوجاج و شقاوت و سعادت آن است که در میزان کتاب اللّه درست و مستقیم در آید. و چنانچه خُلق رسول اللّه قرآن است، خُلق خود را با قرآن باید متوافق کند تا با خُلق ولیّ کامل نیز مطابق گردد. و خُلقی که مخالف کتاب اللّه است زخرف و باطل است. و همچنین جمیع معارف و احوال قلوب و اعمال باطن و

ظاهر خود را باید با کتاب خدا تطبیق کند و عرضه دارد تـا بـه حقیقـت قـرآن متحقـق گردد و قرآن صورت باطنی او گردد.

و أنــت الكتــاب المبــين الّــذى باحرفـــــه تظهـــــر المضـــــمر

و در این مقام آداب دیگری است که بعضی از آنهـا را مـا در اول ایـن رسـاله در آداب مطلق عبادات مذکور داشتیم، و بعضی از آنها در همـین آداب منـدرج اسـت، و ذکـر بعضی دیگر منجر به تطویل شود، از این جهت از آنها صرف نظر شد. و اللّه العالم.

منابع

۱. قرآن کریم.

۲. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه (العبر و دیوان المبتدأ و الخبر)، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷٦.

۳. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، قم: انتشارات دارالحدیث، ۱۳۹٦.

٤. اسدی، محمدرضا، تفکر به منزله‌ی ریشه و میوه‌ی نظام اجتماعی، مجله سوره (٦٤-٦٥) شماره ۱۰، شهریور و مهر ۱۳۹۱.

۵. اعرافی، علیرضا، اجتهاد تمدن‌ساز، قم: موسسه فرهنگی هنری اشراق و عرفان، ۱۳۹٦.

٦. ــــــــــــ، سخنرانی در جشنواره پژوهشی بین‌المللی بانو امین در محل تالار بیداری اسلامی جامعه الزهرا، اردیبهشت ۱۳۹۵.

۷. ــــــــــــ، سخنرانی در کارگاه «اسلامی‌سازی علوم انسانی» در مجتمع امین، دی ماه ۱۳۹۵.

۸. ــــــــــــ، سخنرانی در نشست «الزامات بیانیه‌ی گام دوم در پرتو فقه تمدن‌ساز» با حضور اساتید، طلاب و دانشجویان در دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد مرداد ۱۳۹۸.

۹. ــــــــــــ، سخنرانی در همایش علمی تمدن اسلامی (گذشته، حال، آینده) نقش و رسالت علمای افغانستان، تیر ۱۳۹۷.

۱۰. الآمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق السید مهدی الرجائی، قم، مؤسسة دار الکتاب الاسلامی، ۱۴۲۹ق.

۱۱. پارسانیا، حمید، سنت، ایدوئولوژی، علم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹٤.
۱۲. تلیش، پل، الاهیات سیستماتیک، ترجمه حسین نوروزی، تهران: حکمت، ۱۳۸۱.
۱۳. جهامی، جیرار، موسوعة مصطلحات الفلسفة عند العرب، بیروت: ناشرون ۱۹۹۸.
۱٤. جوادی آملی، عبدالله، سرچشمه اندیشه، ج۳، قم: اسرا، ۱۳۸٦.
۱۵. ــــــــــــــ ، توحید در قرآن، قم: اسرا، ۱۳۸۹.
۱٦. ــــــــــــــ ، قرآن در قرآن، قم: اسرا، ۱۳۸۷.
۱۷. ــــــــــــــ ، معرفت‌شناسی در قرآن، قم: اسرا، ۱۳۸۵.
۱۸. خامنه‌ای، سید علی، پیام به مراسم بزرگداشت اولین سالگرد رحلت مرحوم علامه طباطبایی ۲۱ آبان ۱۳٦۱؛ ر.ک: یادنامه علامه طباطبایی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳٦۱.
۱۹. ــــــــــــــ ، شخصیت امام، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی (وابسته به موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی)، ۱۳۹۹.
۲۰. ــــــــــــــ ، استاد در کلام رهبر، گرداوری مجتبی پیرهای، تهران: صدرا، ۱۳۸۵.
۲۱. ــــــــــــــ ، آینده در قلمرو اسلام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۱.
۲۲. ــــــــــــــ ، بیانات و پیام‌ها، نرم‌افزار حدیث ولایت، قم: موسسه کامپیوتری نور.
۲۳. ــــــــــــــ ، تفسیر سوره‌ی برائت، تهران: موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۹۸.
۲٤. ــــــــــــــ ، دو امام مجاهد، تهران: موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۹٦.
۲۵. ــــــــــــــ ، روح توحید نفی عبودیت غیرخدا، بی جا، بی نا، بی تا.
۲٦. ــــــــــــــ ، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، قم: صهبا، ۱۳۹۵.

۲۷. ـــــــــــــــ ، منشور حوزه و روحانیت، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی (وابسته به موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی)، ١٣٩٦.
۲۸. ـــــــــــــــ ، گفتاری در باب صبر، تهران: موسسه خدمات فرهنگی امت، ۱۳۵۸.
۲۹. ـــــــــــــــ ، مدح خورشید، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی (وابسته به موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی)، ۱۳۹۱.
۳۰. ـــــــــــــــ ، هم‌رزمان حسین، تهران: موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، ١٣٩٦.
۳۱. خامنه‌ای، سید علی و دیگران، گفت‌وگوی چهارجانبه، تهران: صدرا، ۱۳۹۲.
۳۲. خمینی، امام سید روح الله، آداب الصلاة، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
۳۳. ـــــــــــــــ ، تفسیر سوره حمد، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۰.
۳٤. ـــــــــــــــ ، تقریرات فلسفه، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۳.
۳۵. ـــــــــــــــ ، سر الصلاة، معراج السالکین و صلاة العارفین. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۵،
۳٦. ـــــــــــــــ ، شرح چهل حدیث، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
۳۷. ـــــــــــــــ ، شرح حدیث جنود و عقل جهل، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
۳۸. ـــــــــــــــ ، صحیفه‌ی امام، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۵.

۳۹. ـــــــــــــــــــــــ ، کشف الاسرار، بی، جا، بی نا، بی تا.
۴۰. ـــــــــــــــــــــــ ، ولایت فقیه؛ حکومت اسلامی، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۵.
۴۱. دانیل دوران، نظریه سیستم‌ها، ترجمه محمد یمنی، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰،
۴۲. الدیلمی، الشیخ الجلیل الحسن بن ابی الحسن، أعلام الدین فی صفات المؤمنین، تحقیق موسسه آل البیت علیهم لاحیاآ التراث، بیروت: موسسه آل البیت لاحیاآ التراث، ۱۴۰۹ق.
۴۳. روحانی، سید حمید، نهضت امام خمینی، تهران: عروج، ۱۳۸۲.
۴۴. سبحانی، محمدتقی، الگوی جامع شخصیت زن مسلمان (جلد نخست: تعاریف و ساختار)، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۲
۴۵. سبزواری، ملّاهادی، شرح منظومه، تصحیح و تعلیق حسن حسن‌زاده آملی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.
۴۶. سنایی، مجدودبن‌آدم، حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه، تهران: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
۴۷. السید الرضی، ابوالحسن محمد بن الحسین بن موسی، نهج‌البلاغه، قم: امیرالمومنین، ۱۳۹۲.
۴۸. شبلی نعمانی، تاریخ علم کلام، مترجم: محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۶.
۴۹. شعیری سبزواری، جامع الأخبار، نجف: مطبعة حیدریة، بی تا.
۵۰. شیرازی، صدرالمتألهین محمّدبن ابراهیم، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعة العقلیه، تعلیقه ملّاهادی سبزواری و علّامه طباطبائی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ق.

٥١. صادقی رشاد، علی اکبر؛ خبرگزاری حوزه:
https://www.hawzahnews.com/news/٤٧٠٧٠٦
٥٢. صدر، سید محمدباقر، سنت‌های تاریخ در قرآن، ترجمه: ترجمه سید جمال‌الدین موسوی، تهران: انتشارات تفاهم، ١٣٨١.
٥٣. طباطبایی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، بیروت، الاعلمی للمطبوعات، ١٤١٧ق.
٥٤. ــــــــــــــــــــ، تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی‌همدانی، قم: جامعه مدرسین، ١٣٨١.
٥٥. ــــــــــــــــــــ، قرآن در اسلام، قم: بوستان کتاب، ١٣٩٣.
٥٦. فارابی، ابونصر، الحروف، قدم له ووضع حواشیه ابراهیم شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤٢٧ه.
٥٧. فصیحی، امان الله، منطق کارکردی و دفاع از دین، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ١٣٩٠.
٥٨. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، ترجمه موسوی دامغانی، قم، نشر صدیقه، چاپ اول، ١٣٧٦ش.
٥٩. الکلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، الاصول من الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ١٣٨٧.
٦٠. کنوبلاخ، هوبرت، مبانی جامعه‌شناسی معرفت، ترجمه کرامت‌الله راسخ، تهران: نشر نی، ١٣٩٠.
٦١. لک‌زایی، نجف، «طبقه‌بندی علوم از دیدگاه صدرالمتالهین و امام خمینی»، فصلنامه خردنامة صدرا، پاییز ١٣٨٨، شماره ٥٧، از صفحه ٤٢ تا صفحه ٥٢ .
٦٢. لوفان بومر، فرانکلین، جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه‌ی غربی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (انتشارات باز)، ١٣٨٥،

٦٣. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار: الجامعة لدرراخبارالائمة الطهار، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ١٣٨٦.

٦٤. مصباح یزدی، محمد تقی، معارف قرآن جلد اول (خداشناسی)، قم: موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ١٣٩٣.

٦٥. مطهری، مرتضی، خدا در زندگی انسان، تهران: صدرا، ١٣٩٣.

٦٦. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار شهید مطهری: تهران، صدرا، ١٣٩٢.

٦٧. ــــــــــــ، هدف زندگی، تهران: صدرا، ١٣٨٧.

٦٨. مهاجرنیا، محسن، فلسفه‌ی سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای، تهران: پژوهشگاه فرهنگ واندیشه‌ی اسلامی، ١٣٩٣.

٦٩. ــــــــــــ، فلسفه‌ی سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، ١٣٩٣.

٧٠. موسوی، سید مهدی، الگوهای کلان علوم انسانی اسلامی، تهران: آفتاب توسعه، ١٣٩٤.

٧١. موسوی، سید مهدی و سرلک، علی، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی از منظر شهید سید محمدباقر صدر، فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی، دوره ١٨، شماره ٥٩، تابستان ١٣٩٣، صفحه ١٩٥-٢٠٨.

٧٢. ــــــــــــــــــــــــ، مشکلات انسان معاصر و ضرورت بازخوانی اسلام در اندیشه‌ی اسلامی با تأکید بر آرای شهید صدر، فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی، تابستان ١٣٩٤، دوره ١٩، شماره٦٣، صفحه ٢٤٥ تا ٢٦٠.

٧٣. مولوی رومی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، به سعی واهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر، رنلدالین نیکلسون، تهران: ثالث، ١٣٩٣.

٧٤. میرمعزی، سید حسین، نظام اقتصادی اسلام، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، ١٣٩٠.

٧٥. هانی،ادریس، «اجتهاد مقاومت در فرهنگ و جامعه؛ مسائل مربوط به تعلیم و تربیت، خانواده و فرهنگ در اندیشه امام خامنه‌ای»، در اجتهاد و نوآوری فکری از دیدگاه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، مجموعه مقالات همایش بیروت، ترجمه مهدی آذرپور، عباسعلی نقره، تهران: سروش، ١٣٩٢.
٧٦. همتی، همایون، شناخت دانش الاهیات، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ١٣٩٤.